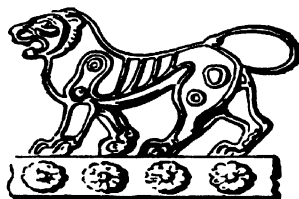
# فرهنگ ایران زمین

## جلد بیست و چهارم





صاحب‌امتیاز: ایرج افشار

**بنیادگذاران**

محمدتقی دانش‌پژوه ـ دکتر منوچهر ستوده ـ مصطفی مقربی

دکتر عباس زریاب (خوئی) ـ ایرج افشار

**۱۳۵۸**

۳۸ جرامی


نشانی پستی مدیر

صندوق پست ۱۶۴۲ـ۶۶

منطقهٔ نوزده ـ نیاوران ـ تهران (ایران)

تلفن ۲۸۳۲۵۴

Editeur en chef : Iraj AFSHAR

P.O.Box 66/1642

NIYAVARAN — TEHRAN — IRAN



یکهزار نسخه از این مجله در چاپخانهٔ رشدیه به چاپ رسید

# چراغان

## جغرافیای قصبهٔ بیدگل

### تألیف محمد رضا بن جعفر وصاف

این رسالهٔ مفید از نوع تألیفاتی است که در عصر سلطنت ناصرالدین شاه برای اغلب شهرها و آبادیها تهیه می شد. مرآة القاسان (تاریخ کاشان) تألیف عبدالرحیم کلانتر ضرابی که مستقلاً طبع کرده ایم و چند رساله و کتابچهٔ مربوط به قم که بعضی از آنها به اهتمام آقای حسین مدرسی طباطبائی در شمارهٔ گذشتهٔ فرهنگ ایران زمین به چاپ رسیده است همه از این قبیل است.

"چراغان" در جغرافیای بیدگل است و بیدگل از توابع کاشان. مؤلف چراغان طی قصیده ای که در خطبهٔ این کتابچه آورده است تاریخ تألیف آن را ۱۳۱۰ هجری قمری ذکر کرده و گفته است که آن را به حکم محمد ابراهیم خان معاون الدوله غفاری تألیف کرده است.

در زمانی که مؤلف به تألیف این رساله پرداخته میرزا حسین خان حاکم بیدگل بوده است. این شخص میرزا حسین خان مبصرالممالک (پدر آقایان عباسعلی و ابوالفتح و اللهیار و سلیمان خان شریف الملک و علی پاشا و جهانشاه و یارمحمد و نادر صالح است) که چندی بر بیدگل و آران حکومت می کرد و بعدها به وزارت و سرپرستی در ساختن راه تهران به آمل برگماشته شد.

کاتب نسخه میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالقاسم طباطبائی است.
و در همان سال تألیف کتاب را به رشتهٔ کتابت کشانیده است.

این نسخه متعلق به آقای حسنعلی خان معاون الدوله غفاری (معاون الدولهٔ اخیر) بوده و اینک در اختیار فرزند ایشان و دوست عزیزم فرخ غفاری است و ایشان لطف فرموده فتوکپی آن را در اختیار من گذارده اند.

چراغان نخستین بار توسط مخدومی جناب آقای اللهیار صالح مورد مطالعه قرار گرفت و استخراجهائی از آن را در یادداشتهائی که میان سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۳۰ در تاریخ کاشان جمع آوری کرده اند مندرج ساخته اند.

چون اصل رساله مخصوصاً از لحاظ ضبط نفوس و نام خانواده ها بسیار مفید است به طبع آن در این صفحات می پردازد.

ایرج افشار

دیباچه

هذه نسخه کتاب

موسوم به بحر الغرائب که جغرافیای قصبات

بلاد و ممالک که مبنی بر تمامی احوالات سابقه و لاحقه آن

از حروب و کیفیات از حرارت و برودت آب و هوا و چه از اهالی

چه از مزارع و چه از اماکن معتبره و چه از مزارع و

بسم الله الرحمن الرحیم

و هو حسبی و نعم الوکیل

سپاس شایان و ستایش بی پایان جهان آفرینی را سزد که

شهر بند امکان را بکلمه کن بالان نمود و هستی بخشود و پرستش و عبودیت

او را فاش نه روا است که چشمه سار را سواح و روانه در کالبد جهان را

دانی

دانستن ساری و جاری فرمود المنة از تنیش آب و سبزه است

پر زان همه نهرها و جوهاست — سرچشمه آن بحر وجود است کمال

عین حقیقت وجود است — پس در همه جو بها یک آب است

با قدم و عدم برابر است — کثرت ز تعینات و اسم است

کان گنج شهود در طلسم است — ای دل تو ز دیده پرده بردار

تا بر تو تجلی شود پدیدار — چه جزو و چه کل چه مغز و چه پوست

در هر چه نظر کنی همه اوست — و هو الاول والآخر والظاهر

والباطن وهو بکل شیء محیط و درود بی کران و تحیت

فراوان تحفه و نثار روان و پسین پیمبران که نخستین از آفرینش

مخصص آل جهان و معمار معموره کیهان بانی ابنیه عوالم امکان است

و له ایضاً ای تاج لعمرک تبارک — و اندر خور خلعت تبارک

ای مهبط فیض وحی منزل — ای جوهر کل و عقل اول

بر قامت رفعت تو چالاک ‖ لولاک لما خلقت الافلاک

ای مصدر فیض هستی حق ‖ تو مصدر و عالم از تو مشتق

تو روح جهان و جان جانی ‖ سرمایه خلقت جهانی

بیرون ز جهات در جهاتی ‖ فهرست کتاب ممکناتی

خود نسخهٔ کنز مخفی بودی ‖ دیباچه دفتر وجودی

در خلوت خاص لی مع الله ‖ نا برده کسی بغیر تو راه

و ثنای بی نهایت و مناقب بیرون از حد و غایت نثار حضور مبارک اعلیحضرت شاه مردان و والی ولایت ما سوا و ممکنات که شهر بند علم نبی را در است و یازده امام و اولیا پدر و فرزندان او بیاد که این یکها نه پدر و هر یک از آن دُردانه پسر بمنزله دوازده مجلد قرینه وجود اند که آیات معمورهٔ هستی و بعد بآنها موجود است

ولہ ایضاً

ای گلبن حدیقهٔ هدایت ‖ وی والی کشور ولایت

گر نیست نبوّتی تو در شان ‖ زانسوی تری ولی ز امکان

بالاتر از آنچه هست آنی ‖ دارای زمین و آسمانی

هر چند فروتر از خدائی ‖ برتر ز تمام ماسوائی

حق گفت رسول را لعمرک ‖ لولا علی لما خلقتک

هر طاعت و بندگی که ورد او ‖ نبود ز محبت علی بو

آن طاعت و بندگی تباه است ‖ سرمایهٔ بدعت و گناه است

## امّا بعد

در عهد دولت جاوید مدت شاهنشاه گیهان پناه فرخنده بخت و جاه برازنده تخت و کلاه فرازنده اورنگ و کلاه ظل الله قبلهٔ مهر و ماه اعلیحضرت اقدس ظل الله ناصرالدین شاه قاجار روحنا و روح العالمین فداه و روزگار صدارت و ایام وزارت

وزیر بی‌نظیر آصف ضمیر اعظم حضرت مستطاب اشرف افخم
امین السلطان مدظله العالی و همسنگام جلالت و صاحب اختیاری
رعیت پروری جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای معاون الدوله
دام اقباله العالی این کتاب سمت اختتام پذیرفت

ایضاً لمنشئه

بعهد دولت سلطان خدیو کل ملک ،، ابوالمظفر غازی شهنشه قاجار
پناه روی زمین شهریار ناصر الدین ،، جهان ز یمن نظامت برقرار
هزار شکر که با این ملک که بملک ،، نهد بسال وضعی بدیع طرفه هزار
پی رفاه رعایا و نظم ملت و ملک ،، نهاده طرفه مطبوع و ضبط بسیار
ملک بملک بس آثار خجسته نهاد ،، که هیچکس بتاریخ ندیده ز آثار
بتلگراف کرای و وضع پست نگر ،، بفلک ... پیمایش ازو قرار
کدام شاه در این سده بر زمین کشتی ،، کدام شاه بزنجیر کشید بخار

کدام شاه چو او سیم تلگراف کشید ،، که آنی آورد از شرق تا بغرب اخبار
کدام کسری و چو شاه داشته است وزیر ،، فرشته طینت و قدسی سرشت نیک شعار
حکیم و بخرد و کار آگه و ذهین بصیر ،، چو اهل کافی و روشن روان و نیک اطوار
امان دولت و قت معین ملک و ملک ،، ذهین سلطان و دستور اعظم در بار
بحسن رای زدین و زیمن فکر متین ،، نمود دولت و دین را بجری معمار
بیک تا تن سالانه هزار مشکل حل ،، بیک تفکر سالانه هزار کار
ز هجرت نبوی چو هزار و سیصد و ده ،، گذشت سال با اقبال سایه دادار
در این کتاب که جغرافیای پاریس ،، شده بشاخ قلم میوه و تر هزار
بحکم حضرت امجد معاون الدوله ،، وزیر و دیوانخانه رئیس بر تجار
جناب خان فلک شان محمد ابراهیم ،، ز خاندان بزرگ و زمردمان غفار
طراز اصل و نسب کیمیای نام و حسب ،، خجسته فطرت و فرخ نژاد و نیکوکار
چنانکه زدنش بر تو پیدا چو تابش از خورشید ،، کرم ز ذاتش پیدا چو نور در ...

زیر همت خان بن خان حسین کرت، جوان عاقل و کاملی که از هوشیاری
بسرپرستی این اداره قوت یافت ، با بذل و داد و دهش گشت جلیل بانی [illegible]
زشت خامه و صحاف جمع این تاریخ ، به جهد و همت و اقدام خان کامکار از
پس حسن خط میرزا ابوطالب ، عروس نامه پسندیده [illegible]

مؤلف این کتابچه

ذره حقیر ابن جعفر محمد رضا المتخلص به قصاف این کتابچه را که مبنی
بر جزئی و کلی اوضاع قدیمه و جدیده قصبه بیدگل و احوال
افراد و آثار [illegible] آن است با جغرافیای بیدگل [illegible]
بچراغان نموده ، سپس ساخت بریک چهل چراغ [illegible]
چاره [illegible] تا جمیع مطالب روشن شود [illegible]
که شنیدست بر تشریح و تصریح اوضاع ماضیه و حالیه [illegible]
خرابه و آبادی برج و باره و [illegible] و دروازه و [illegible]

این کتابچه تاریخ

[illegible]

در عهد شوکت مهد [illegible]
الخاقان [illegible] السلطان [illegible]
حسن خان دام اقباله العالی
حکمران قصبه بیدگل
صورت اتمام
پذیرفت

هو الله تعالی شأنه

کتابچه جغرافیای قصبه بیدگل که

موسوم بجغرافیا حسب الامر مبارک

جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم

آقای معاون الدوله دام ظله

بیدگل قریه ایست از قراء ثمانیه قصبه بلده کاشان و واقع در یک

فرسخی آن و در این زمان نسبت بازمنه سابقه خوب و آبادان

چه توان گفتش جز خراب آباد که بهمان بیش سکون و مخروبه اش

از معموره اش افزون است بیت

باش یکبار ای خراب آباد که بود جای گنج ویرانه

و اهل تشنگی بسبب مجاورت نمکزار و قرب جوار به ریگ

روان اغلب زکی و ذهین و نکته دان اتفاق می افتند

نقاشان آن نصفی کاسب و نصفی دهقان اند اهالی حرفه وش

بلاد ز

زیاده تر نساج و قریب چند کسبه دیگر و پیله ور و زارع کمی بیش خوش جمله

بیشتر دارد قوت غالب اهالی آن نان جو و ماست کلا است

و بسبب مجاورت نمکزار با مزرعه پیشانی سازگار است

محصول زراعتش اند شتوی و صیفی بیشتر جو است و کمتر گندم

و تنباکو و جوزق و ابریشم و خربزه آقا نباتی و هندوانه

و چغندر و شلغم و پیاز و باقلا است و چندان باغات و میوه جات

ندارد و آنچه دارد از انجیر و آلوچه گیلاس و انار و توت سفید

و سیاه و قیصی و سیب و انگور خوش طعم و آبدار و شیرین و خوش

گوار است و در ازمنه سابقه قصبه معموری بوده دار قرار تقریر

پیشینیان شمار خلقش بچهل هزار رسیده و مشهور است

که یک هزار و هفتصد دستگاه شعربافی از قماش نفیسه و پارچه های

لطیفه از ناقه های گلدار و حریر موج دار و دیباهای خوب و مخمل زرباف

و البسه شعربافی و قطنی سنگین و بچه رنگین و قناویز الوان و قصب
لطیف و سایر اقمشه ابریشمینه در پیدا کردن بافته میشد و کاغذهای
کاشی بزرگ که اصلا در این اوان در هیچ کجا ندارد و آنیه و ظروف آن
یافت نشود اسلافیکه کهنه و دیگران تربه‌ها عمر دیدار قریه
متعدد بوده و ساخته میشده و آثار آن در دستگاهها دکور دیده
هنوز در بعضی خانه‌ها بهای میراث ارزش و افتخار است و انداز وضع
طرح ابنیه حصاربندی دروازه‌ها و بروج محکمه حصارهای مستحکمه
که بقوام و استوار بسته ساخته شده بخصوص کوچه و بازار آن
که راست و مستقیم و هر چند کدام چهارسوق میرسد و بسر رسته راهی
تمام میکند و هنوز اغلب که چهارسنگ فرش است و از اوضاع
دیگر شکل ابنیه قدیمه و عمارات عالیه و حمامهای وسیع الفضا
و آب انبارهای قدیم البنا که از شدت برودت آب آنها

مردم

مردم در تابستان از یخ بی نیاز شوند و هم چنین مساجد رفیعه
و میدانهای وسیعه و تکیه‌گاه و حسینیه‌های معتبره و سرای تجار رشته
و خانات منظمه و آثاری دیگر که هریک در محلش ان شاء الله
از آبادی و عمرانیت و تفصیل ذکر خواهد شد پیداست که قبل از
وضع کاشانی و توان فهمید که تا چه حد آبادان بوده است
از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پیداست صنایع عجیبه
و بلی حوادث زمان و آفت دوران از قبیل قتل و غارت
لشکر افغان و اوان گیری نادری و ناامنی بعضی از ازمنه و جور
عساکر اطراف شیراز و اصفهان و علی الخصوص ولایات دیگر
مثل قحط و غلا و طاعون و وبا و کسادی و ناروائی اقمشه و غیره
این قریه بواسطه رواج و رونق اجناس و اهل خارجه و داخله ایرانی
این قریه را کم کم ویران و مغشوش نمود تا آن تمام گردید و مشوش نمود

و اماکن و صغار و کبار از شش هزار بیشتر بشمار در بناهای و ...

و حمام و حسینیه و با مساجد عالیه بطور خوری قلت جمعیت افزون

و اما قاعده بیرون است زیرا که الحال هفت حمام دایر و اما

و یازده آب انبار آب بکیر ده ... تکیه گاه و حسینیه هم هر یک

باسم و رسم در ضمن تعریف محلات انشاء الله ذکر خواهد شد

و باره چون خشتی باره و برج از زور آوری در اکثر جا ها ویران

بخصوص طرف شمال آن که در بعضی مواضع چنان

برج و حصار از فرو گرفته دیوار ده ذرعی در زیر ریگ ناپیدا است

شش دروازه بتفصیل ذیل است

طرف شمال که مجانب اغلب مزارع معتبره ... است

دو دروازه بتفصیل ذیل است

| | |
|---|---|
| دروازه درب سلطان | دروازه ... دیه شهره |

ط...

سمت جنوب که مجانب شهر کاشان است نیز

دو دروازه بتفصیل ذیل است

| | |
|---|---|
| دروازه محتصاباد شهره طرف مغرب | دروازه ... شهره بسمت مشرق |
| که قاضی بدروازه قریه ... آن است یک دروازه واقع شهر بدروازه ... باز | نیز یک دروازه واقع شهره بدروازه درب ریگ است |

معروف است که پیدایش از جمله چهل حصار آن بعهد و بنیاد

ابتدائی او را ... نامی از جمله دختران اوکتای قاآن بن چنگیز خان

نهاده و طرح ریزی او را چنانچه ذکر شد مهندسان کار آگاه

کرده و بعدد برج افلاک او را دوازده قسمت نموده

و هر قسمتی را محله نام نهاده اند و اسامی محلات مزبوره

بتفصیل ذیل است

| | | | |
|---|---|---|---|
| محله محتصاباد | محله درب محتصاباد | محله باغ [illegible] | محله [illegible] |

| | | | |
|---|---|---|---|
| محله تی‌دوان | محله در ولنه | محله درب [illegible] | محله ویرانه |
| محله پزنونها | محله درب سلقان | محله علی‌اکبر | محله خانقاه |

و در هر محله ما یحتاج از قبیل حمام و مسجد و آب انبار و غیره

ساخته‌اند و قبل از رواج مذهب تشیع به ساختن حسینیه‌ها و تکیه

گاه‌ها و آلات و ادوات عزاداری حضرت سید الشهدا علیه السلام

فرما و راسای این قریه برای رفع نزاع محله بانیان برای هر یک

از محلات دوازده‌گانه سرحدی قرار داده و طوماری در این باب

نوشته و مهر کرده‌اند و هر سه قسمت را با هم یک محله و دو جزو

نموده که هر یک حد خود را دانسته در ایام محرم با حریر و علم

و طوق و بیرق پا از حد خود بیرون ننهند و نهایت سوز

در میان جهال واقع باشد جمیع محلات این قاعده مرضیه

و شیوه غیر مرضیه مرسوم و متعدد اول است که در ایام عاشورا آتش

و ادوات عزا که ... را محلات یکدیگر را ... سینه و در سر این

ایام

سر عزت بستن سینه‌ها و آتش‌بها و در بعضی از آنها سبز تعلق نفوس و شعور

اسامی محلات که هر محله به دو جزو منقسم شود که

بتفصیل است

| | |
|---|---|
| محله محتشم | محله [illegible] |

| | | | |
|---|---|---|---|
| جزو آن | جزو آن | جزو آن | جزو آن |
| درب محتشم | باغ علویا | محمد [illegible] | دروازه |

| | |
|---|---|
| محله درب [illegible] | محله درب سلقان |

| | | | |
|---|---|---|---|
| جزو آن | جزو آن | جزو آن | جزو آن |
| ویرانه | یزدان | علی‌اکبر | خانقاه |

و احوال محلات و اجزا و اعضا آنها

مفصلا در این اوراق بتفصیل

ذکر میشود

اما محله محتشم که در سمت جنوب این قریه واقع است با مدرسه

و میدان و حسینیه و آب انبار آن در یک موضع واقع است

و حمام و مسجد آن نیز متصل بهم و در نزدیک آن میدانی است
و حوض خانه مولا پا نیز متصل بمیدانست از آب دشت
پیدا کی دارد امام راتب مسجد اینمحله جناب ملا محمد باقر
خلف مرحوم ملا محمد علی ملا محسن است که اباعن جد امام
و پیشوا بحمد الله مشهور است که جد بزرگ ایشان لطف الله را مرحوم
شاه اسمعیل صفوی از جبل عامل برای هدایت و تلقین
آداب مذهب تشیع باین قریه آورده بود غرض در هر
خانه که در این محله آب دشت پیدا میکنند باغچه و باغ
و درخت و اشجار نیز هست ولی اغلب خانهای این محله
سینکهای آب جاری و قلیل آب که آب راکد باشد
از مزارع مسطوره ذیل دارد

| | | |
|---|---|---|
| آب تهذیب آباد | آب نیز از مهر آباد آید | |
| از مزارع ملا کهو | آب شیخ از مزارع | |
| آب حاجی آباد از مزارع سنگلاخ است | آب دشت پیدا کی و نور از مزارع ملا کهو است | آب مبارکه از مزارع آزرانی است |

[illegible]

در این محله سینکها بعضی شصت و پنجاه پله و زینه دارد و بعضی
کمتر و هرچه این سیاه بمحله پائین می آید کمتر زینه میرسد الله و خانهای
محلات دوازده گانه چند کی از سیاه مزبوره و آب دشت محو
منتفع میشوند و کمتر خانه ایست در این قریه که از این آب
جاری یا آب راکد بهرمند نباشد

امامزاده جلیل القدر

| | |
|---|---|
| حضرت شاهزاده اسمعیل و شاهزاده ... عبدالله فرزندان حضرت امام زین العابدین علیه السلام اند | حضرت شاهزاده سلیمان فرزند حضرت شاهزاده ولدین علیه السلام اند |

در این محله در جنب دروازه مخلص مزبور بفاصله چهل قدم
تخمیناً مدفون و هر یک بقعه علیحده دارند مرحوم مغفور آسید
محمد طباطبائی که از اشراف و اعاظم اینقریه و دارای مقامات
عالیه بوده با پسرش مرحوم حاجی سید معصوم بزرگ که آب انبار بود

لذا آن مرحوم است هر دو در یک مقبره بیرون از شهر و سنگ مرمر
بسیار ممتازی با خط خوش در آن نصب است و در امامزادهٔ
عظیم الشأن نیز در خارج حصار مکانی در دروازه مختصاباد مزار کرده
بفاصله چهار صد قدم از امام صدر در طرف جنوب این محله واقعند

## از قرای قصبه زیارات

یکی حضرت شاهزاده هادی از اولاد حضرت امام زین العابدین
علیه السلام که تخمینا پنجاه قدم از دروازه مطلب دور است
و بقعه و ایوان دلکشی دارد و سیلک آب جاری نیز در
جلو ایوان او است و در سمت مغرب این بقعه دشت سرسبز و
معمور و آباد از مزارع قریه آران واقع و در فصل
آن دشت سبز و خرم است شرح حالات این امامزاده در تذکره
علماء مرقوم است کرامات بسیار از آن بزرگوار بظهور رسیده

بالم

و بیرسه محرم این ولادت است با این امامزاده زیادتر از امامزادهای
دیگر اعتقاد دارند چنانکه هر گاه با بین شان اختلاف حسابی شده
با این امامزاده قسم یاد میکنند و تجربه رسیده است که قسم
دروغ با این امامزاده موجب خسران دنیا و عقبی است
دیگر از آن در امامزاده عظیم الشأن حضرت شاهزاده قاسم
از اولاد حضرت امام علی النقی علیه السلام است که تخمینا هزار
هفتصد قدم از دروازه مختصاباد دور است بقعه و بارگاه
و ایوان و گنبد خوبی دارد و یک گنبدش آجری است به سبب
اینکه اطرافش ریگ زار است حصار محکمی در اطراف
آن کشیده اند که ریگ داخل صحن و ایوان نشود حوض
خوانه بسیار خوبی در خارج آن حصار دارد و شرح حالات این
امامزاده نیز در تذکره علماء ضبط است چند شبانه روز در آب انبار

این آب را که داده ان در تصرف مالکین است و در آن نذر کرده وقف
بر بقعهٔ آن بزرگوار است و مردم این قریه بکرات سنین ایام از جهه
از عقیدت کامله دارند چنانچه در این دو سال هر که پس
با آن بزرگوار بوده از آفت وبا مصون ماند لهذا از روستاها
و با قریب بصد خانه ولد در جوار آن بزرگوار سر میبرند
و در این ایام چهار نجار برای ساختن ضریح در آن بقعه کار
میکنند متولی و خادم این امام زاده ملا محمود خلف مرحوم
ملا نصرالله مختصابادی است غرض از ریش سفیدان و معتبرین
محله مختصاباد خیر الحاج حاجی آقا ملا ج و سیادت پناه میرزا جعفر
خیر الحاج حاجی عبدالکریم که مدتی ساکن عتبات عالیات بوده
آقا محمد خلف مرحوم ملا رجبعلی و آقا محمد رضا شریف خیرالحاج
حاجی علی اکبر و حاجی عبدالله خلف مرحوم حاجی حسین علی از رعیت

معتبر

معتبر این محله هستند

## اما محله مختصاباد از آثار آن

حسینیه و میدان ممتازی مشهور بخانقاه در ب مختصاباد دارد
میدانش در پایین و بالا غرفه‌ها ساخته شده و چون اغلب میدانها
معبر عام     بلکه در دروازه و سردابه در خلف حسینه آن
که معروف بچهل دختران است دارد و در آنجا شمع و چراغ روشن
مینمایند و خالی از فضیلت نیست و آب انبار حاجی محمد معصوم
شهیر و مسجد حاجی قاسم که از جمله مساجد عالیه این قریه است
و ایوان رفیع منقشی دارد و در این محله است امام راتب
این مسجد جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاجی ملا احمد سلمه الله
و بازارچه نیز دارد که اغلب دکاکینش خراب و غیر
دایر است علما و اعزه این محله زیادتر از محلات دیگر است

و غیب غنیمت کتاب و نساج بعضی دور کرانه تلف شد لهذا جمعیت

کمی دارد و معظم اهل شهر اصناف بازار و نساج و زرع متوقع اند

اما اسامی علما ایشان بتفصیل ذیل است

| | |
|---|---|
| جناب سلطان ... تعلق دار اعلی جاه ... محمد ... | جناب ... محمد ... اعلی ... معظم ... سلمه الله |
| جناب ملا محمد باقر مرحوم ملا محمد علی ملا محسن | عالیجناب ملا ... مرحوم ملا محمد ... ملا محسن |
| عالیجناب ملا محسن مرحوم ملا مهدی ملا محسن | |

و این آقایان نیز از اولاد و اعقاب عالم مزبور جبل عامل

هستند که برای هدایت مردم این قریه در عهد شاه اسمعیل

چنانچه مجملا ذکر شده آمده بود

و اما اعیان و اشراف این محله بتفصیل ذیل است

| | |
|---|---|
| عالیجاه آقا سید ... سلمه الله ۲ خلف مرحوم آقا سید محمد باقر | ... آقا سید ... مرحوم آقا سید ابوالقاسم ... |
| عالیجاه آقا سید ... خلف مرحوم آقا سید نصرالله | منصب ... از ... |

ملاحظه شود

| | | |
|---|---|---|
| عالیجاه آقا میرزا ابوطالب اخوی آقا سید ... | عالیجاه آقا سید ... اخوی آقا سید ... | عالیجاهان آقا سید ... و آقا سید ... |
| عالیجاهان آقا سید ... و آقا میرزا ... خان مرحوم ... میر معصوم اند | عالیجاه آقا سید محمود اخوی آقا سید مهدی | مرحوم آقا میرزا ... عالیجاه آقا میرزا ... خلف مرحوم آقا سید ... |

تمام این عالیجاهان از جمله سادات بنی طباطبا یی این قریه اند ابا عن جد

از اشراف و اعیان این قصبه بعضی اند مرحوم آقا میرزا سید محمد که

چندی سال است انتقال نموده بعضی معروف است در زمانیکه امور

مملکتی بی انتظام و کارهای سلطنتی مختل و ناتمام بود ترکمه و افاغنه را

نیز بر ایشان غلبه و استیلای بهمرسیده و هر چند روزی شخصی داعیه

سلطنت داشته پایتخت شیراز یا اصفهان بعضی ارباب داعیه

که از خطه خراسان و مازندران آهنگ پایتخت مینمودند عبور

غالبا از این ولایت میشد و برای تفرغ ایالات و مطالبه تحمیل برات

بمردم این آبادی ضرر و اذیات میرسانیده اند رئیس معتقد و جناب

اختیاری کافی نداشته اند که دفع مضرت ...

از آنها نماید و غالب اوقات گرفتار آزار مستطان بد اطوار جاهله
با ینوا لهذا برای دفع اذیت و رفع مضرت از خود اهالی آن قصبه جمعی
از کاروانان خود را به استشفاع برسم سفارت بمدینهٔ استدارت
روانه فرستاده نمود یک نفر از اجله و اعاظم سلسلهٔ علیّهٔ سادات
طباطبائیه نسب و اغلب بزرگان این طبقه از عهد سلطنت
سلاطین صفویه رضوان الله علیهم منصب صدارت و نقابت
و غیره داشتند یا از آن بزرگواران که منتهی با آقا میرزا سید محمد
مذکور بود شرح حال و آمدن و آمال خود را باز گفته استدعا نمود قدم
بسوی آن قصبه و توطن در نزد آنها نمودند که ملجأ خود و خود ایشان باشند
آن سید عالی نصب بحکم رفق و کرم و اشفاق خود اجابت
دعوت آنها نموده آنوقت اعزه و اشراف آن قصبه برای تیمن و
تبرک جستن بوجود آن بزرگوار در اظهار خدمت باعلی شان خود همت

مقام



مقام پای خود را در میان گذاشته و همه روزه از خرج خود برای آن
سید عالی نصب مشغول باحداث خانه جدید و تعمیر بناهای عالیه
عدیده گردیده اند تا در زمانی قلیل منزلی رفیع و جلیل چند دست
عمارات تو در تو از اندرونی و بیرونی برای آن سید جلیل القدر
ساخته برسم پیشکش ارمغان نموده اند که همین همان عما
رات عالیه قدیم البنا برجاست تمام این عالیجاهان که از نتیجه
نسل آن سید عالی نصب بوده اند در آن عمارت سکنی داشته اند
الغرض بتوسط اعقاب و اخلاف ایشان در این بلده معزز
و مکرم و مطاع و محترم و ملجأ و پناه مردمان و صاحب ثروت
و مکنت و دولت و ارباب جود و احسان بوده اند تا اینکه
در این اواخر از انقلاب اطوار روزگار و بی اعتباری دهر ناپایدار
بعضی پریشان حال و برخی عدیم المال و پاره آواره وطن و یا

شرقی آن میدان مسجد عالی قدیم بزرگی مشهور بمسجد ترک
است واقع و در همان میدان مفتوح الباب است و در طرف
غربی او نیز کاروانسرای قپان بوده است ولی الآن از آن
مسجد نشانه‌ای و از آن کاروانسرا اثر قپانی باقی نمانده
در همان میدان حوض خانه از آب مزرعه دشت بید که
ساخته بوده است در خلف آن مسجد نیز آب انبار بسیار
محکمی ساخته‌اند پهلوی آن آب انبار نیز حوض خانه دیگر که از
همان آب را گرفته واقع است و آن برکه خراب است
در ضلع غربی این بازار نیز بازارچه کوچکی بوده الآن آن نیز
یک دکان صباغی علی الاتفاق خراب است حمام و حسینیه
و میدان دیگر محله نیز در همین بازارچه واقع است و اغلب آنها
شده و دکاکین قبل خراب شده و هنوز نشده بعضی از محلات دیگر

از

رتبت نشده است ولی حمام و حسینیه و میدان خالی از تعریف
و اقتضا زینت از غالب ابنیه قدیمه و کوچهای سنگ فرش مستقیمه
و عمارات رفیعه و خانهای وسیعه در آنها سنگ کاشی
و بعضی نقاشی است و حوضهای سنگ مرمر و پیش ایوانها
مجر بوده و انبرکه مانده و کارخانهای شعربافی و چرخ تابی که
در این زمان در بسته از آن کارخانهای شعربافی دایر و باقی
و باقی تماما بایر است در این محله بوده و تا قبل از ایام قحط تبریز
بقدر سیصد دستگاه نساجی و قطنی بافی در این محله دایر بوده
چون خلق این محله تمام کاسبه بعضی دارای مشیت صاحب سلیقه و تمیز
خود را بر سایر محلات مقدم میداشتند و به نیازمند نشدند
و خالی از تمیز هم نبودند ولی در سنه یکهزار و دویست و هشتاد و
هشت شعله آتش مجاعت دود از دودمان آن

جماعت بر آورده و خانمان سوز شد و بسیاری از آنجا به اعراب

و در غیر هم که مسکون است و معمور دارانست زیرا که خانه نه ده

خانوار در آنی سابقا زیاد تر گنجایش نبود حالا ده خانوارند

مسجد و آب انبار جمعه غیر دایر نیز در این محله است مسجد

و آب انبار خوبیست و حیف خراب است تمام آب

آن مسجد جناب معلی علما ابوالقاسم غفران مآب حاجی محمد جعفر

است غرض جمعیت این محله تا قبل از زمانی که افاغنه بر خلاف

این زمان زیاد و محله آبادان بود

مَرَرْتُ فِي فَلَوَاتٍ عَلَى مَسَاكِنِهِمْ وَمَا وَجَدْتُ

بِغَيْرِ الرُّسُومِ وَالْاَطْلَالِ بازمانده ای از جماعت

نیز شعرباف و مستوفی باشند عُلَمَا وَاَعِزَّةُ الْمَحَلَّة

بِتَفْصِيلِ ذَلِكَ

جناب فضایل مآب ملا محمد علی مرحوم
ملا عبد الله

جناب ملا علی ابوالقاسم
برادر معزی الیه

جناب ملا محمد ...
خلف مرحوم ملا محمد حسین

جناب حاجی ... محمد ...
از اعزه جناب ملا محمد

جناب حاجی ... مرحوم ...
ملا ... العابدین ...

بابا علی ... بابا علی
بابا ... محله است

جناب آقا محمد ...
محمد علی فعال مرحوم ...

عالیجاه ... مشهدی ...
خلف مرحوم ملا علی

عالیجاه بابا ... علی
عالیجاه ملا محمد علی برادر ...

عالیجاه ... بابا ...

# محله فخارخانها

که جزو محلات شش است این محله است حسینیه و میدانی سر پوشیده

دارد و آب انبار معتبری در همانی سر پوشیده است مسجد

کریم که بالفعل خراب است در این محله بجهه کوچه حیاتی شهر که تمام

خصوصیات شیراز دارد و جا مانده در این محله است سه کار خانه فخارها

از آجر پزی و کوزه پزی و کوزه آنها بر کوزه های شهر کاشان

بلکه بر سایر بلاد ترجیح دارد و در این محله واقع است و در سر

عمارت رفیع و خانه های وسیع در این محله است که الآن

غیر مسکون است و صاحبانش کسبه بجهه و در کرانه اند یا نی

ابر دستانی برخاک هلاک ریخته است و حمام زعیم شهر هم تمام
کاشیکاریست و بازار حاجی خلف که الکنون غیر دایر است و نیز
بازار میر ویلی غیر دایر در این محله است

علمای آن

اینست تفصیل ذوات ایشان

جناب ملا محمد حسین طغرا مرحوم
ملا اسمعیل

| | | |
|---|---|---|
| جناب ملا محمد طغرا مرحوم آقا محمد حسینی | علامه جناب ملا محمد جواد مرحوم حاجی محمد تقی ملا | حاجی سید عبدالله امیر مرحوم حاجی محمد حسینی |
| حاجی محمد علی کاریزکار آن مشهور است | جناب ملا عبدالله... به محبت معروف است | ملا محمد ابراهیم |

پهلوان حیدر جلال

اما محله درب... تفصیل

که مشهور به دروازه باغ باره است حسینیه و میدان آن بدور
دروازه مذکور واقع است و این محله نیز از اجزای محله ... است
و در محاذی حسینیه این محله متصل به دروازه مقبره مرحوم ملا
محمد امین ... الاصغر ساکن بیدگل بوده و اولاد از
فحول علمای ... وطلاب از شهر کاشان وغیره

اولاد

در نزد او تحصیل علوم نموده و مدرسه نیز در این محله داشته
و برادر دست بر مرحوم قاضی اسدالله قهپایه که مقبره آن مرحوم
در شهر کاشان است پیدا نموده و از جمله عرفا بالله و در زمره
اولیاء الله محسوب و شرح حالش در بسیاری از کتب مسطور
و تالیفاتش مشهور است و مرحوم فاضل نراقی در کتاب
خزائن سلسله اجازه او را بجناب معروف کرده طاب ثراه
پیوسته است آن مقبره در این موضع واقع شد و قبر آن
مرحوم در سردابه کوچکی واقع است و در بالای آن قبر سنگ
مرمر بزرگ کاشی نیشب و در حق او میر و نصب است خط
خوش از رقاع در او کنده شده معروف است که آن
سردابه خانه و ملک آن مرحوم بوده چنین قرار وفات علامه
منع دفن نعش او را در مرقد سلیمین نموده اند لهذا در آن

سردابه دفن شده است چنانچه نظیرش در دنیا بسیار
و از نتایج ایشان بیشمار است اگرچه حکایت [illegible] کرده بود
و در این میدان حروف و توسنی نموده ولیا بلیت
در آن بقعه [illegible] این سنه از ضعیفی شیشه‌ام بشکند
غرض در سطح بام آن مقبره در این چند سال مسجدی بنا نهاده اند
و امام راتب آن مسجد جناب ملا محمود بن ملا حسین آغا [illegible]
پیش سرافت میخانه مولوی شیخ که چون جواب شوخانه چرا کرده
خود مقبره آن مرحوم مطاف مخالف و مؤالف است
زیارت و شمع افروختن در آن بقعه را در قضاء حوائج خود مهم
پاشکسته میدانند و آب انبار [illegible] در پشت باره
و خلف آن بقعه واقع شده و این [illegible] برج آجری محکمی دارد
و محلاتی در دروازه آران به چهار صد قدم فاصله اتفاق افتاده و این

دارد



مسافت تمام قبرستان است و اموات قریتین اغلب
در این مزار مدفون هستند مؤمنین و علما و اولیا در این مزار بسیار
دفن اند و سنگهای تاریخ بزرگ از مرمر و غیره که بعضی را به
و برخی بر جا است که در این مزار بسیار است غرض خلق
این محله زارع و کاسب و نساج و [illegible] و زارع مزارع کبیر
طسوج و مقاری نیز داله عالم و مشهور میرزا الله و مشهور او
آسیه [illegible] و چند کارخانه شعرباف در این
محله بعضی یا دیگری با شهر و خانه خرابه نیز از جماعت
جائیکه در گرانی تار و پود همیشه ان کیمخه در این محله بسیار
و [illegible] کارخانه نشسته بود و این محله نیز باره
و [illegible] است [illegible]
که در سمت شرقی آن مقبره واقع است از آن در محله مزبوره مشهور گشت

زیرا که ساکنین آن اغلب دهاقین هستند و اغلب کسبه
این محله نیز در سال تسعیر از جان خود سیر شده خانهای خراب
از آنها بیادگار مانده است و چون سبب آب مزرعه دشت جهو
این محله آب روینده دارند اماکن آن خانه خرابهای کهن و باغ
بستانی شده است در اینجا که به یاد بس روزگار بر دیدگان
بشکفد نوبهار چه بسیار خرد دارد و در بهشت باید یمنا
خاک یا سیم و زر است غرض آنکه ابنیه عالیه در این محله یافت
نمیشود میدانی و حسینیه دارد و آب انبار خوبی در آن میدان
واقع است و آن میدانی چهار سوی خوبی داشته و از باران
شدید سه سال قبل خراب مانده است [illegible] مسجد عالی در این محله

[illegible]

مسجد جعفر که [illegible]
[illegible]

بنای دیگر مسجد درب شاهی شهره که در قدیم ساخته شده و تعمیرات است
کلیه مساجد دیگر از هر حیثیت دارد ایوان و شبستان وسیع
و رفیع دارد و در سمت ایوان و شبستان شمالیه اش باغچه از
آب مزرعه دشت جهو و در آن باغچه درخت نارونی در
جلو ایوان سبز است و برای تخلیه و تطهیر و وضو حوض خانه
بسیار خوبی در محاذی ابواب آن مسجد از زنانه و مردانه
ساخته شده است زیر زمستانی نو دوش ستونی و وسیعی دارد
از پیران و قدمای این قریه نقل میشود زمانیکه مرحوم حسینعلی خان
برادر مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه حکمران کاشان بود بسبب
ارادتیکه بمرحوم حاجی ملا محمد [illegible] داشت که سرسلسله علمای
زمان خود بوده و دارای مقامات ظاهریه و باطنیه بوده است
و آقایانیکه اسامی آنها در ضمن محله درب [illegible] مذکور شد

لذا دخول و اعقاب آنمرحوم شده هر روز جمعه را از ایام هفته با جمعی
از اکابر و اعیان و اشراف شهر کاشان سوار شده برای ادراک
فیض نماز جماعت با آنمرحوم بمسجد کوی آمده و در این مسجد که بنیاد
موضع مهر را بقیمت گزاف بشهری میفروختند بیا قد ماتا
قوم وما ماتت مکارمهم وعاش قوم
وهم فیها کالاموات برجهته روضه خلد برین مسجد
درویشان است . و دوان کفش کن از این است و از نفس
ویشان است و امام راتب این مسجد بزرگ جناب
شریعتمدار آقای آقا سید عبدالباقی سلمه الله که بسیار عالم و فاضل و عاقل
و معقولیت غرض قدری آب مزرعه و شجره و مزبور وقف
بر این مسجد است و دیگر از اماکن عالیه این محله حمام حاجی
محمد شهره است و بحق آن حمام از حیثیت بنا و فضا و حرارت

از حمام

و سرو خانه و سایر متعلقات بر جمیع حمامهای این قریه بلکه بالب
حمامهای شهر ترجیح و امتیاز کامل داشته و لیکن حیف که کاشیهای
قیمتی او را چند سال قبل دزدیده‌اند حیف میشد و دیگر دستگاه
کارخانه عصاری موسوم بعصارخانه چالیه دایر و دیگر دکاکین خبازی
بازار رضا علیا شهره نیز دایر که تخمیناً روبروی شاهی
که این اتهامات وقف بر این حمام است چنانچه از لب حمامهای
بیدگل وقف و غایب از اموال موقوفه نیست شده لهذا [illegible]

[illegible]

جناب مستطاب آقا محمد [illegible] | جناب آقا محمد [illegible] | جناب [illegible]
[illegible]

که این مهر و عالیجاه [illegible] از اولاد مرحوم صباحی بیدگلی است در حرم شعار
او بخصوص چهارده بند مرثیه او شهره آفاق است و نفیر چهار

سنگی در قبرستانیکه در سمت شرقی این محله واقع است
واقعه نام آن مرحوم حاجی سلیمان بوده و سنگ تاریخ خوبی که
در حاشیه آن سنگ ماده تاریخ وفات او است کنده شده
نصب است و آن مرحوم در عهد مرحوم آقا محمد خان و مرحوم فتحعلی شاه
طالب ثرا عابد بوده و این فرد شعر که موجب تعریف و اشتهار
این قبرستان آن مرحوم است و طرز به سبیل امانت
نبیند صباحی بدست و شنیدی با تفرق سایه بیدم

[illegible]

[illegible]

و اما این عالیان از سادات محترمین این محله هستند تفصیل
در امامزاده جمیل المقصد در سمت شرقی این محله مرقد و بقعه دارند

بعلاوه

یک امامزاده شاهزاده حسین از اولاد حضرت امام موسی علیه السلام
که ایوان و رواق خوبی دارد و چهل قدم از دروازه این محله در قبله
و در جنب ایوان آن در سمت جنوب حوض خانه یا باغچه بسیار
ممتاز است و کاروانسرای خوبی نیز در سمت شرقی آن است و از
آن امامزاده بزرگوار زیارتگاه و مطاف عموم نزدیک و دور است
و شرح حالاتش در تذکره علماء به تفصیل مذکور است و ترتیب
سی سال است که قبر مطهرش ظاهر شده است و بیادگار آن
در امامزاده که در سال قبل از این تاریخ که ۱۳۰۰ گذشته هجری بود
قبر مطهرش به کاشی معرق بسیار ممتاز است و در بالای برج
باره سمت شرقی این محله پدیدار شد حضرت امامزاده قاسم
فرزند بلا واسطه حضرت شاه ولایت علی علیه السلام است
و شرح حالات و عظمت شأن و جلالت قدر آن بزرگوار نیز

مدتی که ملحوظ و ضبط است و در این وقت دیوار صحن و چهار ستون
محکم برای رواق و روضهٔ آن بزرگوار ساخته شد و دیوار آستانه
آن دیوار تا تمام و سقف و گنبد برای آن بزرگوار ساخته شده
و نیز در قبرستان این محله غسالخانهٔ معتبریست حوض مسقف
و غیر مسقف دارد و دور آن قبرستان برای محافظت و عدم احترام دیگران
دیوار کشیده‌اند و در آن قبرستان از مؤمنین و علما
بسیار مدفون‌اند از آنجمله مرحوم ملا محمد تقی که از افاضل
علمای صوری و معنوی بوده در بالای قبر او چهار ستون و سقفی
نیز ساخته شده است.

## اما محلهٔ ویرانه ابوعمر

که از اجزا و اعضای محله درب ری است جملهٔ عمده در
آنست چهار منقش نقش ذهب کتیبه نساج بوده در گرد دیوار او

۲۰۴ بانو

زیادتر شده و لیکن رسم پا سیما سیما پیدا که خانه‌های این
محله چنان ملکه کوب جلیس کرانه و کسالی شده است که محتر
عبرت دیگر محقق است بقعه که در این زمان کی میگفته
چهل ساله دیگر هست شد آن خانهٔ خوبان را با اسم و رسم و حرفه
نام میبرند و کاشانه‌های ایشان را نشان میدادند
و الحال ویرانه مانده و کلان این محله چه میدان خانهای بازمانده بود
آنده‌اند قطعات پیش خویش وسیع دیده از خیال کرده‌اند
در میدان و چنین محلهٔ خویش را وسعت داده و هنر نهاده‌اند
دیوار را فراخ پیش بسی بر وسعت میدان افزوده‌اند و این میدان
و مسجد این محله متصل بهم‌اند و مسجد خود چه است او را مسجد
دیلانه و مسجد کوچه ترکها نیز گویند زیرا که در جنب عقب این
مسجد کوچه‌ایست که او را کوچه ترکها گویند و عام شهره

و عصار خانه چالمه و بازار درضا بیگ واله و مسجد رحیم خروس کرد

باران بعد قبل از این خراب شده و امام راتب این مسجد هم

نیز جناب مستطاب آقای شیخ عبدالباقی مذکور است و بازارچه

رحیم خروس غیر دایر نیز در این محله واقع است و خانه ویلای

شهره که سالهاست مستقر حکومت و اقامت شاهزادگان

عظام و نواب والامقام و تقریبا بوده است گنجینه معمور آن

است و حق سرکار معتمد آقای شیخ حسینخان حکمران اینجا

قریب اکثر بعد تعمیر و مرمت این خانه را فرمودند ولکن تا

میان رفته بود بسی دیدن لقا این جوان کارآگاه حیات

تازه ای بدین عمارت بخشود که من بعد از این آبادانی خواهد بود

## و اما علما و دانشمندان این محله از قرار

[illegible]

[illegible]

## اما محله لنبان شهیره

که ابواب کوچه پرنقش لنبان نیز گویند میدان و چشمه کوچکی دارد و در وسط نقش

در سمت قبله و زینبیه میخوانند و پائین میرود و کوچه کلدا غانی شهره

در این محله واقع است و در آن کوچه خانه‌های خانهای بسیار

خوب در زمان قحطی و گرانی از کسبه و شعرباف و صنایع خراب

مانده است و باغچه‌های خوب و باغات مرغوب از آن

خانه فراوان بیادگار مانده است بقعه شاهزاده ابراهیم

که از امامزاده‌های عظیم القدر است و شرح حالش در تذکره

علیحده ثبت است در این محله واقع است و آن امامزاده

گنبد و ایوان و رواق و شبستان و حوض خانه از آب و قنات

جوی دارد و این امامزاده در آخر کوچه کلدا غانی قریب باره

حصار سمت شرقی و تقریبا است و لیکن رواق آن [illegible]

در اصفهان ما شنیده کینه چنان نیران حصار و باره زور آورده شده
و دیوار و ده زرعی را فرو گرفته و آثار دیوار ناپیدا است و بخوبی است
حوض خانه و ایوان بجو صحن آن را پر کنند و این محله بواسطه قرب
جلد بدرب یک از مسجد و حمام و آب انبار پا بپایند لهذا
از خود ندارند

## اسامی کدخدایان محله بتفصیل ذیل است

| | | | |
|---|---|---|---|
| خرابه [illegible] | [illegible] معلوم | [illegible] معلوم | [illegible] معلوم |
| [illegible] | آقا [illegible] | [illegible] ابراهیم | [illegible] ابراهیم [illegible] |

## اما محله درب سلیقان از این قرار است

این محله در سمت شمال این قریه واقع است از جمعیت نکوی
و جمعیت زیاد و خرابه کمتر از محلات دیگر دارد زیرا که اغلب خلقش
رعیت اند و صنعت و بازار و کسبه کمتر دارد و یک کوچه اش
گرم تمام ابریشم کش و مقوع بوده اند که از مردند و باقی که [illegible]
بوده و قوت و مروت و اشتعال بدر بوده رسیده اند که حسینه

بنج

خوبی داده و در باران شدید سنه سال قبل حسینه اش خراب
شده بود و در دو بای [illegible] ساخته شده درخت توت موزون
مستقیم راست بلکه یکی در وسط میدان بفاصله ده ذرع سبز شده
که از حیثیت تنه و قامت مساوی اند و سایه آن دو درخت تمام
میدان این محله را فرو گرفته محل خالی از نمایش نشده و بی
آب رو این نشو و نمو را نموده و این آبرو را پیدا کرده محرم آنها را
درخت نظر که [illegible] شکوه ای مقبولی فیما بین آن دو درخت
برای تعزیه و روضه خوانی ساخته شده در ظرف حسینه آب انبار
معتبر نیست موسوم بآب انبار درب سلیقان و آب انبار
کوچک دیگر نیز در تحت یک مسجد و حمام انجمله قریب میدان
جانب جنوب شهر واقع است و در این میدان بقعه چند امامزاده
از اولاد حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام واقع است آن

بقعه در بازار فوق الذکر عمارت قبل از این خراب شده بود
و ده دوازده سال نیز آباد بلکه خانه خرابه پهلوی آن بقعه را ضمیمه
صحن آن نموده اند و مسقف نیز با تمام رسیده است و این امامزاده
خالی از کرامات نیستند و چند امامزاده دیگر از اولاد امام
موسی بن جعفر علیه السلام در خارج دروازه این محله بفاصله
ده قدم از باره شمالیه قریه [illegible] واقع و مدفون و بقعه آنها
غیر مسقف است و حوض خانه از آب مزرعه مهذب آباد
در این محله بوده است الان خشک و ویران و جوئی از آن آب
روان است و محل آن کاه گله در [illegible] واقع شده است کارخانه
قنادی و کوزه پزی در پهلوی آن مجرا دایر است قبرستان
کوچکی نیز در اطراف مدرسه [illegible] واقع است و با مدرسه
در این محله و دکاکین عطاری و قصابی آن دایر و باقی خراب است

واقع

است خلق این محله ارباب حرف و صنایع بیش کمتر از محله
دیگر است و بالتخمین و مالیات و [illegible] از سایر محلات بیشتر
است تا امام راتب مسجد این محله جناب علیه صدر الدین [illegible]
عالی جناب حسین که از سادات حسینی و با غیرت امام و پیشوا

دعا کو و معتقد ابهت امر

آقابابائی کلانتر آقا ابوالحسن شیخ الاسلام و ملا محمد باقر

| | | |
|---|---|---|
| عالیشان [illegible] | عالیشان [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] |

اما محله علی اکبر

این محله خراب و میدان کوچکی دارد و در جنب آن میدان گنبد
و رواق و ایوان و صحن حضرت امامزاده علی اکبر که از اولاد حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام است واقع و این امامزاده بسیار

جلیل القدر و صاحب معجزات باهره و کرامات ظاهره است

شرح احوال آن در تذکره علما مسطور است علام و متولی آن

عالیجناب ملا محمد باقر و عالیجناب ملا عبدالهادی هر دو برادر و از ذریه

خوانین باشند اما اهل این محله سابقا اغلب شعرباف و پنبه

بعضی تند سال قحط و غلا برادری فنا شناسند و دیگر کار

نیافتند و فنا نهای خراب و ویران از ایشان بیادگار ماند

هر کرا خواهی که در حرمتی خاک است که چه حاجت ابر

خود کرکسی ایران و انما ملاک [illegible]

عالیجناب ملا عباس ... محمد رضای ... شهره

انما [illegible] خانقاه

محله خانقاه ... مسجد شهره که در اعضای محله ...

سلطان است حسینیه رفیعه و میدان وسیعه و منبر و غرفات

فوقانیه

فوقانیه و تحتانیه است دالان حسینیه اش را باران طوفانی شکافته

پیر ارا از پای درآورده بود و بدستیاری و باف ری بعد از تعمیر

شد مسجد بسیار خوبی مشهور بکوی خانقاه در خلف آن حسینیه است

که محل تحصیل اعیان و اموات است و مسجد مدرسه شهیر نیکو

این حسینیه و میدان واقع است و آن مسجد بسیار دلکش

و باروح و فضا و مبنی بر گنبد رفیعه و شبستان وسیعه و غرفات

فوقانیه و زیرزمستانیه و ایوان شمالیه خوبی است و ایوان

طرفین و قدری مسجدش از بارش معمور و خراب بود و الحال از

مال موقوفه و فروش قدری مرمت شده و با تقویت امام

راتب این مسجد جناب صدرالدین سابق الذکر است

و آب انبار بسیار معتبری که مشهور به آب انبار مدرسه است

در نزدیک آن مسجد واقع و مجرای آب و باغچه نیز در همان مدرسه

خراب واقع شده و در نزدیک آن بازار میان دو شهر
که از بازار در این قریه است واقع است و دکاکین آن بازار
بعضی خراب و پاره آباد است

## ابنیه‌ای که اکنون آباد است از تفصیل ذیل است

~~دکان قصابی دکان عطاری دکان خبازی دکان ...~~
دکان نعل‌بند کارخانه قصاری ... دو در دکان خیاطی
و مسجدی دیگر که مشهور به مسجد محراب است و نیمه خراب است
و امامزاده‌اش نیز جناب معروف الیه است در نزدیک آن بلاد
و پیشتر اهل این محله شعرباف و نساج بودند و پیش از ایام تغییر
های قرمز و مخملهای ... و حریرهای سایه گونی و قناویز
الوان بافته می‌شد اهل حرف و صنایعش بسیار و کارخانه شعربافی
بی‌شمار داشته که الان آن کارخانه‌ها یکجا و باقی هست
که یک است و هیچ نیست ... و ارباب صنایعش از بعد آسمانی

شدت کرایه بعضی از ارباب شوکت قلاع و برخی برادری ...
ستواری شدند شعرباف از محله شیرخانه و ... بعضی‌ها
پاره پاره و از وطن عاریت سرای دهر بسوی مقصد بقا و شهر بند
فنا آواره گشته مانند ... چون در این دیر کسی زنده و جاوید نماند
کاش کاشانه نمی‌جستم از آفت بارش بارش خانه‌های ویران
و آثار خانمان محروبه ایشان از وسط مدرسه مزبوره الی
آب انبار جمعه مطوره که تخمیناً پنجاه خانه دارد بلکه زیاده بود
و خانه‌های تو در تو و در شده اهالی آشیانه ... و اهل نه
جعفرانست و یک کوچه حاجی ابراهیم شهره و نیمکه که داشت
زراع و دهاقین و بزرگ و کله دار و هیزم بار بود آباد و
مالدار سهام کرایه و خشه ویرانه در این کوچه رها یافته و در پایان
این برزن مسجد عالی که مشهور به مسجد حاجی عبدالصمد است واقع

و در پهلوی آن حمام شرف شهر و دایر است همچنین این مسجد است از
در ترجیحات ظاهره با اغلب مساجد ارجحیت رفعت و بنا و وسعت
و فضا و گنبد و ایوان و حوض خانه آبرو و باغچه جلو شبستان دارد
ولی باغچه و حوض آن سالهاست از بی آبی چون کام تشنه کامان
و چشم متنعمان خشک بود ولی در این اوقات سه سال است که خرمی
در باغچه و آب در حوض خانه پیدا شده تفصیل این اجمال که آب
مزرعه دشت پیدا کمی که آب رودی این قریه بود و نصف آن
آب وقف بر این مسجد و حمام و دیگر حمام و مساجد است سی
سال است که تخمینا نقصان فاحشی در او بود که بعدم تنقیه قنات
آن چه بدایر گشته بود و مجاری او هم در اغلب مواضع معیوب شده
لهذا الان آب باین محله نمیرسید زیرا که سرچشمه آن از سر
محله منتقصا بود است و پایان آن این محله و کسی که در محله بالا قنات

دوائی



دو حمامه دار شده میبردند و جوانمرد با همتی که داشتند برای موقوفات
بسوزد و اوقافی موقوف بر این عمل خیر داده بود و چند نفری
در این عرض عریض دو طلب اینکار شده در سنه روزی تعالی بوده
دعای و همه‌ای کردند و با تمام رسانیدند و دست از کار کشیدند
تا اینکه در آغاز سال هذه السنه ایت ئیل که مطابق یکهزار و سیصد و دو ۱۳۰۲
جهریست با استدعا و خواهش اغلب علما و اعزه این قریه میرزا
آقای متحد صدر الدین زید اجلاله العالی به بیرون اجاره کردن باغچه
میاه و مجاری و اراضی موقوفه و استحکام عمل شرعیه آن متصدی
این کار خیر شده معنی مخصوص برای تنقیه معین و چرخهای متعدد
در سر چاه‌های آن نصب نموده و شغل کارش همیشه دواره
آب تا این محله آمده است ولی چون مجاری آن کاملا خراب تر شده
و اراضی صحاری این آب را نیز در این طول مدت همه ... اطراف

باسم اجازه و عنوان غضب شعر قند در حق دیگر راز نیز تنهائی

ریک روان و ماسته فرو گرفته هنوز آب بحر نیامده است و

رسیده است که از فرط رافت و آن تقرب ها خاصین ارضی

دولت اندازان آن مجاری و مصاری قطع طمع از آن مرتوقه

نموده که در سابق در امر توقف داشتند و به عذر و انکار از نعم تامل

ابریق و طوق و آب سبو بردم خبر که بر درم فرمان عزت

ایها العلماء و ابن سادات و بشر سعدان ابن محل ...

| | | |
|---|---|---|
| جناب میرزا صدر الدین مظفر حسین حاجی سید حسین | عالیجاه سیادت مآب سید ... مظفر حسین ... | سید شاه ... میرزا ... جلال الدین ... میرزا سعید |
| عالیجاه ... جعفر قاری | قرابت ... حاجی محمد رضا شفیع | قرابت ... حاجی ... ابن حاجی اسمعیل |

عالیجاه شهنواز عباس و ...

ایضا نگارنده این شرح ... صاف

عقیدت گستاخ و داعی دولت خواه که قبل از شکستن ابریق و شیراند

تیول قصبه ... دستان سرای ... گلستان و ... دوادی

...

ابن گلستان ... در همین محله خانه و کاشانه دارالسلطنه

در مدرسه دیدم چو گسستم ... در گوشه خانقاه جستم منزل

رسیده از دو ... تحقات ... نعمت چنان است منطوقه

است ... است ... اشک ... را منظور نظر عنایت

اثر نموده چاکران پیشین دولت ... ریزه خور الطاف

مملکت پر همه احوال رواندارند بلیت

من ... روز بدم معتقد ... که نه از تاکید ... بوده ... بگذارد

اگرچه کام جانم از شکر نعمت آن ولی نعمت شیرین و خوش گوار

و جام لبان روانم از شهد دعا و ثنای ... آنحضرت لبالب و سرشار

است اگر از فرط لبریزی ... بر تشحات پر گوئی ... جوئی

از او سخنی تراوید از غلبه خلوص و عقیدت مخصوص است

در کوزه همان برون تراود که در اوست زیرا که خوانچه ... شبنه

و منهای نعمت گستری شایسته است که چاکران مخصوص خویش بلند
خویشرا فراخور خلوص و خدمت خوان نعمت در پیش نهند و در هنگام
ظهور خدمت و ازدیاد صدق ایشان بر رتبه و مراتبه افزایند
خاصه ولی‌نعمتی چون بندگان آنحضرت که مکارم اخلاق و محاسن
رأفت و اشفاقش درباره کافه مخلوق بخصوص رعایای مخصوص
خویشش بیرون از حد و بی پایان است چنانچه در این سنوات
این قصبه محبوب ضمیمه تیول است و بحیطه ضبط آن غلامان درآمده
از وفور ترحمات و ظهور توجهات بندگان ولی‌نعمت در هر باب
درباره ایشان در بستر استراحت و امن و امان خفته و بدعای
بقای دولت ابدمدت مشغولند. روحنا فداه حضرت خداوندگار
علی مد ظله العالی ولی‌نعمت خویش شغلی ایشان در ترقیات غیر ترقیه
در هر صنعتی و اصناف آن پدید گشته و چون این قصبه همیشه



در هر زمانی صنعت خیز بوده و اهالی صنعت آن بواسطه فرط زکاوت
و وفور فطانت بر ارباب صنایع و بدایع شهر کاشان و مضافات
آن همواره تقدم داشته و دارد بلکه انگشت نمای سایر بلاد اند
اگر گوشه نظر عنایت بندگان حضرت ولی‌نعمت درباره
ایشان بیشتر از پیشتر شود محتمل است که ترقی کلی در آبادی این
قریه و جمعیت اهالی آن عماقریب پدید آید زیرا که سبب
خرابی و ویرانی آن اگرچه جهات فراوان دارد قاطبه ولی عمده
سبب خرابی و علت کاستن از جمعیتش در این اواخر بجهت چند رشته
والله باید قرار تسعیر و گرانی از این آبادتر و فقرا و نفوس آن
از این بیشتر باشد عمده علت خرابی آن ستیزه و کشمکش های
اهالی این قریه با یکدیگر است که عزت خود را در ذلت غیر پنداشته
و بزوال جاه و مال همسایه چشم دوخته و تدبیر علاج بنظر نرسیده

معدوم میشمارند قیمت که بعضی هم گرفتار شده و بر خرج خود میافزاید
علت دیگر عدم توجه دیوانیان است در حق ایشان نه جنس و ملبوس
سرباز و غیره مهمات و دستورالعملی نمیدهند و نمیخواهند اگر دیوانیان
اینعمل را میشود عنقریب بر ترقی آن می افزوده در جهت تحریم
برای دیوانیان متصور نبود زیرا که شمال با وجود شکستگی که قریب به
پنجاه دستگاه بیشتر یافته نمیشود و بهمجای شال محرمات مرغوبی بی رنگی
ثابت رنگ و غیره که متبرک بسیار خوش قماش که برای شلوار و نظام
مردانه و مناطق و غیره مناسب است بافته میشود و دستگاه
قلمی سنگین که نظیرش نه در ایران یافته میشود و نه در فرنگستان
بافته و قدکهای بسیار لطیف خوش قماش و شالهای کمرکتاره ابریشم
و قالیهای خوش رنگ محرمات شال و سفید و رو فرشیهای محکم
ممتاز و غیره بافته میشود و بکسادی و ناروائی بفروش میرسد و ارزان

ارزان

گرانی و مزد و رانش به روزی نیم قران باید گذرانی نمایند و این عمل به
بکجا میرسد علت دیگر برای خرابی آن اینست در طبیعت
و خوی دنیه و سلیقه غیر مستقیمه اهالی حرف آن قریه اینست
که اگر جنسی از ایشان رونق و رواجی پیدا نمود و زود بفروش
میرسد کم کم و بتدریج از چله و پود شیء میکاهند و از عرض و طول
میدزدند و تجار نیز بطمع ارزانی و کاستن قیمت از ایشان
میخرند چنانچه مشهور است تو ز گز دزدی و من ز نمد
پس هر چیزی به میان در دزد هر جنس آن جنس بهر کجا که معمول شد
دیگر بار مشتری خرید دیگر بار نمیخرد و آن نیم پارچه منسوخ منسوخ میشود
چنانچه مکرر این تجربه شده است اگر از دیوانیان اعلام و طلب
و محتسبی چنانچه در شهر خود مقرر و برقرار است در اینجا نیز
گماشته میشد که حیله و عملی باشد که در اینجا کشیده نشده

علاج دیگر نیز داده که تفصیلش موجب تطویل است انشاءالله
برسد و دیدیم که بهاردی توجهات و ترحمات حضرت ولی نعمت
رفع تمام علت شود و دفع مایه فاسده نزاع و فساد و رفع مزاج ...
علاج گرسنه و رزی با یکدیگر که مهلک تر از قحط و غلاء و طاعون
دو باب است بدوا ... رسیده و دو عدد وعید ... انشاءالله
چه حاجت کشتن بیمار کشتی علمی است بر بالین ... گر ...
خواست یا از علت صفرا و سودا ... از تشریح و توضیح ...
در اندوده کانه و منفرحات آنها فارغ شدیم برای روشنی ...
و تصریح همه مقاصد که هنوز در ظلمت ابهام است محتاج جدول
جامع ... و هر جا ... مستعمل است ... [illegible]
اما الاول در روشن نمودن و مبرهن داشتن
حالات علما و اهل باب ... [illegible]

باز:

از حیث توانگری و استطاعت و چه از باب فقر و عدم بضاعت
او در ... ضمیر منیر ولی نعمت روشن ... که کمتر ... [illegible]
ساجد ... که ... موقوفه باشد و در تصرف ... امام
... تا آنکه کمتر عالمیست از علمای این قریه ...
... داشته باشد ولی ... آنها تفاوت است ...
احوال هر یک را ... اجداد آنها ... تقسیم
منقسم ساخت مستغنی و متوسط و مستاصل
بترتیب اسامی از حیث زیادتر و کمتر احوال ذکر میشود

اما علمای مستغنی بتفصیل ذیل است

جناب ... [illegible]
با برادرش ... [illegible]
... داشته باشند و کمتر ... [illegible]
... داشته باشند ... [illegible]
... [illegible]

اول جناب مستطاب آخوند ملا محمد مجتهد سابق الذکر سن قریب

به شصت تخمیناً چهار صد تومان داشته باشد هم از کبیر طبع و هم از ورع

[illegible] و هم از موقوفات صرف مصارف مقرره [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] دوم

جناب [illegible] سابق الذکر [illegible] سال [illegible]

[illegible] و غیره [illegible]

چهارم جناب [illegible] سابق الذکر سن قریب [illegible]

سال تخمیناً [illegible]

[illegible] پنجم

جناب [illegible] سن قریب [illegible]

سال [illegible] هستم [illegible]

ششم جناب [illegible] سابق الذکر سن [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible]

[illegible]

تحصیل [illegible] هفتم

جناب [illegible] سابق الذکر سن قریب [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

جناب [illegible] سابق الذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

در عتبات عالیات مشغول تحصیل است [illegible]

[illegible]

[illegible] دوم

جناب [illegible]

[illegible] جناب [illegible] مشغول تحصیل [illegible]

[illegible]

جناب [illegible] حسین [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] مشغول تحصیل [illegible]

[illegible] چهارم

جناب [illegible] سابق الذکر [illegible]

[illegible]

[illegible] امام جماعت [illegible]

[illegible]

اول

جناب [illegible]

[illegible]

جناب ملا رضا ابن ملا محمد رضا ایضاً پسر عموزاده جناب معزی الیه است سن
چهل و پنج سال او نیز سابقاً چهار پنج ماه در دهات [illegible] تحصیل معاش می‌نماید پسر
ششم ندارد

هفتم

جناب ملا محمد صالح عموزاده جناب معزی الیه است سن چهل سال پسرش
طفل است سالی در سه ماه بنظر میرزا تحصیل امر معاش می‌نماید و در زمستان
بشغل صحافی مشغول است و اینها از اولاد ملا عالم جبل عاملی [illegible] هستند
و اباً عن جد امام و پیشوا جمعه اند

چهارم

جناب ملا حبیب الله بن مرحوم ملا زین العابدین که حالا ساکن قریه قهفرخ است
و در [illegible] سالهای [illegible] امام و راتب مسجد جمعه [illegible] بوده و واعظ و روضه
خوان است سن چهل سال [illegible] نظیر است پسرش ملا فرج الله نام
است جناب معزی الیه در پیدایی خانه خوبی دارد از ابنیه قدیمه است
اطاق [illegible] و سرداب بسیار ممتازی که حوض سنگ مرمر در او نصب است
که همه حالا عمارت [illegible] است

پنجم

جناب [illegible] ملا محمد [illegible] چند سال است جهة تحصیل علم و اخذ اجازه
اجتهاد بعتبات عالیات رفته است سن پنجاه [illegible] و نیکو است
خانه [illegible] در پیدایی هستند پسر هم ندارد

و چند نفر دیگر از اولاد باب عمایم که در جرگه علما نیستند طلبه و روضه خوان هستند

## تفصیل سادات

جناب آقا سید محمد طبیب سابق الذکر خلف مرحوم میرزا محمد طبیب که فعلاً [illegible]
[illegible] نیست بالفعل است سن چهل و پنج سال پسر بزرگ ندارد

[illegible] ملا محمد باقر و برادرش ملا عبد [illegible] از جمله روضه خوانهای
معروف [illegible] اند ایضاً [illegible] جناب ملا محمد جعفر روضه خوان است

جناب ملا عباس و ملا اسمعیل و ملا آقا علی نیز از جمله روضه خوانهای
این قصبه اند و این سیر و سامان که نشو و ارتقای آن بنوع
نصر بن اسمعیل سامانی پیوسته است جناب معتمد السلطان
میرزا عباس خان سپهر در بعضی از مؤلفات خود نسب نامه شجره را
با منتخب اشعار بند ضبط نموده که تفصیل آن در این اجمال موجب
تطویل است در جرگه اولاد باب عمایم این قریه محسوب میشوند شش
نفر اولاد و [illegible] دختر و [illegible] پسر دارند و هنوز هیچیک معمم نیستند
چون اسامی افراد و احوال این قصبه بتفصیل در ضمن دیوار کوبها
نوشته میشود در این جا بطریق اجمال از سادات باب
عمایم ذکر شد

[illegible]

اگر چه شرح حالات آنها در ضمن [illegible] دوازده گانه ذکر شود

تقدیم شد در اینجا بعضی شرح حالات قریبه و جریده آنها را
از حیثیت بضاعت و عدم بضاعت ذکر شود طبقه اولی از
اشراف و سادات معتبرین پسکله از اولاد مرحوم حاجی میرزا
معصوم بن آقا سید محمد سابق الالقاب که در ضمن محله درب
مختصات با تمامی آن عالیجاهان مسطور است از فرزندان ذکور
مرحوم حاجی میرزا معصوم جناب محمود خان ملک الشعراء است که
املاک در پیشگاه اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه
شغل حاکمی آن دستان مبارک است مشهور است که مرحوم
حاجی میرزا معصوم جد آنها در اواخر دولت مغفور آقا محمد خان
ابتدای دولت مرحوم فتحعلی شاه طاب ثراه مباشر ضبط مالیات
کسبه بوده در آن زمان هم مباشر در پسکله حکمرانی و ضابط
مالیات دیوانی بوده بعضی را در رعیت و بعضی را کسبه و اصناف

داد

در آن اوقات هنوز چندان اقمشه فرنگستان در ایران متداول
نبوده و قریب به انقصاد دستگاه شعربافی در پسکله با قشه میشد هر
دستگاهی سالی مبلغ دو یال کم و زیاده از دو تومان و نیم از این بابت
مالیات داده میشد و بعد از شکستن و نسخ دستگاه شعربافی پدر کبیر
دیوان همان را از ابریشمی که دار و کاشانی پیشه کرده میگیرد
که هنوز هم برقرار است و معروف است که مرحوم حاجی معصوم
معصوم جد آنها خیر کثیری بعد در آن اوان حکمرانی کسبه
و اصناف و ضابط مالیات آنها بوده است و بعد از فوت
آن مرحوم دولت و ثروت او در میان اولاد متعدده تقسیم شد
املاک قلیلی از آن اوضاع نمانده لهذا کفایت گذران باز
مانده گان آن مرحوم را نمیدهد و شئونات باز مانده گان
مقتضی بعضی کسب و شغل نیز نیست لهذا با وجود قلیل بضاعت

به تنگی معاش میکنند اما طبقهٔ سیم در روشن و دشمن طبقه و رتبه
اعیانی و اعزهٔ این قریه که آبا و اجداد عالیجاهان عمدة السلاطین [illegible]
بعضی دولت و مکنت به غایت داشته و الآن همیشه با وجود دولت
با یکدیگر بجهت ریاست بر اهالی این قصبه خصومت و ستیزه جوئی
فیمابین ایشان بر طایفه ممتد بوده که هستند هم بمضمون الحب
والبغض یتوارثان آن مسیح نزاع گرفته است لهذا
اسباب خلاف و طرفین شد ستیزه بکار رساند سخن
که ویران کند خانمان کهن و کار ایشان بجائی کشیده
که باز ماندگان آنها که عالیجاهان [illegible] الیها باشند
مدتی است در طهران پریشان و عیال آنها چشم انتظار
در ولایت میباشند اگرچه در بیدگل فی الجمله مستغلات
و باغات دارند ولیکن کفاف معاش آنها را نمیدهد

لامعهٔ چهارم در روشن و دشمن پاره از حوادث سابقه و لاحقه اهالی
این قصبه معروف است که سابق بر این تمام مزارع بیدگل ملک طلق
اهالی این قصبه بوده است بلکه اهل بیدگل در سایر دهات کاشان
بخصوص سلسلهٔ جلیله مرحوم حاجی محمد معصوم سابق الذکر نیز در تمام
بلوکات و مزارع قشلاقیه ملک و املاک داشتند و در این زمان بسعایت
ربع آنها ملک اهل بیدگل است و ما بقی از اهل کاشان و دیگران
کمتر کسی است در این ولایت که مدیون اهالی آنجا نباشد
بر عکس از سنهٔ سابقه در این پنجسال در تکلیف و بار ... از
قرار معلوم سیصد و کسری از خورده و درشت گشت و این مقدار
جمعیت در هیچیک از دهات کاشان تلف نشد با وجودیکه
هر یک از آنها دو نوبت بار زیادتر از بیدگل جمعیت دارند در
هر دو قریه مقابل این قصبه از بلیه و بار اف نبوده‌اند

## اما مجاری و مدبریت مایحوی الامرات از مزارع و توابع و معادن و صحاری و براری این قصبه بتفصیل بیان است

و این نیز مشتمل است بر پنج دله    دله است بدریای آن مزارع

این قصبه که در کدام طرف این قصبه واقعند و مساحت آنها تا چه حد است

### اسامی مزارع جنوب قصبه بتفصیل بیان است

| | |
|---|---|
| مزرعه ایوب آباد مساحت<br>تا پیدا نمی هزار و دویست قفیز | مزرعه معین آباد مساحت<br>یکصد قفیز بلکه بیشتر بیشتر است |

### اسامی مزارع سمت شمال قصبه بتفصیل بیان است

| | |
|---|---|
| مزرعه فیض آباد مساحت<br>تخمیناً هزار و دویست پنجاه قفیز | مزرعه حسین آباد مساحت<br>تخمیناً هزار و دویست قفیز است |

مزرعه حسن آباد مساحت تخمیناً سیصد قفیز است تا بیدگل

### اسامی مزرعه شمالی

| | | |
|---|---|---|
| مزرعه دشت ... مساحت تخمیناً نهصد قفیز | مزرعه ... مساحت تخمیناً هزار ... | مزرعه ... آباد مساحت ... قفیز |

۱۱



### اسامی مزارع شمالی

| | | |
|---|---|---|
| مزرعه محمد آباد مساحت<br>تخمیناً هشتصد قفیز است | مزرعه تقی آباد ...<br>مساحت ... صد قفیز | مزرعه علی آباد مساحت<br>تخمیناً ... صد قفیز است |
| مزرعه جابر آباد مساحت<br>تخمیناً ... صد قفیز است | مزرعه نعیم آباد مساحت<br>تخمیناً هزار و نهصد قفیز | مزرعه قاسم آباد مساحت<br>تخمیناً هزار و یکصد قفیز |

معروف است آنچه خالصه که در این مزارع است از زمان نادرشاه قدری از آنها وقف بر اماکن متبرکه بود خالصه کرد و بعضی در هنگامیکه باب ابواب کشور و مالکین از بیم صادرات فوق الطاقه از خود خلع کرده خالصه شد    دله ...

در میان چالهای و بیکاره و مزرعه سنگ که در یک فرسخی این قصبه فیمابین مشرق و شمال واقع است مزرعه کوچکی است در اطراف آن تپه‌های ریگ روان بمقدار کوه شهلان سر بفلک افراشته دارد    در مابین آن تل‌های ریگ چالهای و بیکاره است که هندوانه و خربزه میکارند هندوانه

پرآب و مالکها می‌آرند که از آن بعضی می‌آید زیرا که نیم ذرع
از آن چالها که کنده شد آب از آن بیرون می‌شود آن چالها بقیت
اعوجاج و شیرا می‌شود هر سالیکه باد شدید وزید از ریگ پر می‌شود
و محتاج به تنقیه می‌شود        اما در مقاله سیم
در ذکر معدن یا معدن نمک طعام و یا معدن گچ گوئیم
دو معدن در پایان مزارع شمالیه مزرعه واقع می‌شد
اما معدن نمک طعام اهالی اینقصبه چالها حفر می‌نمایند
و از آن چالها آب نمک بیرون شده بسته و منجمد می‌شود نمک میگردد
آن چالها ملک است     مرغوب و نامرغوب آنها تفاوت
موضع و محل است     و رگ این معدن در سمت مغرب بالا
محاذی قریه نوشاباد کشیده می‌شود     لهذا جمیع اهل کاشان
و مضافات آن از نمک پیدا بلکه و آران و نوشاباد پرورده شده‌اند

از

و غیر از این معدن نمک دیگر ندارند     لهذا بسیاری از اهالی اینقصبه
از این معدن نان می‌خورند بکاشان و اطراف کاشان حمل می‌نمایند
شنیده شد که همه ساله تجار کاشان آب نمک میبرند که سنگ
میگذارند و به بلاد عجم و ... می‌شود از این معدن است از
اینقصبه بکاشان حمل می‌نمایند یکهزار کپه فرشاه باشد
یکهزار می‌فروشند        اما معدن گچ
نیز در سمت شمال اینقصبه قریب بمعدن نمک واقع است
رگ این معدن نیز از آران و نوشاباد در طرف مغرب آنها
کشیده می‌شود در بعضی مواضع صلب است در بعضی رخو
آنچه صلب است او را گچ درقه میگویند که آب منجمد را قیمت
صفحه‌ای مثل سنگ آبگینه و بلور آنچه رخو است او را
گچ رسمی میگویند سنگ ریز خورده و درشت زیاد دارد است

لهذا برای پختن و بحیثن استعمال باید کرد و سفیدی او کمتر از گچ قم

است در زمستان که رعایا بیکارند بتغار پیدکی و آوردن هیمانی

کپهارا میفروشند بخروار یکصد دینار ادله چهارم

در بیان مراتع این قصبه در پایان این در معدن واقع است

مشهور به بند ریگ است پشته‌های ریگ روان سر بر آسمان

کشیده که و دنباله آن پشته‌های ریگ به نمک خار شتری هیچ

و آن ریگ زار علف ندارد و هیمه هم ندارد است لهذا شتر اهالی

این قصبه و سایر جاهای دیگر در آنجا چرا مینمایند در آنجا اهالی چیق

بکنده و الوند و سنه چهار فرسنگ تا پیدکی مسافت دارد

هیمه هم سقف که تنور خبازان پیدکی و آران و نوش آباد تمام سال

از او کرم است از آن مرتع میرود و بسیاری هیمه پیدکی در

تمام سال بخصوص در فصل زمستان از این شغل گذران مینمایند

و آن بندها

و آن بندهای ریگ شکارگاه اعیان کاشان و مضافات است

در بعضی مواضع چاهها کنده اند و آبادی دیگر در آنجا یافت نمیشود

ادله پنجم در روشن ساختن و مبرهن نمودن در

مطلب اهم است که هنوز در ظلام ابهام اختفا مستور است

در پیشگاه منظر مهر اثر و با نعمت آثار اعلی و روشن باز گشت

و کارهای قمین این قصبه بمشقت بسیار و زحمت بسیار است

نه چون سایر جاهای بلد و کار و شخم و شیار زیرا که مزارع معدوده

کفایت آنرا نمینماید که هر یک از دهات قمین مثل سایر جاها

یکطاق و نیم طاق بکار رود بلکه هر یک ده سر جفت است

سر جفت بقدر قوه و استعدادات خود میکارند اینست که اغلب

بهیمه باری و یا نمک باری گذران مینمایند یکصد تا پنجاه جره

انتهای یکشبانه روز است اجاره و استجاره و مالیات آنها تدبیر

سرچه و پیمانه شماره است مقدار زوج مزروع بعضی رو به اندازه است

در بعضی بر پشت پاره‌ای برده و بیع و شری جاری و اراضی نیز از

روی سرچه و اراضی بقدر القسمت در هر مزرعه بتفاوت است

بحمدالله بجز صدق و راستی و بیان واقع بزبان قلم جاری نشده

حالا چیزیکه باقی مانده قنوات و نفوس و بیان سن و کسب و حالت

دیگر افراد و آحاد شهر است که در ضمن صاحبان ده و املاک

بتفصیل ذکر میشود

هو الله تعالی

دیوان کوی اوّل

در بیان احوال کوی و شروع نمودن

محلهٔ مختصاباد

و [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما محلهٔ مختصاباد واقع بدروازه مخفی سابق الذکر میشود در جنب در

وازه و امامزاده سابق الذکر در یک بقعه مدفون هستند یکی امام

زاده شاهزاده اسماعیل و دیگری شاهزاده ابراهیم فرزندان

حضرت امام موسی علیه السلام اند برادران واقع بکشه معروف

شهر میشود خانهٔ اول از سر محلهٔ مختصاباد و محل

دربند خانهٔ مرحوم ابوالقاسم

جمع ۵ نفر

زوجه مرحوم ابوالقاسم بی شوهر پسر ۳ نفر پسر بزرگ آقا محمد سن بیست

پنج سال کسب نساجی زوجه یک اولاد واناث ۲ نفر صغیره

ایضاً برادر آقا محمد مذکور علینقی نام سن بیست پنج سال کسب نساجی

ایضاً برادر آقا محمد مذکور موسوم بمحمود سن بیست سال کسب نساجی

اولاد واناث مرحوم ابوالقاسم مذکور سه نفر خانه شوهر اند

خانه الحسین علی ...

خانه اول

۲ نفر

استاد علی پسر مرحوم آقا علی رحیم سن پنجاه سال کسب علاقه‌بندی زوجه

خانه اول دوم

۳ نفر

استاد جعفر اخوی استاد علی مذکور سن چهل سال کسب علاقه‌بندی زوجه

یک پسر یک صغیر موسوم بحسن سن یک سال

خانه اول سیم

۳ نفر

استاد ابراهیم اخوی استاد علی مذکور سن سی و پنج سال کسب علاقه‌بندی

زوجه یک اولاد ندارد مادر استاد ابراهیم ... بی شوهر

خانه مرحوم حاجی ابراهیم

۴ نفر

یک زن و یک دختر از اهل اصفهان از سالی تعمیر نکرده ... در

این جا منزل دارند دختر شوهر کرده و دو اولاد دختر ... یک پسر

موسوم بحسن سن ده سال کسب بیکار و دیگری دختر صغیره است

شوهرش او را طلاق گفته حالا بی شوهر است

خانه حسین علی اکبر ... اول

خانه اول

۴ نفر

آقا حسین علی اکبر سن هفتاد سال کسب زراعت زوجه یک پسر

یک موسوم بعلی اکبر سن سی سال کسب نساجی اولاد واناث یک

صغیره    خانه اول ...

۲ نفر
دیگر آرضا سن شصت و پنج سال کسب زراعت زوجه یک

اناث که مغت بر سابق الذکر جائیت وسیع شهور ربات بکشیده

در سابق مغت باغ آباد از مزرعه معین ابلا سابق الذکر در

اطراف او بعضه بایر واسطه موسوم بکشیده مغت بر شد

## خانه مرحوم حاجی ابوالحسن هفت خانوار اندا

## خانوار اول

۳ نفر
چاودش رجبعلی پسر مرحوم محمد عمو عباس سن پنجاه سال کسب چاودشی

زوجه یک اولاد اناث یک در خانه شوهر است

## خانوار دوم

۲ نفر
حاجی عبدالکریم پسر مرحوم حاجی جعفر سن پنجاه کسب شغل تجار زوجه یک

## خانوار سوم

۱ نفر
مشهدی علی اکبر پسر مرحوم عبدل سن شصت و پنج سال کسب بزازی

بیوه ها

۴ نفر
زوجه یک پسر پانزده ساله یک علینقی کسب نتاجی اولاد اناث

دو نفر یک در خانه یک خانه شوهر

## خانوار چهارم

۵ نفر
علی مهدی سن پنجاه سال کسب نتاجی زوجه یکی پسر یک عباس

سن ده سال کسب نتاجی اولاد اناث دو نفر یکی در خانه

شوهر یک صغیره — خانوار پنجم

۳ نفر
علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسین تقریبا سن چهل سال کسب نتاجی

زوجه یک اولاد ذکور یک صغیر

## خانوار ششم

۲ نفر
جعفر پسر مرحوم حاجی حسین سن تقریبا سی و پنج سال کسب نتاجی

زوجه یک — خانوار هفتم

۲ نفر
حسین دروازه شهره سن پنجاه سال کسب زراعت زوجه یک

۴ نفر
پسر عباس سن شش سال زوجه یکی اولاد اناث دو نفر کبیره یک صغیره

## خانه جعفرعلی حاجی حسین خانوار

۳ نفر
جعفرعلی پسر مرحوم حاجی حسین سن تقریباً سی سال کسب زراعت
زوجه یکی اولاد اناث یکی صغیره

## خانه مرحوم حاجی حسین قربانعلی دو خانوار

## خانوار اول

۴ نفر
رمضان پسر مرحوم حسین قربانعلی سن تقریباً سی و پنج سال کسب
زراعت زوجه یکی پسر یکی حسین سن ده سال کسب زراعت
اولاد اناث یکی صغیره

## خانوار دوم

۴ نفر
شعبان پسر حسین قربانعلی مذکور سن تقریباً سی سال کسب زراعت
زوجه یکی اولاد ذکور یکی [illegible] سن تقریباً یک سال والده شعبان بی شوهر

## خانه باقر استاد مصطفی خانوار

## خانوار اول

۷ نفر
باقر پسر مرحوم رمضانعلی سن هشتاد سال کسب زراعت زوجه یکی
پسر چهار نفر یکی حسین چهل سال کسب زراعت زوجه یکی اولاد
اناث یک صغیره پسر دوم محمد ابراهیم سن بیست و هشت سال
کسب زراعت پسر سیم عباس سن دوازده سال کسب زراعت
پسر چهارم غلامحسین نه سال

## خانوار دوم

۲ نفر
لطفعلی پسر مرحوم حاجی محمد سن سی سال کسب زراعت زوجه
مرحوم حاجی محمد بی شوهر

## خانه احمد [illegible] استاد حسین استاد مصطفی

۲ خانوار    خانوار اول

۴ نفر
احمد پسر مرحوم استاد حسین سن شصت سال کسب زراعت

۳ نفر
زوجه یک اولاد اناث دو نفر کبیره یک شوهر

خانهٔ اوار دوم

۷ نفر
قربانعلی پسر مرحوم عابدین تقریباً سن پنجاه سال بلاعمل زوجه
یک دختر پنج نفر کبیره دو نفرش خانهٔ شوهر رفته در خانه است

خانهٔ اوار سیم

۴ نفر
رضا پسر مرحوم محمدتقی سن تقریباً سی و پنج سال علاج زوجه یک
پسر دو نفر یک تقی هشت سال دیگری اسمعیل سن دو سال

خانهٔ حاجی آقا جان

۵ نفر
حاجی آقا پسر مرحوم حاجی علی تقریباً سن پنجاه سال کسب متوج زوجه
یک پسر چهار نفر برادر اسدالله علی جان تقریباً سن بیست و هفت سال
کسب متوج زوجه یک اولاد ذکور علی‌اکبر صغیر پسر سوم
جعفر سن شانزده سال کسب متوج پسر چهارم چهار ده سال

[illegible]

۲ نفر
پسر چهارم محمدهاشم سن هفت سال اولاد اناث حاجی آقا
دو نفر یک خانهٔ شوهر دیگری در خانه است

خانهٔ محمدعلی آقا اسمعیل خانهٔ حسین خانهٔ اوار

خانهٔ اوار اول

۲ نفر
استاد علی محمد پسر مرحوم رجبعلی تقریباً سن چهل سال کسب
متوج زوجه ندارد یک اولاد عباس سن هفت سال

خانهٔ اوار دوم

۲ نفر
محمدعلی سلطان محمد تقریباً سن بیست و پنج سال بلاعمل زوجه یک

خانهٔ اوار سیم

۴ نفر
حمزه علی پسر مرحوم ابراهیم تقریباً سن سی و پنج سال بلاعمل
زوجه یکی پسر دو نفر یک ابراهیم سن دوازده ساله یک قنبر سن
ده ساله دختر یک صغیره. خانهٔ آقا غلامعلی درخانه اوار

خانوار اول

۳ نفر

آقا پسر مرحوم غلامعلی سن تقریباً سی سال زارع زوجه یکی دختر یکی

صغیره

خانوار دوم

۴ نفر

علی اکبر پسر غلامعلی سن تقریباً بیست پنج سال زارع زوجه یکی دارد

علی اکبر پدر شوهر زوجه مرحوم بابا غا پدر شوهر

خانه ملا محمود سه خانوار

خانه اول

۵ نفر

ملا محمود پسر مرحوم ملا نصرالله سن سی سال خدام امامزاده کامل

تبرکه زوجه یک پسر دو نفر یک ملا قاسم دیگری نصرالله هر دو صغیر

دختر یک صغیره خانوار دوم

۴ نفر

علی خان پسر مرحوم محمدرضا سن سی چهار سال کسب مکاری زوجه

یک پسر دو نفر یک رضا دیگری حسین هر دو صغیر

خانوار سیم

۳ نفر

حسینعلی پسر مرحوم حاجی شعبان سن شصت سال کسب پیله‌وری زوجه

یک دختر یک صغیره خانه جعفر یازده نفر دو خانوار

خانوار اول

۲ نفر

استاد جعفر پسر مرحوم علی حسین جعفر سن سی سال کسب پاره دوز

زوجه یک خانوار دوم

۲ نفر

حسن برادر جعفر سن بیست هفت سال کسب مقنی والده

حاجی دو استاد جعفر پدر شوهر خانه حاجی لطفعلی

۶ نفر

... پسر حاجی لطفعلی سن سی سال کسب مکاری زوجه یک اولاد

اناث چهار نفر یک کبیره سه صغیره خانه استاد رضا

دو خانوار خانوار اول

۱ نفر

استاد رضا پسر استاد حسین سن چهل سال کسب قصاب

۸ نفر

زوجه یک پسر شش نفر یکی صبیه همراه کسب قصاب پسر دوم

سید آقا محمد ... چهار پسر دیگر صغیر دختر یک صغیر

خانوار دوم

۴ نفر

سید حسین پسر میر محمد سن شصت سال کسب قصاب زوجه

یک پسر دو نفر یک سید هاشم بیست سال دیگری سید ابراهیم صغیر

خانه ... خانوار

خانوار اول

۴ نفر

باباتقی پسر مرحوم باباعباس سن چهل سال کسب مقنی زوجه یک اولاد

اناث دو نفر کبیره بی شوهر

خانوار دوم

۲ نفر

علی پسر مرحوم فتاح ... زارع زوجه یک دختر یک

کبیره خانه شوهر خانوار سیم

۵ نفر

استاد عبدالرزاق پسر مرحوم محمد ابراهیم سن چهل و پنج سال کسب

نساجی زوجه یک پسر دو نفر یک محمد حسن ده ساله دیگری هم صغیر یک دختر

کبیره بی شوهر خانوار چهارم

۲ نفر

میر حسین پسر سید حسن بیست و پنج سال کسب قصاب زوجه یک

خانوار پنجم

۳ نفر

عباس پسر مرحوم باباعباس بیست و پنج سال زارع زوجه یک

دختر یک صغیر. خانه ابتدای حسن چهار خانوار

۶ نفر

خانوار اول آسید حسن پسر مرحوم میر حسین سن

چهل سال کسب قصاب زوجه یکی پسر میر حسین با زوجه اولاد

اناث چهار نفر دو کبیره دو صغیره بی شوهر

خانوار دوم

۲ نفر

سکینه قاسم پسر مرحوم سید حسین سن چهل سال شغل زراعت

۶ نفر
زوجه یک پسر سه نفر با دو دختر همه صغیر

**خانه‌وار سیم**
۸ نفر
استاد عباس پسر مرحوم حاجی حسین جگرکی
چهل و دو سال کسب پاره‌دوز زوجه یک پسر پانزده ساله دختر سه نفر

**خانه‌وار چهارم**
دو کبیره سه صغیره بی‌شوهر
۲ نفر
میر محمد پسر مرحوم سید نصرالله سن بیست و سه سال شغل قصابی

**خانهٔ عباس عمو حسین خانه‌وار**
والده میر محمد بی‌شوهر
۶ نفر
عباس پسر مرحوم عمو رحیم سن تقریباً بیست سال شغل زراعت والده
شوهر برادر عباس سه نفر علی‌اکبر هیجده ساله و حسین صغیر همشیره یک

**خانهٔ حاجی بابا سه خانه‌وار**
سه نفر صغیره
۵ نفر
حاجی بابا پسر مرحوم عبدل حاجی حسین تقریباً سن هفتاد و پنج شغل
ملاشانی سرای ولد حمیدگلی زوجه یک پسر سه نفر اول استاد قاسم
تقریباً سن بیست سال شغل زارع زوجه یک با یک پسر صغیر پسر دیگر

۱۱ نفر
بابا استاد جعفر سن تقریباً سی سال شغل ملاشانی سرای ... دار سکنه
پیدا کل زوجه یک با یک دختر صغیره پسر دیگر حاجی بابا حسن تقریباً
بیست و هفت سال شغل زارع زوجه یک پسر دو نفر حیدر و جعفر
اولاد و اناث حاجی بابا سه نفر خانه شوهر رفت

**خانهٔ حسین شریف پنج خانه‌وار** — **خانه‌وار اول**
۳ نفر
آقا حسین پسر مرحوم آقا شریف سن تقریباً شصت سال کسب نتاجی
زوجه یکی پسر یک صغیره و دختر کبیره بی‌شوهر

**خانه‌وار دوم**
۵ نفر
حاجی محمود پسر مرحوم حاجی حسن سن هفتاد
پنج سال شغل زارع زوجه یکی پسر سه نفر پسر اول حسن تقریباً
بیست و پنج سال شغل زارع پسر دوم جعفر پانزده ساله پسر سیم

**خانه‌وار سیم**
صغیر اولاد و اناث دو نفر خانه شوهر
۲ نفر
آقا رضا پسر مرحوم آقا شریف سن تقریباً پنجاه سال شغل ...

پسر یک حبیب الله پانزده ساله، دختر یک صغیره. خانوار چهارم

۶ نفر

عباس پسر مرحوم [illegible] سن قریب چهل سال شغل زارع زوجه یک

پسر نفر [illegible] صغیر دختر چهار نفر یک خانه شوهر [illegible] کبیره در خانه

خانوار پنجم ۴ نفر

استاد احمد پسر مرحوم محمد صادق سن تقریباً

پنجاه سال کسب [illegible] زوجه یکی با یک پسر صغیر دختر یک [illegible]

شوهر خانه استاد عبدالحفیظ خانوار اول

۷ نفر

خانوار اول [illegible] استاد عبدالحفیظ پسر مرحوم استاد علی سن

تقریباً شصت و پنج سال شغل قنادی زوجه یک پسر دو نفر [illegible]

استاد علی اکبر ساکن [illegible] پسر دوم استاد حسین سن قریب [illegible]

شغل قنادی زوجه یک پسر دو نفر صغیر و یک دختر صغیره

خانوار سیم ۴ نفر

اصغر پسر مرحوم [illegible] رضا سن تقریباً [illegible]

سال شغل زارع پسر دو نفر با یک دختر هر سه صغیر

خانه علی حسین [illegible] خانوار اول

۳ نفر

علی پسر مرحوم حسین [illegible] سن قریب چهل سال کسب [illegible]

زوجه یک پسر دو نفر صغیر خانوار دوم

۵ نفر

محمد پسر مرحوم حسین سن قریب سی و چهار سال شغل زارع زوجه

یک پسر علی [illegible] دختر دو نفر صغیره خانوار سیم

۵ نفر

زوجه مرحوم محمد [illegible] شوهر پسر علی اکبر با یک دختر هر دو صغیر ایضاً

زوجه مرحوم حسین [illegible] شوهر دختر یک صغیره

خانه تقی [illegible] خانوار اول

۸ نفر

تقی پسر حسین [illegible] سن قریب شصت سال کسب [illegible]

یک پسر سه نفر پسر اول لطفعلی سن تقریباً سی و چهار سال کسب [illegible]

زوجه یک پسر با دختر هر دو صغیر پسر دوم تقی حسین [illegible]

سال کسب [illegible] پسر سیم حبیب الله سن پانزده ساله کسب [illegible]

۲ نفر

اولاد و اناث تقی در نفر خانه شوهر است  خانه دویم

حاجی حسین پسر مرحوم محمد باقر سن قریب شصت سال کسب پیله

وری زوجه یکی پسر دو نفر یکی استاد [illegible] سن تقریبا بیست

سال کسب پیله وری زوجه یکی دختر یکی صغیره یکی پسر دیگر محمد

تقی [illegible] بیست سال کسب زراع  خانه سیم

۲ نفر

رمضانعلی پسر مرحوم محمد رضا سن چهل سال کسب زراع زوجه

ندارد

خانه چهارم  حسین پسر محمد عبدل سن تقریبا شصت سال

کسب نساجی زوجه یکی پسر یکی آقاجان سن بیست سال زوجه یکی

پسر یکی صغیر دختر یکی صغیره اولاد و اناث حسین چهار نفر است

در خانه شوهر یکی در خانه [illegible]  خانه عبدالکریم [illegible]  خانه پنجم

۳ نفر

خانه اول  عبدالکریم پسر مرحوم محمد ابوالحسن سن قریب شصت

سال کسب زراع زوجه یکی دختر [illegible] نفر خانه شوهر [illegible] صغیره

خانه ششم

۴ نفر

خانه دوم  علی نام حاجی پسر مرحوم محمد حسن قریب پنجاه

سال کسب شعر بافی زوجه یکی پسر یکی صغیر دختر [illegible]

نفر کبیره در خانه  خانه سیم  مخروبه است

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم محمد علی آقا تماما خراب | خانه مرحوم محمد رضا بابا تماما خرابه | خانه مرحوم محمد علی تماما خراب |
| خانه حسینعلی لوده شهر تماما خراب | خانه مرحوم محمد [illegible] تماما خرابه | خانه مرحوم محمد باقر تماما خرابه |
| خانه مرحوم محمد شیخ تماما خرابه | خانه مرحوم محمد عظیم تماما خرابه | خانه مرحوم جعفر قربان تماما خرابه |
| خانه مرحوم اسمعیل شهر تماما خرابه | خانه مرحوم [illegible] حسین تماما خرابه | |

تمام این خانه‌های خرابه در یک کوچه واقع است که [illegible]

بالا جهة که یک سمت آن کوچه دیوار باره این قصبه است در

سال تسعیر تمام منقش از گرسنگی تلف شدند و این خانه‌ها هیچ

بسیار کار مانده که بعضی بکلی منهدم شده و برخی علامتی از آن‌ها

باقیست  خانه مخصوص [illegible] البلد  استاد حاجی حسین معمار

سن قریب چهل سال کسب حمامی زوجه یکی پسر سه نفر پسر ۶ نفر
حسن بیست سال زوجه پسر مرحوم علی اکبر پانزده سال شغل خشت
مال پسر سیم صغیر دو دختر یک در خانه شوهر دیگری کبیره در خانه
خانه حاجی قاسم رحیم پسر حاجی قاسم سن تقریبا سی سال کسب ۷ نفر
خشت مالی زوجه یکی پسر پنج نفر تماماً صغیر مسجد محمد آباد
آباد جنب مسجد بزرگ دو دکان ...
خانه سلطان محمد شیخ خانه زوار خانه زوار علی
۴ نفر
سلیمان پسر مرحوم عبدل سن تقریبا چهل سال شغل زارع زوجه
یک اولاد واناث دو نفر کبیره در خانه شوهر خانه زوار تقی
۴ نفر
محمد پسر مرحوم سلطان محمد سن تقریبا چهل سال شغل زارع
زوجه یکی با یک پسر بیست ساله و دختر یک صغیره
خانه زوار شمس رضا پسر مرحوم سلطان محمد سن سی سال شغل ... نفر

زارع

خانه زوار جهانگیر زارع زوجه یکی پسر دو نفر صغیر ۳ نفر
۴ نفر
علی اکبر پسر مرحوم علی سلطان محمد حسن قریب سی سال شغل زارع
زوجه یکی پسر دو نفر صغیر خانه زوار نجف زوجه علی سلطان ...
۴ نفر
یک شوهر دختر یک صغیره پسر یکی محمد حسن قریب سی سال شغل زارع
زوجه یک دکان صباغی و چند دکان دیگر خرابه مال مرحوم آقا ...
باقر و غیره است جنب حسینیه محمد آباد ایضاً دکان جنب ... مال وقف خرابه
دکان قصابی مال وقف خرابه کاروانسرای ... مال وقف خرابه میدان محمد آباد
در جنب حسینیه آب انبار ایضاً در جنب دیگرش باغ آباد ...
دشت ... ایضاً در جنب دیگر حسینیه مع حوضخانه ...
ایضاً در جنب دیگر میدان بازارچه است دکان قصابی ...
دکان ... دکان صباغی مال ... دکان صباغی مال ...
خانه رمضان عوض رضا رمضان پسر مرحوم عوض رضا سن ... نفر

چهار پنجاه سال شغل زارع زوجه یک پسر سه نفر پسر ایضاً رضا سن قریب

بیست هفت سال شغل زارع با زوجه پسر مرحوم هاشم سن قریب

بیست و یک سال پسر سیم غلام سن سیزده سال کسب زارع دختر [illegible]

یک کبیره بی شوهر خانه علی نقی خانه سلیمان علی پسر [illegible]

سن قریب سی کسب نساجی پسر یک با یک زن و صغیره

خانه حسین محمد علی حسن محمد علی سن قریب پنجاه کسب

[illegible] زوجه یکی دختر یکی در خانه شوهر ایضاً پسر [illegible] صغیر

خانه حسین جعفر [illegible] خانه [illegible]

علی پسر مرحوم حسین [illegible] جعفر سن قریب سی پنج سال کسب زارعی

زوجه یک پسر سه نفر یک حسین بیست سال [illegible] صغیر

خانه [illegible] رضا پسر حسین [illegible] سن قریب سی پنج سال

کسب نساجی زوجه یکی دختر یک با شوهر خانه [illegible]

محمد پسر مرحوم حسین [illegible] سن قریب بیست [illegible] سال کسب نساجی

زوجه آحسین یک شوهر ایضاً پسر مرحوم آحسین مذکور جعفر سن بیست سال

کسب نساج ایضاً پسر دیگر آحسین [illegible] سن [illegible] کسب

نساجی خانه [illegible] صادق پسر مرحوم [illegible] رضا سن قریب

چهل سال زوجه یکی دختر یکی کبیره یک شوهر [illegible] صادق یک شوهر

خانه علی ساربان خانه [illegible] خانه [illegible]

علی ساربان پسر مرحوم [illegible] سن قریب پنجاه و شش سال شغل حمالی

زوجه یکی پسر یک نه ساله اسم [illegible] خانه [illegible] حسین سن

قریب پنجاه سال شغل جمال زوجه یکی دختر یکی کبیره یک شوهر

ایضاً یک دختر صغیره خانه [illegible] میر محمد پسر سید محمد حسن

قریب سی سال کسب قصاب زوجه یکی مع یک پسر صغیر با یک دختر

کبیره یک شوهر خانه حاجی محمد حسین پسر مرحوم مهدی [illegible]

سن قریب چهل [۳ نفر] کسب پیله‌ور زوجه یک پسر صغیر یک
دختر کبیره با شوهر خانه ملا بابا احمد خانه‌وار ۲
خانه‌وار اول [۴ نفر] اسدالله پسر مرحوم ربیع سن قریب پنجاه
کسب پیله‌ور زوجه یک اولاد و اناث دو نفر کبیره یک خانه شوهر
دیگری خانه خود خانه ملا تقی خانه‌وار دویم [۲ نفر] اسمعیل پسر مرحوم
محمد علی سن قریب شصت سال شغل زارع زوجه یکی پسر یکی
حسینعلی سن سی و پنج سال کسب عطاری زوجه یکی پسر سه نفر
پسر اول محمود ده سال پسر دویم حسن حسین در قید حیات شش ماهه
مع یک دختر صغیره اولاد و اناث اسمعیل یک در خانه شوهر
خانه حاجی خلیل الله چهار خانه‌وار خانه‌وار اول
[۶ نفر] حاجی خلیل الله پسر مرحوم حاجی حسینعلی سن قریب چهل سال کسب
زارع زوجه یکی پسر سه نفر هر سه صغیر مع یک دختر کبیره با شوهر

خانه‌وار دوم

خانه‌وار دویم [۲ نفر] بابا علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسینعلی سن قریب
پنجاه سال شغل زارع زوجه یکی با یک دختر خانه شوهر رفت
خانه‌وار سیم [۵ نفر] حسین رزاق سن قریب هفتاد سال شغل زراعت
زوجه یکی با یک پسر رمضان تقریباً چهل سال والده زوجه یکی مع
یک پسر صغیر خانه‌وار چهارم [یک نفر] رمضان خدیجه شوهر سن قریب
شصت تا هفتاد سال شغل گدائی با یک دختر کبیره خانه شوهر
خانه علی اکبر سه خانه‌وار خانه‌وار اول
[۵ نفر] علی اکبر پسر مرحوم علی سن شصت سال شغل زراعت زوجه یکی
پسر یا عوض سی سال کسب پالاندوز زوجه یکی پسر دیگرش علی
سن پانزده سال اولاد و اناث یک در خانه شوهر خانه‌وار دویم
[۳ نفر] باقر علی اکبر سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه دو نفر
خانه‌وار سیم [یک نفر] رضا رمضان پسر مرحوم علی اکبر سن سی سال شغل زراعت

کمفعلی
زوجه یکی خانه علی باقر تماشا ۵ نفر آقا پسر مرحوم باقر تماشا سن قریب

چهل سال شغل زراعت زوجه یکی پسر سه نفر صغیر اولاد و اناث

دو نفر یا خانه شوهر دیگری در خانه خانه علی حمید کشته خانه اول

خانه اول ۴ نفر رجبعلی پسر مرحوم حسین شماید سن قریب

سال شغل زراعت زوجه ندارد اولاد و اناث چهار نفر یکی

در خانه شوهر یکی کبیره دو صغیره در خانه خانه ولی دوم

۵ نفر

... پسر مرحوم محمد سن قریب سی ... شغل ... زوجه یکی

۴ نفر

اولاد و اناث سه نفر صغیره خانه اول ... عباس بن حسین

سن شصت سال شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر ...

خانه ... آقا ... ۵ نفر حسین پسر مرحوم ... سن قریب

پنجاه سال کسب ... زوجه یکی پسر دو نفر صغیر دختر یکی کبیره

شوهر در خانه است خانه ... حسین محمد ... حسن ...

... نفر

خانه اول ۳ نفر هاشم پسر مرحوم حسین سن قریب سی سال کسب ...

۳ نفر

زوجه یکی مع یک دختر صغیره . خانه ولی دوم والده هاشم مذکور ...

شوهر ... پسر پسر ... زوجه ... ساکن ... شغل ...

پسر ... محمد سن سی چهار سال شغل زراعت زوجه یکی پسر ...

۳ نفر

خانه ... لطفعلی ... خانه اول حاجی لطفعلی پسر مرحوم

حاجی ابراهیم سن قریب شصت پنج سال کسب زراعت

و ... پریشان ... زوجه یکی پسر سه نفر پسر ... سن

چهل سال زوجه یکی مع سه دختر صغیره پسر مرحوم هاشم سن سی سال

شغل ... زوجه یکی مع یک پسر صغیر خانه ولی دوم

۵ نفر

... حسین پسر مرحوم رجبعلی سن چهل سه سال شغل زراعت زوجه

یکی پسر دو نفر رجبعلی و ... شغل زراعت اولاد و اناث ...

یک نفر

یک صغیره خانه ... حسن ... شوهر ...

اولاد ندارد اشنایی مسکن پیدا کرده سن قریب سی سال شغل زراعت

ابنیه زوجه مرحوم حاجی میر ... بی شوهر مع یک دختر کبیره بی شوهر ۲ نفر

خانه استاد علی نجار خانه سوم خانه اول

۲ نفر

استاد علی پسر مرحوم استاد رضا سن قریب پنجاه سال کسب نجاری زوجه

یکی پسر یکی صغیر اولاد و اناث چهار نفر یک خانه شوهر کرده دختر دیگر صغیره

داماد استاد علی رضا نام سن سی سال شغل زراعت خانه دوم

۲ نفر

استاد احمد پسر مرحوم استاد رضای مزبور سن قریب چهل شش سال

۳ نفر

شغل ... در خانه سوم استاد قاسم پسر مرحوم استاد رضای

مزبور سن قریب سی پنج سال کسب نساجی زوجه یکی دختر یکی صغیره

خانه امیر احمد خانه اول خانه اول

۴ نفر

امیر احمد پسر مرحوم آقا سید علی سن قریب پنجاه سال شغل ... استاد رضا

زوجه یکی پسر یکی صغیر دختر یکی کبیره بی شوهر خانه دوم

المقیم

۷ نفر

استاد غلامعلی پسر مرحوم استاد حسین محمد سن قریب چهل چهار سال کسب

کله پزی زوجه یکی پسر یکی صغیر اولاد و اناث چهار نفر یک خانه شوهر

۳ نفر

سه نفر دیگر ش صغیر خانه سوم استاد قنبر پسر مرحوم استاد

حسین مزبور سن قریب سی سال کسب قصابی زوجه یکی خواهر

استاد قنبر بی شوهر خانه عباس ابن علی خان جهان خانه اول

۵ نفر

خانه اول عباس پسر مرحوم علی خان سن قریب شصت

سال کسب علاقه‌بندی زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد و اناث

سه نفر یک در خانه شوهر دو نفر خانه خود خانه دوم

۴ نفر

علی میرزا سن چهل سال کسب پاره دوز زوجه یکی مع دو پسر صغیر

۶ نفر

خانه سوم علی پسر مرحوم عمو کریم سن قریب چهل سال کسب

دشتبان زوجه یکی مع یک دختر و سه پسر صغیر خانه چهارم

۲ نفر

اکبر پسر مرحوم بابا ... سن قریب پنجاه سال کسب علاقه‌بندی زوجه یکی

۳ نفر
مع یک دختر و دو پسر صغیر خانه ملا امیرزا ۵ نفر زوجه و بیوه [illegible]

شوهر با تبه پسر آقا حسین سن قریب بیست و پنج سال شغل

زراعت پسر دوم حسن سن هیجده سال شغل زراعت پسر سوم صغیر

مع یک دختر کبیره بی‌شوهر خانه محمد رضا حاجی

۷ نفر
محمد رضا حاجی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکی پسر اول

پسر آقا لطف‌الله سن بیست سال شغل زراعت پسر دوم صغیر اولاد

اناث چهار نفر یکی خانه شوهر دو کبیره یک صغیره هر سه در خانه

۳ نفر
خانه سید حسین [illegible] آسید حسن پسر مرحوم حاجی سید علی سن

قریب پنجاه سال کسب [illegible] زوجه یکی پسر کوچک سید عباس

سن بیست سال کسب [illegible] پسر دوم سید علی چهارده سال شغل

زراعت پسر سوم صغیر مع سه دختر یک کبیره بی‌شوهر دو صغیر [illegible]

خانه استاد محمد علی [illegible] خانه [illegible]

[illegible]

۴ نفر
استاد محمد علی پسر مرحوم استاد ابراهیم سن بیست و پنج سال کسب [illegible]

زوجه یکی پسر یک صغیر والده استاد محمد علی بی‌شوهر خانه [illegible]

۴ نفر
استاد حسین پسر مرحوم استاد رضای سابق‌الذکر سن تقریباً چهل

کسب نجاری یک پسر دو دختر صغیر خانه [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] خانه [illegible] خانه [illegible]

۶ نفر
آسید جعفر پسر مرحوم آسید اسمعیل سن قریب شصت سال

کسب [illegible] زوجه یکی مع دو پسر پسر اول آسید محمود قریب بیست

پنج سال کسب [illegible] با زوجه پسر دوم فرج‌الله سن [illegible] کسب

[illegible] دو دختر دو نفر یک خانه شوهر دیگری صغیره خانه [illegible]

۳ نفر
نصرالله پسر مرحوم استاد رضای سابق‌الذکر سن سی سال کسب [illegible]

زوجه یک مع یک پسر صغیر میدان [illegible] خرابه

| | | |
|---|---|---|
| خانه بابا [illegible] خرابه | خانه [illegible] خرابه | [illegible] خرابه |

جمعیت [illegible]
[illegible]
[illegible]

اما محله درب خشتساباد که جزو محله صباباد است

خانه قاسم سلطان محمد دو اولاد کوچک دارد

... پسر مرحوم سلطان محمد سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه

چهل سن پنج سال شغل زراعت اولاد دارد یک نفر یک خانه شوهر

در نفر دیگر خانه خود — خانه استاد ... مغنی — استاد حسین پسر مرحوم

استاد علی اکبر سن قریب شصت پنج سال شغل قنائی زوجه یکی پسر یک

استاد علی اکبر سن تقریبا چهل چهار سال شغل قنائی زوجه یکی پسر چهار نفر

پسر آقا رضا سن بیست سال شغل قنائی پسر دوم سن ... سال پسر سوم

چهارم صغیر در خانه خود — قلعه درب خشتساباد تماما خرابه است

| | | | |
|---|---|---|---|
| خانه استاد عبد الخلیل قنا تماما خراب | خانه مرحوم استاد محمد تماما خراب | خانه مهدی قلعه شهر خراب | خانه مرحوم کاظم قلعه خراب |
| خانه مرحوم استاد جعفر صباغ خراب | خانه مرحوم سید مرتضی خراب | خانه مرحوم ملا محمد علی ... تماما خراب | خانه مرحوم علی ... ادی خراب |

کارخانه مرحوم علی ... دی ... دستگاه ... دارد — خانه حاجی علی ...

آخر حسین پسر مرحوم علی مولا سن تقریبا چهل سال کسب اصناف بازار زوجه

یک پسر سه نفر پسر آقا علی سن بیست سال شغل صنف بازار پسر دوم

بیستم صغیر — خانه آقا جان و خانه ... — خانه ...

آقا جان پسر مرحوم حسن علی ... سن سی پنج سال کسب نساجی زوجه یک

دختر یک کبیره بی شوهر — خانه ... — زوجه مرحوم علی اکبر عبد...

بی شوهر — خانه مرحوم ... علی ... — عباس پسر مرحوم علی ... دی

سن قریب چهل سال کسب نساجی زوجه یک پسر چهار نفر صغیر

خانه مرحوم جعفر رشید خرابه زوجه و دو پسر او ... تعمیر

با مادر زاده جعفر و ... رفته اند و در ... تا ... اشخاص ... مسکن

دارند — خانه مرحوم آقا جان چهار خانوار

خانه اول ... — غلام حسین پسر مرحوم آقا جان سن چهل چهار

سال شغل قپان دار زوجه یکی پسر سه نفر صغیر دختر یک صغیره

خانه اولاد دوم ۵ نفر محمد تقی پسر مرحوم ملا سلیمان سن قریب شصت
سال کسب نساجی زوجه ندارد پسر دو نفر پسر اول مشهدی علی سن
قریب سی و پنج سال کسب نساجی زوجه مع یک پسر صغیر پسر دوم
محمود سن قریب بیست سال کسب نساجی اولاد اناث محمد تقی یکی کبیره
با شوهر خانه اولاد استاد محمد حسین پسر ابو علی سن سی سال کسب بنائی ۴ نفر
زوجه یکی مع دو پسر صغیر خانه اولاد حاجی علی محمد پسر مرحوم آقا ۴ نفر
جان سن قریب سی و پنج سال شغل بقالی زوجه یکی مع دو دختر
صغیره خانه مرحوم محمد مجید علی اکبر پسر مرحوم محمد مجید کلاه دوز ۴ نفر
سن قریب هشتاد سال کسب نساجی زوجه یکی مع یک پسر صغیر
ایشان دو دختر یکی خانه شوهر دیگری کبیره با شوهر کاروانسرای خانه جناب حاجی
نواده نیکتا آبادی دارایی خانه مرحوم
امیرزا اسمعیل اولاد اناث ... نفر خانه شوهر

دیگری کبیره با شوهر نوه مرحوم آمیرزا اسمعیل که پسرهای مرحوم میرزا ۳ نفر
معصوم اند در نفر ثانی آمیرزا هادی سن بیست سال دیگری آمیرزا محمد
فضل الله از اشراف و اعیان مشهد عمارات پسر مرحوم المغفور
جناب حاجی ملا محمد ابراهیم خانه جناب ملا علی
۵ نفر
ملا علی اکبر پسر مرحوم ملا محمد علی سن قریب پنجاه سال زوجه یکی
پسر دو نفر صغیر والده ملا علی اکبر با شوهر — خانه مرحوم علی اکبر و عقب خرابه
کارخانه مرحوم ملا ... تماما خرابه — خانه مرحوم ملا ... علی ... خرابه — کارخانه نساجی ... و سکنه ندارد
خانه مرحوم محمد علی ۲ نفر باقر پسر مرحوم محمد علی سن قریب صد سال
زوجه یکی اولاد ابدا نداشته — خانه مرحوم ملا عبدالله خرابه
خانه جناب مستطاب آقا حاجی ملا محمد احمد سلمه الله ۳ نفر
جناب مستطاب آقا حاجی ملا ... پسر مرحوم مغفور حاجی ملا جعفر سن
قریب هشتاد سال زوجه یکی مع یک پسر ملا محمد جعفر سن قریب

۳ نفر
سی و پنج سال زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر صغیر
خانه خواجه احمد [illegible] خانه اول

۵ نفر
ملا محمدرضا پسر مرحوم ملا محمد [illegible] سن قریب پنجاه کسب نساجی
زوجه یکی اولاد و اناث سه نفر یکی کبیره به شوهر و دیگری صغیره
خانه اول دوم ۴ نفر احمد پسر مرحوم عبدالهادی سن قریب چهل سال
کسب نساجی دختر سه نفر دو کبیره به شوهر و دیگری صغیره
خانه اول سیم ۲ نفر بابا لطفعلی پسر مرحوم حسین حاجی اسمعیل سن
قریب نود سال شغل قرآن خوان زوجه یکی خانه مرحوم [illegible]
خانه اول اول ۷ نفر جناب ملا محمد باقر پسر مرحوم ملا محمد سن قریب
پنجاه سال زوجه یکی پسر سه نفر کبیر کسب هر سه نساجی اولاد
اناث دو نفر صغیره خانه اول دوم ۲ نفر آقا حسین اخوی جناب ملا
محمد باقر سن بیست سال کسب نساجی والده آقا حسین به شوهر

[illegible]

خانه مرحوم خواجه ملا محمد ۵ نفر ملا آقا بابا پسر مرحوم ملا محمد حسین سن
قریب چهل سال کسب نساجی زوجه یکی مع یک پسر و دو دختر صغیره
خانه [illegible] مشهور به بلال [illegible]
خانه اول ۶ نفر سید محمد پسر مرحوم [illegible] سن قریب
پنج سال کسب نساجی زوجه یکی پسر سه نفر یکی کبیر کسب نساجی
دو نفر دیگر صغیر مع یک دختر عقد کرده. خانه اول دوم
۶ نفر استاد حسین پسر مرحوم [illegible] سن قریب پنجاه سال کسب
شیرپز زوجه یکی پسر دو نفر یکی کبیر شاگرد [illegible] سال کسب [illegible] پسر دیگر
صغیر اولاد اناث سه نفر یکی خانه شوهر دو نفر دیگر در خانه کبیره
و صغیره خانه اول سیم و چهارم ۲ نفر پسرهای مرحوم [illegible] اکبر
و عبدالله صغیر به والده ایضا هاشم پسر مرحوم [illegible] سن
پانزده سال کسب شاگرد خباز چند روز قبل [illegible] رفته [illegible]

دیگر کسی [illegible] سال است در تبریز بوده شغلی ذکر نیست

که خانه مرحوم مغفور حاجی میرزا معصوم رحمة الله علیه

عمارت بیرونی مرحوم حاجی میرزا معصوم خراب خانه مرحوم مغفور

امیرزا ابوالقاسم پنج خانوار آباد خانه اول

۲ نفر

آمیرزا ابوتراب عالی و آمیرزا ابوطالب پسرهای مرحوم آمیرزا ابوالقاسم

مدت پانزده سال است که میرزا ابوتراب خان در تبریز شغلی ذکر نیست

آمیرزا ابوطالب در خانه خود سن سی ساله سال از اعیان و اشراف [illegible]

اولاد و اناث مرحوم میرزا ابوالقاسم یک خانه شوهر کلفت میرزا ابوتراب یک

۳ نفر

خانه دوم میرزا شکرالله پسر مرحوم آمیرزا محمد باقر سن چهل و پنج

سال از اعیان زوجه یک اولاد و اناث کلفت یک خانه سوم

۴ نفر

آمیرزا [illegible] اخوی آمیرزا شکرالله سن بیست و شش سال از اعیان

زوجه یکی اولاد و ذکور دو نفر صغیر خانه چهارم

[illegible]

۵ نفر

آمیرزا محمد رضا پسر مرحوم آمیرزا اسدالله سن سی و یک سال از اعیان

زوجه یک اولاد ذکور و اناث یک پسر و یک دختر صغیر کلفت یک

۵ نفر

خانه پنجم امیرزا [illegible] اخوی امیرزا محمد رضا سن بیست

هشت سال از اعیان زوجه یکی اولاد و ذکور و اناث یک پسر

و یک دختر کلفت یک خانه مرحوم امیرزا نصرالله [illegible]

۵ نفر

خانه اول امیرزا مهدی پسر مرحوم امیرزا نصرالله سن بیست

و شش سال از اعیان زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر کبیره بی

۶ نفر

شوهر کلفت یکی خانه دوم امیرزا محمود اخوی امیرزا

مهدی سن بیست سال از اعیان والده اش بی شوهر کلفت یک

عیال مرحوم آقا جعفر بی شوهر با دو دختر صغیر خانه مرحوم [illegible]

آمیرزا شهاب الدین [illegible] خودش مرحوم شده یک پسر و یک دختر

کبیره در طهران ساکن هستند عمارت بیرونی [illegible]

معصوم آباد قلعه مرحوم آقا میرزا محمد علی خراب جوخان سرپوشیده

مرحوم حاجی میرزا معصوم خرابه و بیابان در جنب آن جوخان آب انبار

بسیار ممتازی مال مرحوم حاجی میرزا معصوم دایر است مع یک باب خرابه

دکان عطاری خرابه | دکان نعلبندی خرابه | دکان قصابی | دکان علافی خرابه

مکتب خانه جنب بازارچه خرابه خانه ملا محمود

خانه اول ۶ نفر جناب ملا محمود پسر مرحوم حاجی محمد رضا سن قریب

پنجاه سال زوجه یکی پسر سه نفر یکی کبیر کسب نساجی در نوکری

صغیر اولاد اناث یک صغیره خانه دوم ۷ نفر ... اخوی جناب

ملا محمود زوجه یکی مع یک پسر کبیر سن سی و پنج سال زوجه یکی مع یک

پسر صغیر اولاد اناث دختر یک کبیره با شوهر والده آقا ... با شوهر

سن قریب صد سال ... در خانه ملا مذکور سر می‌برد

محمد آباد و در جنب ریگ است | حسین ... تماماً خراب | خانه ... خرابه

ملاحظه شد

کارخانه نساجی خرابه | خانه مرحوم کاظم نادری خرابه | خانه مرحوم حاجی مهدی خرابه | خانه مرحوم حاجی کریم خرابه

خانه مرحوم حاجی محمد جلال خرابه | خانه سید ... شهره خراب

حسینیه خانقاه آباد خانه مرحوم آقا ...

خانه اول ۴ نفر ... پسر مرحوم آقا محمد اسماعیل سن پنجاه سال

کسب نساجی زوجه یکی خانه دوم ۵ نفر استاد عباس پسر مرحوم

بابا حسن سن قریب شصت سال کسب نساجی زوجه یکی دختر یکی صغیره

نوه عباس مذکور جعفر سن بیست سال کسب نساجی مادر جعفر با شوهر

خانه مرحوم حسین مجید خرابه | بازارچه درب محمد آباد که در جنب خانقاه است

دور جنب دیگرش مسجد | دکان نعلبند مال مسجد آباد دایر | دکان ... مال مسجد آباد دایر

دکان عطاری مال مسجد خراب | دکان قصاب مال مسجد آباد | دکان ... میرزا ابوالحسن ... | دکان ... مال مسجد خراب

دکان علاقبند مال مسجد خراب | حوض ... درب مسجد خراب | مسجد ... محمد آباد ...

دکان ... تماماً خرابه | دکان ... تماماً خرابه | خانه ... تصاحب خرابه | خانه مرحوم ... تماماً خراب

خانه ملا علاء الدین خانوار اول
نفر ٥
دسته علی اکبر پسر مرحوم آبا قر سن قریب هشتاد سال کسب نساجی
زوجه یکی پسر دو نفر پانزده ساله و ده ساله کسب نساجی اولاد اناث
سه نفر یکی کبیره با شوهر دو نفر دیگر صغیره خانوار دوم
٣ نفر
الله وردی پسر مرحوم رحیم سن قریب سی سال کسب نساجی زوجه
یک دختر صغیره خانوار سوم ملا جعفر پسر مرحوم علی اکبر
سن قریب پنجاه کسب شغل زراعت زوجه دو نفر پسر سه نفر
پسر اول حسین بیست سال با زوجه دیگر پسر دیگر صغیر دختر یک
در خانه شوهر خانوار چهارم مسلم علی اکبر پسر مرحوم نعمت علی
سن قریب هفتاد سال کسب نساجی زوجه یکی مع دو پسر یک کبیره
دیگری صغیره اولاد اناث چهار نفر دو کبیره با شوهر دو صغیره
کاروانسرا ملا جعفر شش دستگاه نساجی آباد و دایر قدیم جنب ...

بیان شاهزاده یحیی در کوچه بابا شجاع الدین که مشهور بکوچه
ابوالمحسن آباد است خانه میرزا ضیاء الحکیم ... خانوار
خانوار اول رضا پسر مرحوم استاد رحیم نقال سن قریب
شصت سال کسب نساجی زوجه یکی پسر سه نفر پسر اول علی سن
قریب سی سال کسب نساجی زوجه یا مع دو دختر صغیره پسر دوم و سوم
سن بیست و پانزده سال کسب نساجی که در خانه مرحوم ...
خانه مرحوم عبدالغفار دو خانوار خانوار اول
٣ نفر
محمد رضا پسر مرحوم عبدالغفار سن پنجاه سال کسب زراعت زوجه یک
پسر دو نفر ... بیست سال ... پانزده سال شغل زراعت دختر
دو نفر یک کبیره دیگری صغیره خانوار دوم بابا ... پسر مرحوم
... سن قریب هشتاد سال کسب نساجی زوجه یک پسر چهار نفر یک کبیر
کسب نساجی سه نفر دیگر صغیر خانه ... اسمعیل ...

۵ نفر
... پسر مرحوم شمسی سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه یکی
۳ نفر
پسر دو نفر صغیر مع یک دختر صغیره. خانه اول ... میرزا ...
پسر مرحوم میرزا اکبر سن قریب پنجاه کسب نساجی زوجه یکی
۶ نفر
صغیر. خانه ... محمد ... حسین پسر مرحوم محمد ... سن
چهل سال شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر دختر سه نفر
یکی کبیره دو نفر دیگر صغیره. خانه مشهدی حسین ... اول
۳ نفر
خانه اول ... مشهدی ... پسر مرحوم محمد ... سن شصت سال
کسب نساجی زوجه یکی پسر یکی محمد ... سن بیست و پنج سال شغل ...
۵ نفر
دختر یکی ... شوهر. خانه اول ... علی اکبر پسر مرحوم محمد حسین
سن قریب چهل سال کسب نساجی زوجه یکی مع یک پسر صغیر
دختر دو نفر یکی کبیره با شوهر یکی صغیر. خانه اول ...
۴ نفر
زوجه ... با شوهر با یک پسر ... سال کسب ...

ملا ...

خانه مرحوم مسیب ... خانه اول ...
۵ نفر
قاسم پسر مرحوم مسیب سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکی
پسر دو نفر مع یک دختر ... صغیر. خانه اول ...
۶ نفر
معصوم ... پسر مرحوم رمضان سن سی سال کسب ... زوجه
یکی والده معصوم ... با شوهر ... اولاد ذکور یکی محمود بیست سال
شغل زراعت دو نفر دیگر صغیر. خانه ... حسین ... اول
۵ نفر
خانه اول ... حسین پسر مرحوم حاجی محمد سن چهل و چهار سال
کسب نساجی زوجه یکی پسر دو نفر یکی محمد حسن بیست سال دیگری ...
سن پانزده سال کسب نساجی دختر یکی کبیره با شوهر. خانه اول ...
۴ نفر
... پسر مرحوم حاجی محمد سن قریب چهل سال شغل ...
زوجه یکی مع یک پسر صغیر با یک دختر کبیره با شوهر
۴ نفر
خانه ... حاجی ... دختر مرحوم حاجی مهدی با شوهر با یک ...

۵ نفر خانهٔ حاجی عنبر ... یک نفر
پسر حسین سن هیجده سال کسب ... زوجه مرحوم
قنبر بی‌شوهر مع یک پسر ٤ سن تقریب هیجده سال شغل جلاب
اولاد و اناث مرحوم قنبر چهار نفر یکی خانه شوهر دیگری کبیره بی‌شوهر
دو نفر دیگر صغیره  خانهٔ مرحوم ... خرابه  انبار ... خانه ... خرابه
مسجد ... خانهٔ حاجی محمد جعفر ... خانهٔ اول
۵ نفر
خانهٔ اول حسین پسر مرحوم محمد جعفر سن تقریب چهل سال
کسب ... زوجه یکی پسر چهار نفر پسر اول محمد سن بیست و پنج سال
کسب ... پسر دوم ... سن هیجده پسر سیم چهارم صغیر اولاد
اناث سه نفر یکی کبیره بی‌شوهر دو نفر دیگر صغیر خانهٔ دوم
۶ نفر
حسن پسر مرحوم آقا کریم سن تقریب شصت سال کسب بقالی زوجه یکی
پسر سه نفر پسر اول ... حسین سن بیست و پنج سال کسب بقالی پسر دوم
عباس سن بیست سال کسب صباغ پسر سیم چهارم صغیر اند

۵ نفر
خانهٔ قنبر نائینی ... استاد قنبر پسر مرحوم محمد نائینی سن پنجاه
سال شغل زراعت زوجه یکی پسر دو نفر یکی محمد بیست و پنج سال
با زوجه دیگری اکبر سن بیست سال شغل زراعت دختر یکی کبیره
بی‌شوهر  خانهٔ مرحوم میرزا بابا خرابه  انبار خانه ... خرابه  خانهٔ مرحوم سلیمان عطار خرابه
انبار خانهٔ مرحوم ... خرابه  خانهٔ عطار ... و خانهٔ اول
۸ نفر
خانهٔ اول استاد محمد جعفر پسر مرحوم ابویوسف سن پنجاه سال
کسب عطار زوجه یکی پسر سه نفر پسر اول محمد حسین بیست و پنج
سال زوجه یکی کسب عطار پسر دوم محمد سن هیجده سال کسب عطار
۴ نفر
پسر سیم صغیر دختر یکی با شوهر خانهٔ دوم استاد عبدالرحیم پسر
مرحوم ابویوسف سن تقریب چهل سال کسب عطار زوجه یکی پسر دو
نفر پسر اول ... سن سی سال کسب عطار پسر دوم محمد سن چهار
ده سال کسب عطار دختر یکی خانه شوهر خانهٔ سیم محمد ابراهیم

پسر مرحوم ملا لطف علی سن چهل سال کسب عطاری ... زوجه یکی دختر

دو نفر صغیر. خانه ملا ... جهانی ۳ نفر زوجه مرحوم ... یوسف ... شوهر

پسر دو نفر یک شانزده و یک ده سال کسب عطاری است

[illegible]

دیوانخانه ... [illegible]

[illegible]

دکان ... | دکان ... | دکان ... | دکان ...

دکان ... | دکان ... | دکان ... | دکان ...

خانه ... خانه محمد ابوالحسن

۵ نفر

... پسر مرحوم ... ابوالحسن زوجه یک سن قریب چهل سال شغل

زراعت اولاد و اناث سه نفر صغیر. خانه مرحوم ... ۳ نفر

... پسر مرحوم محمد ابوالحسن سن قریب سی سال

خانه ... ۲ نفر شغل زراعت والده ... شوهر

۵ نفر

... حسن پسر مرحوم ... سن قریب سی چهار سال شغل

... زوجه یکی پسر یک صغیر برادر ... مذکور ... سن قریب

چهل سال والده ... شوهر و ... مذکور یک خانه شوهر

آب انبار ... | خانه ... | ...

خانه ... خانه ... خانه ...

... نفر

... پسر مرحوم ... سن قریب چهل سال

شغل زراعت زوجه یک پسر سه نفر ... سید رمضان

قریب بیست سال شغل ... پسر ... صغیر دختر دو نفر

یک در خانه شوهر و یک صغیر. خانه ... حسین ...

سن قریب چهل سال شغل ... زوجه پسر دو نفر یک ...

سال شغل زراعت پسر ... صغیر دختر سه نفر ... کبیره و ... صغیره

خانه‌ی اول سی و نهم — ۷ نفر — میرزا صادق پسر مرحوم میرزا بابا سن چهل سال
کسب شوهر بالا، زوجه و هر نفر پسر و نفر سید مصطفی شانزده ساله
پسر دیگر مع دو دختر صغیره. خانه‌ی [illegible]
خانه‌ی [illegible] ۳ نفر استاد قاسم نائینی سن قریب چهل سال شغل
زراعت زوجه یکی مع یک دختر کبیره بی‌شوهر. خانه‌ی [illegible]
۳ نفر [illegible] پسر [illegible] حاجی نوروز سن قریب چهل سال شغل زراعت
زوجه یکی مع یک دختر کبیره بی‌شوهر. خانه‌ی [illegible] محمد
۵ نفر حسین پسر مرحوم محمد سن قریب شصت سال شغل زراعت زوجه
یکی پسر ستّه نفر یکی [illegible] اکبر سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه
یکی پسر دوّم رمضان سن بیست سال با زوجه مع سه پسر صغیر
پسر سیّم حسین پانزده سال [illegible] محمد شغل زراعت. خانه‌ی [illegible]
۳ نفر [illegible] پسر مرحوم [illegible] عبدل سن قریب سی سال شغل زراعت زوجه

دوم تا

دختر یکی صغیره. خانه‌ی [illegible] ۲ نفر حیدر پسر مرحوم [illegible] سن قریب سی
سال شغل زراعت. خانه‌ی [illegible] ۱ نفر [illegible] پسر مرحوم [illegible] عبدل
سن قریب بیست سال شغل زراعت. خانه‌ی حاجی جعفر
چهار خانه اول. خانه‌ی [illegible] اول ۹ نفر حاجی جعفر پسر
مرحوم [illegible] حاجی اسمعیل سن قریب شصت سال شغل زراعت زوجه
یکی مع چهار پسر، پسر [illegible] حسین سن بیست و پنج سال شغل زراعت
زوجه یکی مع یک دختر صغیره، پسر دوّم رمضان سن پانزده سال
شغل زراعت، پسر سیم و چهارم صغیر مع یک دختر کبیره بی‌شوهر
۶ نفر خانه‌ی [illegible] اکبر پسر مرحوم محمد رضا سن قریب سی سال
شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر [illegible] و اناث [illegible]
نفر یکی کبیره و دو صغیره در خانه [illegible] ۲ نفر خانه‌ی [illegible] قاسم پسر
مرحوم محمد رضا سن قریب بیست [illegible] سال شغل زراعت زوجه یکی

۴ نفر
مع یک دختر صغیره اخوی عالم مذکور حسن سن قریب چهل سال
شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر خانه آقا جهان
۴ نفر
حسین پسر عمو رضا سن قریب سی سال شغل زراعت زوجه یکی
مع دو پسر یکی کبیره دیگری صغیر شغل زراعت خانه مرحوم محمد رضا
۷ نفر
ملا حسین پسر مرحوم محمد رضا سن قریب چهل سال شغل زراعت
زوجه یکی مع سه پسر اسدالله سن قریب بیست سال دو پسر دیگر
صغیر مع یک دختر کبیره بی شوهر ایضاً صبیه از … 
۷ نفر
خانه مرحوم آقا صادق استاد حسن پسر مرحوم ملا صادق کسب بقال
زوجه یکی مع سه پسر دو دختر تماماً صغیر خانه آقا داود
۴ نفر
محمد صادق پسر حسین سن قریب سی سال کسب … زوجه یکی
در ارض اقدس اخوی محمد صادق … صغیر والده محمد صادق
بی شوهر خانه علی اصغر … علی اصغر … سن بیست

…

۳ نفر
پنج سال شغل زراعت زوجه یکی دختر دو نفر صغیر خانه محمد علی
۳ نفر
نوروز پسر محمد علی سن قریب شصت سال شغل زراعت زوجه یکی
دختر یکی کبیره بی شوهر … خانه مرحوم …
۷ نفر
خانه مرحوم حاجی حسین … زوجه مرحوم استاد … بی شوهر
ایضاً زوجه مرحوم … بی شوهر … پسر صغیر مع سه دختر صغیره
مسجد باغ … ایضاً سید باغ … خانه سید حسین
۶ نفر
سید حسین پسر مرحوم سید معصوم سن قریب پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکی پسر دو نفر یکی سید رضا سن شانزده سال شغل زراعت
پسر دیگر صغیر دختر چهار نفر دو نفر خانه شوهر دو نفر دیگر کبیره خانه …
۴ نفر
خانه آقا داود … حسن پسر مرحوم جعفر … سن شصت سال شغل
زراعت زوجه یکی مع یک پسر … سن بیست سال زوجه یکی دختر
یکی خانه شوهر خانه آقا قاسم … پسر مرحوم جعفر … 

[illegible]

۳ نفر
مرحوم سید مهدی سن قریب بیست و پنج سال شغل [illegible] زوجه یکی
۴ نفر
مع یک پسر و یک دختر صغیر خانه علی اکبر باقر [illegible] اکبر پسر
مرحوم حسین باقر سن قریب چهل سال کسب [illegible] زوجه یکی یک
پسر [illegible] سن قریب بیست سال زوجه ندارد کسب [illegible] خانه سید علی
۴ نفر
سید عباس پسر مرحوم سید مرتضی سن قریب سی سال کسب [illegible]
۳ نفر
زوجه یکی مع دو پسر صغیر خانه [illegible] میرزا آقا اکبر پسر مرحوم سید
مرتضی سن قریب بیست و پنج سال شغل زراعت زوجه یکی اولاد ندارد
۴ نفر
خانه استاد حسین [illegible] حسین پسر مرحوم [illegible] سن قریب بیست و پنج سال
کسب معامله گر زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر صغیر
۵ نفر
خانه حاجی محمد حسن حاجی محمد [illegible] پسر مرحوم حاجی جعفر سن قریب
چهل سال بضاعت قریب [illegible] هزار [illegible] شغل تحصیل زوجه یکی
پسر سه نفر یکی جعفر سن بیست سال دو پسر دیگر صغیر اولاد اناث ندارد

خانه نجفی

خانه حاجی شعبان [illegible] خانه [illegible]
۵ نفر
حاجی شعبان پسر مرحوم اسمعیل سن قریب شصت سال کسب [illegible]
زوجه یکی پسر سه نفر پسر اول حسین سن پانزده پسر دوم و سوم صغیر اند
۵ نفر
دختر سه نفر خانه شوهر خانه [illegible] عباس پسر مرحوم [illegible]
سن قریب چهل سال کسب قنادی زوجه یکی پسر سه نفر پسر [illegible]
سن بیست سال شغل قنادی دو پسر دیگر صغیر خانه استاد [illegible]
۹ نفر
رمضان پسر مرحوم حاجی [illegible] سن قریب سی سال شغل زراعت
زوجه سه نفر دختر پنج نفر دو کبیره سه صغیره در خانه [illegible]

حاصل جمع محله باغ علی

[illegible] محله باغ علی [illegible]
صغیر و کبیر اناث و ذکور
[illegible] نفر

دیوانبیگی چهارسوق [illegible] محله [illegible]

کوچه بناها — خانه بابا علی ساعت‌ساز

خانه اول ۲ نفر بابا علی پسر مرحوم بابا حسین سن پنجاه سال شغل شعرباف
زوجه یکی اولاد ذکور پنج نفر پسر اکبر بابا جعفر سن بیست و پنج سال
کسب شعرباف زوجه یکی اولاد و اناث دو نفر صغیره پسر دوم حسین
سن پانزده سال شغل زراعت پسر سیم حبیب‌الله سن ده سال
شغل زراعت دو پسر دیگرش صغیر اولاد و اناث بابا علی مذکور
یک دختر شوهر — خانه دوم ۲ نفر بابا رضا اخوی بابا علی مذکور
سن قریب چهل سال کسب شعرباف زوجه یکی اولاد ذکور سه نفر
یک جوان سن چهارده سال کسب شعرباف دو نفر دیگر صغیر اولاد
اناث دو نفر صغیره — خانه ملا رسول سه خانوار

منه

خانه اول ۶ نفر استاد قاسم پسر مرحوم خان شهر سن قریب شصت
سال کسب طراحی زوجه یکی اولاد ذکور سه نفر یکی محمد خان
چهارده سال دو نفر دیگر صغیر هر سه شغل طراحی اولاد و اناث
یک نفر کبیره بی شوهر — خانه دوم ۶ نفر سید اسمعیل سن
قریب چهل سال شغل مکاری زوجه یکی اولاد ذکور دو نفر صغیر
اولاد و اناث دو نفر صغیره — خانه سیم ۴ نفر استاد علی
محمد از اهل کاشان ساکن بیدگل سن قریب چهل سال
کسب صباغی پسر یک نفر حسین شغل صباغ اولاد و اناث دو نفر
یک کبیره بی شوهر دیگر صغیره. هر دو خانه خانه میرزا [illegible]
لطفعلی سه خانوار — خانه اول ۳ نفر ابراهیم
پسر مرحوم رحیم سن قریب چهل سال شغل خشت‌مالی زوجه
یکی اولاد ذکور چهار نفر یکی [illegible] سن [illegible] سال شغل عمله [illegible]

۴ نفر
شعبان سن چهارده سال دو نفر دیگر صغیر مع یک دختر صغیره خانه [illegible]

۳ نفر
خانه اول دوم عباس پسر مرحوم رضا علی سن قریب چهل سال
کسب بقالی زوجه یکی مع یک اولاد ذکور صغیر خانه اول سیم

یک نفر
زوجه مرحوم استاد لطفعلی مذکور بی شوهر اولاد و اناث یکنفر خانه شوهر

۴ نفر
خانه اول چهارم استاد لطفعلی پسر مرحوم علی استاد حفیظ سن
پنجاه کسب [illegible] زوجه یکی اولاد ذکور دو نفر صغیر خانه [illegible]
استاد حسین [illegible] خانه اول [illegible] خانه اول اول

۳ نفر
بابا عبدل پسر مرحوم استاد علی سن قریب پنجاه سال کسب [illegible]

۶ نفر
زوجه یکی مع یک پسر صغیر خانه اول [illegible] استاد قاسم پسر
مرحوم استاد باقر سن قریب سی پنج سال کسب سفیدگری زوجه
یکی اولاد ذکور سه نفر یکی علی سن پانزده [illegible] دو نفر دیگر صغیر
[illegible] یکی کبیره بی شوهر خانه اول سیم زوجه مرحوم حسین

۴ نفر
بی شوهر اولاد ذکور یکنفر باقر سن قریب پانزده سال کسب سفیدگری
اولاد و اناث یکنفر کبیره بی شوهر ایضاً رمضانعلی اخوی بابا عبدل
مذکور سن قریب سی سال کسب [illegible] زوجه ندارد خانه [illegible] معصومعلی

۶ نفر
معصومعلی پسر مرحوم محمد حاجی حسین سن قریب شصت سال [illegible]
ندارد زوجه یکی اولاد و اناث دو نفر کبیره یکی خانه شوهر دیگری
در خانه اولاد ذکور یکنفر کبیره محمد رضا سن قریب سی سال شغل ندارد
زوجه یکی مع یک پسر صغیر خانه [illegible] صفر عبدل

۴ نفر
حسین پسر مرحوم عمو صفر سن قریب سی سال شغل ندارد
زوجه یکی مع یک پسر صغیر و والده حسین بی شوهر

خانه مرحوم [illegible] محمد علی [illegible] | خانه مرحوم [illegible] حسین چیت ساز خرابه | خانه [illegible] [illegible] خراب | [illegible]

دکان [illegible] | دکان [illegible] | دکان [illegible] | دکان [illegible]

خانه [illegible] [illegible] نعلی خانه اول | خانه اول

۵ نفر
حاجی رمضانعلی پسر مرحوم حاجی ... که این روزها فوت شد ...
زوجه یک اولاد و اناث دو نفر یکی کبیره با شوهر دیگری صغیره اولاد ذکور
یکنفر علی سن قریب سی سال شغل زراعت زوجه یک خانه ... دوم

۴ نفر
حسین پسر مرحوم حاجی محمد سن قریب چهل سال شغل زراعت ...
اولاد و اناث دو نفر یکی خانه شوهر دیگری صغیره ...
... خانه حاجی ... قاسم ... خانه ...

۳ نفر
خانه اول ... چاروش ... پسر مرحوم ... حسین سن قریب
پنج سال کسب چاروش زوجه یک مع یک اولاد و اناث

۳ نفر
خانه ... دوم محمد پسر مرحوم قربانعلی سن قریب چهل سال
شغل زراعت زوجه یک مع یک پسر سن قریب ... سال
خانه ... ملا باقر ... خانه ... خانه اول

حسین شوهر ... پسر مرحوم عبدالرحیم سن قریب پنجاه سال کسب ...

انتها

۴ نفر
زوجه یکی مع یک پسر سن چهارده سال کتابچی اولاد و اناث
سه نفر یکی خانه شوهر دو نفر دیگر کبیره یک دیگر صغیره خانه ... دوم

۳ نفر
... پسر مرحوم ... محمد رضا سن سی سال کسب ... زوجه

۲ نفر
یک اولاد و اناث صغیره خانه حاجی صفر ... علی ... حاجی صفر ...
مرحوم ... سن قریب هشتاد سال کسب ... زوجه یک
اولاد ذکور یک محمود سن قریب سی پنج سال ساکن ...
اناث یک خانه شوهر خانه ... علی ... رسول ... خانه ...

۴ نفر
خانه ... اول ... پسر مرحوم حاجی رسول سن چهل سال
شغل زراعت زوجه یکی مع ... اولاد ذکور سن حسین چهارده
سال دیگری صغیره شغل زراعت خانه ... دوم

۳ نفر
... پسر مرحوم حسین حیدر سن قریب سی سال شغل زراعت
یک نفر
زوجه یک مع یک دختر صغیره خانه ... اکبر ...

۳ نفر
مرحوم جعفر سن قریب بیست هفت سال شغل زراعت زوجه یکی
مع یک پسر
خانهٔ آغا غفار چهل و اول
۶ نفر
خانهٔ اول [illegible] غفار پسر مرحوم محمد حاجی حسین سن قریب
چهل سال کسب شعربافی اولاد ذکور سه نفر پسر اکبر علی
یک زن [illegible] سال پسر دیگر حسین سن شانزده سال پسر دیگر
صغیر غلام غفار زوجه یکی
خانهٔ دوم
۴ نفر
علی اکبر پسر مرحوم محمد حاجی حسین سن سی و شش سال کسب [illegible]
اولاد ذکور رضا سن چهارده سال کسب [illegible] اولاد اناث دو نفر
یکی کبیره و دیگری صغیره بی شوهر
خانهٔ سیم
۴ نفر
استاد غلام پسر مرحوم حاجی کریم سن چهل و شش سال کسب صباغی
زوجه یکی اولاد ذکور دو نفر اکبر عباس سن شانزده سال و دیگری
حسن سن چهارده سال کسب صباغی
خانهٔ چهارم

ریم

۴ نفر
حسین پسر مرحوم حاجی کریم سن قریب سی سال کسب [illegible] مع
پسر صغیر
خانهٔ مرحوم حاجی [illegible] علی
۷ نفر
حسین پسر مرحوم حاجی
[illegible] سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه یکی مع [illegible] پسر
پسر اکبر نصرالله سن شانزده سال پسر دوم قاسم سن چهارده سال
[illegible] پسر سیم صغیر اولاد اناث دو نفر یکی کبیره بی
شوهر و دیگری صغیره
باز [illegible] چهل و [illegible]

| | |
|---|---|
| دکان [illegible] مال ورثه مرحوم [illegible] میرزا شهاب خرابه | دکان عطاری مال ورثه مرحوم [illegible] میرزا حسین خرابه |
| دکان [illegible] مال ورثه مرحوم [illegible] شهاب خرابه | دکان [illegible] مال [illegible] میرزا سلیمان خرابه |
| دکان [illegible] مال ورثه مرحوم [illegible] سهراب خرابه | دکان [illegible] مال وقف خرابه |

[illegible] تازه خراب شده
باز [illegible]

| | |
|---|---|
| دکان صباغی مال ورثه مرحوم حاجی محمد رضا [illegible] | دکان [illegible] مال ورثه مرحوم [illegible] شهاب خرابه |
| دکان پاره دوزی و دکان [illegible] مال ورثه مرحوم [illegible] میرزا [illegible] | دکان [illegible] مال ورثه مرحوم [illegible] [illegible] |

| | | |
|---|---|---|
| دکان قصابی مال [illegible] / سلیمان ابیاز | دکان حیدری مال / مرحوم حاجی آقا جعفر ابیاز | دکان [illegible] مال [illegible] / مرحوم [illegible] |
| دکان [illegible] مال [illegible] / مرحوم حاجی [illegible] | دکان عطاری مال / آقا محمود ابیاز | دکان [illegible] مال / آقا سید سلیمان [illegible] |
| دکان [illegible] مال [illegible] / ابیاز و [illegible] | دکان [illegible] دوزی / مال وقف ابیاز | سید میدان [illegible] / [illegible] |
| کاروانسرا [illegible] مرحوم / حاجی [illegible] خرابه | دکان [illegible] / خرابه | [illegible] دکان [illegible] / میدان [illegible] |
| حوض خانه [illegible] میدان / جنب مسجد خرابه | دکان [illegible] مال / حاجی [illegible] ابیاز | دکان [illegible] / مرحوم حاجی [illegible] |
| دکان [illegible] / [illegible] | دکان [illegible] مال / وقف ابیاز | [illegible] / وقف [illegible] |
| دکان [illegible] / مرحوم [illegible] | دکان [illegible] / مهدی ابیاز | دکان [illegible] / [illegible] ابیاز |
| دکان [illegible] / مرحوم [illegible] | دکان [illegible] ابیاز | دکان [illegible] / [illegible] ابیاز |
| خانه [illegible] / تماشا [illegible] خراب | حوض خانه مرحوم حاجی / [illegible] خراب | کارخانه [illegible] / [illegible] ابیاز |

خانه سید [illegible] خانه اول

آقا جعفر پسر مرحوم [illegible] سن قریب سی پنج سال کسب [illegible]

زوجه یکی مع چهار پسر [illegible] حسن سن [illegible] سال کسب [illegible]

[illegible] پسر دیگر صغیر خانه دوم [illegible]

سن قریب چهل سال کسب عطاری [illegible] زوجه یکی مع [illegible] اولاد

ذکور صغیر [illegible] اناث یکنفر کبیره [illegible] شوهر خانه [illegible]

خانه اول [illegible] اسماعیل باقر پسر مرحوم [illegible] سن قریب شصت

سال کسب [illegible] زوجه یکی مع چهار پسر [illegible] رضا سن [illegible] سال

شغل عطاری زوجه یکی پسر [illegible] سن بیست چهار سال کسب [illegible]

زوجه یکی [illegible] پسر دیگر صغیر [illegible] اناث یکنفر [illegible] شوهر

خانه [illegible] خانه [illegible] خانه [illegible]

[illegible] مهدی پسر مرحوم [illegible] سلیمان سن قریب چهل [illegible] شغل [illegible]

زوجه یکی مع چهار پسر صغیر اولاد اناث یکنفر کبیره [illegible] شوهر

خانه [illegible] عبدالله پسر مرحوم صادق سن قریب سی سال

کسب [illegible] زوجه یکنفر مع یک پسر و یک دختر [illegible] صغیر

خانه [illegible] زوجه مرحوم [illegible] صغیر

خانه میرزا علی اکبر ۴ نفر
میرزا علی اکبر پسر مرحوم میرزا ابراهیم
سن قریب پنجاه سال زوجه یکی مع یک پسر سن هیجده کسب [illegible]
اولاد و اناث یکنفر کبیره بی شوهر خانه بابا عباس نجار خانه اول ۲ نفر
بابا عباس سن قریب پنجاه سال شغل نوکری
سرکار معتمد السلطان آقای آقا خان دام اقباله زوجه یکی مع یک
پسر صغیر اولاد و اناث پنج نفر یا خانه شوهر و یکی کبیره بی شوهر
سه نفر دیگر صغیره خانه دوم ۳ نفر استاد ابوالقاسم پسر مر
حوم ابا یوسف کسب حلاجی زوجه یکی ایضاً زوجه مرحوم [illegible]
شوهر

[illegible]

دربند حمام امیر حاجی

[illegible]

خانه حاجی مهدی چهار خانه اول

خانه اول ۲ نفر حاجی مهدی ۴ نفر پسر مرحوم محمد ربیع سن قریب پنجاه
سال کسب نجاری زوجه یکنفر مع سه دختر یا خانه شوهر و یکی
کبیره بی شوهر یکنفر دیگر صغیره خانه دوم ۳ نفر
ملا حسین پسر مرحوم ملا عبدالعظیم سن قریب چهل سال کسب [illegible]
زوجه یکی مع یک پسر صغیر خانه سوم ۳ نفر [illegible] پسر مرحوم
هاشم سن قریب سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک پسر صغیر خانه چهارم ۸ نفر استاد ابوالقاسم
پسر مرحوم ملا محمد سن قریب چهل سال کسب علاقه بندی و ابریشم کشی
زوجه یکی مع دو پسر یکی محمود سن قریب پانزده سال کسب بنائی
دیگری صغیر اولاد و اناث چهار نفر یا خانه شوهر و یکی کبیره بی شوهر
یکی صغیره ایضاً زوجه مرحوم آقا کوچک بی شوهر بی اولاد
خانه حاجی محمد رضا چهار خانه اول [illegible]

۳ نفر

ملا حسین پسر مرحوم ملا جعفر سن چهل سال کسب پیله وری زوجه یکی

مع یک پسر صغیر  خانه والدی و نسیم

۷ نفر

ملا محمد پسر مرحوم عبدالحسین سن قریب شصت سال کسب پیله وری

زوجه یکی مع شش پسر  پسر اول لطفعلی سن بیست پنج سال زوجه

یکی مع یک دختر صغیره  پسر دوم صادق سن بیست سال شغل زراعت

پسر سیم احمد سن چهارده سال کسب نسبی  خانه والد جهانگیر

۵ نفر

زوجه مرحوم ملا رضا اولاد ذکور دو نفر یکی حسن سن بیست و دو سال کسب نساجی

پسر دیگر صغیر اولاد اناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر دیگری صغیره

خانه مرحوم میرزا حسن ... خانه والد

۵ نفر

میرزا سعید پسر مرحوم میرزا علی سن چهل و چهار سال شغل طبابت

زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد اناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر

یک نفر

دیگری صغیره  خانه مالکی  میرزا ابوالقاسم پسر مرحوم

۸۱۰

یک نفر

میرزا جواد ... سن شصت سال کسب ... زوجه یکی  خانه ...

میرزا محمد تقی پسر مرحوم میرزا علی طبیب سن سی و پنج سال زوجه

۵ نفر

یکی کسب میرزا محمد تقی مذکور ...  خانه ... ملا محمد

پسر مرحوم ملا عبدالهادی سن قریب چهل سال کسب روضه خوانی

زوجه یکی مع دو پسر یکی ملا جعفر سن پانزده سال شغل روضه خوانی دیگری

صغیر اولاد اناث یکی صغیره  خانه ...

۴ نفر

ملا ابوالقاسم پسر مرحوم ملا محمد حسین سن قریب سی سال

کسب ... زوجه یکی  زوجه مرحوم ملا محمد حسین بی شوهر والده

میرزا سعید مذکور بی شوهر  خانه عبدالله

۸ نفر

عبدالله پسر مرحوم حاجی رضا قلی سن قریب پنجاه سال شغل زراعت

زوجه یکی مع پنج پسر یکی ... سن سی سال زوجه یکی پسر دیگر

... سن بیست هشت سال زوجه یکی پسر دیگر رضا قلی سن ...

یاور دیگر حسین ۳ نفر سن چهار سال و دیگر صغیر کسب تماما زراعت

خانهٔ مرحوم حاجی حسین چهار خانوار خانهٔ اول

یک نفر

شهدی محمد پسر مرحوم ملا عباس سن شصت سال کسب شعربافی

خانهٔ دوم ۳ نفر حسین پسر مرحوم ملا ابراهیم سن قریب

شصت سال کسب ... زوجه یکی مع یک دختر کبیره شوهر

خانهٔ سوم ۴ نفر رضا پسر مرحوم محمد تقی سن قریب چهل سال

کسب ... زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر صغیره خانهٔ چهارم

۵ نفر

باقر پسر مرحوم ملا باقر سن قریب سی پنج سال شغل زراعت

زوجه یکی مع دو پسر صغیر اولاد اناث یکی صغیر

خانهٔ مرحوم اسمعیل دو خانوار خانهٔ اول

۲ نفر

محمد حسین پسر مرحوم عبدالرحیم سن پنجاه سال شغل ...

آقا میرزا حسین ... زوجه یکی مع یک دختر صغیره شوهر

خانهٔ دوم ۳ نفر استاد محمود پسر مرحوم استاد رضا سن چهل سال

کسب ... زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر [illegible]

مسجد ... خراب [illegible]

[illegible]

خانهٔ مرحوم حاجی عبدالباقی پنج خانوار

خانهٔ اول ۸ نفر محمد پسر مرحوم محمد حسین سن چهل چهار سال

کسب ... زوجه یکی مع چهار پسر یکی فرج الله سن بیست پنج سال

زوجه یکنفر ... پسر دیگر صغیر کسب ... اولاد اناث

دو نفر یکی خانه شوهر دیگری صغیره خانهٔ دوم

۲ نفر

حبیب الله پسر محمود مع یک زوجه خانهٔ سوم

یک نفر

ابوالقاسم پسر مرحوم محمد حسین سن قریب ... سال کسب ...

خانهٔ چهارم یک نفر ... پسر مرحوم محمد سن قریب پنجاه کسب ...

زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر ۲ نفر اولاد و اناث یکی خانه شوهر رفت

۳ نفر

خانه اول ... عمو آقاجان پسر مرحوم حاجی محمد حسن قریب شصت

سال کسب ندارد زوجه یکنفر مع یک پسر پهلوان عباس پنج سال

با زوجه ساکن کاشان ایضاً زوجه مرحوم ملا محمد حسین پیش شوهر

خانه ... ابوالقاسم ... خانه چهارم ... خانه اول

۲ نفر

استاد ابوالقاسم پسر مرحوم حاجی ... سن قریب پنجاه کسب فندی

زوجه یکنفر مع دو پسر یکی ... سن پانزده ... کسب ... پسر دیگر صغیر

اولاد و اناث دو نفر صغیره والده استاد ابوالقاسم پیش شوهر

۳ نفر

خانه اول ... تقی خلف مرحوم ملا مهدی سن چهل سال زوجه

یکنفر مع یک پسر مهدی سن چهارده سال شغل تحصیل خانه اول ...

۳ نفر

استاد حسین پسر مرحوم حاجی عباس قریب پنجاه کسب فندی

زوجه یکنفر مع یک پسر چهارده ساله کسب فندی اولاد و اناث ۲ نفر

...

۳ نفر

دو کبیره پیش شوهر مع یک صغیره خانه اول چهارم رضا نجار ۴ نفر

مرحوم جعفر ... پیش شوهر سن قریب پنجاه سال شغل ندارد زوجه یکی

مع یک پسر صغیر اولاد و اناث دو نفر یکی خانه شوهر و یکی صغیره

خانه ... باقر ... خانه چهارم ... خانه اول

۲ نفر

باقر خراسانی پیش شوهر ساکن ... سن سی سال زوجه یکنفر

۵ نفر

خانه اول ... عباس پسر مرحوم حسین کهنه دوز سن سی سال

کسب ندارد زوجه یکنفر مع سه اولاد صغیر یک پسر و دو دختر

۴ نفر

خانه اول ... عباس پسر مرحوم حسین ... عباس سن قریب سی سال

کسب ندارد زوجه یکنفر مع دو اولاد صغیر یک پسر یک دختر

۴ نفر

خانه اول چهارم زوجه مرحوم رضا باقر مع سه پسر یکی ابوالقاسم

سن شانزده سال شغل ندارد دو نفر دیگر صغیر ...

خانه ... جناب ... حبیب الله خلف مرحوم ملا ...

سن قریب چهل سال [illegible] بسیار خوب است زوجه یکنفر

مع دو پسر سکنی در قصر دارند ابوی یک پسر [illegible] مع همشیره

والده نیز در همین خانه سکنی دارند پسر [illegible] کسب [illegible]

اش یا کبیره با شوهر یا دیگر صغیر ما در زنش با شوهر

خانه [illegible] میرزا بابا [illegible] خانه [illegible]

۶ نفر

[illegible] جعفر پسر مرحوم [illegible] حسین سن پنجاه سال شغل روضه خوان

زوجه یا مع یک پسر صغیر سن [illegible] سال شغل روضه خوانی

اولاد و اناث چهار نفر یا خانه شوهر [illegible] نفر کبیره با شوهر یا

۴ نفر

صغیره خانه [illegible] عبدالعظیم پسر مرحوم [illegible] سن قریب

شصت سال زوجه یا مع یک پسر صغیر سن [illegible] سال

شغل ندارد اولاد و اناث [illegible] نفر یا خانه شوهر دیگری صغیره

[illegible] نفر

خانه [illegible] محمد پسر مرحوم [illegible] محمد رضا سن [illegible] هفت سال

شغل ندارد

۲ نفر

شغل ندارد زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر خانه [illegible]

۳ نفر

زوجه یا محمد رضا مع یک پسر [illegible] حسین سن چهارده سال شغل ندارد

۴ نفر

خانه [illegible] پسر مرحوم محمد تقی سن قریب چهل سال کسب

نساجی مع سه پسر صغیر خانه [illegible] محمد رضا

۵ نفر

استاد باقر پسر مرحوم محمد رضا سن سی سال کسب [illegible] زوجه یا

مع یک پسر صغیر اولاد و اناث یکنفر صغیره والده استاد باقر

مذکوره با شوهر خانه [illegible] باقر [illegible] خانه [illegible]

۵ نفر

حاجی باقر پسر مرحوم استاد اسلام سن قریب شصت سال شغل

نساجی زوجه یا مع دو پسر یا محمود سن [illegible] پنج سال با زوجه

پسر دیگر علی اکبر سن [illegible] سال کسب نساجی خانه [illegible]

۵ نفر

میرزا هاشم پسر میرزا حسین سن قریب سی و پنج سال زوجه

[illegible] نفر

یا اولاد ذکور سه نفر صغیر خانه [illegible] حسین پسر مرحوم

۲ نفر
محمد حسن قریب پنجاه سال کسب نساجی اولاد ذکور یکنفر علی اکبر سن
چهارده سال کسب نساجی اولاد اناث یک کبیره بی‌شوهر
خانه اول چهارم
۳ نفر
استاد عباس پسر مرحوم استاد محمد حسن سی سال
کسب ... اولاد اناث دو نفر کبیره بی‌شوهر خانه اول پنجم
۴ نفر
حاجی حسین پسر مرحوم حاجی محمد رضا سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد اناث یکنفر کبیره بی‌شوهر
خانه ... خانه ... خانه اول
۳ نفر
استاد حسین ... پسر مرحوم استاد رضا سن قریب سی سال کسب نساجی
۲ نفر
زوجه یکی مع یک اولاد صغیر خانه اول ... استاد جعفر
پسر مرحوم استاد رضا سن قریب بیست سال کسب ... زوجه یکنفر
۲ نفر
خانه اول ... زوجه استاد رضا مذکور بی‌شوهر با ... اولاد اناث
یک خانه شوهر دیگری یک کبیره بی‌شوهر خانه دوم

۵ نفر
زوجه مرحوم ... بی‌شوهر اولاد ذکور دو نفر یکی عباس سن پنجاه سال
دیگری حسین سن دوازده سال شغل هر دو زراعت اولاد اناث
دو نفر کبیره بی‌شوهر خانه علی ... خانه ...
۷ نفر
خانه اول ... پسر مرحوم رضا کریم شاه سن سی و پنج سال شغل
زراعت زوجه یکی مع پنج پسر یکی جعفر چهارده سال شغل زراعت
... نفر دیگر صغیر
۳ نفر
خانه ... زوجه رضا کریم شاه بی‌شوهر
اولاد ذکور یکنفر صغیر اولاد اناث دو نفر یک خانه شوهر دیگری
کبیره بی‌شوهر خانه ... علی اکبر
۶ نفر
... پسر مرحوم عمو باقر سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه
دو نفر مع یک پسر ده ساله شغل زراعت اولاد اناث دو نفر
کبیره بی‌شوهر ... خانه ...
۲ نفر
استاد آقا جان پسر مرحوم حاجی ... سن قریب ... سال کسب ...

باز زوجه ساکن کاشان پسر صغیر یا عباس سن پنج سال باز زوجه
دیگر ... سن هیجده سال پسر دیگر حسین سن ده سال
کسب ... اولاد و اناث دو نفر یک خانه شوهر کرده
در شهر ... دلال ... [illegible]
خانه ... محمد علی ... خانه ...
۴ نفر
احمد ... پسر مرحوم ... محمد حسین سن قریب پنجاه سال کسب ...
زوجه یک اولاد ذکور دو نفر یکی حسین با زوجه خانه دیگر پسر دیگر
صغیر اولاد و اناث یکنفر کبیره در شوهر
خانه ... عبدل ... خانه ...
۳ نفر
استاد قاسم پسر مرحوم استاد عبدل کسب پنیرفروش سن قریب
پنجاه سال زوجه یک اولاد ذکور یک عباس سن پانزده سال کسب
تجارت اولاد و اناث یکنفر صغیره خانه ...

محمد ... پسر مرحوم چاروش عباس سن قریب سی و پنج سال کسب ...
زوجه یک مع یک پسر و یک دختر صغیر خانه ...
۴ نفر
سید محمد پسر مرحوم میرزا ... سن قریب پنجاه سال کسب ...
بقال زوجه یکنفر مع دو پسر یکی سید حسین سن سی و هشت سال
با زوجه ساکن کاشان پسر دیگر صغیر اولاد و اناث دو نفر کبیره
در شهر ایضاً نبیره سید محمد یک در پدر ...
استاد ... پسر مرحوم استاد محمد سن قریب شصت سال کسب بقال
اولاد و اناث دو نفر خانه شوهر خانه سید ... خانه ...
۱۰ نفر
سید محمد پسر مرحوم آقا سید جعفر سن قریب شصت سال شغل
نساجی زوجه یک مع پنج پسر یکی سید جعفر سن سی سال کسب نساجی
اولاد و اناث یک صغیره دیگری سید محمد و سید محمود سن بیست سال
و هیجده سال کسب ... پسر دیگر صغیر اولاد و اناث ۳ نفر

بیا پنج شوهر کنیز و دیگری صغیره خانات مرحوم [illegible] حسن خان اول

۶ نفر

خانهٔ اول احمد علی پسر مرحوم [illegible] سن قریب پنجاه سال

کسب قلمی باف زوجه یکی مع دو پسر یکی [illegible] سن [illegible] سال

کسب قلمی باف دیگری صغیره اولاد واناث چهار نفر دو نفر [illegible]

شوهر یک نفر کبیره یک نفر صغیره خانهٔ دوم

۴ نفر

استاد باقر پسر مرحوم حاجی ابوالقاسم سن قریب سی سال کسب [illegible]

زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر صغیر خانهٔ سوم [illegible]

۱۰ نفر

علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسین سن قریب پنجاه سال کسب [illegible] زوجه

مع یک پسر [illegible] سن [illegible] سال با زوجه و دو پسر دیگر علی اکبر صغیر کسب [illegible]

نسبی اولاد واناث چهار نفر دو کبیره شوهر دو نفر دیگر صغیره

۳ نفر

ایضاً خانهٔ کوچک محمد پسر مرحوم ابوالقاسم سن بیست [illegible] سال

کسب [illegible] دختر مرحوم حاجی ابوالقاسم و دختر مرحوم [illegible] شوهر

[illegible]

کاروانسرای مرحوم [illegible] دستگاه [illegible] خرابه خانات مرحوم [illegible] حسن خان اول

۵ نفر

خانهٔ دارالدول غلام حسین پسر مرحوم حاجی [illegible] سن سی سال کسب [illegible]

زوجه یکی مع یک پسر و یک دختر صغیر عیال مرحوم حاجی [illegible] شوهر

۵ نفر

خانهٔ دوم حسین پسر مرحوم ابراهیم سن قریب بیست

هشت سال شغل زراعت زوجه یکی اولاد ذکور یک نفر صغیره

مع یک دختر صغیره زوجه مرحوم حاجی ابراهیم بی شوهر

| | | |
|---|---|---|
| خانهٔ مرحوم [illegible] خرابه | دکان [illegible] خرابه | دکان [illegible] خرابه |
| [illegible] | [illegible] | خانهٔ مرحوم [illegible] خرابه |
| خانهٔ مرحوم [illegible] خرابه | خانهٔ [illegible] خرابه | کارخانهٔ [illegible] خرابه |

خانهٔ مرحوم [illegible] خرابه خانات [illegible] خان اول

۳ نفر

خانهٔ اول استاد قاسم پسر مرحوم استاد مهدی سن پنجاه [illegible]

سال کسب [illegible] زوجه یکی مع یک پسر [illegible]

کسب جگرریز اولاد و اناث یکنفر کبیره بی شوهر خانه اول دوم

۴ نفر

میر معصوم پسر مرحوم میرزا بابا سن پنجاه سال کسب قصابی زوجه

یکی اولاد و اناث یک کبیره خانه شوهر ایضاً محمود ولد پسر مرحوم ...

سن سی سال کسب قصابی زوجه یکی خانه جناب حاجی ملا احمد

خانه اول ... ۱ نفر جناب حاجی محمد پسر مرحوم حاجی ...

سن قریب هشتاد سال زوجه یکنفر مع دو پسر یکی حاجی حسن

سی و پنج سال کسب حاجی زوجه یکی پسر دیگر حاجی محمد جواد سن قریب

چهل سال کسب ... شغل تجارت مسکن در پهلو زوجه

یکی مع دو پسر صغیر اولاد و اناث حاجی محمد مذکور دو نفر کبیره بی

شوهر ۴ نفر خانه اول ... جناب حاجی ابوالقاسم نوری

حاجی محمد مذکور سن شصت سال زوجه یکی مع دو پسر یکی محمد ...

کسب حاجی پسر دیگر صغیره خانه اول چهارم

حسین پسر مرحوم حاجی محمد علی سن شصت سال کسب ... اولاد

اناث یک خانه شوهر کارخانه شعربافی حاجی حسین ...

خانه ... حاجی ملا اسد ... چهار خانه اول

۲ نفر

دوم محمد باقر پسر مرحوم محمد سعید سن چهل سال کسب

نساجی اولاد ذکور دو نفر یکی جعفر سن بیست سال کسب نساجی

زوجه یکی اولاد و اناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر دیگری صغیره

۵ نفر

خانه اول ... محمود پسر مرحوم محمد رضا سن قریب سی و پنج

سال کسب نساجی زوجه یکی اولاد و اناث دو نفر صغیره والده محمود

مذکور بی شوهر خانه سید ... چهارم ۴ نفر زوجه مرحوم ... بی شوهر

اولاد ذکور دو نفر صغیره اولاد و اناث یک صغیره

۳ نفر

خانه حاجی ملا محمد باقر جناب حاجی محمد باقر خلف مرحوم

حاجی محمد حسین زوجه یکی مع پسر چهارده ساله شغل تحصیل

۲ نفر
اولاد و اناث یکنفر پدر شوهر والده مع مذکوره پدر شوهر

کارخانه شعرباف ... خانه مرحوم عبدالله ...
محمد چهار و سطا ... [illegible]

خانه امیر ...

۸ نفر
ملا اکبر ... شوهر سن قریب سی پنج سال کسب ...

زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد و اناث چهار نفر یا کبیره

پدر شوهر سه نفر دیگر صغیره زوجه عباس آقا پدر شوهر

خانه مرحوم ملا محمد علی — خانه اوادی ...

۲ نفر
محمد علی پسر مرحوم ملا مهدی سن بیست سال کسب تجارت والده

۴ نفر
پدر شوهر — خانه ... زوجه مرحوم ملا حسین پدر شوهر

مع یک صغیر والده همشیره ملا حسین پدر شوهر

خانه ملا عظیم ... — خانه اوادی ...

یک نفر
طالب پسر مرحوم ملا عظیم سن قریب پنجاه سال کسب ...

۴ نفر
زوجه یکی اولاد و اناث سه نفر یا خانه شوهر یا کبیره پدر شوهر ...

صغیره والده طالب مذکور پدر شوهر — خانه اوادی ...

۵ نفر
محمد پسر مرحوم جعفر سقا شهر سن قریب پنجاه سال کسب زراعت

زوجه یکنفر مع یک پسر باقر سن پنجاه سال شغل زراعت

اولاد و اناث دو نفر کبیره در خانه ... — کارخانه ... چهار و سطا ...

خانه ملا محمد ... — خانه اوادی ...

۱۵ نفر
ملا محمد پسر مرحوم ملا مهدی سن قریب شصت سال کسب تجارت

زوجه یا مع چهار نفر یا ملا مهدی سن سی پنج سال کسب تجارت

زوجه یا مع چهار و ... صغیره پسر دوم ملا اکبر سن بیست پنج

سال کسب تجارت زوجه یا مع یک پسر صغیر پسر سیم عبدالرحیم

سن بیست ... سال کسب تجارت زوجه یکنفر پسر چهارم حبیب الله

سن شانزده سال اولاد و اناث ملا محمد مذکور یا کبیره پدر شوهر

## خانه عالیجاه شیخ عبدالغفور چهار خانه اول

۳ نفر

جناب حاجی شیخ عبدالغفور پسر مرحوم ملا شیخ سن پنجاه سال زوجه یکنفر

مع دو پسر یکی ملا احمد سن بیست پنج سال کسب تاجری و دیگری محمد شیخ

سن بیست سال کسب تاجری اولاد و اناث دو نفر کبیره خانه شوهر

## خانه دویم

۱ نفر

ملا علی پسر مرحوم ملا محمد سن قریب شصت سال

کسب تاجری زوجه یکنفر مع چهار پسر یکی محمود سن قریب سی سال کسب تاجری

دویم یحیی مع یک صغیر پسر سیم حسین سن بیست سال کسب تاجری

پسر سیم ابوالقاسم سن هیجده سال پسر چهارم محمد حسن پانزده سال

کسب هر دو تاجری اولاد و اناث ملا علی دو نفر صغیره

## خانه سیم

۴ نفر

حاجی محمد پسر مرحوم جعفر ملا عبدالغفور سن قریب هفتاد سال

شغل زراعت زوجه یکی مع دو پسر یکی جعفر سن پانزده سال

دیگری حسین سن سیزده سال شغل هر دو زراعت

## خانه مرحوم ملا محمد باقر جنابان

ملا عبدالعلی پسر مرحوم ملا محمد

باقر جناب سن قریب پنج سال مدت وقت در عتبات شغل

تحصیل است اولاد و اناث یکی در کاشان شوهر داده

## خانه مرحوم طالب

۵ نفر

رضا پسر مرحوم عبدالغفور سن قریب سی سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر زوجه ملا محمد طالب بی شوهر

مع یک دختر کبیره بی شوهر

خانه مرحوم باقر بند زنان خرابه

تمام شد خانهای محله

[illegible] پنجم [illegible] محله‌ی [illegible]

که جزو [illegible] محله‌ی [illegible] بوده

۹ نفر

خانه استاد قاسم — استاد قاسم پسر مرحوم استاد علی شجاع

سن قریب چهل سال کسب نجاری زوجه یکی مع چهار پسر بزرگ

محمد حسن سن هیجده سال پسر دوم علی حسن پانزده سال دو پسر دیگر

صغیر کسب چهار نفر نجاری اولاد اناث یکنفر صغیره والده

استاد قاسم مذکور بی‌شوهر — خانه مرحوم استاد رسول خواجه

۸ نفر

جعفر پسر مرحوم استاد رسول سن قریب پنجاه سال کسب نجاری زوجه یکی

مع سه نفر پسر اول علی حسن شانزده سال پسر دوم فرج الله [illegible]

دوازده سال پسر دیگر صغیر کسب هر سه نجاری اولاد اناث

دو نفر کبیره بی‌شوهر مع یک دختر صغیره — خانه [illegible]

بلی

۳ نفر

عباس پسر مرحوم [illegible] سن قریب سی سال کسب [illegible] زوجه یکی

مع یک دختر صغیره — خانه آقا سید هاشم — ۳ نفر — آقا سید هاشم پسر

مرحوم آقا سید محمد رضا سن قریب پنجاه سال اولاد ذکور یکنفر سید

محمود سن بیست سال زوجه یکی — خانه آقا سید حسن

۶ نفر

آقا سید محمد پسر مرحوم آقا سید حسن سن قریب سی سال کسب نجاری

زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر والده آقا سید محمود بی‌شوهر زوجه مرحوم

آقا میرزا ابوالقاسم بی‌شوهر — خانه حاجی علی اکبر خواجه

۷ نفر

خانه [illegible] — حاجی علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسن سن قریب چهل

سال شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد اناث

یکی کبیره بی‌شوهر زوجه مرحوم حاجی علی حاجی [illegible] بی‌شوهر زوجه

عبدالله بی‌شوهر اولاد اناث یکی کبیره بی‌شوهر

خانه عبدالرزاق خواجه — خانه [illegible]

۲ نفر
عبدالرزاق پسر مرحوم اسماعیل سن قریب چهل سال کسب ...
زوجه یکنفر خانهٔ دویم ۵ نفر
حسین پسر مرحوم اسماعیل ... زوجه
یکنفر مع دو پسر صغیر کسب ... اولاد اناث یکنفر صغیره

خانهٔ ... خانهٔ ... خانهٔ اول

۲ نفر
عبدالغفور پسر مرحوم باقر ... سن قریب شصت سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر خانه شوهر پسر دو نفر با زوجه
خانه دیگر اند خانهٔ دویم ۲ نفر
... پسر مرحوم حاجی سلیمان
سن قریب چهل سال کسب ... زوجه یکی مع یک دختر
خانه شوهر خانهٔ ... خانهٔ سیم خانهٔ اول
۳ نفر
... پسر مرحوم حسین حیدر سن قریب پنجاه سال کسب زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث دو نفر خانه شوهر
خانهٔ دویم ... نفر
اکبر پسر مرحوم حسین حاجی نادر سن قریب ... سال

...

۳ نفر
شغل زراعت اولاد اناث یکنفر صغیره مع دو پسر صغیر
خانهٔ سیم ۶ نفر
... پسر مرحوم عبدالغفور سن قریب سی سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع چهار دختر کبیره به شوهر سه نفر دیگر
صغیره خانهٔ عباس ۶ نفر
عباس پسر مرحوم حسین حیدر سن
قریب سی سال شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد
اناث سه نفر دو نفر کبیره به شوهر یکی صغیره

... [illegible] ...

خانهٔ اقا جان خانهٔ اول خانهٔ دویم
۱ نفر
... آقا جان پسر مرحوم نور ... بقال سن پنجاه ... کسب بقالی
زوجه یکنفر مع سه پسر پسر ... ابراهیم با زوجه پسر دوم
اسمعیل با زوجه پسر سیم صغیر مع یک دختر صغیره پسر ...
مرحوم حسین ... سن ... سال دیگری ...

۳ نفر
خانهٔ سیم عباس پسر مرحوم اسمعیل [illegible] ده سال کسب [illegible]
رجب سن قریب پنجاه سال کسب کرده بقال زوجه یکنفر مع یک
پسر حبیب الله سن شانزده سال کسب کرده بقال
خانهٔ [illegible] خانهٔ [illegible] خانهٔ [illegible]
۶ نفر
حسین پسر مرحوم قربان سن قریب پنجاه سال کسب زراعت
زوجه یکی مع دو پسر یکی حسین سن بیست هشت سال پسر دیگر علی
اکبر سن [illegible] شغل زراعت اولاد اناث دو نفر یکی کبیره
۵ نفر
پی شوهر دیگری صغیره خانهٔ [illegible] حسین پسر مرحوم کاظم
سن قریب سی هشت سال کسب بندگر زوجه یکنفر مع پنج دختر
یکنفر شوهر دو نفر دیگر کبیره بی شوهر دو نفر دیگر صغیره ولد
۳ نفر
حسین مزبور بی شوهر خانهٔ [illegible] عباس پسر مرحوم محمد کریم
سن قریب [illegible] سال شغل زراعت همشیره عباس کبیره بی شوهر

[illegible]

۴ نفر
خانهٔ چهارم حسن پسر مرحوم محمد کریم سن قریب سی
سال شغل زراعت زوجه یکی مع دو دختر صغیره
۳ نفر
خانهٔ پنجم عبدالکریم پسر مرحوم قربانعلی سن قریب سی
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره
۳ نفر
خانهٔ ششم [illegible] پسر مرحوم قربانعلی سن چهارده سال
شغل زراعت والده و همشیره [illegible] مذکور هر دو بی شوهر
دکان [illegible] خانهٔ [illegible] قنبر و خانهٔ [illegible]
مرحوم استاد قنبر [illegible]
۴ نفر
خانهٔ اول استاد احمد پسر مرحوم شاطر باقر سن سی سال
شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد اناث یکنفر
۶ نفر
صغیره خانهٔ [illegible] عباس پسر حسین [illegible] سن [illegible]
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر همشیره مرحوم
استاد قنبر با شوهر خانهٔ [illegible]

لطفعلی ۴ نفر پسر مرحوم حسین آسیابان سن قریب چهل سال کسب
آسیابان زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره اولاد ذکور یکنفر
صغیر خانهٔ نصرالله سابق خانهٔ اول اول

۴ نفر
نصرالله پسر مرحوم قاسم آسیابان سن بیست و پنج سال
کسب علاقه‌جی زوجه یکنفر والده نصرالله مذکور بی شوهر اخوی
نصرالله مذکور چهارده سال کسب علاقه‌جی خانهٔ دوم

۲ نفر
عباس پسر مرحوم باقر دلاک سن قریب سی سال شغل زراعت
زوجه یکی حسینیه درب دروازه سوراخ باره ابلق زیارت قدمگاه سوراخ باره ابلق مسجد خرابه سوراخ باره ابلق
کاروانسرای خرابه اسلام خرابه خانهٔ عمومی تماشاخانه خانهٔ اتلاف حسین خانهٔ سوم

۲ نفر
استاد حسین پسر مرحوم علی خیاط سن قریب شصت خانهٔ اول اول
سال کسب خیاطی لحاف دوز زوجه یکی مع یک دختر خانهٔ شوهر

۱ نفر
میرزا پسر مرحوم حسین استاد علی اصغر سن قریب خانهٔ دوم

بالای

سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد اناث ۴ نفر
یکنفر صغیره خانهٔ سوم ۲ نفر علی اکبر پسر رضا کریم سن بیست سال
شغل زراعت زوجه یکنفر خانهٔ چهارم

۵ نفر
علی اکبر پسر مرحوم کریم شعبان سن سی و شش سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر سن پانزده سال شغل زراعت و دو پسر دیگر صغیر
اولاد اناث دو نفر خانهٔ شوهر خانهٔ پنجم

۶ نفر
رضا پسر مرحوم کریم سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع سه پسر اول حسین سیزده ساله دو نفر دیگر صغیر اولاد اناث
یکی صغیره آب انبار و آب سهم تماشاخانه باره قصه دیگر کاروانسرای و آب سهم تماشاخانه
کارخانه خرابه خانهٔ مرحوم حسین خانهٔ ششم

۳ نفر
عباس پسر مرحوم حسین کریم شعبان سن سی و پنج خانهٔ اول اول
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر خانهٔ دوم

عبدالکریم پسر مرحوم علی آسیابان سن قریب شصت سال شغل آسیابانی
زوجه یکنفر مع سه پسر یا حسین سن سی سال زوجه یا مع یک پسر صغیر
پسر دیگر علی سن سیزده سال کسب قهوه‌چی خانوار سیم
۳ نفر
حسین پسر عبدالغفار سن بیست و پنج سال کسب قهوه‌چی زوجه یا مادر
زن حسین با شوهر خانوار چهارم ۴ نفر زوجه مرحوم مصطفی
با شوهر اولاد ذکور دو نفر یا محمد و دیگری قاسم هر دو صغیر اولاد
اناث یا صغیره خانوار [illegible] اول
۵ نفر
غلام پسر مرحوم قربانعلی سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع سه دختر کبیره با شوهر یا صغیره خانوار [illegible]
۵ نفر
قربانعلی پسر مرحوم علی محمد سن قریب پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث چهار نفر دو نفر خانه
شوهر یا کبیره با شوهر دیگری صغیره خانوار سیم

۷ نفر
علی اکبر پسر مرحوم ملا علی آرایی سن قریب چهل سال شغل قناتی زوجه
یکنفر مع سه پسر تقی علی سن سی سال شغل قناتی دوم عباس سن
چهارده سال شغل زراعت پسر دیگر صغیر اولاد اناث دو نفر
یا کبیره با شوهر دیگری صغیره خانوار چهارم
۷ نفر
ملا محمد پسر مرحوم رمضان آرایی سن قریب چهل و پنج سال کسب
مکاری زوجه یا پسر دو نفر یا عباس سن دوازده سال کسب مکاری
دیگری صغیر اولاد اناث سه نفر هر سه صغیره

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم ملا سید ابراهیم تماشا خراب | خانه مرحوم ملا علی تماشا خراب | کاروانسرای [illegible] مرحوم آقا میرزا ابراهیم |
| کاروانسرای مرحوم [illegible] علی رضا خرابه | دکان قصابی [illegible] مهدی آقا | تمام شد محله دروازه |

[illegible]

دیوار کوچه شمشیرگرها درب شیخ محله فخرآباد

که جزو محله پودوناک

شرح خانه حسنعلی عرب دو دایره است

خانه حسینعلی رفوخانه

خانه اول — ۵ نفر

حسنعلی پسر مرحوم حسین عرب سن قریب پنجاه سال کسب جمالی زوجه یکنفر مع دو پسر یکی محمد کاظم سن قریب سی سال شغل جمالی زوجه یکی پسر دیگر صغیر

خانه دوم — ۵ نفر

عمو رجب پسر مرحوم محمد اسد سن قریب پنجاه سال شغل جمالی زوجه یکنفر مع یک دختر کبیره بی شوهر اما صغره آقا پسر مرحوم اسمعیل هر دو چشم نابینا سن قریب سی سال کسب روضه خوانی والده صغره آقا بی شوهر

خانه بابا علی — یک نفر

علی بابا پسر مرحوم حسین سن ...

۴ نفر

سال شغل جمالی زوجه یکنفر مع سه دختر یکی خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر دیگری صغیره همشیره علی بابا مذکور بی شوهر

خانه خیابان قشقوئی

پنج خانه است

خانه اول — ۸ نفر

استاد قاسم پسر مرحوم حسین قیرزن سن قریب چهل سال کسب نوتابی زوجه دو نفر مع چهار پسر یکی حسین سن پانزده سال شغل زراعت سه پسر دیگر صغیر اولاد اناث یکی کبیره بی شوهر

خانه دوم — ۵ نفر

استاد غلامرضا پسر مرحوم ملا حسن جمال سن چهل سال شغل نجاری زوجه یکی اولاد ذکور دو نفر یکی حسن سن چهارده سال شغل نجاری دیگری صغیره اولاد اناث یکی کبیره بی شوهر

خانه سیم — ۳ نفر

استاد حسین پسر مرحوم استاد میرزا بابا سن قریب چهل سال کسب حلاجی زوجه یکنفر مع یک دختر کبیره بی شوهر

خانه چهارم

استاد حسین پسر مرحوم علی عابد سن

زوجه یکی اولاد ذکور اکبر سن شانزده سال کسب ... خانهٔ دوم

۲ نفر

حسین پسر مرحوم علی اکبر سن قریب سی پنج سال شغل حمالی

۳ نفر

زوجه یکنفر خانهٔ اول رستم علی ... شوهر ... سن سی سال

شغل حمالی اولاد ذکور دو نفر صغیر خانهٔ حسن ...

۳ نفر

خانهٔ اول ... پسر مرحوم حسین سن سی پنج سال

کسب ... زوجه یکی مع یک دختر صغیر خانهٔ دوم

۳ نفر

... پسر مرحوم حسین سن بیست سال کسب ... زوجه یکی

والده ... شوهر خانهٔ نوروز

۴ نفر

... پسر مرحوم باقر ... نوروز سن چهل سال شغل زراعت

اولاد اناث یکی صغیره اولاد ذکور یکی صغیر والده ... نوروز ...

شوهر خانهٔ ... شاطر حسین و خانهٔ ...

خانهٔ اول محمد باقر پسر مرحوم شاطر ... سن سی سال

[illegible]

۳ نفر

کسب ... زوجه یکی مع دو دختر صغیره خانهٔ دوم

۵ نفر

نصرالله پسر مرحوم علی قاسم سن بیست و سه سال کسب ...

زوجه یکی ... نصرالله ... شوهر اولاد اناث یکی ... شوهر مع

یک پسر صغیر [illegible]

[illegible]

... خانهٔ حاجی ...

۵ نفر

خانهٔ اول فرج الله پسر میرزا ... سن قریب چهل سال

شغل ... زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد اناث یکنفر

۳ نفر

صغیره خانهٔ دوم اسدالله پسر حاجی میرزا ... سن

قریب سی سال کسب ... زوجه یکی ... پسر مرحوم

حاجی ... سن قریب شصت سال [illegible]

[illegible]

دکان قصابی پالان‌دوز — مسجد کریم شهره خرابه — خانه مرحوم حاجی علی نقی خرابه
سلیمان خرابه

خانه مرحوم علی‌اکبر عبدالهادی خرابه — عمارت پسران مرحوم میرزا عبدالله خرابه

خانه حسین محمد ۱

خانه عبدالله ۱ — ۲۱ نفر

حسین پسر مرحوم محمد عبدالله سن قریب پنجاه سال شغل شعبان زوجه یکنفر مع پنج پسر پسر اول تقی غلامرضا سن بیست و پنج سال با زوجه پسر دوم علی‌اکبر سن بیست سال با زوجه پسر سوم محمد حسن بیست سال شغل شعبانی پسر دیگر صغیر اولاد اناث دو نفر یکی کبیره با شوهر دیگری صغیره دکان ...

خانه حسین محمد چهار خانوار ۱ — خانه ...

۶ نفر

حسین پسر مرحوم محمد سن قریب پنجاه سال زوجه یکنفر مع دو پسر یکی محمد طاهر سن سی و پنج سال با زوجه ساکن ... پسر دیگر دستعلی سن سی سال کسب ... زوجه یکنفر مع یک پسر و دو دختر صغیر

---

خانه ولی دوم ۱ — ۵ نفر — حسین پسر مرحوم خالو نوروز سن پنجاه سال کسب ... زوجه یکنفر مع سه پسر یکی حسین سن ... دو پسر دیگر صغیر اولاد اناث یک نفر با شوهر — خانه ولی چهارم ۱

۵ نفر

عباس پسر مرحوم خالو محمد سن بیست و پنج سال شغل زراعت زوجه یکی مع یک پسر صغیر ایضا پسران مرحوم خالو محمد دو نفر یکی علی‌اکبر سن پانزده سال شغل زراعت پسر دیگر صغیر

خانه ... ۱ — خانه ... ۱ — خانه ... ۱

۴ نفر

اسمعیل پسر مرحوم حاجی اسمعیل سن سی و هشت سال شغل ... زوجه یکی مع دو دختر صغیر

خانه ولی دوم ۱ — ۴ نفر — تقی پسر مرحوم ... سن قریب سی سال شغل ... زوجه یکی مع دو پسر صغیر

خانه ولی ... ۱ — ۵ نفر — مهدی پسر مرحوم مهدی سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکی مع دو پسر صغیر اولاد اناث یکی صغیر

خانه اولاد چهارم ۳ نفر زوجه مرحوم ملا حسین شوهر او مذکور در نفر یک

حسین سن پنج سال دیگری جعفر سن هشت سال کسب ندارد

نت بی

کما نه سه در نسخه مرحوم [illegible] خانه حسین رحیم خرابه

دی خرابه

۵ نفر

خانه استاد علی استاد علی پسر مرحوم ملا عبدل سن قریب پنجاه

سال کسب عطاری زوجه یک نفر اولاد ذکور دو نفر یک رضا سن پنج

سال دیگری نصرالله هفت سال کسب ندارد [illegible]

یک دختر کبیره با شوهر افضل خانه اولاد ۳ نفر [illegible] محمد حسن چهل سال

کسب [illegible] مع یک پسر و دختر هر دو صغیر افضل خانه اولاد

۴ نفر

زوجه مرحوم ابراهیم با شوهر مع دو پسر یک کاظم سن [illegible] سال

دیگری [illegible] چهارده سال [illegible] زوجه مرحوم [illegible] با شوهر

۴ نفر

افضل خانه اولاد حسینه زوجه مرحوم [illegible] سن [illegible] سال

کسب [illegible] زوجه یک نفر زوجه مرحوم [illegible] شوهر زوجه

[illegible]

شعبان پدر شوهر خانه قربانعلی چهل خانه اولاد .

۶ نفر

خانه اولاد اول قربانعلی پسر مرحوم حاجی سن پنجاه و سه سال شغل

زراعت زوجه یک نفر مع یک پسر حسین سن چهارده سال شغل زراعت

اولاد اناث دو نفر یک خانه شوهر دیگری کبیره با شوهر [illegible]

قربانعلی مذکور یک پسر و دختر هر دو صغیر خانه اولاد دوم

۳ نفر

خانه جعفر پسر مرحوم حاجی قربانعلی سن قریب پنجاه سال شغل زراعت

۴ نفر

زوجه خانه اولاد سیم علی اصغر پسر مرحوم حاجی سن قریب

چهل سال شغل زراعت زوجه یک نفر مع دو پسر صغیر

۵ نفر

خانه اولاد چهارم رضا پسر مرحوم ملا رجبعلی سن سی و پنج سال

شغل زراعت زوجه یک مع دو پسر صغیر اولاد اناث یک صغیره

خانه اسدالله خانه اولاد خانه [illegible]

۱ [illegible] پسر مرحوم [illegible] سن قریب پنجاه سال کسب [illegible]

زوجه یکنفر پسر سه نفر یکی محمد عباس سن بیست پنج سال کسب پاره دوز
زوجه یکی پسر دوم علی محمد سن هیجده سال کسب پاره دوز پسر سیم
صغیر اولاد و اناث دو نفر یکی خانه شوهر دیگری صغیره
خانه اول ... حسین پسر مرحوم عابدین سن قریب چهل سال
شغل زراعت زوجه یکنفر ... حسین دو نفر یک دختر کبیره با
شوهر و یک پسر صغیر خانه حاجی عابدین چهار خانه اول
خانه اول ... علی عابدین پسر مرحوم ... سن قریب شصت
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر پسر اول عباس سن
قریب سی سال شغل زراعت زوجه یکی پسر دوم ... سن
قریب بیست سال شغل زراعت پسر سیم حسین سن هیجده سال
پسر چهارم ... سن شانزده سال شغل زراعت اولاد و اناث دو نفر
یکی کبیره با شوهر دیگری صغیره خانه اول ... معصومه ...

محمد عباس سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی
رمضان سن پانزده سال شغل زراعت پسر دیگر صغیر اولاد و اناث
چهار نفر یکی خانه شوهر دو نفر کبیره با شوهر دیگری صغیر خانه ...
محمد علی پسر مرحوم حسین سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع سه پسر یکی عباس سن هیجده سال شغل زراعت اولاد
اناث دو نفر یکی کبیره با شوهر دیگری صغیره ایضاً علی اکبر پسر مرحوم
حسین سن بیست چهار سال شغل زراعت خانه ... چهار
زوجه مرحوم ... رضا با شوهر اولاد و اناث یک صغیره ...
دو نفر یکی حسین سن چهارده سال شغل زراعت دیگری صغیره
خانه علی اکبر ... علی اکبر پسر مرحوم میرزا ... سن قریب
پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکی اولاد ذکور دو نفر یکی حسین
سن بیست سال شغل زراعت دیگری صغیر اولاد و اناث ... نفر

یا خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر خانه جناب ملا محمد حسین ۲ نفر

۹ نفر

جناب ملا محمد حسین ملا مرحوم ملا اسمعیل سن پنجاه سال زوجه یکنفر

مع دو پسر یکی ملا محمد جواد سن بیست دو سال شغل تحصیل دیگری

صغیر اولاد واناث چهار نفر یکی خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر

دو نفر دیگر صغیره ایضاً دختر همشیره جناب ملا محمد حسین مذکور

بی شوهر همشیره ملا محمد حسین مذکور بی شوهر

خانه حسن بابائی ۵ نفر حسن پسر مرحوم استاد بابائی بنا سن سی

پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد واناث

یک صغیره خانه استاد لطفعلی ۵ نفر استاد لطفعلی پسر مرحوم

استاد معصوم بابا سن پنجاه کسب فخاری اولاد ذکور سه نفر

یکی احمد علی سن بیست پنج سال دیگری علی رضا سن بیست سال

پسر دیگر صغیر کسب هر سه فخاری اولاد واناث یکی کبیره بی شوهر

ایضاً استاد ... ۳ نفر استاد لطفعلی مذکور سن چهل پنج سال کسب

فخاری ایضاً همشیره استاد لطفعلی بی شوهر با دو دختر یکی با شوهر

دیگری کبیره بی شوهر خانه مرحوم حاجی ... خانه حاجی محمد رضا

خانه عمو صادق و ... خانه اول

۵ نفر

رضا پسر مرحوم عمو صادق سن قریب چهل سال شغل زراعت

زوجه یکی مع یک پسر صغیر اولاد واناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر

دیگری صغیره خانه علی اکبر ۴ نفر علی اکبر پسر مرحوم عمو بابا قربان سن

قریب سی سال شغل زراعت زوجه یکی والده علی اکبر یک

دختر کبیره هر دو بی شوهر خانه مرحوم ملا مهدی

۶ نفر

ملا محمد پسر مرحوم ملا مهدی سن قریب پنجاه سال کسب ...

زوجه یکنفر مع چهار پسر آقا فرج الله سن بیست هشت

سال زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره پسر دوم سیف الله

سن چهل سال کسب نانجی پسر رحیم حبیب الله سن شانزده سال
کسب نانجی پسر چهارم صغیر اولاد و اناث چهار نفر یک کبیره به
شوهر سه نفر دیگر صغیره خانه ملا محمود نانوا خاور
۳ نفر
خانه اول عالیجناب ملا محمود پسر مرحوم حاجی حسین سن قریب
چهل سال زوجه یکنفر اولاد و اناث یک کبیره به شوهر
۵ نفر
خانه دوم احمد پسر مرحوم حاجی حسین مذکور سن بیست
سال کسب نانجی زوجه یک مع یک دختر صغیره والده ملا محمود
مذکور به شوهر محمدرضا پسر مرحوم ملا محمد باقر سن سی
سال کسب نسابی [illegible] خانه استاد حسن
۵ نفر
استاد حسن پسر مرحوم ملا حکیم سن چهل سال کسب حمامی زوجه یکنفر
مع چهار پسر پسر اول حسین سن هیجده سال شغل زراعت پسر دوم
عباس سن سیزده سال دو پسر دیگر صغیر اولاد و اناث چهار نفر دو کبیره

به شوهر دو نفر دیگر صغیره خانه علی اکبر [illegible]
[illegible] خانه استاد محمد آقا
۵ نفر
استاد محمد آقا پسر مرحوم ملا آقا سن پنجاه سال کسب نجاری زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد و اناث سه نفر یک کبیره به شوهر یک
۶ نفر
صغیره خانه شاطر علی شاطر علی پسر مرحوم حاجی حسین سن پنجاه
سال کسب شاطری زوجه یکنفر مع سه پسر پسر اول حسین سن هیجده
سال کسب شاطری دو پسر دیگر صغیر اولاد و اناث یک کبیره به
شوهر خانه ملا جعفر نانوا خاور خانه اول
۶ نفر
ابوالقاسم پسر مرحوم ملا جعفر سن بیست و پنج سال کسب نانجی
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر والده ملا ابوالقاسم به شوهر مع
۳ نفر
دو دختر کبیره به شوهر خانه دوم حاجی علی اکبر پسر مرحوم حاجی
محمدرضا سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر

۷ نفر
صغیره ... علی اکبر بی شوهر خانه حاجی لطف الله ...

۳ نفر
خانه وارد اول حاجی لطف الله پسر مرحوم حاجی محمد حسین سن قریب
چهل سال کسب نوکری زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره خانه وارد ...

۲ نفر
زوجه مرحوم حاجی محمد رضا بی شوهر مع یک پسر صغیر
خانه ملا حسین بابائی حاجی وارد — خانه وارد اول

۶ نفر
استاد حسن پسر مرحوم بابائی سن قریب پنجاه سال کسب جز زوجه یکنفر
مع یک پسر محسن بیست پنج سال زوجه یک اولاد و اناث سه نفر یک خانه
شوهر دو نفر دیگر کبیره بی شوهر — خانه وارد سیم

۳ نفر
علی اکبر پسر مرحوم بابائی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
دو دختر یک خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر خانه استاد حسین

۳ نفر
استاد حسین پسر مرحوم استاد بابائی سن چهل پنج سال
کسب بنائی زوجه یکنفر مع دو دختر یک خانه شوهر دیگری صغیره ...

...

۷ نفر
علی اکبر سن سی ... سال کسب بنائی خانه مرحوم رمضان ...

۷ نفر
خانه وارد اول استاد رضا نعمت پسر مرحوم استاد بابائی سن پنجاه
سال کسب جز زوجه یکنفر مع پنج نفر یک نصرالله سن سی و چهار سال
شغل زراعت پسر دیگر لطف الله ... سن ... سال ... پسر
دیگر صغیره اولاد و اناث یک خانه شوهر — خانه وارد دوم

۴ نفر
حسین پسر مرحوم غیاث سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع دو پسر یک جعفر سن چهارده سال شغل زراعت دیگری صغیره اولاد
اناث یک خانه شوهر خانه مرحوم قربانعلی ...

۷ نفر
خانه وارد اول علی رضا پسر مرحوم رضا نعمت سن قریب پنجاه
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد و اناث

۳ نفر
سه نفر صغیره — خانه وارد دوم — ابوالقاسم پسر مرحوم رضا ...
سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره

۷ نفر
والده آقا محمد محسن بی شوهر خانه اعلی جهان خاتون والد

۵ نفر
خانه وارث [illegible] پسر مرحوم [illegible] سن قریب پنجاه سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر و دو دختر هر سه صغیر

۶ نفر
خانه وارث [illegible] محمد پسر عبد الحسین سن قریب چهل [illegible]

شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار دختر یکی کبیره بی شوهر

۴ نفر
سه نفر دیگر صغیره خانه وارث [illegible] حسن پسر مرحوم رمضان

سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو دختر

۷ نفر
صغیره خانه وارث [illegible] حسین پسر مرحوم رمضان مذکور سن

چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر رضا سن

چهارده سال شغل زراعت اولاد و اناث چهار نفر صغیره

خانه [illegible] خانه وارث [illegible]

۲ نفر
[illegible] پسر مرحوم [illegible] سن قریب شصت سال شغل [illegible] زوجه یکنفر

۷ نفر
مع یک پسر حسین زوجه یک اولاد و اناث یک خانه شوهر زوجه مرحوم

جعفر شعبان بی شوهر یا دو پسر یک رضا سن پانزده سال دیگری [illegible] قاسم

۳ نفر
دوازده ساله خانه وارث [illegible] حسن پسر مرحوم [illegible] محمد [illegible] سن

قریب سی سال کسب پیله وری والده یک بی شوهر

خانه [illegible] حسین [illegible] خانه وارث [illegible]

جناب [illegible] سن پنجاه سال [illegible] که در عتبات عالیات

شغل [illegible] زوجه یک [illegible] ساکن [illegible] خانه وارث [illegible]

۵ نفر
زوجه مرحوم [illegible] حسین محمد [illegible] بی شوهر مع یک پسر [illegible] سن دوازده سال

کسب [illegible] اولاد و اناث سه نفر صغیره [illegible]

تمام شهر [illegible] خانه

[illegible]

۱۰۰

دیوار بدیوار کوچه هفتم روشن بود محله دربار

قلعه بهار بند ملک ورثه مرحوم اسمعیل نظر الله | کاروانسرا زغال ورثه مرحوم امین | کارخانه شعرباف میرزا طرح ح ٥ دستگاه

کارخانه حاجی سید خرابه

خانهای آبادی پنج خانه وار

خانه اول

۷ نفر

استاد حسین پسر مرحوم ملا رضا سن پنجاه

سال کسب [illegible] زوجه یکنفر مع دو پسر یکی علی اکبر سن بیست و پنج سال

کسب [illegible] زوجه یکی پسر دیگر صغیر و اناث سه نفر یکی کبیره

با شوهر دو نفر دیگر صغیره خانه دوم

۳ نفر

علی صادق سن بیست

چهار سال شغل [illegible] زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر خانه سیم

۴ نفر

جعفر پسر مرحوم محمد ربیع سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر صغیر و دختر دو نفر یکی خانه شوهر دیگری صغیره

یکنفر

خانه چهارم استاد مهدی پسر مرحوم جعفر سن قریب

۴ نفر

هشت سال کسب [illegible] زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره محمود

اخوی استاد مهدی مذکور سن بیست و دو سال شغل زراعت [illegible]

دیگر استاد مهدی رضا سن شانزده سال خانه پنجم

۶ نفر

علی اکبر پسر مرحوم غلام حسین سن قریب پنجاه سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع دو پسر یکی حسن سن دوازده سال دیگری صغیر دختر

یکی کبیره با شوهر مادر زن علی اکبر مذکور با شوهر خانه ششم

۳ نفر

حسین پسر مرحوم احمد سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع یک پسر صغیر کارخانه [illegible] حاجی محمد [illegible]

خانه مرحوم حسین [illegible] خرابه خانه مرحوم قاسم خانه هفتم

۵ نفر

عباس پسر مرحوم قاسم سن بیست سال شغل زراعت [illegible]

برادرهای عباس مذکور صغیر زوجه مرحوم قاسم با شوهر [illegible]

دختر صغیره خانه حاجی میرزا خانه هشتم اول

۲ نفر
حاجی میرزا پسر مرحوم حاجی حسین سن چهل و پنج سال کسب ... زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد واناث چهار نفر یک عقد کرده یک
کبیره بی شوهر سه نفر دیگر صغیره خانه وار دوم
۳ نفر
ملا ... پسر مرحوم محمد صالح سن پنجاه سال کسب قنادی اولاد واناث
دو نفر کبیره بی شوهر خانه وار سیم ۴ نفر زوجه حسین ... کریم
بی شوهر با دو پسر صغیر پسر حسین ... کریم مذکور کریم سن شانزده
سال شغل زراعت دکان ...
خانه حوش حاجی سلطان حسین چهار خانه وار
خانه وار اول ۵ نفر استاد عباس پسر مرحوم حاجی عباس سن چهل
سال کسب ... زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد واناث یک
کبیره بی شوهر خانه وار دوم ۳ نفر استاد حسین پسر مرحوم حاجی
علا مذکور سن قریب پنجاه کسب ... زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر

۲ نفر
دختر سه نفر یک خانه شوهر دو نفر دیگر کبیره بی شوهر
خانه وار سیم ۴ نفر عباس پسر مرحوم محمد مهدی سن سی سال کسب ...
زوجه یکنفر زوجه مرحوم استاد ... بی شوهر پسر یکنفر محمود سن
هیجده سال کسب ... خانه ابوالقاسم ... خانه وار
خانه وار اول ۲ نفر استاد جعفر پسر مرحوم ابراهیم سن قریب
چهل سال کسب ... زوجه یکنفر خانه وار دوم
۸ نفر
حسین پسر مرحوم ... سن چهل و چهار سال ... پسر یک
عباس سن قریب سی سال کسب ... زوجه یکنفر اولاد واناث
سه نفر یک کبیره بی شوهر دو نفر صغیره خواهر زن حسین مذکور
از هر دو چشم نابینا زوجه مرحوم ملا محمد بی شوهر خانه وار سیم
۴ نفر
عباس پسر مرحوم ملا اصغر سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع دو پسر صغیر خانه آقا امیر ... عبدالباقی

۹۲

جناب آقای آخوند عبدالباقی خلف مرحوم آخوند محمد تقی سن شصت
سال زوجه یکنفر مع ستاره پسر آقای جناب ملا یعقوب بهجت الله
سن بیست و دو سال شغل روضه خوانی شغل تحصیل پسر دوم آخوند
فتح الله سن سی و پنج سال کسب ... زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر
دختر یک کبیره پیش شوهر پسر سوم ... حسین سن دوازده سال شغل تحصیل
اولاد اناث آقای ... چهار نفر سه نفر خانه شوهر یک کبیره پیش شوهر
خانه اول    خانه ملا زین العابدین ...
ملا زین العابدین خلف مرحوم ملا مهدی سن پنجاه سال کسب ...
زوجه یکنفر مع دو پسر یکی حسین سن بیست سال شغل زراعت دیگری
صغیر اولاد اناث دو نفر یک کبیره پیش شوهر دیگری صغیره
خانه دوم ملا عبدالهادی پسر مرحوم ملا مهدی مذکور سن پنجاه
پنج سال کسب ... زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث

سه نفر یک خانه شوهر دو نفر صغیره    خانه ...
ملا جعفر پسر مرحوم ملا مهدی مذکور سن سی و هفت سال کسب ...
زوجه یکنفر مع یک پسر چهارده ساله دختر یکنفر صغیره    خانه ...
ملا باقر پسر مرحوم ملا مهدی مذکور سن سی و پنج سال کسب ...
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد اناث دو نفر یک کبیره پیش شوهر
دیگری صغیره    خانه ...    ملا ... سن قریب سی
پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر    خانه ...
محمد آقا پسر مرحوم ملا حسین سن قریب سی سال شغل زراعت
خانه ... ملا محمد رضا ... مهدی ...
خانه ... اول    جناب ملا اسدالله خلف مرحوم ملا محمد رضا ...
سن سی سال زوجه یکنفر مع دو پسر یکی محمد ... سن دوازده
سال کسب ... دیگری صغیر اولاد اناث دو نفر یک کبیره پیش شوهر

دیگری صغیره — خانه‌وار دوم — ۳ نفر — ملا قوام ... مرحوم ملا محمدرضا مذکور سن
بیست هفت سال کسب ... زوجه یکنفر اخوی ملا قوام مذکور
ملا نظام سن پانزده سال شغل تحصیل — خانه‌وار سیم — ۲ نفر

زوجه مرحوم ملا محمدرضا مذکور که با شوهر با یک پسر در ولایت ...
خانه‌وار چهارم — ۲ نفر — آقا میرزا آقا کوچک ... مرحوم آقا محمد
سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر
خانه شوهر — خانه‌وار پنجم — ۳ نفر — ... سید محمد پسر مرحوم آقا
رضا سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر ...
سن دوازده سال شغل زراعت — خانه‌وار ششم — ۵ نفر

آقا میرزا علی اکبر ... مرحوم آقا میرزا علی رضا مذکور سن شصت سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی میرزا هدایت پانزده
ساله دیگری صغیر ... و اناث دو نفر یکی خانه شوهر دیگری صغیره

خانه‌وار هفتم — ۲ نفر — آقا میرزا حسین ... مرحوم آقا میرزا محمد علی چهل سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر خانه شوهر — خانه‌وار هشتم — ۴ نفر

آقا میرزا محمد تقی پسر مرحوم میرزا خان سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر یکی میرزا محمود سن شانزده سال دیگری
صغیر کسب ... — خانه‌وار نهم — ۶ نفر — آقا میرزا هاشم ... مرحوم
آقا میرزا ابوالحسن سن سی هفت سال کسب ... زوجه یکنفر مع سه
پسر دو نفر حسن و حسین ... سن هر یک پانزده سال
پسر دیگر صغیر ... و اناث یکی صغیره — خانه‌وار دهم — ۳ نفر

آقا محمد پسر مرحوم آقا جان سن سی پنج سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر — خانه‌وار یازدهم — ۳ نفر — میرزا فضل الله
پسر مرحوم آقا جان مذکور سن بیست پنج سال کسب ... زوجه
یکنفر مع یک دختر صغیره — خانه‌وار دوازدهم — [illegible] نفر — ... تقی پسر

...

مرحوم شیخ رمضان سن سی سال کسب جی زوجه یکنفر مع یک پسر و
دختر هر سه صغیر
خانه حاجی علی
حاجی علی پسر مرحوم ملا عباس سن پنجاه سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یک طفل بیست و پنج سال با زوجه
دیگری حاجی حسین بیست سال کسب ... زراعت ایضاً خانه اول
اسمعیل اخوی حاجی علی مذکور سن قریب چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر یک صغیره خانه جعفر علی
جعفر علی پسر مرحوم محمد جعفر سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر ایضاً خانه اول استاد حسین پسر مرحوم
ابوالحسن سن قریب چهل سال ... استاد ابراهیم کسب ...
خانه مرحوم حاجی محمد حسین
... پسر مرحوم حاجی محمد حسین سن قریب سی سال شغل زراعت ...

یکنفر مع دو پسر صغیر والده آقا شریف مذکور با شوهر ...
خانه مرحوم حاجی مهدی
فرج الله پسر مرحوم حسین سن بیست و پنج سال شغل زراعت
والده فرج الله با شوهر زوجه مرحوم رمضان با شوهر همشیره
فرج الله مذکور با شوهر خانه حسن و خانه اول
علی پسر مرحوم فرج صادق سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یک
مع چهار پسر یک ... سن هجده سال سه نفر دیگر صغیر ...
یک کبیره با شوهر خانه اول دوم حاجیه پسر مرحوم علی ... حسین
سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر و دختر
هر دو صغیر خانه محمد علی الله یار ... خانه اول
محمد علی الله یار سن قریب سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع سه پسر صغیر با یک دختر صغیره خانه اول دوم

حسین پسر مرحوم عبدل سن قریب سی سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع چهار دختر دو نفر کبیره با شوهر دو نفر دیگر صغیره
خانه اول دسته دوم ۶ نفر
بابایی پسر مرحوم رحیم سن قریب پنجاه سال
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر یک کبیره با شوهر
خانه … ۵ نفر
میرزا سید رضا پسر مرحوم میرهادی سن شصت
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی سید نصرالله
بیست پنج سال شغل زراعت زوجه یکی دیگر سید … سن
هیجده سال شغل زراعت خانه احسن جهان خانه اول
خانه اول … ۹ نفر
آقا علی پسر مرحوم علی اکبر سن قریب شصت سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی عباس سن سی سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد و اناث دو
نفر صغیره پسر دیگر حسین سن بیست … سال خانه اول دوم

احمد پسر مرحوم … عباس سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
سه پسر یکی اسدالله سن پانزده سال شغل زراعت دو نفر دیگر صغیر
ایضاً یک پسر و یک دختر دیگر صغیر خانه اول دسته سیم
۵ نفر
حسین پسر مرحوم عبدالحسین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر دختر سه نفر کبیره با شوهر خانه اول چهارم
۵ نفر
استاد روح الله پسر مرحوم استاد جعفر سن قریب سی سال کسب
قنادی زوجه یکنفر مع یک پسر و یک دختر صغیر والده [illegible]
خانه قربانعلی … خانه اول … خانه اول …
۶ نفر
آقابابایی پسر مرحوم قربانعلی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکی مع دو پسر یکی قربانعلی سن بیست و دو سال مع زوجه پسر دیگر
محمدعلی سن هیجده سال شغل زراعت اولاد و اناث یکی کبیره
با شوهر خانه اول … ۷ نفر عباس پسر مرحوم … سن قریب

چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره والده
عباس پیر شوهر خانه دویست و سیم ۳ نفر خانه پسر مرحوم قربانعلی سن قریب
چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر حسین سن
شانزده سال خانه دویست و چهارم ۶ نفر علی پسر مرحوم ابراهیم سن سی
پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر ایضا یکی
پسر دیگر صغیر دختر سه نفر یا خانه شوهر در نفر دیگر کبیره پیر
شوهر خانه دویست و پنجم ۳ نفر حسین پسر مرحوم علیم سن قریب پنجاه
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر علیم سن دوازده سال
خانه دویست و ششم ۴ نفر عباس پسر مرحوم علی اصغر سن سی سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر خانه دویست و هفتم
۶ نفر علی پسر مرحوم حسین سن قریب سی سال شغل زراعت زوجه یکی
مع یک پسر صغیر اولاد اناث دو نفر یا کبیره پیر شوهر دیگر صغیره

خانه دویست و هشتم ۵ نفر عاشور سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکی مع سه دختر صغیره خانه دویست و نهم که خانه وار
خانه دویست و اول ۴ نفر شهدی پسر مرحوم حاجی جعفر سن چهل سال
شغل گاهی فراشی و گاهی علاجی زوجه یکی عباس اخوی شهدی
مذکور سن سی و دو سال شغل علاجی والده عباس پیر شوهر
خانه دویست و دوم ۲ نفر اسدالله اخوی شهدی مذکور سن بیست
پنج سال شغل گاهی فراشی زوجه یکی خانه علی
۳ نفر علی پسر مرحوم چاووش علی سن بیست سال شغل زراعت
والده علی پیر شوهر همشیره خانه محمد سه خانه وار
خانه دویست و اول ۴ نفر محمد پسر مرحوم علی جوشا سن شصت سال
شغل مباشر سرکار تقرب شعار آقا میرزا حسین خان دام اقباله
زوجه دو نفر مع یک پسر ابراهیم سن سی سال کسب عطاری

زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دختر سه نفر یا کبیره یا شوهر

دو نفر دیگر صغیره اولاد و اناث ملا محمد مذکور دو نفر خانه شوهر

۴ نفر

خانه استاد تقی

استاد عباس پسر مرحوم استاد لطفعلی سن

قریب سی سال کسب قلعه چی زوجه یکنفر مع یک پسر دو دختر

هر دو صغیر

۴ نفر

خانه استاد محمد حسین پسر مرحوم محمد علی سن

سی پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر با ... و خواهر

حسین مذکور یا شوهر

خانه استاد اسمعیل

۷ نفر

استاد اسمعیل پسر مرحوم لطفعلی سن چهل سال کسب قنادی

زوجه یکنفر مع دو پسر یا عباس پانزده سال دیگر صغیر دختر

یا صغیره زوجه مرحوم علی اصغر و زوجه ... شوهر یا شوهر

۴ نفر

خانه مرحوم حاجی نجابت

زوجه مرحوم ملا ... یا شوهر پسر دو نفر

یا عباس پانزده ساله شغل زراعت دیگری صغیر دختر یا صغیره

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم محمد ... خانه ... سر خراب | خانه ... مرحوم ... خانه سر خراب | خانه مرحوم استاد جعفر ... خانه سر خراب |
| ... | خانه استاد ... خانه سر خراب | خانه ... سلطان ... خانه سر خراب |

خانه اول

خانه مرحوم محمد علی ... خانه اول

۴ نفر

محمد حسین پسر مرحوم ملا محمد علی سن چهل سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع دو پسر یا علی محمد حسن چهارده سال دیگری صغیر

۵ نفر

خانه اکبر

علی اکبر پسر مرحوم ملا محمد علی سن چهل سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر کبیره یا شوهر زوجه

مرحوم آقا جان یا شوهر زوجه مرحوم ملا محمد علی یا شوهر

خانه اول

خانه مرحوم محمد ... خانه

۳ نفر

محمد پسر مرحوم عبد ... سن چهل سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع یک پسر صغیر دختر یا خانه شوهر

خانه ...

۲ نفر

حسین پسر مرحوم محمد حسن بیست و دو سال شغل زراعت زوجه

خانه اوستا حسین ۵ نفر
حسین پسر مرحوم بابا سن سی سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر زوجه مرحوم صادق پدر شوهر

خانه حاجی عباس ۶ نفر
حاجی عباس پسر مرحوم حاجی عباس سن چهل پنج
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر مع یک دختر
صغیره با زن حاجی عباس مذکور پدر شوهر

خانه حاجی محمد ۶ نفر
حاجی محمد پسر مرحوم حاجی عباس سن چهل پنج سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد و اناث سه نفر یا خاله شوهر
دو نفر دیگر کبیره پدر شوهر والده حاجی محمد پدر شوهر باغ [illegible] مشهور [illegible]

خانه حاجی رمضان ۶ نفر
صغیره [illegible] سید [illegible] مع [illegible]
حاجی رمضان پسر مرحوم حاجی عباس سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر عباس سن پانزده سال شغل زراعت اولاد
اناث سه نفر صغیره زوجه مرحوم آقا حسین پدر شوهر

خانه علی اکبر ۸ نفر
علی اکبر [illegible] سن چهل چهار سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع پنج پسر یا آقا [illegible] سن پانزده سال
چهار نفر دیگر صغیر شغل بیکار زراعت اولاد و اناث یا صغیره

خانه [illegible] محمد ۴ نفر
محمد پسر مرحوم قربانعلی سن قریب شصت سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یا عباس سن دوازده سال دیگری
صغیر

خانه استاد محمد [illegible] ۲ نفر
استاد محمد پسر مرحوم ابراهیم کسب دلاک (?) سن سی پنج سال
همشیره استاد محمد پدر شوهر

خانه [illegible] ۶ نفر
ابراهیم پسر بابا حسن
سن قریب چهل سال کسب [illegible] زوجه یکنفر مع سه پسر یکی
قاسم پانزده ساله دو نفر دیگر صغیر و دختر یا صغیر

خانه [illegible] ۴ نفر
سید محمد پسر مرحوم سید احمد سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک دختر صغیر زن سید محمد مذکور پدر

خانه [illegible] حسین

۷ نفر
حسین پسر مرحوم علی‌اکبر سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه یک

مع دو پسر صغیر دختر دو نفر صغیره والده حسین مذبور پدر شوهر

خانه کربلائی عباس ۴ نفر

حسین پسر شعبان سن سی سال شغل زراعت زوجه یک

همشیره ملا حسین دو نفر یک خانه شوهر دیگری کبیره پدر شوهر والده حسین

پدر شوهر خانه استاد رسول و خانه [illegible] اول

۲ نفر
استاد رسول پسر مرحوم استاد تقی زوجه یکنفر مع دو دختر خانه شوهر

خانه [illegible] ۲ نفر
لطفعلی پسر جعفر نشابادی سن قریب چهل

سال شغل مکاری زوجه یکنفر مع دو دختر خانه شوهر

خانه مرحوم میرزا ابوالقاسم [illegible] | خانه مرحوم میرزا حسین [illegible] | خانه حسن بیک [illegible]

۵ نفر
حسن پسر مرحوم بابا جعفر یزدی سن چهل سال کسب پاره‌دوزی

زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر یک کبیره پدر شوهر خانه اسدالله

۱ نفر
اسدالله پسر مرحوم ملا محمد علی سن قریب پنجاه سال شغل زراعت

[illegible]

۷ نفر
زوجه یکنفر مع سه پسر یک محمد سن بیست سال شغل زراعت پسر

دیگر صغیر اولاد اناث سه نفر یک کبیره پدر شوهر دو نفر دیگر صغیره

مشهدی جعفر مرحوم [illegible] [illegible] | خانه [illegible] شوهر [illegible] | خانه استاد قاسم

۵ نفر
استاد قاسم پسر مرحوم استاد جعفر سن قریب سی و پنج سال

کسب حمامی زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر یک کبیره پدر شوهر

خانه جعفر ۶ نفر
جعفر پسر مرحوم حسن سن سی سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر همشیره جعفر صغیره رمضان [illegible]

جعفر بیست سال شغل زراعت خانه قاسم

۵ نفر
قاسم ملا کوچک سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع سه دختر یک کبیره پدر شوهر دو نفر دیگر صغیره

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم حسین علی‌اکبر تمام خراب | خانه مرحوم محمد [illegible] تمام خراب | خانه مرحوم حاجی صادق تمام خراب |
| خانه مرحوم حاجی [illegible] تمام خراب | خانه مرحوم ملا نصیر تمام خراب | خانه مرحوم سلیمان تمام خراب |

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم قاسم ناسرخراب | خانه عبدل صادق ناسرخراب | خانه مرحوم ساقی ناسرخراب |
| خانه مرحوم سید باقر ناسرخراب | خانه مرحوم داداش نقی ناسرخراب | خانه رحیم حاجی مرحوم ناسرخراب |
| خانه مرحوم رمضان ناسرخراب | خانه مرحوم شیخ حسن ناسرخراب | خانه مرحوم ملا مجید ناسرخراب |
| خانه مرحوم ابوالحسن ناسرخراب | خانه مرحوم سید مهدی ناسرخراب | خانه مرحوم حسین احمد ناسرخراب |
| خانه مرحوم حاجی علی ناسرخراب | خانه مرحوم عبدالله ناسرخراب | خانه مرحوم حاجی [illegible] ناسرخراب |
| خانه مرحوم شاه قربانی ناسرخراب | خانه استاد علی عصار | |

۶ نفر

استاد علی پسر مرحوم جعفر سن قریب پنجاه و پنج سال کسب عصاری

زوجه یکنفر ایضاً صبیه مرحوم عباس بی شوهر مع دو پسر صغیر

دختر یک صغیره    خانه مرحوم جعفر علی

۵ نفر

زوجه مرحوم جعفر علی بی شوهر مع یک پسر صغیر شغل زراعت

اولاد واناث سه نفر دو نفر کبیره بی شوهر دیگر صغیره

خانه شاطر ابراهیم    شاطر ابراهیم پسر مرحوم ابراهیم

یکنفر

۶ نفر

سن چهل سال کسب خبازی زوجه یکنفر مع پنج پسر یکی محمد حسن

هیجده سال کسب خبازی چهار نفر دیگر صغیر    ایضاً خانه او

۵ نفر

رضا پسر حاجی نائینی سن پنجاه سال کسب نانوائی زوجه یکنفر مع سه

دختر یک کبیره بی شوهر دو نفر دیگر صغیره    ایضاً خانه او

۵ نفر

علی اصغر پسر مرحوم اسمعیل سن چهل سال شغل خشت مالی زوجه یک

پسر دو نفر یکی علی پانزده ساله پسر دوم صغیر دختر یکنفر کبیره بی شوهر

خانه استاد محمد خباز او    خانه [illegible] او

۵ نفر

استاد محمد علی پسر مرحوم استاد قربانعلی سن چهل سال کسب

[illegible] زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دختر دو نفر یکی کبیره بی

شوهر دیگری صغیره    خانه او [illegible]

۴ نفر

احمد پسر مرحوم رضا مهدی سن چهل سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع یک پسر و یک دختر صغیر    خانه او [illegible]

۴ نفر
حق خان شهود سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک پسر صغیر و دختر یا کبیره پیشوهر خانه اسید محسن
۷ نفر
قاسم محسن پسر مرحوم ملا میر اکبر سن شصت سال کسب پاره دوز زوجه
یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد و اناث چهار نفر دو نفر خانه شوهر
دو نفر دیگر کبیره پیشوهر استاد محمد داماد آمیر محسن کسب عطاری
سن سی و پنج سال خانه علی اکبر چهار خانوار
۳ نفر
خانه اول ملک ملا اکبر پسر مرحوم حسین سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر دو دختر دو نفر صغیره خانه اول ادریس
۵ نفر
محمد پسر مرحوم حسین سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر دختر
سه نفر یا کبیره پیشوهر دو نفر دیگر صغیره خانه اول اسمعیل
۴ نفر
محسن پسر مرحوم حسین سن بیست سال کسب علاف زوجه یکنفر
۱ نفر
مع دو پسر صغیر خانه اول چهار زوجه مرحوم حاجی رضا

۴ نفر
پیشوهر یا عشره پسر صغیر زوجه مرحوم حسین پیشوهر خانه استاد
عباس چهار خانوار خانه اول
۵ نفر
استاد عباس پسر مرحوم رمضان سن قریب چهل سال کسب عصاری
زوجه یکنفر مع دو پسر یک عباس هجده سال دیگری صغیر زوجه
۵ نفر
مرحوم علی پیشوهر خانه اول تقی حسن پسر مرحوم جعفر سن پنجاه
سال کسب عصاری زوجه یکنفر مع دو پسر یک غلامرضا سن پانزده
سال دیگری صغیر اولاد و اناث یا کبیره پیشوهر خانه اول اسمعیل
۳ نفر
استاد جعفر پسر مرحوم عبدالله سن هفتاد سال کسب صباغی
حسین سن دوازده سال دختر یک خانه شوهر خانه اول چهار
۳ نفر
محمد رضا پسر مرحوم ملا باقر سن سی سال کسب عطاری زوجه یک دختر
۳ نفر
یک صغیره خانه اشرف شریف پسر مرحوم حسین
سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر حسن سال

مع دو دختر یا خانه شوهر دیگری پی شوهر **خانه زین العابدین**

۸ نفر

زین العابدین پسر حاجی حسین سن چهل سال کسب عصاری زوجه
یک مع دو پسر یکی عباس پانزده سال دیگری صغیر اولاد اناث سه
نفر دو نفر کبیره پی شوهر یک صغیره ایضاً ضعیفه پی شوهر

**خانه استاد محمد** ۲۴ استاد محمد پسر مرحوم نقی عصار سن شصت
سال کسب عصاری مع چهار پسر پسر اول استاد علی اکبر سن سی
سال کسب عصاری زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد اناث
سه نفر دو کبیره پی شوهر دیگری صغیره پسر دوم استاد قاسم
سن سی و پنج سال کسب عصاری زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر
پسر سیم آقا جان سن سی و سه سال کسب عصاری زوجه یکنفر مع
پسر صغیر پسر چهارم لطفی سن قریب سی سال کسب عصاری
زوجه یکنفر مع چهار پسر صغیر دختر یک کبیره پی شوهر

بالا

## ربع اول کوچه هشتم در شرح محله باب یزد که جزو عضو مجلس ... بیک

حمام ... شهر
آب آن ... حمام ...

**خانه استاد رضا**

۱۱ نفر

استاد رضا پسر مرحوم استاد رضا نعلساز سن پنجاه و پنج سال شغل حمامی
زوجه یکنفر مع سه پسر پسر اول استاد علی نقی سن سی سال شغل
زراعت زوجه یک نفر مع یک پسر صغیر پسر دوم استاد آقا
سن بیست سال شغل زراعت پسر سیم صغیر اولاد اناث یکی

خانه شوهر — مسجد کوچک در جنب حمام خرابه

| | | |
| --- | --- | --- |
| خانه مرحوم کاظم بیک تمام خراب | عصار خانه ... آباد و دایر | خانه عنایت ... تمام خراب |
| خانه مرحوم استاد میرزا تمام خراب | خانه مرحوم آقا سید اصغر تمام خراب | کارخانه ... مرحوم حاجی محمد رضا آباد |

خانوار اول ۲ نفر
دختر یک کبیره با شوهر دیگری صغیره

## خانه استاد علی خانوار ۲

خانوار اول ۳ نفر
استاد علی پسر مرحوم رضا [illegible] شهره سن پنجاه سال کسب بقالی
پسر یک [illegible] سه ساله کسب بقالی والده استاد علی با شوهر

## بازار ضیاء علی [illegible]

| | | |
|---|---|---|
| دکان بقالی مال آقا محمد آباد و دایر است | دکان [illegible] مال آقا محمد آباد و دایر است | کارخانه شاخی مال [illegible] آباد |
| دکان خبازی مال آقا محمد آباد و دایر است | دکان صباغی مال [illegible] آباد و دایر است | دکان صباغی مال [illegible] آباد و دایر است |
| دکان عطاری مال حاجی سعید آباد و دایر است | دکان عطاری مال سعید احمد خرابه | دکان بقالی مال سعید احمد خرابه |
| دکان [illegible] مال سعید احمد خرابه | خانه سعید احمد [illegible] و ویرانه خرابه | خانه مرحوم رضا [illegible] ماسور خرابه |
| خانه عمو سعید کبیری شهره ماسور خراب | خانه مرحوم حاجی کریم ماسور خراب | خانه مرحوم صنیع الله ماسور خراب |

## خانه استاد محمد خانوار ۲

خانوار اول ۵ نفر
استاد محمد پسر مرحوم حاجی اسمعیل سن چهل سال کسب [illegible]
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر یک صغیره خانوار دوم

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم حسین [illegible] ماسور خراب | خانه مرحوم رمضان مشهدی شهره ماسور خراب | خانه ملا محمود [illegible] مرحوم حاجی محمد رضا |

که مرحوم محله درب محتصاباد و محله ویرانه است که در محله درب
محتصاباد و سامی خود و برادرش حاجی شیر علی [illegible] گشته

| | | |
|---|---|---|
| خانه بابا عباس [illegible] خراب و ویران | کارخانه [illegible] حیاتی ماسور خرابه | دکان صباغی مال مرحوم حاجی سعید [illegible] |
| خانه مرحوم [illegible] محمد ماسور خراب | حسینیه نصف خرابه و نصف آباد | ایضاً سه جره ویرانه [illegible] خراب و [illegible] |
| خانه [illegible] شهره ماسور خراب | | |

## خانه حاجی تقی خانوار ۲

خانوار اول ۴ نفر
حاجی تقی پسر مرحوم حاجی سلیمان سن قریب
شصت سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر [illegible] ساله
عابدین شغل زراعت ایضاً یک پسر دیگر صغیر دختر یک خانه شوهر

خانوار دوم ۲ نفر
علی پسر رضا غلام حسین سن قریب بیست سال
شغل زراعت زوجه یکنفر

خانوار سوم ۳ نفر
باقر پسر مرحوم
رمضان سن قریب چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر

[illegible]

۶ نفر
لطفعلی پسر کربلائی مرحوم محمد تقی سن پنجاه سال کسب نجاری زوجه یکنفر مع
یک پسر صغیر و دختر سه نفر یکی کبیره بی شوهر دو نفر دیگر صغیره

دکان علاقبندی استاد محمد نبی | اجاره دکان علاقبندی ملک حاجی الرابع | دکان خراطی باب وقف ...

خانه ملک عباس رحیم جهان خانم خانه اول
۶ نفر
استاد رحیم پسر مرحوم محمد باقر سن قریب پنجاه سال کسب نجاری
زوجه یکنفر مع سه پسر یکی فرج الله سن بیست و دو سال کسب
علاقبندی زوجه یکی دو نفر دیگر صغیر اولاد اناث یکی صغیره
۴ نفر
خانه اول سید حسین پسر مرحوم حاجی سید عباس سن سی
سه سال شغل زراعت زوجه یکی مع دو پسر صغیر خانه اول
۵ نفر
استاد علی پسر مرحوم استاد احمد سن پنجاه سال کسب صباغی
زوجه یکنفر مع دو پسر یکی احمد کسب صنعتی پسر دیگر مع یک دختر
هر دو صغیر خانه ملا حسین خانه اول

الموفق

۲ نفر
استاد حسینا پسر مرحوم ملا حسین سن قریب سی سال کسب بزازی
مع یک دختر صغیره خانه اول ۴ نفر استاد علی اکبر پسر مرحوم
ملا حسین مذکور سن چهل سال کسب نجاری زوجه یکنفر مع یک پسر
و یک دختر هر دو صغیر خانه ملا عباس خانه اول
۳ نفر
خانه اول استاد عباس شیره شهر سن چهل سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث
یکی فاطمه شوهر ۷ نفر خانه اول زوجه مرحوم محمد حسین بی شوهر
مع سه پسر یکی علی سن بیست سال شغل زراعت پسر دوم
قاسم سن پانزده سال پسر سوم صغیر ایضا پسران مرحوم محمد
شیره دو نفر یکی حاجی علی شهر سن پنجاه و سه سال پسر دیگر صغیر
دختر یکی صغیره خانه علی اکبر کوچک خانه
یکنفر
خانه اول علی اکبر پسر مرحوم ملا کوچک سن چهل سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر ده ساله و دو ساله کسب
هر دو خشت مالی اولاد اناث سه نفر صغیره خانه اول ...
۷ نفر

بابائی کوچک سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع دو پسر یکی حسین سن پانزده سال شغل زراعت و دیگری
صغیر اولاد اناث سه نفر صغیره خانه اول ...
۳ نفر

مشهدی باقر پسر مرحوم ملا عطا نطنزی شهره سن قریب ... سال
کسب روغن چراغ فروش زوجه یکنفر مع یک پسر و دو
سال دختر یکنفر خانه شوهر خانه استاد محمود ...
۶ نفر
خانه اول ...

استاد محمود پسر مرحوم استاد ... سن قریب
پنجاه و پنج سال کسب بنائی زوجه یکنفر مع سه پسر یکی عباس
سن بیست سال کسب نجاری زوجه یکنفر پسر دوم حسین سن
سیزده سال کسب بنائی پسر سوم صغیر اولاد اناث یکی خانه شوهر

ملاحظه

... استاد محمد مهدی کاشی ساکن ... پشت
پنج سال کسب بنائی زوجه یکنفر خواهر زن استاد محمود مذکور
با شوهر خانه استاد ... خانه اول ... خانه ...
۲ نفر

استاد رحیم پسر مرحوم حاجی اسمعیل سن شصت سال کسب
صباغی زوجه یکنفر مع دو دختر خانه شوهر خانه اول ...
۳ نفر

استاد حسین پسر مرحوم حاجی عباس سن سی سال کسب صباغی
زوجه یکنفر مع یک دختر صغیر خانه اول ...
۶ نفر

استاد حسین پسر مرحوم ملا کوچک سن سی سال کسب بنائی
زوجه یکنفر مع چهار پسر صغیر — دکان ... اولاد ...

| | | |
| --- | --- | --- |
| دکان ... مرحوم ... خرابه | ... | نجار خانه استاد محمود ... |
| خانه مرحوم ... خرابه | خانه مرحوم ... خرابه | خانه ... |

نفر

زوجه مرحوم عابدین ... شوهر ... دختر ...

۴ نفر

دختر چهار نفر یا خانه شوهر دو نفر دیگر کبیره یکنفر دیگر صغیره

سید رحیم خرده‌فروش شوهر عراقیه | دکان [illegible] حاجی [illegible] عراقیه | دکان [illegible]

دکان [illegible] عراقیه

خانه مرحوم ملا حسین استاد

۳ نفر

زوجه مرحوم استاد حسن [illegible] شوهر [illegible] دختر دو نفر خانه شوهر یکنفر

کبیره بی شوهر | دکان صباغی [illegible] حسن [illegible] | دکان عطاری [illegible] جعفر عبدالله عراقیه

خانه استاد حسین [illegible] خانه اول | خانه اول

۲ نفر

استاد رحیم پسر مرحوم استاد [illegible] سن پنجاه سال کسب [illegible]

زوجه یکنفر | خانه دوم

۵ نفر

زوجه مرحوم حاجی رمضان

بی شوهر مع دو پسر صغیر دو دختر دو نفر صغیره خانه سیم

۵ نفر

استاد رضا پسر مرحوم ملا حسین سن شصت سال کسب بنا

زوجه یکنفر مع یک پسر حسین سن دوازده سال کسب [illegible]

اولاد اناث دو نفر صغیره | خانه مرحوم شاطر ابراهیم [illegible]

دکان

دکان شیشه‌گری مال استاد رحیم آباد و دایر است

تمام شد محله [illegible] که یک جزو محله

درب [illegible] است

جمع نفوس [illegible] ذکور و اناث صغیر و کبیر [illegible] نفر

دیوار [illegible] محله [illegible]

که جزو محله [illegible] است

خانه مرحوم ملا حسین [illegible] خانه اول

۱ نفر

[illegible] پسر مرحوم ملا حسین سن چهل سال شغل زراعت [illegible]

۴ نفر
یا خانه شوهر دیگری کبیره پنج شوهر دو نفر دیگر صغیر دیوان

خانهٔ سرکار مقرب الخاقان معتمد السلطان آقا علی

که بعد حسینخان خرابه بود حالا از جهت آباد است

حاجی علی ... خرابه | خانه سرکار ... | استاد جمیل خرابه | معتمد خرابه

خانهٔ استاد حسین حلاج | خانهٔ وارد اول

۵ نفر
استاد حسین پسر مرحوم استاد عباس سن قریب چهل سال

کسب شیلانگری زوجه یکنفر مع دو پسر و یک دختر

۳ نفر
هر سه صغیر خانهٔ وارد ثانی استاد قاسم پسر مرحوم حسین

سن سی سال کسب بقالی زوجه یکنفر

خانه مرحوم ادیب | خرابه
خانهٔ استاد محمد علی خوانسار | اول

۲ نفر
استاد محمد علی پسر مرحوم استاد غلامحسین سن پنجاه سال

کسب پیله وری زوجه یکنفر مع چهار دختر یا خانه شوهر یکنفر

برابر

۳ نفر | ۶ نفر
دیگر کبیره پنج شوهر دو صغیره خانهٔ وارد ثانی حسین پسر مرحوم

محمد باقر سن چهل سال کسب دباغی زوجه یکنفر مع یک پسر

۲ نفر
صغیر اولاد و اناث سه نفر صغیره خانهٔ استاد مهدی

۷ نفر
خانهٔ ... | خانهٔ وارد اول استاد عباس پسر مرحوم

مهدی سن بیست و دو سال کسب علافی والده اش پنج شوهر ۴

پسر دیگر یکی عباس سن دوازده سال پسر دیگر صغیر اولاد و اناث سه

نفر یکی کبیره پنج شوهر دو نفر دیگر صغیره خانهٔ وارد ثانی

۳ نفر
غلام پسر مرحوم بابا علی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یک

۲ نفر
مع یک پسر صغیر خانهٔ وارد ثالث عبدالله پسر مرحوم محمد

باقر سن سی و پنج سال کسب حاجی زوجه یکنفر

۳ نفر
خانهٔ شاطر جعفر شاطر جعفر پسر مرحوم استاد قربانعلی

سن چهل سال کسب شاطری زوجه یکنفر مع یک پسر پنجساله

۴ نفر
یکنفر مع دو پسر صغیر و اولاد اناث سه نفر یکی خانه شوهر و دو نفر دیگر
در خانه خود

**خانه اولاد قوام** ۵ نفر

زوجه مرحوم علی‌اکبر ارانی بی شوهر
مع سه پسر یکی محمد سن پانزده سال شغل زراعت دو نفر دیگر
صغیر مع یک دختر صغیره

**خانه اولاد رستم** ۴ نفر

علی پسر مرحوم جعفر علی سن قریب سی سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر و یک دختر صغیره

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم محمد علام ماسر خراب | خانه ملا قاسم ماسر خراب | خانه مرحوم حاجی رجب ماسر خراب |

**خانه مرحوم محمد سنجاوار(؟)** **خانه اولاد ملک**

۷ نفر
علیقاسم پسر مرحوم محمد سن قریب پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر و اولاد اناث سه نفر دو کبیره
بی شوهر و دیگری صغیره

**خانه اولاد تقی** ۲

استاد علی پسر استاد غلامرضا سن سی سال کسب بزازی(؟)

۴ نفر
یکنفر مع سه پسر صغیر با یک دختر صغیره **خانه اولاد رستم**

۱۱ نفر
استاد علی پسر مرحوم حاجی حسین سن چهل و پنج سال کسب قنادی زوجه
یکنفر مع سه پسر صغیر و اولاد اناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر
دیگری صغیره **خانه مرحوم ابراهیم**

۸ نفر
علی پسر مرحوم ابراهیم سن قریب پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع چهار پسر یکی قاسم سن شانزده سال کسب بنائی
سه پسر دیگر صغیر و اولاد اناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر
دیگری صغیره **خانه استاد علی جهان(؟) خانه اولاد(؟)**

۶ نفر
**خانه اولاد ملک** استاد علی پسر مرحوم ابراهیم سن قریب
چهل سال کسب دلاکی(؟) زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر و اولاد
اناث دو نفر یکی کبیره بی شوهر دیگری صغیره **خانه اولاد محمد(؟)**

یک نفر
استاد عبدالهادی پسر مرحوم مهدی سن پنجاه سال کسب حجامی(؟)

۴ نفر
نتیجه یکنفر اولاد و اناث سه نفر یک کبیره بی شوهر دو نفر دیگر
۲ نفر
صغیره خانهٔ [illegible] رجب پسر مرحوم محمد عباس پنجاه
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع پنج دختر یک کبیره بی
شوهر چهار نفر دیگر صغیره خانهٔ [illegible] چهارم
۷ نفر
رحیم پسر مرحوم خانو حسن سن قریب سی سال شغل زراعت
خانه نصف [illegible] مخروبه خانهٔ ملا عبدالهادی [illegible]
۴ نفر
خانهٔ [illegible] اول ملا عبدالهادی پسر مرحوم ملا عبدالهادی سن
سی پنج سال کسب روضه خوانی زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر
۹ نفر
خانهٔ [illegible] دوم علی پسر مرحوم نوروز سن چهل سال کسب [illegible]
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد و اناث سه نفر یک کبیره بی شوهر
دو نفر دیگر صغیره مادر زن علی مذکور بی شوهر مادر زن ملا
عبدالهادی مذکور بی شوهر خانهٔ [illegible] سیم

۳ نفر
زوجه مرحوم [illegible] حسین بی شوهر مع یک پسر صغیر اولاد و اناث سه نفر
یک نفر شوهر دیگری صغیره [illegible] خرابه خانهٔ عباس
۷ نفر
عباس پسر مرحوم مشهدی بابائی سن قریب چهل سال شغل زراعت
زوجه دو نفر مع دو پسر صغیر دختر یکنفر کبیره بی شوهر زوجه
مرحوم خانو حسن بی شوهر خانهٔ الحسن [illegible] پسر مرحوم رمضان
سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر [illegible] حسین
سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره
پسر دیگر محمد عباس [illegible] سال اولاد و اناث یک نفر بی شوهر
۴ نفر
خانهٔ حسین حسین پسر مرحوم رمضان سن سی سال شغل
زراعت مع یک دختر صغیره ایضاً خانهٔ [illegible]
۲ نفر
[illegible] پسر مرحوم محمد باقر سن سی سال شغل زراعت مع یک
دختر صغیره خانهٔ الحسین حسین [illegible] سال

۴ نفر
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی محمد سن بیست دو سال
مع یک زوجه پسر دوم احمد سن پانزده سال شغل زراعت اولاد
اناث یکی خانه شوهر خانه اول ۳ نفر رضا پسر مرحوم عباس سن
بیست پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره
خانه اول ۶ نفر حسن پسر مرحوم عباس سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث سه نفر یکی بزرگ
به شوهر دو نفر صغیره خانه المحسن خانه اول
خانه اول ۱۱ نفر عمر پسر مرحوم رمضان سن قریب بشصت
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی عباس سن
سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر پسر دوم عباس سن بیست
هشت سال زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث سه
نفر صغیره ایضاً دو پسر دیگر صغیره خانه اول

بجلی

۴ نفر
عباس پسر مرحوم حسین سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک دختر صغیره والده عباس به شوهر خانه اول
۲ نفر
علی اکبر پسر مرحوم حسین سن بیست هشت سال شغل زراعت
زوجه یکنفر خانه حاجی محمد حسین ۴ نفر حاجی محمد حسین پسر
مرحوم علی عباس سن قریب پنجاه سال شغل زراعت زوجه دو نفر
مع یک دختر صغیره خانه حسین خان ۴ نفر حسین خان پسر
مرحوم شریف سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک پسر دوازده ساله دختر یکی صغیره خانه اول
۳ نفر
رمضان پسر مرحوم شریف سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکنفر والده رمضان به شوهر خانه اول حسن
۴ نفر
استاد حسن پسر مرحوم ابراهیم سن پنجاه سال کسب
زوجه دو نفر مع شش پسر یکی ابراهیم سن بیست پنج سال کسب

پسر مرحوم عباس سن پانزده سال چهار پسر دیگر صغیر اولاد و اناث
پنج نفر یک خانه شوهر یا کبیره سه نفر دیگر صغیره
ایضاً خانهٔ او ۴ نفر
ایضاً خانهٔ ... معصوم علی پسر مرحوم علی معصوم سن سی
پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر
والده معصوم علی بی شوهر
خانهٔ ابراهیم ۳ نفر
ابراهیم پسر مرحوم رضا سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر حسین اخوی ابراهیم سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکنفر حسن پسر مرحوم رضا سن بیست سال شغل زراعت
والده جز بی شوهر دختر مرحوم رضا کبیره بی شوهر
خانهٔ حسین ۶ نفر
حسین پسر مرحوم رمضان سن قریب
چهل سال کسب ملاحی زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر
اولاد و اناث سه نفر یا کبیره بی شوهر دو نفر دیگر صغیر

یک نفر

| | | |
|---|---|---|
| ایضاً ضعیفه بی شوهر | مسجد در وسط کوچه امام | [illegible] |
| باغچهٔ جلو مسجد [illegible] | عوض خانه مسجد [illegible] | خانه مرحوم عبدالله خرابه |
| خانه مرحوم عبدالله علی اکبر خرابه | ایضاً خانهٔ دیگر خرابه | دکان دو دکان [illegible] |

تمام شد محلهٔ بزازنیها

شروع شد محلهٔ ...
... ۳ نفر

ایضاً تتمه محله در ب ریک که سهو شده بود در جای خود نوشته نشده بود نوشته میشود خانهٔ صادق ... ۵ نفر
صادق پسر مرحوم نظیم سن قریب چهل سال شغل دستبافی
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد و اناث دو نفر یک خانه
شوهر دیگر صغیره والده صادق مذکور بی شوهر مع دو دختر

یک نفر
با خانه شوهر یک نفر دیگر کبیره بی شوهر در خانه خود

زیارت [illegible] ابراهیم فرزند حضرت امام موسی | خانه مرحوم علی [illegible] تماما خراب | خانه مرحوم ابوالقاسم تماما خراب

خانه مرحوم محمد [illegible] تماما خراب

خانه محمد حسین [illegible]

۵ نفر
خانه وارد اول حسین پسر مرحوم رزاق سن قریب پنجاه
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی ابراهیم
سن پنج دو سال دیگری صغیر ایضا ضعیفه بی شوهر

۶ نفر
خانه وارد دوم رضا پسر مرحوم غلامحسین سن قریب شصت
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی عباس سن سی
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره
پسر دیگر عبدالکریم سن بیست سال شغل زراعت

۳ نفر
خانه حاجی صاحب حاجی صاحب پسر مرحوم حاجی عبدالکریم سن
قریب شصت سال شغل زراعت زوجه یکنفر زوجه [illegible]

غلام

۴ نفر
غلامرضا بی شوهر مع دو پسر صغیر اولاد اناث سه نفر کل خانه
شوهر دو نفر دیگر صغیره خانه حسین ابوزیدآبادی [illegible]

۶ نفر
حسین ابوزیدآبادی شوهره سن قریب سی سال کسب [illegible]
باری زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد اناث دو نفر صغیره

۶ نفر
خانه وارد اول علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسین سن چهل سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث سه
نفر دو کبیره بی شوهر دیگری صغیره

خانه مرحوم [illegible] تماما خراب

خانه امامزاده ماشاءالله | خانه سلیمان [illegible] تماما خراب | [illegible] خانه [illegible] تماما خراب

سه خانه وارد

۲ نفر
خانه وارد اول استاد ماشاءالله پسر
مرحوم حاجی حسین سن قریب سی سال کسب [illegible] زوجه یکی

۲ نفر
خانه وارد دوم شریف پسر مرحوم حاجی حسین سن چهل سال
کسب [illegible] زوجه یکنفر خانه واسطه [illegible] رضا ابوزیدآبادی

سن سی سال کسب خشت مالی مع یک پسر و یک دختر

هر دو صغیر خانه علی و خاور ۲ نفر خانه اول

۳ نفر

... پسر مرحوم شریف سن قریب شصت سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع یک پسر سه ساله خانه اول دوم

۷ نفر

... محمد پسر مرحوم حسین محمد سن سی سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث یک صغیره مالذنی

... محمد ... شوهر ضعیفه ورامینی ساکن ... شوهر مع

یک پسر بیست ساله کسب ذکری خانه اسمعیل ...

خانه اول ... ۲ نفر ... پسر مرحوم رمضان ... سن ...

سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع ... پسر صغیر اولاد اناث

یک صغیره خانه اول دوم ۵ نفر احمد پسر مرحوم رضا ... سن ...

سال کسب دشتبان زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر با یک دختر صغیر

هفتاد

خانه اول اسمعیل شهیدی ۴ نفر ... پسر مرحوم رضا سن پنجاه سال

کسب مباشر نصرآباد زوجه یکنفر اولاد اناث یکنفر خانه

۴ نفر

شوهر خانه حسین حسن پسر مرحوم قربانعلی سن سی

سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر و دختر هر دو

صغیر دکان صباغی ... خراب دکان علافی ... دکان ... خراب

دکان ... دکان خبازی ... دکان علافی ... خراب

خانه حمام لطفعلی

۳ نفر

... صغیر مرحوم ... لطفعلی سن سی سال از اعیان ...

چند سال است شغل ... حضرت ...

زوجه یکنفر مع یک کلفت خانه امیر سلیمان

۲ نفر

... سلیمان ... مرحوم لطفعلی سن چهل و پنج سال ...

چند سال است بالاتفاق ... پسر ... در طهران شغل ...

حضرت مستطاب کبری عالی اند زوجه یکنفر مع یک پسر دیگر
صغیر اولاد و اناث یکنفر صغیره ملعقت یکنفر خانه اول [illegible]
۴ نفر
زوجه مرحوم حاجی میرزا یحیی با شوهر اولاد و اناث سه نفر
یک خانه شوهر هر نفر دیگر صغیره ملعقت یکنفر
خانه الحسن عمارت میرزا [illegible] خانه [illegible] سلیمان [illegible]
۲ نفر
لاحق پسر مرحوم حاجی رمضان سن چهل سال شغل زراعت
و نوکری زوجه دو نفر مادر زن لاحق با شوهر [illegible]
یک دختر کبیره با شوهر ایضاً خانه اول
۳ نفر
پسران مرحوم جمشید یک محبوب سن بیست و پنج سال شغل
سقائی زوجه یکنفر پسر دیگر خسرو سن بیست سال کسب عصاری
بازار حاجی شریف شهره دکان عصاری [illegible] مالکه سلیمان [illegible]
دکان عطاری [illegible] دکان [illegible] دکان [illegible]

دکان [illegible] خانه مرحوم حاجی [illegible] خانه مرحوم [illegible]
خانه عبد الغفور [illegible] خانه مرحوم [illegible]
۵ نفر
خانه اول عبد الغفور پسر مرحوم رضا سن سی و چهار سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر یک رضا سن چهارده سال شغل
زراعت دو پسر دیگر صغیر خانه دوم
۶ نفر
علی پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
سه پسر یک حسین سن سیزده سال دو پسر دیگر صغیر اولاد و اناث
یک کبیره با شوهر خانه سیم ملا اسمعیل پسر مرحوم ملا حسین
۸ نفر
سن قریب سی سال شغل [illegible] زوجه یکنفر مع یک دختر
صغیره عباس اخوی ملا اسمعیل سن شانزده سال شغل زراعت
همشیره ملا اسمعیل کبیره با شوهر ایضاً زوجه رحیم [illegible] با شوهر
مع یک پسر [illegible] سن شانزده سال شغل زراعت والده عبد الغفور

مذکور پدر شوهر خانه استاد محمد حسین دو خانه

خانهٔ اول ۴ نفر استاد محمد حسین پسر مرحوم استاد محمد علی سن قریب
شصت سال کسب جولایی زوجه یکنفر مع یک پسر استاد علی
جان سن بیست و پنج سال زوجه یکنفر اولاد و اناث یک خانه شوهر

خانهٔ دوم ۷ نفر استاد محمد علی پسر مرحوم آقا جعفر سن چهل سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر اولاد و اناث یک
کبیره پدر شوهر ایضاً محسن پسر مرحوم قربانعلی سن شصت سال زوجه

خانهٔ ملا محمد

کارخانه شالبافی در جنب خانه مال استاد محمد حسین ابد

۸ نفر ملا محمد پسر مرحوم حاجی رجبعلی سن شصت سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع دو پسر یک احمد سن چهل سال شغل زراعت زوجه یک
مع یک پسر صغیر پسر دیگر محمد صادق سن دوازده سال شغل
زراعت ایضاً یک پسر دیگر صغیر اولاد و اناث یک خانه شوهر

۳ نفر مع سه اولاد یک پسر و دو دختر هر سه صغیر

خانهٔ دوم ۳ نفر عبدالله پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یک
مع یک پسر محمدرضا سن چهارده سال شغل زراعت

خانهٔ سوم ۳ نفر حسین پسر محمد علی سن سی سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر

ایضاً خانهٔ اول

۵ نفر زوجه مرحوم رحیم پدر شوهر مع چهار اولاد و یک پسر صغیر و دختر
کبیره یکنفر پدر شوهر دو نفر دیگر صغیره

ایضاً خانه اول

نفر حسین پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال شغل زراعت

خانهٔ استاد رحیم چهار خانه

خانهٔ اول

۸ نفر استاد رحیم پسر مرحوم استاد حسین سن چهل سال کسب علاقچی
زوجه یکنفر مع هفت دختر یک خانه شوهر سه کبیره پدر شوهر

خانهٔ دوم نفر استاد شفیع پسر مرحوم سه نفر دیگر صغیره

استاد عبدل سن قریب چهل سال کسب ملاجی زوجه یکنفر
مع چهار پسر یکی محمد سن ... سته نفر دیگر صغیر کسب شان ...
دختر یکی صغیره خانه او استیجاری ۵ نفر استاد محمد علی پسر مرحوم ربیع
سن سی سال کسب ... زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر زاده
استاد محمد علی دو نفر یک پسر صغیر و یک دختر کبیره بی شوهر
خانه او از حسین بنا و خانه او ارثی
۵ نفر
حسین پسر مرحوم صفر سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک پسر علی اکبر سن سی سال زوجه یکنفر مع یک دختر صغیر
خانه او ارثی ۴ نفر زوجه مرحوم حسین استاد عبدل بی شوهر
مع یک پسر احمد سن بیست سال کسب ... همشیره احمد مذکور
دو نفر کبیره بی شوهر خانه مرحوم ... خانه حاجی جبعلی
۲ نفر
حاجی ... پسر مرحوم علی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر

۵ نفر
مع دو پسر یکی میرزا سن پنج سال شغل زراعت زوجه
یکنفر پسر دوم پانزده سال اولاد و اناث سته نفر یکی خانه شوهر
دو نفر دیگر کبیره بی شوهر خانه او ارثی
۱۲ نفر
حسین پسر مرحوم علی سن شصت سال شغل زراعت زوجه
دو نفر مع سته پسر یکی ... سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکی پسر مرحوم علی سن سی پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک پسر و دختر هر دو صغیر پسر سیم رحیم سن پانزده سال شغل
زراعت اولاد و اناث ... حسین مذکور دو نفر یکی کبیره بی شوهر
۶ نفر
دیگری صغیره خانه او استیجاری لطفعلی پسر مرحوم علی سن
سی سال شغل ... زوجه یکنفر مع یک پسر ...
... اولاد و اناث سته نفر یکی کبیره بی شوهر دو نفر دیگر صغیر
... نفر
خانه او اجاره رمضان پسر مرحوم علی رمضان ...

۶ نفر

شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر حسین شانزده سال شغل زراعت

دو دختر اناث سه نفر یک کبیره بی شوهر دو نفر دیگر صغیره والده

رمضان مذکوره بی شوهر خانه محمد استاد حسین

۷ نفر

پسران مرحوم علی اکبر استاد حسین یکی عباس سن بیست و پنج سال

شغل زراعت پسر دیگر احمد سن بیست سال شغل زراعت پسر

دیگر محمود سن پانزده سال شغل زراعت پسر چهارم صغیر اولاد و

اناث علی اکبر مذکور دو نفر یک کبیره بی شوهر دیگری صغیره زوجه

علی اکبر مذکوره بی شوهر خانه حسین علی نداف

۵ نفر

حسین علی نداف سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع

دو پسر و یک دختر هر سه صغیر خانه احمد ملا [illegible]

۶ نفر

خانه [illegible] احمد پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال شغل

زراعت زوجه یکنفر مع چهار دختر یک کبیره بی شوهر سه نفر دیگر صغیر

۵ نفر

خانه [illegible] عباس ابو زید آبادی سن چهل سال شغل زراعت

۲ نفر

زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر خانه [illegible] علی سن بیست

سال شغل زراعت زوجه یکنفر خانه علی اکبر [illegible]

۲ نفر

خانه [illegible] علی اکبر پسر مرحوم جعفر سن چهل سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر دختر دو نفر یک کبیره بی شوهر دیگری

۲ نفر

صغیره خانه [illegible] علی پسر مرحوم فرج الله سن بیست سال

کسب [illegible] همشیره علی مذکور سه نفر یک کبیره بی شوهر دو نفر

۵ نفر

دیگر خانه شوهر خانه [illegible] عبدالله پسر مرحوم استاد علی

[illegible] سن چهل سال شغل زراعت زوجه دو نفر مع دو پسر صغیر

خانه علی [illegible] خانه [illegible]

۴ نفر

علی پسر مرحوم عمو صادق سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر صغیر دختر یکنفر کبیره بی شوهر خانه [illegible]

حسن پسر مرحوم عمو صادق سن چهل سال شغل دشتبان زوجه یکنفر
مع یک پسر حسین سن پنج سال شغل زراعت خانه ۱ اسیم

۵ نفر

حسین پسر مرحوم جعفر سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
دو پسر صغیر دختر بالغ یک شوهر خانه ۲ سید علی و ۱ خانوار
خانه ۱ خانوار ۱ اول

۷ نفر

مشهدی علی پسر مرحوم اسدالله علی اصغر سن پنجاه
سال شغل زراعت زوجه سه نفر مع چهار پسر یک چهارده ساله
سه نفر دیگر صغیر اولاد اناث سه نفر خانه شوهر خانه ۱ دوم

۳ نفر

باقر پسر مرحوم عابدین سن سی چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر خانه ۱ علی اصغر ۲ جهان خانوار
خانه ۱ خانوار ۱ اول

۴ نفر

اصغر پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال کسب
پنیر فروش زوجه یکنفر مع چهار دختر دو نفر خانه شوهر دو نفر دیگر
خانه خود خانه ۱ خانوار ۱ دوم

۴ نفر

علی پسر بابایی سن سی سال شغل زراعت

ابوبها

زوجه یکنفر خانه ۱ خانوار ۱ سیم

۲ نفر

سید عباس پسر مرحوم سید کاظم
سن بیست هشت سال کسب قصابی زوجه یک خانه ۱ خانوار ۱ چهارم

۲ نفر

میر ابوالقاسم پسر مرحوم حاجی میر عابدین سن بیست سال
کسب قصابی زوجه یکنفر خانه ۱ اسمعیل سه خانوار
خانه ۱ خانوار ۱ دوم

۳ نفر

اسمعیل پسر مرحوم رمضان سن چهل سال
شغل فراش دیوانخانه بیدل زوجه یکنفر مع یک پسر
صغیر خانه ۱ خانوار ۱ دوم

۳ نفر

میر عبدالله پسر مرحوم سید کاظم سن
سی پنج سال کسب قصابی مع دو پسر و یک دختر هر سه
صغیر خانه ۱ اسیم

۴ نفر

حسن پسر مرحوم عمو شعبان سن پنجاه
سال شغل صحرا زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر اولاد اناث
دو نفر یک خانه شوهر دیگری صغیره

خانه مرحوم علی حسن
احمد علی عرابه

۳ نفر

خانه ۱ حاجی حسین زوجه حاجی ... شوهر مع دو اولاد

اناث کبیره یک شوهر ایضاً خانه اوستا قاسم پسر مرحوم جعفر

سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر

خانه علی اکبر [illegible] اکبر پسر حاجی حسین سن سی و پنج

سال کسب عصاری زوجه یکنفر

تمام شد تتمه محله درب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً محله [illegible]

[illegible]

خانه محمد حسن [illegible] خانه [illegible]

محمد پسر مرحوم عمو محمد سن شصت سال کسب والده [illegible]

پاپان زوجه یکنفر مع دو پسر یکی عباس سن بیست سال

زوجه یکنفر پسر دیگر صغیر اولاد و اناث دو نفر یک کبیره یک

شوهر دیگری صغیره خانه [illegible] رضا پسر مرحوم ابراهیم

عمو شعبان سن سی سال کسب [illegible] زوجه دو نفر

خانه اوستا [illegible] حسین پسر مرحوم [illegible] سن چهل سال شغل

زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر و دختر یک کبیره یک شوهر

خانه وار چهارم ۵ نفر زوجه مرحوم حسن بی شوهر مع یک دختر
کبیره بی شوهر زن و سه نفر یک پسر صغیره و دو دختر کبیره بی
شوهر خانه وار پنجم ۲ نفر زوجه مرحوم حسن کبیری بی شوهر

خانه عمو حسین جماعت خانه وار خانه وار اول

۷ نفر

عمو حسین پسر مرحوم عابدین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع دو پسر یا علی اکبر سن سی سال زوجه یکنفر مع
سه اولاد و یک پسر و دو دختر هر سه صغیره خانه وار دوم

۴ نفر

عباس پسر عمو حسین سن بیست و دو سال شغل زراعت زوجه
یکنفر همشیره عباس دو نفر کبیره بی شوهر خانه وار سوم

۵ نفر

سید محمد پسر مرحوم سید اسمعیل سن چهل سال زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیره و دو دختر یا کبیره بی شوهر دیگری
صغیره خانه حسن بیک چهار خانه وار

خانه وار اول حسن خیری شهر سن هفتاد سال شغل زراعت ۶ نفر
زوجه یکنفر مع سه پسر یا حسین سن پانزده سال دو نفر دیگری
صغیره دختر یا صغیره خانه وار دوم حاجی غلام پسر مرحوم ۳ نفر
لابد جمعا سن قریب شصت سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک دختر صغیره خانه وار سوم علی اکبر پسر مرحوم حسین سن ۳ نفر
سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره
خانه وار چهارم زوجه مرحوم رضا حاجی محمد بی شوهر مع ۴ نفر
یک پسر صغیره و دو دختر کبیره بی شوهر خانه استاد

اسمعیل خانه وار خانه وار اول

۶ نفر

استاد اسمعیل پسر مرحوم رضا سن چهل و پنج سال کسب
زوجه یکنفر مع سه پسر یا غلامرضا سن شانزده سال کسب
بند دو پسر دیگر صغیره دختر یا صغیره خانه وار دوم

۷ نفر
حسین پسر مرحوم رحیم سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع سه پسر صغیر و دختر دو نفر صغیره — خانه ۱ واقع سیم

۵ نفر
حسن اردانی شوهر سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع چهار دختر یا خانه شوهر دیگری کبیره یک شوهر دو نفر دیگر
صغیره — خانه عمو ابراهیم ساکنه خانه ۱ واقع اول

۶ نفر
عمو ابراهیم پسر مرحوم عبدالله سن شصت سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر یا عبدالله مع یک زوجه دیگری صغیره
پسر دیگر عباس سن هیجده سال شغل زراعت اولاد و اناث
یک شوهر — خانه ۱ واقع دوم

۶ نفر
سید حسین پسر مرحوم میر
مهدی سن قریب شصت سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک پسر سید محمد سن سی سال زوجه یا مع یک دختر
صغیره اولاد و اناث چهار نفر در خانه شوهر دیگر کبیره

یکنفر
یک شوهر دیگری صغیره — خانه ۱ واقع سیم

۷ نفر
علی پسر مرحوم کریم
سن بیست و پنج سال شغل زراعت والده علی مذکور یک شوهر
خانه آقائی ساکنش واقع — خانه ۱ واقع اول

۶ نفر
آقا بابائی پسر مرحوم حاجی حسن سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع سه پسر یا حسین سن پانزده سال دو نفر دیگر صغیر
دختر یا کبیره یک شوهر — خانه ۱ واقع دوم

۵ نفر
علی اصغر پسر مرحوم حاجی حسن سن چهل و هشت سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر و دو دختر هر سه صغیره — خانه ۱ واقع سیم

۶ نفر
حاجی حسین پسر مرحوم محمد سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر و چهار دختر یا خانه شوهر دیگری یا
کبیره یک شوهر دو نفر دیگر صغیره — خانه ۱ واقع چهارم

۴ نفر
علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسین سن پنجاه سال کسب ... زوجه

۵ نفر

مع سه دختر ۳ نفر خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر

خانه آقا [illegible] ۵ نفر

محمد علی پسر مرحوم حاجی محمد سن شصت سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر رحیم سن بیست سه

سال زوجه یکنفر اولاد اناث دو نفر یکی خانه شوهر دیگری

کبیره بی شوهر خانه آقا [illegible] ۵ نفر حسین پسر مرحوم جعفر سن شصت

سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دختر دو نفر

یکی کبیره بی شوهر دیگری صغیره خانه بابا علی خان ولد

۴ نفر

بابائی پسر مرحوم بابا علی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع دو پسر یکی حسین سن بیست سال زوجه یکنفر دیگری صغیر

۳ نفر

خانه جعفر [illegible] زوجه مرحوم آقا جعفر بی شوهر مع یک پسر

صغیر و یک دختر کبیره بی شوهر خانه مرحوم حسین

۲ نفر

[illegible] پسر مرحوم آقا حسین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع

۶ نفر

سه پسر یکی حسین سن بیست سال مع یک زوجه پسر دیگر رحیم

پانزده ساله دیگری صغیر دختر دو نفر یکی کبیره بی شوهر دیگری

صغیره خانه دادا بابا [illegible] ولد [illegible] اول

دادائی قاسم پسر مرحوم حاجی عباس سن چهل سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دختر دو نفر یکی کبیره بی شوهر

دیگری صغیره خانه آقا [illegible] ۳ نفر [illegible] پسر مرحوم آقا حسین

سن سی سال شغل زراعت خانه آقا باقر

۶ نفر

باقر پسر مرحوم حاجی صفر علی سن سی و شش سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر دو نفر یکی خانه شوهر یکی

صغیره دادا باقر مذکور علی سن سی و دو سال شغل زراعت

خانه ابراهیم [illegible] ولد خانه [illegible] ولد

۲ نفر

ابراهیم پسر مرحوم حاجی عباس سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر کمال سن پانزده سال دختر یک کبیره با شوهر ۲ نفر

خانه هفتاد و دوم ۴ نفر

حسینعلی پسر مرحوم حسین سن پنجاه و هشت سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر و دختر صغیره

خانه هفتاد و سوم ۴ نفر

حسین پسر مرحوم حاجی علی‌اکبر سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره اخوی حسین مذکور صغیره

خانه مرحوم حاجی حبیب [illegible]

خانه هفتاد و چهارم ۶ نفر

حسین پسر مرحوم حاجی رجبعلی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر علی‌اکبر سن بیست سال زوجه یکی دختر دو نفر صغیره و یکی کبیره با شوهر

خانه هفتاد و پنجم ۵ نفر

قربانعلی پسر مرحوم حاجی رجبعلی سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه دختر یکی کبیره با شوهر دو نفر دیگر صغیره

خانه هفتاد و ششم ۷ نفر

عموعلی پسر مرحوم عبدالله سن شصت سال

نقل در

۵ نفر

شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر کبیره با شوهر و یک پسر حسین سن بیست و هشت سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره

خانه [illegible] اول

۶ نفر

حسین پسر مرحوم عموکریم سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر یکی علی شانزده سال دو نفر دیگر صغیر دختر دو نفر یکی کبیره با شوهر یکنفر دیگر صغیره

خانه [illegible]

۵ نفر

حسن پسر مرحوم عموکریم سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دو دختر صغیره

خانه مرحوم جعفر رمضان خرابه

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم حسن تماما خرابه | دکان صباغی تماما خرابه | کارخانه چرخ تماما خرابه |
| خانه مرحوم ملا مسیح تماما خرابه | خانه مرحوم [illegible] تماما خرابه | دکان قصابی [illegible] مهدی آباد |
| دکان عطاری [illegible] | دکان [illegible] تماما خرابه | دکان [illegible] |
| خانه [illegible] تماما خرابه | | |

خانه [illegible] حسین

استاد حسین پسر مرحوم [illegible] سن پنجاه سال کسب ابریشم کشی

[illegible] زوجه دو نفر مع یک پسر صغیر و [illegible] دختر [illegible] خانه شوهر

دو نفر دیگر کبیره خانه شوهر — خانه مرحوم مهدی علی نظری تماما خرابه

خانه مرحوم [illegible] — خانه مرحوم [illegible] — خانه مرحوم [illegible] تماما خرابه

خانه مرحوم حسین باقر — خانه مرحوم [illegible] کریم — خانه مرحوم جعفر تماما خرابه

خانه مرحوم [illegible] — [illegible] — خانه مرحوم [illegible] تماما خرابه

خانه مرحوم حکیم [illegible] خانه [illegible]

حسن پسر مرحوم حکیم سن چهل سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع دو پسر صغیر و دو دختر صغیره خانه [illegible]

سند علی پسر مرحوم حکیم سن [illegible] سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع یک پسر صغیر و دختر دو نفر صغیره خانه [illegible]

محمد پسر مرحوم حکیم سن بیست [illegible] سال شغل زراعت زوجه

یکنفر خانه [illegible] حسین پسر مرحوم حکیم سن سی سال

شغل زراعت ایضاً علی اخوی حسین مذکور سن [illegible] سال

شغل زراعت خانه [illegible] عباس پسر مرحوم حکیم سن

بیست هشت سال شغل زراعت زوجه یکنفر خانه [illegible]

رجبعلی پسر مرحوم علی رجب سن چهل سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع دو پسر صغیر و دختر دو نفر صغیره — خانه مرحوم جمعه تماما خرابه

خانه مرحوم علی رجب تماما خرابه — خانه مرحوم سید محمد [illegible]

خانه [illegible] اول سند علی پسر مرحوم استاد حسین سن سی

سال شغل زراعت و ابریشم کشی زوجه یکنفر خانه [illegible]

علی اکبر پسر مرحوم محمد علی سن سی سال شغل زراعت والده

کبیره شوهر [illegible] میدان [illegible] [illegible]

خانه [illegible] — خانه [illegible] اول

۵ نفر
مهدی پسر مرحوم کریم سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع دو پسر یکی کریم چهارده سال و یکی صغیر و دختر دو نفر یکی با
شوهر و یکی صغیره خانه اول [illegible]

۵ نفر
[illegible] پسر مرحوم کریم
سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه دختر یکی
کبیره با شوهر دو نفر و یکی صغیره خانه رضا [illegible] خانه [illegible]

۶ نفر
خانه اول رضا پسر مرحوم غلامحسین سن پنجاه سال
شغل زراعت زوجه یکنفر و یکنفر پسر سه نفر یکی عباس سن سی
پنج سال شغل مکاری زوجه یکنفر مع یک دختر صغیر پسر
دیگر غلامحسین سن هیجده سال پسر سوم صغیر خانه اول [illegible]

۶ نفر
باقر پسر مرحوم رمضان سن قریب چهل سال شغل زراعت
زوجه دو نفر دختر یکی کبیره با شوهر خانه استاد [illegible] خانه [illegible]

[illegible] نفر
خانه اول استاد حسین پسر مرحوم اسمعیل سن [illegible] سال

کربلا

۷ نفر
کربلائی علی زوجه یکنفر مع دو پسر یکی عباس سن شانزده سال مع
یک زوجه پسر دیگر اسمعیل پانزده سال کربلائی هر دو مع دو دختر
سه نفر دو کبیره با شوهر و یکی صغیره خانه اول [illegible]

۶ نفر
اسمعیل پسر مرحوم محمد علی سن پنجاه سال شغل شتربان زوجه یکنفر
پسر چهار نفر یکی عباس سن شانزده سال و دیگری حسین سیزده سال
دو نفر دیگر صغیر خانه [illegible]

[illegible] نفر
استاد [illegible] پسر مرحوم علی [illegible] سن قریب پنجاه سال کربلائی [illegible]
خانه مرحوم [illegible] استاد [illegible] خانه [illegible] خانه [illegible]

۵ نفر
استاد حسین پسر مرحوم استاد جعفر سن سی سال کربلائی [illegible]
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر و دو دختر صغیره خانه [illegible]

[illegible] نفر
استاد علی پسر مرحوم استاد جعفر سن سی سال کربلائی [illegible]
زوجه یکنفر مع دو دختر صغیره خانه [illegible]

۵ نفر
استاد احمد پسر مرحوم استاد جعفر سن پنجاه سال کسب حمامی
زوجه یکنفر والده استاد احمد بی شوهر ایضاً زوجه دیگر مرحوم استاد
جعفر بی شوهر ایضاً دختر علی اکبر کبیره بی شوهر

حمام [illegible] | آب انبار [illegible] | مسجد [illegible] دایر

خانه المستأجر [illegible] خانه [illegible] اول

۲ نفر
ابراهیم پسر مرحوم حسین سن سی و پنج سال شغل زراعت
خانه [illegible]

۳ نفر
سید علی پسر مرحوم [illegible] سن سی و پنج سال
کسب [illegible] زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر
خانه [illegible] خانه [illegible]

۳ نفر
باباحسین پسر مرحوم باباسلیمان سن شصت سال زوجه یکنفر
مع یک پسر صغیر و دختر یک کبیره خانه شوهر خانه [illegible]

[illegible] نفر
استاد محمد پسر مرحوم استاد اسمعیل سن پنجاه سال کسب [illegible]

[illegible]

۵ نفر
و برادری زوجه یک مع یک پسر و [illegible] ساله و دختر سه نفر یک
کبیره بی شوهر دو صغیره خانه [illegible] نصرالله پسر مرحوم
شاطر [illegible] سن پنجاه سال کسب نانوایی خانه المستأجر [illegible]
چهار خانه [illegible] خانه [illegible] اول

۶ نفر
استاد علی پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال کسب [illegible]
و [illegible] زوجه دو نفر مع چهار دختر یک خانه شوهر و دیگری کبیره
بی شوهر دو نفر دیگر صغیره خانه [illegible]

۴ نفر
استاد باقر پسر مرحوم رضا سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر و دختر سه نفر صغیره [illegible]

۴ نفر
محمد پسر مرحوم سلطان سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
مع یک پسر و دختر هر دو صغیر خانه [illegible]

۲ نفر
حسن پسر مرحوم رضا سن سی سال شغل زراعت والده [illegible]

مذکور به شوهر خانه بابائی ۶ نفر بابائی پسر مرحوم [illegible] قادر
سن شصت سال شغل زراعت زوجه یکی مع یک [illegible] صغیر
دختر سه نفر دو کبیره به شوهر دیگری صغیر [illegible] خانه [illegible] رضا
۴ نفر
رضا علی پسر مرحوم بابائی سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک دختر خانه شوهر [illegible] اولاد رضا علی مذکور سن
سی سال شغل زراعت دختر یک صغیره خانه احمد
[illegible] نفر
محمد پسر علی عبدالله سن سی و سه سال شغل زراعت زوجه یک
مع دو پسر یکی کریم سن چهارده سال دیگری صغیر دختر یک صغیره
خانه علی [illegible] خانه [illegible]
۳ نفر
علی اکبر پسر مرحوم ملا عظیم سن هفتاد سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک نوه دختری صغیره خانه [illegible]
[illegible]
علی پسر مرحوم حاجی [illegible] سن هفتاد سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع [illegible] پسر یک محمد [illegible] شش سال دیگری علی اکبر [illegible]
سال دیگری حسین پانزده سال شغل [illegible] زراعت خانه [illegible]
۵ نفر
محمد علی پسر مرحوم [illegible] سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک پسر چهارده ساله دختر یک صغیره والده محمد علی به شوهر
خانه حاجی [illegible] یعقوب خانه [illegible] خانه [illegible]
سند علی پسر مرحوم حاجی [illegible] سن بیست سال شغل زراعت احمد
[illegible] سند علی مذکور سن [illegible] سال شغل زراعت میرزا علی [illegible]
سند علی سن دوازده سال شغل زراعت زوجه مرحوم حاجی رحیم
به شوهر خانه [illegible] پسر مرحوم حاجی محمد حسن [illegible]
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر یکی [illegible] پانزده ساله
سه نفر دیگر صغیر دختر دو نفر یک کبیره به شوهر دیگری صغیره
خانه [illegible] ملا عباس پسر مرحوم کریم سن سی و پنج شغل زراعت

زوجه یکنفر مع سه پسر یکی عباس ده ... دو نفر ... مع یک
دختر ... صغیره خانه اول ... حسین پسر مرحوم علی
... عباس سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر
دختر سه نفر ... کبیره با شوهر و یکی صغیره خانه اول پنجم
زوجه مرحوم رضا با شوهر مع دو پسر یکی علی اکبر ... ساله و یکی
صغیر دختر یکی کبیره با شوهر خانه اول ششم
علی اکبر پسر مرحوم ... سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک پسر ... سن ... سال شغل زراعت دختر دو نفر یکی کبیره با
شوهر و یکی صغیره خانه اول هفتم ... پسر مرحوم حسن
سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر یکی حسین
سن بیست سال ... سن ... سال ... صغیر شغل ... سه
زراعت دختر ... نفر سه کبیره با شوهر دو نفر یکی صغیره

منقید

خانه ارباب جبعلی ... خانه اول ...
ارباب ... پسر مرحوم حاجی صفر علی سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر یکی احمد سن پانزده سال و یکی صغیر دختر دو نفر
یکی با شوهر و یکی کبیره با شوهر خانه اول دوم
حسین پسر مرحوم جعفر سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
دو دختر صغیره خانه اول سوم رحیم پسر مرحوم ابراهیم سن
چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر دو دختر دو نفر صغیره
خانه ... خانه اول ...
حسین پسر مرحوم حاجی صفر علی سن قریب چهل سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر دختر یکی کبیره با شوهر
خانه اول ... حسن پسر مرحوم حاجی ارباب رحیم سن پنجاه
سال شغل زراعت زوجه یکنفر والده ... مذکوره با شوهر

خانه ... جعفرعلی خانوار ۱ خانه ...

۵ نفر

حسین پسر مرحوم ... سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکی

دختر سه نفر دو کبیره بی شوهر دیگری صغیره خانه ... خانوار ۱

۵ نفر

عباس پسر مرحوم ... سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر

دختر چهار نفر یکی خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر دو نفر صغیره

۷ نفر

خانه ... خانوار ۱ ... پسر مرحوم قنبر ... سن پنجاه سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع سه پسر یکی ... سن بیست و پنج سال پسر دوم ...

سن هجده سال پسر سوم صغیر دختر دو نفر صغیره خانه ... خانوار ۱

۶ نفر

قربانعلی پسر مرحوم ... سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر و دختر هر دو صغیر خانه ... خانوار ۱

۴ نفر

... پسر مرحوم بابا ... سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر

دختر یکی صغیره خانه حسین خانوار ۱ اول

۵ نفر

حسین پسر مرحوم رجب سن سی سال شغل زراعت زوجه یکی

مع دو پسر و یک دختر هر سه صغیر خانه ... خانوار ۱

۵ نفر

زوجه مرحوم کریم بی شوهر مع یک پسر صغیر زوجه مرحوم محمد ...

بی شوهر والده حسین بی شوهر خانه ... خانوار ۱

۳ نفر

خانه ... خانوار ۱ اول حسین پسر مرحوم میرزا ... سن پنجاه سال شغل

دشتبانی زوجه یکنفر ... یکی کبیره دختر کبیره بی شوهر

۷ نفر

خانه ... خانوار ۱ ... پسر مرحوم ... سن پنجاه سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع سه پسر یکی ... سن بیست پسر دوم ... شغل

زراعت ... دختر دو نفر یکی کبیره دیگری صغیره

۳ نفر

خانه ... ابراهیم پسر مرحوم حسین سن سی سال شغل

زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر خانه ... خانوار ۱

۲ نفر

سید احمد پسر مرحوم سید محمد سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر و دختر صغیر خانه [illegible] میرزا علی پسر
حسین سن سی سال شغل چوپان زوجه یکنفر مع دو پسر
یا عباس سن بیست سال دیگری صغیره دختر دو نفر خانه شوهر
دیگری صغیره خانه دار ششم علی اکبر پسر مرحوم معصوم علی سن
بیست و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر خانه دار هفتم
حسن علی علی اکبر سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع دو پسر صغیر خانه دار هشتم عباس علی علی اکبر سن چهل سال
شغل مکاری زوجه دو نفر مع یک پسر صغیر و چهار دختر
دو کبیره به شوهر دو صغیره [illegible]
خانه دار [illegible] حاجی علی پسر مرحوم حاجی تقی سن شصت سال
شغل زراعت زوجه دو نفر مع یک پسر و دختر دو صغیر
[illegible] دختر یک به شوهر خانه دار [illegible] سید حسین پسر مرحوم [illegible]

ابراهیم سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه دو نفر مع یک پسر
صغیر [illegible] عباس [illegible] سن چهل سال شغل زراعت
دختر یک کبیره به شوهر [illegible] زوجه مرحوم عباس [illegible]
مع یک پسر صغیر [illegible]
خانه دار [illegible] حاجی حسن پسر مرحوم حاجی تقی سن شصت سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یا علی سن بیست سال
دیگری صغیره و دختر یکنفر کبیره به شوهر خانه دار دوم
محمد پسر حاجی حسن سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع دو پسر صغیر خانه دار سیم حاجی حسین پسر مرحوم حاجی حسن
پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر یا رحیم بیست سال
دیگری محمد شانزده سال دو نفر دیگر صغیر دختر یک کبیره به شوهر
خانه دار چهارم حاجی محمد پسر مرحوم حاجی رضا [illegible] حسن چهل سال

۴ نفر

شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی علی اکبر سن پنج سال

۵ نفر

دیگری صغیر و دختر یکی کبیره بی شوهر خانه دار پنجم باقر پسر مرحوم

حاجی سلیمان سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک

پسر محمد علی سن شانزده سال و یکی صغیر و دختر یکی کبیره بی شوهر

۲ نفر

خانه دار ششم علی جعفر سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه

۴ نفر

یکنفر خانه دار هفتم حسن پسر مرحوم آقا بابا سن بیست و پنج

سال شغل زراعت ایضاً برادر حسن مذکور حسینعلی سن هجده سال

ایضاً برادر حسن مذکور اکبر سن دوازده سال برادر دیگر شان

صغیر کسب هر سه زراعت    کارخانه قالی بافی استاد حسین حاجی علی

۵ نفر

خانه ملا احمد    ملا احمد پسر مرحوم حاجی محمد سن چهل سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی علی دوازده سال دیگری

صغیر و دختر یکی کبیره بی شوهر    [illegible]

آب از انهار مستقل آید    خانه آقائی سمن وار?

۶ نفر

خانه دار اول آقا [illegible] پسر مرحوم حاجی مهدی سن چهل سال

شغل زراعت زوجه دو نفر مع یک پسر دوازده سال پسر دیگر

۳ نفر

صغیر و دختر یکی کبیره بی شوهر خانه دار دوم رحیم پسر حاجی حسن

سن سی سال شغل زراعت یکنفر مع یک پسر صغیر خانه دار سیم

۵ نفر

محمد پسر مرحوم علی باقر سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع دو پسر صغیر و دختر دو نفر یکی خانه شوهر دیگری صغیره

خانه عبدالله [illegible]    خانه دار [illegible]

۵ نفر

عبدالله پسر مرحوم حسین حسن پنجاه سال شغل [illegible] زوجه

یکنفر مع دو پسر صغیر و دختر دو نفر یکی خانه شوهر و دیگری صغیره

خانه دار دوم حسن پسر مرحوم حسین سن چهل سال شغل [illegible]

زوجه یکنفر مع دو پسر یکی محمد دوازده سال دیگری صغیر و دختر [illegible] نفر

یا کلیره بی شوهر و دیگری صغیره خانه وارسیه علی اکبر پسر مرحوم حسین
سن بیست چهار سال شغل شتربان زوجه یکنفر والده علی اکبر بی
شوهر خانه عباس [illegible] خانه دار (؟)
عباس پسر مرحوم کریم سن سی سه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع سه دختر یا کلیره بی شوهر دو صغیره همشیره عباس
کلیره بی شوهر والده عباس بی شوهر خانه وارد (؟)
زوجه مرحوم محمد بی شوهر مع دو دختر خانه شوهر
خانه علی اکبر [illegible] خانه دار (؟)
علی اکبر پسر مرحوم عمو رضا سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر و چهار دختر در نفر خانه شوهر دو صغیر
خانه وارد (؟) حسین پسر مرحوم باقر سن شصت سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یا باقر سن چهل سال و دیگری [illegible]

سن سی پنج سال مع یک دختر خانه شوهر خانه سیم
باقر پسر مرحوم حسین باقر سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع دو دختر یا کلیره بی شوهر و دیگری صغیره
خانه ارباب حسین [illegible] خانه [illegible]
ارباب حسین پسر مرحوم حاجی محمد سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر یا ابراهیم سن سی سال زوجه یکنفر مع
یک پسر صغیر و دیگری محمد سن بیست پنج سال شغل زراعت
زوجه یکنفر و دختر در نفر خانه شوهر خانه چهارم
حسین پسر مرحوم عمو رضا سن سی پنج سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر و دختر دو نفر صغیره
خانه حسین [illegible]
محمد حسین پسر مرحوم حاجی سلیمان سن پنجاه سال شغل زراعت

۸ نفر

زوجه یکنفر مع دو پسر یار محمد علی سن سی و دو سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع یک دختر و یک پسر صغیر پسر مرحوم [illegible] سن شش سال

دختر دو نفر صغیره خانه وار سیم [illegible] پسر مرحوم [illegible]

سن چهل چهار سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر

علی سن هیجده سال شغل زراعت دختر سه نفر دو کبیره بی شوهر

دیگری صغیره خانه وار چهارم عمو رضا پسر مرحوم فاضل سن هشتاد

سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر و یک دختر [illegible]

[illegible] غضنفر علی پسر مرحوم محمد سن پنجاه سال شغل

زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر یار لطفعلی سن هیجده سال

سه نفر دیگر صغیر خانه وار [illegible]

زوجه مرحوم رمضان بی شوهر مع یک پسر نصرالله سن دوازده

سال دختر دو نفر یکی کبیره بی شوهر دیگری صغیره خانه [illegible]

حسین پسر مرحوم [illegible] سن بیست و هشت سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره خانه [illegible]

خانه وار [illegible] استاد [illegible] پسر مرحوم احمد سن چهل سال

کسب ابریشم کشی و ملاجی زوجه یکنفر دختر دو نفر صغیره [illegible]

محمد پسر عمو رضا سن بیست و هشت سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر صغیر خانه وار [illegible] محمد علی پسر مرحوم [illegible] سن سی

شش سال کسب ابریشم کشی و ملاجی زوجه دو نفر مع دو دختر صغیر

خانه وار [illegible] مشهدی علی پسر مرحوم حسین سن سی و دو سال شغل

دشتبانی زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دختر سه نفر صغیره

[illegible] والده مشهدی علی مذکور مع یک دختر کبیره بی شوهر

زوجه محمد عمو شعبان بی شوهر [illegible]

خانه وار [illegible] حسین پسر مرحوم [illegible] سن [illegible] سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع سه پسر یا عباس پنج سال زوجه یکنفر دیگری

غلامحسین سن شانزده سال و دیگری صغیر شغل [illegible] زراعت دختر

سه نفر یا فاطمه شوهر دو نفر و یکی صغیره    خانه دارد و قم

حسین پسر مرحوم غلامحسین سن سی و هشت سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع دو پسر یا عبدالله پانزده سال و دیگری صغیر دختر یا صغیره

تمام شد محله سنگلج

[illegible]

---

ریز [illegible] محله [illegible]

کوچه امام [illegible]

خانه حاجی یدالله [illegible]    خانه دارد

حاجی یدالله پسر مرحوم استاد محمد علی سن شصت سال شغل

ابریشم کشی و چیله دوزی زوجه یکنفر مع یک دختر برادر خانه دارد

استاد اسدالله پسر مرحوم رمضان سن چهل سال شغل ابریشم

کشی و چیله دوزی زوجه دو نفر مع یک پسر و دو دختر هر دو صغیر

خانه ملا حسین [illegible] غلامحسین پسر مرحوم [illegible] حسین سن چهل

سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر یا [illegible] پنج سال

زوجه یکنفر مع یک پسر و دو دختر هر سه صغیر نیز پسر غلامحسین یک دختر

صغیره [illegible]

[illegible]

خانه [illegible]    خانه اول [illegible]

۴ نفر

حسن پسر مرحوم ابراهیم سن سی و سه سال شغل زراعت زوجه

یکنفر مع یک پسر و دختر هر دو صغیر    خانه [illegible]

۴ نفر

عباس لطفعلی سن بیست سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک

دختر صغیره والده عباس که شوهر [illegible] شهر [illegible]

[illegible]

خانه حاجی [illegible]

۶ نفر

خانه اول    حاجی صادق پسر مرحوم غلام سن شصت سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر    پسر اول [illegible] سن سی

پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه دختر صغیره

پسر دوم حاجی رمضان سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر

۶ نفر

پسر سوم حسین سن بیست و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک

پسر و دو دختر هر سه صغیر    پسر چهارم لطفعلی سن بیست سال

۳ نفر

شغل زراعت    خانه [illegible] زوجه مرحوم علی اکبر مع

شوهر مع یک پسر و دختر هر دو صغیر    خانه [illegible]

۴ نفر

زوجه مرحوم معصوم مع یک دختر کبیره هر دو [illegible] شوهر [illegible]

یک دختر صغیر زوجه مرحوم غلامحسین که شوهر    خانه [illegible]

۶ نفر

ملا باقر پسر مرحوم ملا عبدالهادی سن چهل سال شغل روضه خوانی

زوجه یکنفر مع دو پسر یکی جعفر سن پانزده سال دیگری صغیر

دختر دو نفر صغیره    خانه [illegible] غلامرضا [illegible]

۳ نفر

خانه اول    استاد غلامرضا پسر مرحوم ملا محمد سن پنجاه

سال شغل بزازی زوجه یکنفر مع یک پسر حسین سن دوازده

سال دختر یک خانه شوهر    خانه [illegible]

[illegible]

۴ نفر
رحیم پسر استاد عباس سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع
یک پسر و دختر هر دو صغیر   خانه آقایی دو خانوار
۶ نفر
آقا بابا پسر مرحوم حاجی عباس سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
دو نفر مع یک پسر عباس سن شانزده سال دختر یکنفر کبیره بی شوهر
عباس سن سی سال شغل زراعت مع یک پسر صغیر دختر دو نفر
صغیره   خانه علی
۷ نفر
علی پسر مرحوم حسین سن چهل سال
شغل زراعت زوجه دو نفر مع یک پسر صغیر دختر سه نفر
صغیره   خانه مرحوم حبیب دو خانوار
خانوار اول
۵ نفر
علی اکبر پسر مرحوم علی محمد سن سی سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر دختر یک صغیره
زن او یک دختر کبیره بی شوهر   خانوار دوم
۲ نفر
رضا قلی پسر مرحوم جعفر سن سی سال شغل زراعت زوجه

دو نفر

۷ نفر
دو نفر مع دو پسر صغیر دختر سه نفر صغیره زن او یک پسر صغیر
خانه عابدین دو خانوار   خانوار اول
۷ نفر
عابدین پسر مرحوم حاجی سلیمان سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر دختر پنج نفر یک نفر خانه شوهر دو کبیره
بی شوهر دو نفر دیگر صغیره   خانوار دوم
۳ نفر
علی پسر مرحوم باقر سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر
زن او یک پسر مهدی دوازده ساله   خانه سلطان حسین چهار خانوار
۷ نفر
خانوار اول   سلطان حسین پسر مرحوم استاد باقر سن سی
سه سال کسب نان پختن زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر دختر
سه نفر یک کبیره بی شوهر دو صغیره   خانوار دوم
۶ نفر
رحیم پسر مرحوم ابراهیم سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر و سه دختر هر سه صغیر   خانوار سوم

دو نفر
علی پسر مرحوم ابراهیم سن چهل و دو سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع دو پسر صغیر و دختر چهار نفر صغیره خانه اول چهار
سه نفر

زوجه مرحوم استاد حسین [illegible] شوهر مع سه پسر یکی محمود سن
بیست سال مع یک زوجه و یکی علی جان سن پانزده سال
دیگری صغیر شغل هر سه زراعت دختر سه نفر یکی خانه شوهر
دو صغیره پسر مرحوم ابراهیم سن بیست سال شغل [illegible]
خانه [illegible] عباس [illegible] اول خانه اول
۵ نفر

عالیجناب [illegible] عباس پسر مرحوم حاجی آقا [illegible] سن چهل سال
شغل روضه خوانی زوجه یکنفر مع یک پسر و دو دختر هر سه
صغیر خانه اول دوم
۲ نفر
حیدر علی پسر مرحوم اسمعیل سن سی
سال شغل [illegible] زوجه یکنفر خانه اول سیم
یکنفر

محمد علی پسر محمد رضا و [illegible] شهر سن بیست هشت سال شغل

[illegible]

۲ نفر
زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر خانه [illegible]
۶ نفر

خانه اول [illegible] محمد رضا [illegible] شهر و پسر مرحوم ابراهیم سن
شصت سال شغل زراعت زوجه دو نفر مع چهار پسر یکی علی
[illegible] شده دیگری [illegible] سن [illegible] سال دیگری حسین سن پانزده
سال شغل شان زراعت دیگری صغیر خانه اول دوم
۳ نفر

زوجه مرحوم عبدالله [illegible] شوهر مع یک پسر و دختر هر دو صغیر

تمام شد محله علی اکبر

[illegible]

[illegible] محله [illegible]

خانه آقا اکبر [illegible]

خانه حاجی [illegible] خانه [illegible]

۷ نفر

حاجی ابراهیم پسر مرحوم حاجی غلامحسین سن شصت سال شغل زراعت

زوجه یکنفر مع [illegible] پسر یا علی اکبر سن بیست پنج سال زوجه یکنفر

دو نفر دیگر صغیر شغل شان زراعت دختر دو نفر یا خانه شوهر

دیگری کبیره با شوهر

۷ نفر

خانه [illegible] حسین پسر مرحوم حاجی

غلامحسین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یا

محمد علی سن بیست [illegible] سال شغل زراعت مع یک زوجه و یک پسر

صغیر پسر دیگر [illegible] سن پانزده سال شغل زراعت دختر یا صغیره

[illegible] خانه آقا علی اکبر استاد علی [illegible]

۱۷۱

۸ نفر

حسن بیک سن چهل سال شغل حمامی زوجه دو نفر مع دو پسر

صغیر دختر چهار نفر یکی خانه شوهر دیگری کبیره با شوهر دو نفر

دیگر صغیره داماد استاد علی اکبر مذکور حسین سن چهل سال

مسجد حاجی عبدالصمد آباد باغچه مسجد آباد حمام خانه آباد

۷ نفر

خانه استاد قاسم استاد قاسم پسر مرحوم محمد جعفر سن

سی پنج سال کسب [illegible] زوجه دو نفر مع دو پسر یا محمد علی

سن پانزده سال دیگری رضا [illegible] سن دوازده سال کسب شان

[illegible] دختر دو نفر صغیره خانه مرحوم حاجی عبدالله [illegible]

۶ نفر

خانه ملا [illegible] ملا ابراهیم پسر مرحوم حاجی عبدالله سن

شصت سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر یا

نوروز سن سی سال زوجه یکنفر مع [illegible] اولاد صغیر پسر [illegible]

محمد حسین سن بیست هشت سال شغل زراعت زوجه یکنفر

۲ نفر
مع یک دختر کبیره بی‌شوهر زوجه مرحوم استاد محمد بی‌شوهر

۴ نفر
خانه [illegible] عمو باقر پسر مرحوم استاد شعبان سن پنجاه سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر زین العابدین سن پانزده سال
دختر یک خانه شوهر ایضا پسر دیگر صغیر خانه [illegible]

۵ نفر
داداش پسر مرحوم غلامحسین سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر غلامعلی سن دوازده سال دختر دو نفر
یکی کبیره بی‌شوهر دیگری صغیره خانه [illegible]

۸ نفر
خانه [illegible] رمضانعلی پسر مرحوم استاد شعبان سن چهل
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر یکی حسین سن بیست
سال شغل زراعت پسر دوم عباس سن پانزده سال پسر سیم صغیر
دختر سه نفر دو کبیره بی‌شوهر دیگری صغیره خانه [illegible]

۲ نفر
حسن پسر مرحوم استاد شعبان سن چهل سال شغل زراعت زوجه یک

۲ نفر
دختر دو نفر صغیره خانه [illegible] شعیب پسر کدخدا رمضانعلی
سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر
و یک دختر صغیره مادر زن رمضانعلی بی‌شوهر خانه [illegible]

۵ نفر
داداش پسر مرحوم علی رحیم سن سی و پنج سال شغل خشت مالی
زوجه یکنفر پسر دو نفر صغیر دختر یکی کبیره بی‌شوهر خانه [illegible]

۴ نفر
رمضان پسر مرحوم استاد قربان سن شصت سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک پسر دوازده سال دختر سه نفر دو نفر خانه شوهر

۴ نفر
دیگری صغیره خانه [illegible] استاد عباس پسر مرحوم استاد
جعفر سن چهل سال شغل هیزم باری زوجه یکنفر دختر دو نفر

۴ نفر
کبیره بی‌شوهر خانه [illegible] حسین پسر مرحوم قربان سن سی
سال کسب [illegible] زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر والده حسین
مذکور بی‌شوهر خانه [illegible] خانه [illegible]

۲ نفر
پسر سیم محمد سن هیجده سال شغل زراعت پسر چهارم علی اکبر
سن پانزده سال شغل زراعت دختر دو نفر خانه شوهر
خانهٔ [illegible] ۴ نفر
علی پسر مرحوم حاجی عبدالله سن پنجاه سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر غلامحسین سن هیجده
سال شغل زراعت دختر سه نفر در خانه شوهر دیگری صغیر
خانهٔ [illegible] ۳ نفر
عباس پسر مرحوم رضا سن سی و پنج سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی رضا سن سه سال دیگری
صغیر همشیرهٔ عباس یکی کبیره به شوهر احمد اخوی عباس مذکور
صغیر ایضاً کاظم اخوی عباس پانزده سال شغل زراعت
خانهٔ [illegible] ۸ نفر
علی اکبر پسر مرحوم حاجی عبدالله سن پنجاه سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یکی علی پانزده سال دیگری
صغیر دختر چهار نفر در خانه شوهر دو صغیره خواهر زن دو نفر صغیره

[illegible]

خانهٔ استاد نوروز [illegible] خانهٔ [illegible]
۳ نفر
استاد نوروز پسر مرحوم استاد کبیر سن قریب هشتاد سال
کسب دلاکی زوجه یکنفر دختر سه نفر در خانه شوهر دیگری
صغیره خانهٔ [illegible] ۵ نفر
استاد آقا جونی پسر مرحوم استاد محمد
سن بیست و دو سال کسب دلاکی والده‌اش به شوهر مع
سه دختر یکی خانه شوهر دو صغیره پسر یکی صغیره خانهٔ [illegible]
۳ نفر
محمدرضا پسر مرحوم رضا سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک پسر صغیر خانهٔ [illegible] ۶ نفر
حسین پسر مرحوم رضا
سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر
دختر دو نفر یکی کبیره به شوهر دیگری صغیره والدهٔ محمدرضای
مذکور به شوهر خانهٔ حاجی حسن [illegible] خانهٔ [illegible]
۲ نفر
حاجی حسن پسر مرحوم استاد محسن سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکی

۳ نفر
حسن پسر مرحوم کریم سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک دختر صغیر خانه اول دوم

۴ نفر
حسین پسر مرحوم جعفر
سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر و دختر
هر دو صغیر خانه اول سیم

۶ نفر
رجبعلی پسر مرحوم علی رجب
سن سی و پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو دختر
صغیر زوجه مرحوم کریم با شوهر اسمعیل پسر مرحوم علی رحیم

۲ نفر
سن بیست و سه سال کسب [illegible] خانه کدخدا [illegible] تعالی
خانه اول پنج خانه اول اول

۶ نفر
کدخدا رضا [illegible]
مرحوم علی رجب سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع دو پسر یا محمد رضا سن سی سال شغل زراعت زوجه یک
مع یک پسر و دختر صغیر پسر دیگر اسمعیل سن بیست سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع یک دختر صغیر خانه اول دوم

۵ نفر
حاجی جمعه پسر مرحوم حاجی رضا سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر و دختر هر سه صغیر خانه اول ششم

۶ نفر
محمد پسر مرحوم علی رجبعلی سن پنجاه سال کسب مکاری [illegible]
یکنفر و دختر چهار نفر دو کبیره با شوهر دو صغیر خانه اول هفتم

۳ نفر
حسین پسر مرحوم [illegible] سن شصت سال شغل زراعت مع
یک پسر و دختر هر دو صغیر خانه اول هشتم

۲
زوجه مرحوم رضا با شوهر مع یک پسر صغیر
خانه حاجی شعبان خانه اول [illegible] خانه اول اول

۷ نفر
حاجی شعبان پسر مرحوم رمضان سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع سه پسر یا حسین بیست و دو [illegible] سال
سیم محمد دوازده سال دو نفر دیگر صغیر شغل [illegible] زراعت

[illegible] نفر
خانه اول دهم حاجی عبدالله پسر مرحوم رمضان [illegible] سال

۵ نفر
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر رضا نام پانزده سال
دختر سه نفر یا کبیره بی شوهر و صغیره خانه وار بیستم
۵ نفر
اسمعیل پسر مرحوم رمضان سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع سه پسر یا محمد دوازده سال دو نفر دیگر صغیر
خانه علی اکبر و شرکاء خانه وار اول
۴ نفر
علی اکبر پسر مرحوم رمضان سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع یک پسر صغیر دختر سه نفر یا کبیره بی شوهر دیگری صغیره
خانه وار دوم
۲ نفر
زوجه مرحوم لطفعلی بی شوهر مع پنج اولاد
سه پسر صغیر دختر دو نفر یا کبیره بی شوهر دیگری صغیره
خانه وار بیستم خانه جعفر آقا و شرکاء اول
۵ نفر
جعفر پسر مرحوم ... سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر
مع دو پسر صغیر دختر یک کبیره بی شوهر خانه وار دوم

ایضاً

۵ نفر
زوجه مرحوم علی مع پنج اولاد پسر سه نفر یکی علی اکبر هفده سال
پسر دوم عباس دوازده سال پسر سیم صغیر دختر دو نفر کبیره یکی
خانه شوهر دیگری بی شوهر خانه وار بیستم
۳ نفر
حسین پسر مرحوم حاجی کریم سن بیست و سه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره خانه وار چهارم
۷ نفر
زوجه حسین قلی مع چهار پسر از شوهر دیگر پسر اول حسین سن
بیست و دو سال پسر دوم رضا هیجده سال پسر سیم فرج الله دوازده
سال شغل شال زراعت پسر چهارم صغیر ایضاً یک پسر دیگر
صغیر دختر یکی خانه یا دیگری صغیره خانه حسین دو نفر خانه وار
خانه وار اول
۲ نفر
حسین پسر حاجی رضا سن سی سال شغل زراعت
۳ نفر
زوجه یکنفر خانه وار دوم زوجه مرحوم کریم مع دو پسر یکی
عباس سن هیجده سال دیگری غلامرضا صغیر دختر دو نفر خانه شوهر

خانهٔ سید عباس خانوار　　خانوار اول

۴ نفر

سید عباس پسر مرحوم سید حسین سن پنجاه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع دو پسر یک سید [illegible] پانزده سال دیگری صغیر
دختر یک خانه شوهر خانوار دوم ۵ نفر حسین پسر مرحوم اسمعیل
سن بیست سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر
خانوار سیم ۲ نفر زوجه مرحوم اسمعیل بی‌شوهر مع یک پسر تنها
پانزده سال خانوار چهارم ۵ نفر زوجه مرحوم علی مع سه پسر یک
حسین قابت(؟) پنج سال شغل هیزم بار زوجه یکنفر مع دو
دختر صغیر پسر دوم محمد بیست سال شغل زراعت زوجه یکنفر
پسر سیم علی پانزده سال شغل زراعت　　خانوار پنجم

۵ نفر

محمد حسین پسر مرحوم عمو رحیم سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع سه پسر یک رحیم دوازده سال دو نفر دیگر صغیر است

فرزند(؟)

خانهٔ حسین خانوار　　خانوار اول

۵ نفر

حسین پسر مرحوم علی عبدل(؟) سن سی سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر دو دختر هر سه صغیر　　خانوار دوم

۴ نفر

عباس پسر مرحوم عمو نوروز سن سی سال شغل شتربان زوجه
دو نفر مع یک پسر صغیر خانوار سیم ۵ نفر حسین پسر مرحوم
محمد سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر دو
دختر هر سه صغیر　　خانهٔ علی اکبر خانوار
خانوار اول ۸ نفر علی اکبر پسر مرحوم عباس سن چهل سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع چهار پسر یک حسین علی چهار
ده سال شغل زراعت سه نفر دیگر صغیر والدهٔ علی اکبر
بی‌شوهر خانوار دوم ۳ نفر محمد پسر مرحوم استاد معصوم سن بیست
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر معصوم [illegible] سال

| | | |
|---|---|---|
| کارخانه شعربافی مال مرحوم ملا عبدالباسط خرابه | کارخانه شعربافی مال مرحوم [illegible] خرابه | کارخانه شعربافی مال مرحوم حاجی [illegible] |
| کارخانه [illegible] خرابه | کارخانه شالبافی مال حاجی محسن آباد | دکان علاقه‌بندی مال [illegible] آباد |
| دکان علاقه‌بندی مال [illegible] آباد | خانه [illegible] خرابه | کارخانه شعربافی مال مرحوم حاجی [illegible] خرابه |
| کارخانه شعربافی مال سلطان [illegible] خرابه | دکان علاقه‌بندی خرابه | |

خانه ملا حسین [illegible]

۱۱ نفر

خانه [illegible] ملا حسین پسر مرحوم ملا جعفر سن شصت سال

کسب [illegible] زوجه یکنفر مع سه پسر یکی محمد جعفر [illegible] سال

کسب [illegible] پسر دوم علی اکبر [illegible] سال پسر سوم صغیر دختر دو نفر یکی

کبیره با شوهر دیگری صغیره خانه [illegible]

۶ نفر

سید مهدی پسر مرحوم سید حسین سن چهل سال شغل

[illegible] زوجه یکنفر مع چهار پسر صغیر خانه [illegible]

۵ نفر

خانه [illegible] حسین [illegible] سن چهل سال شغل [illegible]

زوجه دو نفر مع یک پسر صغیر و چهار دختر یکی کبیره با شوهر

سه نفر صغیر. خانه [illegible] ابراهیم پسر مرحوم جعفر سن

۵ نفر

چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر صغیر

۵ نفر

خانه [illegible] عمو عابدین پسر مرحوم کار رضا سن پنجاه سال

شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر سن [illegible] چهارده سال

دختر چهار نفر در خانه شوهر یکی کبیره با شوهر دیگری صغیر

| | | |
|---|---|---|
| دکان [illegible] وقف مسجد آباد خرابه | مسجد مدرسه [illegible] خرابه | دکان [illegible] آباد |
| حسینیه [illegible] خانقاه | دکان [illegible] مال سید مهدی آباد | مدرسه خانقاه آباد |
| آب انبار مدرسه آباد | حوض خانه مدرسه خرابه | عمارت [illegible] خرابه |

## بازار [illegible]

| | | |
|---|---|---|
| دکان علاقه‌بندی مال [illegible] خرابه | دکان [illegible] مال [illegible] سلطان آباد | دکان عطاری مال حاجی [illegible] آباد |
| دکان [illegible] سلطان آباد | دکان [illegible] سلطان آباد | دکان [illegible] مرحوم حاجی میرزا [illegible] آباد |
| کارخانه شعربافی مال میرزا اسمعیل خرابه | [illegible] حاجی سعید معصوم آباد | دکان [illegible] مرحوم حاجی [illegible] آباد |

دختر عالیه کبیره ۲ نفر شوهر والده محمد بی شوهر   خانه‌وار سیم

۳ نفر
علی اکبر پسر مرحوم استاد معصوم سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر دختر یک صغیره.  خانه‌وار چهارم ۵ نفر پسر مرحوم
رضا پنجاه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یک رضا
پانزده سال دیگری علی دوازده سال شغل هر دو زراعت دختر
سه نفر صغیره  خانه‌وار پنجم ۵ نفر جعفر پسر ... سن بیست
پنج سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع دو دختر صغیره
والده جعفر بی شوهر  خانه‌وار ششم ۵ نفر ... پسر عبدل
سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر دختر سه نفر صغیره
خانه‌وار هفتم ۲ نفر حسین ... پسر مرحوم عباس سن ...
سال شغل زراعت زوجه یکنفر   خانه‌وار هشتم
۲ نفر
رمضان ... پسر ... عبدل سن ... سال شغل زراعت زوجه یکنفر ...

[illegible]

| | | |
|---|---|---|
| آب انبار ... خرابه | ابریشم کش خانه خرابه | خانه مرحوم ... |
| خانه مرحوم ... خرابه | خانه مرحوم حسین ... خرابه | خانه حسین ... |
| خانه مرحوم ... خرابه | خانه مرحوم رضا ... خرابه | خانه مرحوم ... |
| خانه مرحوم رحیم ... خرابه | خانه میرزا حسن خرابه | خانه مرحوم ... خرابه |

خانه‌وار یازدهم ۶ نفر حسین پسر مرحوم جعفر سن پنجاه سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع دو پسر یک جعفر پانزده سال شغل زراعت
دیگری صغیره دختر دو نفر صغیره

| | | |
|---|---|---|
| خانه مرحوم علی اکبر فاریابی خرابه | خانه مرحوم علی ... خرابه | خانه مرحوم ... خرابه |
| خانه مرحوم علی ... خرابه | خانه مرحوم ... خرابه | خانه مرحوم ... خرابه |
| خانه مرحوم حسین ... خرابه | خانه مرحوم علی ... خرابه | خانه مرحوم علی ... خرابه |
| خانه مرحوم علی ... خرابه | خانه مرحوم ... خرابه | خانه مرحوم محمد ... خرابه |
| خانه مرحوم تقی خرابه | ... | ... |

دکان کهنه‌دوزی دایره | دکان عطاری دایره | دکان ... دایره
مرحوم حاجی عسکری آباد | مرحوم حاجی عسکری آباد | مرحوم حسین ... آباد

دکان ... دایره | دکان ... دایره | دکان پاره‌دوزی
مرحوم حسین رحیم ... | مرحوم حاجی عسکری خرابه | خرابه

دکان ... خرابه | خانه مرحوم ... خرابه | خانه میرزا حسن

۶ نفر

آقا میرزا [illegible] پسر مرحوم آقا [illegible] محمد علی سن پنجاه [illegible] زوجه یکنفر
مع یک پسر [illegible] احمد شغل [illegible] پسر دیگر صغیر دختر دو نفر
با شوهر خانه [illegible] اسمعیل [illegible] خانه واد

۲ نفر

خانه واد اول آقا میرزا [illegible] پسر مرحوم آقا میرزا سعید سن سی
پنج سال کسب [illegible] زوجه یکنفر خانه واد دوم

۲ نفر

آقا میرزا [illegible] پسر مرحوم آقا میرزا سعید سن بیست پنج سال کسب
[illegible] آقا میرزا [illegible] با شوهر خانه [illegible]

۴ نفر

عالیجناب آقا میرزا صدرالدین [illegible] مرحوم حاجی [illegible] حسین سن
سی سال زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره [illegible]

با شوهر خانه ملا علی [illegible] خانه وار [illegible]

۶ نفر

محمد علی پسر مرحوم آقا جعفر سن چهل سال شغل برازی زوجه یکنفر
مع یک پسر صغیر دختر یک صغیره خانه واد دوم

۷ نفر

حسن پسر مرحوم محمد رشید سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک پسر صغیر دختر یکنفر با خانه شوهر دو کبیره با
شوهر دو صغیره خانه واد [illegible] ۲ نفر علی پسر مرحوم محمد رشید سن
سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر خانه [illegible]

۳ نفر

خانه واد اول قاسم پسر مرحوم جعفر سن چهل سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر علی اکبر چهارده سال شغل
زراعت خانه واد دوم ۳ نفر زوجه مرحوم حاجی [illegible] با شوهر مع
دو دختر کبیره با شوهر [illegible] خانه [illegible]

[illegible] نفر

خانه واد اول آقا محمد پسر مرحوم [illegible] سن چهل سال شغل [illegible]

۴ نفر
زوجه یکنفر مع یک پسر و دو دختر هر سه صغیر خانه واردی دوم

۴ نفر
ملا اکبر [illegible] ولد محمد ذکور سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
یکنفر خانه عبدالغفار ساکن خانه اول خانه واردی اول

۶ نفر
ملا عبدالغفار پسر مرحوم حسین سن پنجاه سال شغل زراعت زوجه
دو نفر مع یک پسر صغیر دختر سه نفر یکی خانه شوهر دو نفر

۴ نفر
دیگر صغیره خانه واردی دوم اسمعیل پسر مرحوم حسین سن چهل
سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه دختر یکی خانه شوهر

۵ نفر
دو نفر دیگر صغیره خانه [illegible] ملا میرزا خلیل الله پسر جناب
مستطاب آقا میرزا عبدالباقی سن چهل سال کسب [illegible]
زوجه یکنفر مع دو پسر و یک دختر هر سه صغیر
خانه علی [illegible] خانه واردی [illegible]

۲ نفر
ملا بابائی سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر

خانه واردی دوم زوجه مرحوم محمد حسین ۶ نفر با شوهر مع دو پسر یکی محمد
سن هجده سال کسب [illegible] دیگری صغیر دختر یکی کبیره با شوهر
خانه شکرالله ساکن خانه اول خانه واردی [illegible]

۳ نفر
شکرالله پسر مرحوم رمضان سن سی پنج سال کسب [illegible]
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیر والده شکرالله با شوهر خانه واردی دوم

۵ نفر
حسین پسر مرحوم نجف سن چهل سال کسب [illegible] زوجه یکنفر مع
یک پسر و دو دختر هر سه صغیر خانه واردی [illegible]

۵ نفر
استاد [illegible] پسر مرحوم نجف سن پنجاه سال کسب بقالی
زوجه یکنفر دختر چهار نفر یکی خانه شوهر یکی کبیره با شوهر
دو نفر صغیره خانه مرحوم محمد تقی خرابه خانه مرحوم [illegible] خرابه
خانه مرحوم حسن خرابه خانه میرزا [illegible] ساکن خانه اول خانه واردی [illegible]

یکنفر
عالیجناب میرزا [illegible] پسر مرحوم ملا جعفر سن پنجاه سال کسب [illegible]

۷ نفر
طبیب زوجه یکنفر مع سه پسر یا فضل الله سن هیجده سال
کسب تاجی در صغیر دختر سه نفر یا کبیره در صغیر خانه [illegible]
۱ نفر
حاجی رضا پسر مرحوم حاجی رضا نقاش سن شصت سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع سه پسر یا علی اکبر سن بیست سه سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع یک دختر صغیره پسر مرحوم محمد چهار ده سال پسر سیم
صغیر دختر چهار نفر یا خانه شوهر دیگری کبیره بی شوهر در صغیره
۶ نفر
خانه [illegible] استاد قاسم پسر مرحوم ملا رضا سن پنجاه سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع سه پسر یا اسمعیل بیست سال
دو نفر دیگر صغیر دختر یا خانه شوهر با زن استاد قاسم بی شوهر
خانه لطفعلی [illegible] خانه [illegible]
۶ نفر
لطفعلی پسر مرحوم حاجی رجبعلی سن چهل سال شغل زراعت
زوجه یکنفر مع چهار دختر یا کبیره بی شوهر سه نفر دیگر صغیره

۶ نفر
خانه [illegible] زوجه مرحوم محمد بی شوهر مع سه پسر یا علاء الدین
دوازده سال دو نفر صغیر دختر دو نفر یا خانه شوهر دیگری صغیره
احمد پسر مرحوم حاجی رجبعلی سن سی سال شغل زراعت
خانه حاجی حسین [illegible] خانه [illegible]
۶ نفر
حاجی حسین پسر مرحوم حاجی عبدالکریم سن پنجاه سال کسب تاجی
زوجه یکنفر مع سه پسر یا محمد جواد بیست سال مع زوجه پسر
[illegible] بیست سال کسب ملاجی دیگری صغیر دختر دو نفر [illegible] شوهر
۳ نفر
خانه [illegible] کاظم پسر مرحوم حاجی رجبعلی سن بیست پنج سال
شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر صغیر خانه استاد [illegible]
۳ نفر
زوجه مرحوم مشهدی عباس بی شوهر مع یک پسر چهارده سال
محمد رضا شغل زراعت استاد محمد تقی پسر مرحوم حاجی رجبعلی
سن بیست سه سال کسب عطاری خانه [illegible]

۴ نفر
استاد نصرالله پسر مرحوم حاجی ابراهیم سن چهل سال کسب
ملاجی زوجه یکنفر مع یک پسر و دختر هردو صغیر خانه واحد پنجم

۶ نفر
علی اکبر پسر مرحوم حاجی ابراهیم سن سی و هشت سال کسب ملاجی
زوجه یکنفر مع دو پسر صغیره دختر دو نفر صغیره خانه واحد ششم

۲ نفر
محمدرضا پسر مرحوم حاجی ابراهیم سن بیست و پنج سال کسب
ملاجی زوجه یکنفر خانه واحد هفتم فرج‌الله پسر مرحوم
حاجی حسین سن سی سال شغل زراعت زوجه یکنفر

۵ نفر
خانه واحد هشتم علی اکبر پسر مرحوم حاجی حسین سن سی
سه سال شغل زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر و دو نفر

۴ نفر
هر سه صغیر خانه واحد نهم حبیب‌الله پسر مرحوم حاجی حسین
سن بیست و پنج سال کسب [illegible] خانه واحد دهم

۴ نفر
استاد محمد [illegible] پسر مرحوم حاجی ابراهیم سن سی سال کسب ملاجی

زوجه یکنفر

۳ نفر
زوجه یکنفر مع یک پسر و دختر هردو صغیر خانه واحد یازدهم

۳ نفر
محمود پسر مرحوم حاجی عباس سن چهل سال شغل زراعت زوجه
یکنفر مع یک دختر صغیره خانه واحد دوازدهم

۷ نفر
استاد آقاجان پسر مرحوم قربانعلی سن پنجاه سال کسب ملاجی
زوجه یکنفر مع دو پسر و دو دختر چهار نفر صغیر خانه واحد سیزدهم

۲ نفر
حسین پسر مرحوم محمد سن سی سال کسب ملاجی زوجه
یکنفر خانه واحد چهاردهم

۳ نفر
محمد یزدی شوهر [illegible] سن [illegible]
سال شغل صحرا [illegible] زوجه یکنفر مع یک دختر صغیر

۳ نفر
خانه واحد پانزدهم [illegible] پسر مرحوم ملارضا سن شصت سال شغل
زراعت زوجه یکنفر مع یک پسر لطفعلی و دختر سه نفر خانه شوهر

خانه امجد [illegible]

۲ نفر
محمد پسر مرحوم حاجی عباس سن چهل سال شغل زراعت زوجه یکنفر

مع یک پسر صغیر اولاد و اناث ده نفر یا خانه شوهر دیگری گریز

یا شوهر تمام شد محله خانقاه که از اجزاء محله سلطان است

بحمد لله بجز صدق و راستی بر زبان قلم جاری نشد بدون اینکه [illegible]

این حقیر سعید چیزی که باقی مانده یک چند فرد مناجات از اشعار

جناب [illegible] است که مناسب دانستم در ختم این کتابچه

جغرافیا بنویسم انشاء الله در آن ورقه عرض میشود

جمعیت تمامی [illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] نفر | |
| اناث [illegible] نفر | [illegible] نفر |
| محله [illegible] [illegible] نفر | محله [illegible] [illegible] نفر |
| محله [illegible] [illegible] نفر / محله [illegible] [illegible] نفر | محله [illegible] [illegible] نفر / محله [illegible] [illegible] نفر |
| اناث [illegible] نفر | [illegible] نفر |
| محله [illegible] [illegible] نفر | محله سلطان [illegible] نفر |
| محله [illegible] [illegible] نفر / محله [illegible] [illegible] نفر | محله [illegible] [illegible] نفر / محله خانقاه [illegible] نفر |

هو الله تعالی شأنه

یارب بکمال کنه ذات | یارب بظواهر صفات

یارب بصفای عشق حق | وان صادر اول دین اکمل

یارب بظهور ذات و اسما | یارب بحقیقت مسما

یارب به روان پاک اقدس | یارب بجواهر مقدس

یارب بجمال جاودانی | یارب بعوالم نهانی

یارب بظهور اسم اعظم | وان مظهر جامع معظم

یارب بفرشتگانت | یارب بحق مقربانت

یارب بحقیقت محمد | یارب بحق جمال احمد

یارب بحق علی و آلش | هشت و سه تن [?] بپیوستش

یارب بحق امام غائب | سلطان مشارق و مغارب

بر ترک شهریار ایران | هر دم بفزا نصرت [?]

تاج سر و سرور سلاطین | سلطان زمانه ناصرالدین
پاینده بلاد ملک و جاهش | جاوید بدار پایگاهش
هم حضرت مستطاب اکرم | دستور مهین وزیر اعظم
زیبنده مسند وزارت | زینت ده مسند صدارت
رونق افزای عقد دیوان | صدرالوزرای دین سلطان
بادش هر روزه جاه و افزون | اقبال بلند او همیدون
هم سایر اولیای دولت | دولتمندان عقد همت
خود خاصه حضرت معادن | آئینه چهره محاسن
فرخ گهر وزیر تجار | گنجینه دُرّ راز و اسرار
بفزای بنقد عز و جاهش | حرمت افزا لقب شاهش
ایمن ز گزند باد جانش | بالا بره او مدار جانش
وصاف ورا سرای بستان | خواند همچو هزار دستان

تمت هذه النسخة علی ید الاقل
الحقیر العبد الفقیر ابوطالب ابن مرحوم مغفور جنت
وضیع احبابکان آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی
رحمة الله علیه بتاریخ سه شنبه پنجم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۱
هجری نبویه اتمام یافت

این کتابچه

بسعی و اهتمام سرکار

عظمت و شوکت مدار مقرب

الخاقان معتمد السلطان آقا میرزا

حسین خان دام اقباله العالی حکمران

قصبه بیکل صورت

اتمام پذیرفت

حرره

## یعقوبی ونسطوری وملکائـــی

نوشتهٔ محمدقـــــــزوینـــی

مرحوم محمدقزوینی برقصیدهٔ خاقانی ، فلک کجروترست از خط ترســـا شرحی نوشته است که متن آن راازروی مسودهٔ مندرج در" مسائل برلینیه "استنســاخ ودر" یادداشتهای قزوینی " به چاپ رسانیده ام . درآنجاقزوینی شمه ای دربـــاب فرق‌مسیحی (یعقوبی‌ونسطوری وملکائی ) توضیح داده است .

اخیرا" درمیان اوراق تقی زاده متن‌مصحح وپاکنویس شدهٔ شرح مذکـــور راکه به خط خودقزوینی است به دستم آمدومعلوم شدکه مرحوم قزوینی‌این قسمـــت ازشرح خود رااستخراج کردموبه مرحوم تقی زاده داده بوده است شایدبه منظـــور آنکه درمجلهٔ کاوه به چاپ برسدوتقی زاده آن راچاپ نکرده است یاتعطیل مجلـــهٔ کاوه‌موجب چاپ نشدن آن شده است .

بهرتقدیرچون این نوشته بخط خوانای قزوینی به دست آمدطبع مجـــدد آن رابصورت عکسی درین جامناسب دانست تاوسیله‌ای باشدبرای اصلاح وتکمیل‌صورتـــی که من دریادداشتهای قزوینی چاپ کرده ام وممکن است سهوهائی چنددرچاپ آن‌برمـــن روی داده باشد .

ایرج افشار

مرا اُسقُف محقّق‌تر شناسد
ز یعقوب و ز نسطور و ز ملکا

تفسیر اسقف گذشت و یعقوبیّه و نسطوریّه و ملکانیّه نام سه فرقه‌اند از فرق نصاری و چون هر امری که راجع بغیر مذهب اسلام باشد بین مسلمانان کمتر معروف است لهذا راقم سطور مناسب چنان دید که برای قُرّاء ایرانی (اگر احیاناً این مسطورات بدست ایرانیها افتد) قدری در مفهوم این سه کلمه بسط دهیم و قبل از شروع در تفصیل آن از اشارهٔ بدین نکته ناگزیریم که عموماً کُتُب ملل و نحل اسلام فِرَق مهمّهٔ نصاری را سه فرقه ذکر میکنند یعنی یعقوبیّه و نسطوریّة و مَلکانیّة و در نظر عموم مسلمین قسمت عمدهٔ عیسویان عبارت از همین سه فرقه میباشند و حال آنکه این سه فرقه نه آنکه فقط قسمت عمدهٔ نصاری را تشکیل نمیدهند بلکه نسبت بسایر فرق مهمّهٔ معروفه مانند کاتولیک و ارتودوکس و (این اواخر) پروتستانت وغیرهم اقلّ قلیلی هستند و عشر مقدار سایر فِرَق عیسویان هم نمیشوند و علّت شهرت این عقیده بین مسلمین ظاهراً این بوده است که فرق ثلثه مذکوره در شرق یعنی در شامات و جزیره و یونان ظهور و انتشار یافتند و فقط آنها بوده‌اند که با مسلمین محشور و مسلمین با آنها خلطه و آمیزش داشته‌اند و چون مسلمین عموماً از خود راضی و مغرور و از خوض در عواید و مذاهب و السنهٔ ملل دیگر اعراض میکرده اند تا اندازه‌ای در آنها بچشم حقارت می‌نگریسته‌اند این است که از حالات و اوضاع سایر فرق نصارای غربی که با مسلمین اختلاط و معاشرتی نداشته اند چندان اطلاعی پیدا نکرده‌اند و بر همان چند سطر قلیل الجدوای لا یسمن و لا یغنی من جوع شهرستانی و ابن حزم که تقریباً هزار سال پیش از این نوشته‌اند اکتفا کرده‌اند. بطوری که اکنون اگر از یک طلبه یا مجتهد یا سعدی بپرسید که نصاری چند فرقه‌اند فوراً خواهد گفت یعقوبیّه و نسطوریّه و ملکانیّه و اسم کاتولیک و پروتستانت و ارتودوکس اصلاً بگوشش نرسیده چه منشأ اطّلاع او فقط شهرستانی است

ساير...

يعقوب برادعی (به سریانی: برادیا ، به یونانی: ... )

( Jacob Baradaeus ... بإنگلیسی ) و کلمهٔ برادیا یعنی ...

... پوشیده است (دائرة المعارف فرانسه)

يعقوب برادیا اندکی قبل از سنهٔ ۵۰۰ مسیحی در تلّا ( Tella ) ... مشرق ...

... اجتماع

... Chalcedon ... اصحاب ... اسقف ...

... طریقهٔ ایشان خلاف مذهب ... ملکت بزانس ... قسطنطنیه

... تو وستنیا ... اتباع او بسیار ...

يعقوب برادیا در سنهٔ ...

اتباع او برای ...

... ایرانیان ...

... مسافر خرافت ها ...

... میجوید

... بیت المقدس ...

... ایشان ... حلقات قدیس ... انطاکیه

... Jacobite ... كما وقع است ... زوال تقریبا ... برادیا میشود

... زبان ...

البرذعایه (... ص ۳۹)

ایشان اگرچه همیشه لقب بطریرک انطاکیه دارند ولی نادراً بغرب ماردین میآیند و دائماً در صومعهٔ زعفران Saphran در شمال غربی موصل اقامت دارند. معاون بطریرک که پریمت (Primat) گویند در صومعهٔ قدیس متی در همان ناحیه مقیم است[۲۷].

ترهّب در میان یعقوبیّه چه مرد چه زن جداً شیوع دارد بانواع مختلف گاهی جمعی با هم مجتمعاً در صومعه یا صحرائی و گاهی منفرداً و بعضی دائماً روی یک ستون می‌نشینند (دایرة المعارف انگلیسی)

یعقوبیّه با سایر فرق عیسوی خاصّه با نسطوریان ایران کمال عداوت دارند. در سنه ۱۳۰۰ هجری بخواهش دولت انگلیس دولت عثمانی قبول نمود که یعقوبیّه را یک طایفه (organisation) مستقلی محسوب بدارد. یعقوبیّه قائلند بطبیعت واحده لاغیر در حضرت عیسی. بعد از آنکه طفل را تعمید دادند اورا با آهن سرخ داغ میکنند. کشیشان اگر قبل از کشیش شدن متزوّج باشند میتوانند زوجهٔ خودرا نگاه دارند ولی بعد از کشیش شدن تزویج را جایز نمیدانند. یعقوبیّه بطریرک خودرا ابتدا خود انتخاب میکنند سپس او فرمانی از پادشاه عصر صادر میکند که مطابق آن فرمان وی رسماً بطریرک کل یعقوبیه محسوب میگردد. روزه بشدّت میان ایشان شیوع دارد و بسیار سخت نیز میباشد. یعقوبیّه صلوات و سایر مشاعر مذهب خودرا اگرچه زبان معمولی ایشان عربی است بزبان سریانی ادا میکنند و حتّی بهندوستان نیز زبان سریانی کتب مذهبی خودرا انتقال داده‌اند. از توریة و انجیل یک ترجمهٔ عربی که از سریانی ترجمه شده است برای استعمال متعارفی خود در دست دارند.

ابن حزم در کتاب الفصل فی الملل و الأهواء و النحل گوید در خصوص یعقوبیّه: «و هم فی اعمال مصر جمیع النوبه و جمیع الحبشة وملوک الأمتین المذکورتین وهم ینسبون الی یعقوب البرذعانی وکان راهباً بالقسطنطینیه» و ظاهراً ابن حزم سهو عظیمی کرده است در تعیین محل و موقع یعقوبیّه چه بتصریح مؤلفین اروپائی یعقوبیّه فقط در شامات و بین النهرین و بغداد بوده‌اند و اصلاً نوبه حبشه گویا اصلاً ربطی بیعقوبیّه ندارد بهیچ وجه من الوجوه.

---

۲۷ در همین مورد دایرة المعارف انگلیسی گوید که: «از سنه ۱۰۸۹ مسیحی مفراین - Maphrian - ایشان در موصل اقامت دارد و اساقفه را معین میکند». و ظاهراً مفراین همان است که در دایرة المعارف فرانسوی از او به پریمت Primat تعبیر میکند.

ملکانیه که بزبانهای فرانسه وانگلیسی ملکیت (Melchites) گویند [illegible]
(Royalistes) است (از کلمهٔ سریانی مَلکا که بمعنی مَلِک وپادشاه است) این نام را در
پنجم مسیحی اطلاق میکرده‌اند که باعتقادات وتعالیمی که امپراطورهای بیزانس بدان معتقد بودند اعتقاد
داشتند بعبارة اخری ملکانیها کسانی باشند که احکام اجتماع اِفسِس (Ephesus) وخلقدون را
می پذیرند در مقابل نسطوریه و یعقوبیه. ملکانیه اعتقادات وتعالیم کلیسای ارتودوکس شرقی وآداب
ورسوم وتقویم آنرا پیروی میکنند ولی باحکام واوامر پاپ نیز تصدیق دارند. عدهٔ ملکانیه اکنون تقریباً
هشتاد هزار نفر است ودر شامات و فلسطین و مصر متفرقند ودر تحت ادارهٔ مستقیم بطریرک
دمشق و دوازده اسقف میباشند (دایرة المعارف انگلیسی)

ملکانیه نامی است که اصحاب عقیدهٔ یک طبیعت (Monophysites) در شامات و
مصر باتباع میدهند که اوامر امپراطورها[ی بیزانس] را اطاعت کرده واحکام اجتماع خلقدون را در باب
دو ~~طبیعت~~ طبیعت پذیرفته‌اند. ملکانیه در اصول بکلیسای شرقی ارتودوکس متعلق‌اند و در صلوات
ومشاعر مذهبی زبان عربی را بکار میبرند هر ملت (Nation) یک رئیس دارد موسوم بجاثلیق
(Catholicos) اغلب ایشان بطریرک قسطنطنیه را پیروی میکنند و بعضی بطریرک انطاکیه را که در
دمشق مقیم است. اساقفهٔ ایشان گوشت نمیخورند. کشیشان ایشان میتوانند عروسی کنند کلیسای رُم را
از دیرگاهی در ایشان دعوت وتبلیغ اشتغال دارد ونتایج این تبلیغ از این قرار است: (۱)—

بعد از نقل اقوال اروپائیان که البته بیشتر محل اعتماد ووثوق است مخصوص در اینگونه موارد که مسئله
بحث از ادیان وفرق مختلفه عیسویت است بی مناسبت نیست که نقل بعضی از مصنفین شرقی را نیز
بطور اختصار بکنیم. (۲)

شهرستانی در ملل و نحل گوید. "الملکانیة [بالهمزة بعد الألف] اصحاب ملکا الذی ظهر بالروم
واستولی علیها ومعظم الروم ملکانیة"

ابن حزم در کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل طبع مصر جلد ۱، صفحهٔ ۴۸ گوید. "وعمدتهم
[ای النصاری] الیوم ثلث فرق فاعظمها الملکانیة [بالنون بعد الألف] وهی مذهب جمیع ملوک النصاری
حیث کانوا حاشی الحبشه والنوبة ومذهب عامة اهل کل مملکة النصاری حیث کانوا حاشی الحبشة و
النوبة ومذهب جمیع نصاری افریقیه وصقلیه والاندلس وجمهور الشام. انتهی. از اینجا معلوم میشود
که ابن حزم ملکانیه را بمعنی کاتولیک فرض میکرده است. واینکه شهرستانی ملکانیه را منسوب بشخصی
ملکا نام فرض کرده خطای واضح و سهو فاضح است چه شخصی اصلاً وجود نداشته وخداوند خلق
نکرده. ملکانیه یا ملکانیه یا ملکیه یا [illegible] برحسب اختلاف تعبیرات مصنفین همه منسوب است
[illegible] که در سریانی [illegible] اتباع پادشاه چنانکه شرح

[illegible] یا اختراع دروغی مرتکب شده است که ملکائیرا منسوب به شخصی ملکیاس (Melkias) نام دانسته که بقول او در قرون اوّل مسیحی میزیسته و مطران [illegible] بوده و جماعة اصنام قربانی میکرده است نمیدانم این خصوصیات را برای یک چیزی که اصلاً بی اساس و دروغ است از کجا نقل کرده یا چگونه جعل نموده اگر این احتمال اخیر را در حق او بتوانیم بدهیم.

واما نسطوریه منسوبند به نسطوریوس نامی که در جرمانیسیا (Germanicia) در پای کوه طرسوس متولد گردیده و در حدود ۴۳۹ میلادی در طرابلس غرب وفات نمود

نسطوریوس در سنهٔ ۴۲۸ بفرمان امپراطور بیزانس تئودوسیوس ثانی سمت بطریرک قسطنطنیه منصوب گردید. وی در مذهب بغایت متعصب بود و بشدت بر ضدّ فرق دیگر نصاری ومخصوصاً بر ضدّ آریوسیه (اتباع آریوس نامی که در اوایل قرن چهارم مسیحی ظهور نمود) قیام کرد. اوّلین تقاضای او از امپراطور تئودوسیوس ثانی جملهٔ معروف ذیل بود: «ای قیصر تو زمین را از مبتدعین مذهب پاک کن ومن در عوض آسمانرا بتو میدهم، تو مرا در بر انداختن ریشهٔ مبتدعین کمک کن و من هم ترا در برانداختن ریشهٔ ایرانیان کمک خواهم نمود» (دایرة المعارف انگلیسی). عقیدهٔ نسطوریوس این بود که حضرت عیسی دارای دو شخص ([illegible]) بوده‌اند [یعنی ناسوت ولاهوت] واین دو شخص از یکدیگر کلّی متمایز بوده‌اند. نسطوریوس [illegible] او اتحاد دو طبیعت را در حضرت عیسی انکار نمیکردند بل اتحاد دو شخص را. دیگر آنکه لقب [illegible] (Theotokos) که اغلب فرق عیسوی بحضرت مریم میدهند بعقیدهٔ نسطوریوس [illegible] نیست. بعقیدهٔ وی حضرت عیسی نه خدای انسانی است و نه انسان خدائی وتقریباً نسطوریوس حضرت [illegible] مانند یکی از انبیای دیگر واسطه مابین خداوند و انسان فرض مینمود.

تعالیم نسطوریوس بشدّت طرف معارضهٔ سایر فرق واقع گردید واز اشدّ اعدا و معارضین نسطوریوس [illegible] سیریل (Cyrille) بطریرک اسکندریه بود. سیریل یکی از کشیشهای متعصب خونخوار [illegible] بود که در راه نیل بمقصود از هیچ وسیله‌ای کوتاهی نمینمود برای پیشرفت کار خود [illegible] زدن نسطوریوس بتمام درباریان امپراطور تئودوسیوس ثانی رشوه داد و بخواهر امپراطور وزن او [illegible] گردید ولی خود قیصر گویا ابتدا بطریقهٔ نسطوریوس بی میل نبود. سیریل بطریرک رم پاپ [illegible] ([illegible]) را نیز باخود همراه کرد ولی از طرف دیگر تمام اساقفهٔ مشرق [و شام] [illegible] همراه بودند. [illegible] بحکم امپراطور اجتماعی عظیم مرکّب از

اساقفهٔ مصر (که در روز اجتماع عدهٔ ایشان ششصد و نود و هشت کشیش و اسقف رسید) وارد گشت

---

و تراجم تورات و انجیل است شهری معروف و تاریخی بوده در آسیای صغیر بر لب دریای اژه در مقابل جزیرهٔ ساموس (Samos) قریب ده فرسنگ در جنوب ازمیر و قصبه کنونی عثمانی موسوم به ایاسلوق قریب یک میل در شمال افسس واقع است. قبل از دورهٔ عیسویت افسس بواسطهٔ معبد الههٔ دیان ارتمیس (Diane Artémis) که یکی از عجایب سبعهٔ دنیا محسوب میشده است و در شهر افسس واقع بود بنهایت معروف بوده است. معبد مذکور ۱۲۷ ستون از سنگهای قیمتی که ارتفاع هر یک بیست متر بوده داشته است و شروع در بنای آن در حدود ۵۰۰ سال قبل از مسیح بوده و مجسمهٔ دیان از طلای خالص در این معبد بوده است. کار مجنونانهٔ اروسترات (Erostrate) که معبد مذکور را در سنهٔ ۳۵۶ قبل از مسیح در شب تولد اسکندر کبیر آتش زد نیز در تاریخ خیلی معروف است. بعد از این حریق معبد دیان مجدداً مثل اول بل بهتر از آن ساخته شد. در کتاب اعمال رسل (Acte des Apôtres) بسیاری از اوقات ذکر معبد افسس شده است. در حدود سنهٔ ۴۰۰ بعد از مسیح در موقعی که امپراطورهای متنصّر حکم بتخریب عامهٔ معابد اهل شرک نمودند آن معبد نیز خراب گردید. شهر افسس چندین مرتبه بتصرّف شاهنشاهان هخامنشی ایران درآمد و بسیاری از اوقات نیز در تصرّف مملکت لیدی بود. نیز افسس معروف است بواسطهٔ آنکه چندین اجتماع مذهبی (Concile) از اساقفهٔ عیسوی برای تأسیس اساس مذهب عیسویت و تقریر مسائل مهمّهٔ آن و یا ردّ و ابطال مبتدعین (Hérétiques) در آن شهر انعقاد یافته. از جمله در سنهٔ ۴۳۱ برای ردّ نسطوریوس که ما نحن فیه ماست. شهر افسس در دورهٔ امپراطورهای بیزانس رو بتنزّل و انحطاط گذارد. در سنهٔ ۷۹۴ هجری بتصرّف عثمانیها درآمد و بکلّی خراب و منهدم شد. اکنون خرابه‌های شهر و معبد افسس محلّ تفتیش و کاوش علما و مورّخین اروپاست.

ولی اساقفهٔ شام چون نمیتوانستند در روز معیّن وارد اَفِسُس شوند خواهش کردند اندکی در افتتاح اجتماع تأخیر کردد. سیریل نپذیرفت واجتماع را افتتاح نمود ودر آن اجتماع باجماع آرا نسطوریوس و طریقهٔ او تکفیر ومحکوم گردید. نسطوریوس خود در آن اجتماع حضور بهم نرسانید و غیاباً حکم بتکفیر او داده شد واهل مجمع با تشریفات تمام حضرت مریم را امّ الله خواندند.

بعد از ورود اساقفهٔ سوریه بافسس واطّلاع از کیفیّت واقعه ایشان نیز اجتماعی عظیم منعقد نمودند وباجماع آرا سیریل را تکفیر ومعزول نمودند. تئودوسیوس ثانی امپراطور قسطنطنیّه که نمیدانست حکم کدام طرف را اختیار نماید هر دو فتوی را صحّه گذارد! علیهذا نسطوریوس در همین سال یعنی ۴۳۱ از بطریرکیّت قسطنطنیّه معزول گردیده در یکی از صوامع در نواحی انطاکیّه منزوی وبقولی محبوس گشت. از آنجا نیز اورا اخراج کرده بجزیرة العرب وسپس بطرابلس غرب نفی کردند و ودر آنجا در نهایت فقر وبدبختی در حدود سنهٔ ۴۳۹ ایام خودرا بآخر رسانید. کتب او بفرمان امپراطور مذکور که ابتدا دوست وحامی نسطوریوس بود ولی پس از حکم مجمع افسس از ترس مردم ناچار از او رو گردان شد سوخته شد. فقط بعضی رسائل از او باقی مانده است انجیل مجعول معروف بانجیل طفولیّت را باو نسبت میدهند.

بعد از نفی نسطوریوس اتباع او نیز گرفتار صدمات وایذاء فوق العاده گردیدند. مدرسهٔ انطاکیه را که طریقهٔ او در آن تعلیم میشد خراب واصحاب اورا از آنجا طرد کردند. سپس بتحریک سیریل که دربار را بطرف خود متمایل کرده بود مدرسهٔ رُها(۱) را نیز که طریقهٔ نسطوریه در آن تعلیم ونشر میشد در سنهٔ ۴۸۹ خراب کردند. ولی مدرسهٔ نصیبین که از انقاض مدرسهٔ رُها

---

(۱) رُها که اکنون عثمانیها اورفه گویند واروپائیان اِدِس شهر معروفی است در بین النهر شمال غربی ودر تاریخ شهرت عظیمی داشته است. قدیمترین شکل نام این شهر اُورهُوی است (Urhai که Urhai تلفظ میشده است) بزبان آرامی بمعنی غربی یعنی واقع در طرف مغرب. چه شهر مذکور در مغرب بین النهرین واقع است. وبسریانی اورهای میگفته‌اند وبعربی الرُّها با لام تعریف. افسانهٔ بنای رُها را بنمرود نسبت میدهند و در توراة ذکر این شهر شده است. در حدود سنه ۳۰۰ قبل از مسیح سلوکوس نیکاتُر آن شهر را مرمّت وبزرگ کرده نام اِدِسا بیادگار پایتخت مقدونیّه که بهمین نام موسوم بود بآن داد. در حدود سنهٔ ۱۳۰ قبل از مسیح یک سلسله از ملوک عرب در آنجا تأسیس گردید که تا سنه ۲۴۴ بعد از مسیح دوام کرد واغلب اسماء این ملوک اَبْجَر یا مَعْن یا بَکْر بوده است وبعضی مسکوکات از ایشان نیز تاکنون باقی است (رجوع شود برای تفصیل اسماء این ملوک بدائرة المعارفهای بزرگ اروپائی ومخصوصاً بدائرة المعارف بزرگ فرانسوی). یکی از این ملوک موسوم بابجر الأسود معاصر حضرت عیسی بوده است و کما زعموا نامه‌ای بحضرت عیسی نوشته، که متن آن از روی مجانی الأدب نقلاً از تاریخ ابو الفرج بن العبری از قرار ذیل است: من اَبْجَر الأسود الی یسوع المتطبّب الظّاهر باورشلیم،

بنا شده بود برهان طریقهٔ خود [ یعنی نشر تعالیم نسطوریها استمرار داشت و نصیبین آن وقت جزو خاک ایران بود.

---

اما بعد فانه بلغنی عنک وعن طبک الروحانی وانک تبرئ الاسقام من غیر ادویة فحدست انک اما الاله نزلت من السماء او ابن الاله فانا أسألك ان تصیر الیّ لعلک تشفی ما بی من السقم وقد بلغنی ان الیهود یرومون قتلک ولی مدینة واحدة نزهة وهی تکفینی وایاک فنسکن فیها فی هدوء والسلام.

جواب حضرت عیسی بأبجر از روی همان کتاب از قرار ذیل است: "طوباک انک آمنت بی ولم ترنی واما ما سألتنی من المصیر الیک فانه یجب ان تتم ما أرسلتُ له و أصعدَ الی ابی ثم أرسل الیك تلمیذاً لی یُبرئ سقمک و یمنحک ومن معک حیاةَ الابد."

واین حکایت تبادل نامه مابین حضرت عیسی و ابجر الاسود بکلی مصنوعی وافسانه است وعجب آن است که یک سلسله از ملوک عرب که مدت ۳۰۰ سال سلطنت کرده اند بکلی از شعر وروایات وتاریخ عرب فوت شده است واثری ـ در اشعار جاهلیت از این سلسله ملوک نیست. واین خود یکی از ادله است که افسانها وروایات واخبار عرب خیلی قدیم عقب (۳۰۰) نمیرود واغلب آنها تا یکی دو قرن قبل از اسلام باز پس‌تر نمیرود.

مذهب اهالی رُها تا ظهور دورهٔ عیسویت گویا صابئی بوده است که عبارت بوده از عبادت کواکب ومعبود عمدهٔ ایشان زهره بوده است وپس از آن آفتاب وماه، و زهره را مخلوط با خیال ماهی یعنی شَمَک اِلهه اترگاتیس ( Atargatis یا Atergatis ) مینامیده اند. واصلاً اترگاتیس خدای ماهی یعنی شمک واز خداهای اهالی شام بوده است.

در حدود سنهٔ ۲۴۴ بعد از مسیح رُها و تمام مملکت اسروئن بدست قیاصرهٔ روم فتح گردیده و رُها جزء ایالات مملکت روم گردید.

عیسویت در قرن دوم در رُها داخل شده است وآباء کنیسه در رُها بزبان سریانی بسیار کتابها نوشته‌اند که بعض نسخ خطی آن الی یومنا هذا در کتابخانهٔ واتیکان در رُم موجود است. رُها مدرسهٔ بزرگ مشهوری داشته که در تاریخ بسیار معروف است واز حدود سنهٔ ۱۰۰ بعد از مسیح الی سنهٔ ۴۸۹ بعد از مسیح در مدرسهٔ مذکور انواع علوم وفلسفه وحکمت الهی وتعالیم مذهب عیسوی تدریس وتدرّس میشده است وزبان آن سریانی بوده است (زبان سریانی سه شعبه داشته است که افصح واشهر آن لهجهٔ رُها بوده است). ونیز در مدرسهٔ رُها اغلب علوم وفلسفهٔ یونانی از یونانی بسریانی ترجمه میشده است که از آنجا بعدها بعربی ترجمه شد). چه رُها از نقطهٔ نظر جغرافی در حد فاصل و نقطهٔ برزخ بین تمدن یونان وتمدن شرق واقع بوده است. از یکی (یونان) علوم وفلسفه را بسریانی ترجمه میکرده ودر شرق منتشر میکرده است. واز دیگری (مشرق وشام) مذهب عیسوی وشعر ومنقولات ایران وکلده را در دنیای غربی میافکنده است.

یکی از بزرگان علما وفیلسوفین رُها بردیصان (Bardesane) است که در سنهٔ ۱۵۴ مسیحی در رُها متولد شده است. وی مؤسس یکی از فرق عیسویان معروف به بردیصانیه است و از او

دولت ایران بواسطهٔ اینکه نسطوریان هم از طرف کلیسای بیزانس وهم از جانب کلیسای [illegible] مطرود بودند بملاحظات سیاسی وجلب یک متحد برضد دشمن ایشانرا بانهایت تکریم ومهماننوازی پذیرفت گرچه ضدیت مذهب مجوس نیز با عیسویت در کمال شدت بود. نسطوریان در ایران یک

کتابی بزبان سریانی باقی است در رد بر منجمین وابطال احکام نجوم. دیگر از معاریف آباء کنیسهٔ رها قدیس افرم ([illegible]) که مدرسهٔ رها در زمان او باوج ترقی وشهرت رسید. وی در اواسط قرن چهارم مسیحی در رها ظهور نمود ودر رد طریقهٔ مرقیونیه و مانویه و بردیصانیه از فرق عیسویه مساعی زیاد بخرج داد وشرحی برکتاب مقدس نوشته است واشعاری از او باقی است. از تمام مشرق ومخصوصا از ایران شاگردها بمدرسهٔ رها فرستاده میشدند است که در آن علوم وفنون وفلسفهٔ یونان وادبیات ومذهب عیسوی را تحصیل میکردهاند. بقایای آثار مجد مدرسه رها بواسطه فتوحات مسلمین از میان رفت ولی مدرسهٔ مذکوره دو اثر عمده از خود بیادگار گذاشته است. یکی انتشار مذهب نسطوریه که مرکزش ابتدا در آنجا بود واز آنجا بممالک مشرق از قبیل ایران وهند وحتی چین نفوذ کرد ومخصوصا ایران میدان جولان طریقهٔ نسطوریه گردید و رؤسای آن مذهب طریقهٔ نسطوریه را «کلیسای ایرانی» نامیدند واز کلیساهای رم وشام وبیزانس (یونان) بکلی مجزا اعلان کردند. دوم آنکه مدرسهٔ رها بواسطهٔ آثار ومساعی خود فلسفهٔ یونان را از ابتدای دورهٔ اسلام بعرب ومسلمین شناسانید ولهذا مدرسهٔ رهارا میتوان مادر فلسفهٔ عرب در قرون وسطی نامید.

سابق گفتیم که حکایت نامهٔ ابجر الاسود ملک رها بحضرت عیسی وایمان آوردن او بآنحضرت افسانه است. متمم این افسانه آنست که حضرت عیسی صورت خودرا برای ابجر فرستاد واین صورت با کمال احترام وتقدیس در رها محفوظ بود تا در سنهٔ ۵۴۰ یعنی ۸۲ سال قبل از هجرت که خسرو پرویز (کذا در دایرة المعارف فرانسه [illegible] واین تاریخ حتماً غلط است یا باید بجای خسرو/ پرویز انوشیروان باشد چه انوشیروان از سنهٔ ۵۳۱ تا ۵۷۹ سلطنت کرد یا تاریخ باید خیلی متأخرتر از این باشد چه خسرو پرویز از سنهٔ ۵۹۰ـ۶۲۸ سلطنت نمود ومنشاء اشتباه از این شده است که فرنگیها انوشیروان وپرویز هر دورا خسروئس میخوانند اولی را خسروئس اول و دومرا خسروئس دوم) رهارا محاصره کرد اسقف شهر با کشیشان معتبر صورت مقدس را بدست گرفته در مقابل خسرو پرویز رفتند. خسرو پرویز روبفرار گذارد در حالتی که یک لشکری از ملائکهٔ مسلح اورا تعاقب مینمود. ولی تاریخ گوید که خسرو پرویز رهارا متصرف شده آنجارا قتل و غارت نمود.

رها در سنهٔ ۲۱ هجری بدست مسلمین مفتوح شد وتاریخ بعد از اسلام آن در همهٔ کتب مرتباً ومشروحاً ثبت است لهذا از اشارهٔ بآن در این مختصر صرف نظر نمودیم. و در اواخره در ۱۰۴۷ هجری وقتی که سلطان مراد رابع بغدادرا فتح کرد وبین النهرین را ضمیمهٔ ممالک عثمانی نمود رها نیز بتصرف عثمانیها درآمد وآنرا اورفه نامیدند. اهمیت قدیمهٔ رها بسیار بوده است ولی

ملکوت اندکی از آن باقی است. از جمله قصری است که خبث ملوک ابجر سابق الذکر میدهند. کلیسای الرها نیز بسیار مهم و قدیمی است و ظاهراً در قرن چهارم مسیحی بنا شده است و نیز کلیسای دیگری که گویند در حدود ~~[illegible]~~ پ ۳۵۰ مسیحی بنا شده است. جاحظ در خصوص عجائب کنائس رُها و اینکه چراغهای آن خود بخود روشن میشده است گوید. وقال الجاحظ في موضع آخر وما زالت النصارى تحتال للناس من جهة النيران بأنواع الحيل كاحتيال رهبان كنيسة الرها لمصابيحها حتى انّ زيت قناديلها ليستوقد لهم من غير نار في بعض ليالي اعيادهم، ايضاً ثعالبی در کتاب مذکور در تحت عنوان کنیسة الرُها گوید كنيسة الرُها احدى عجائب الدنيا الاربع وهي في جريان من الارض تنفذ مع [illegible] من الرخام بطيقان معقودة مبنها وفيها من العجائب والتصاوير و[illegible] التزاويق والطلسمات والقناديل التي تتقد من غير اتقاد ما يطول ذكره وقد تقدم كلام الجاحظ في تلك القناديل.

کلیسای مستقلّ آزادی تشکیل دادند که حکم اجتماع اَفِسُس را بهیچ‌وجه نپذیرفت و اطاعت ننمود. اسقف نصیبین موسوم به برصوماس (Barsumas) برای این تشکیلات جدید مستقلّ بنیان نهاد. نسطوریان عیسوی که در تحت نام «عیسویان کلدانی» [chrétiens chaldéens] بأقاصی آسیا انتشار دادند [فرقهٔ معروف به «عیسویان قدیس طامس» در هندوستان همین نسطوریان‌اند. رئیس کلّ نسطوریه در جزیره (بین النهرین)، ایران، همیشه ملقّب بود بجاثلیق (Catholicos) در حدود سنه ۵۰۰ مسیحی مرکز جاثلیق در سلوکیه طیسفون مستقرّ گردید و جاثلیق رسماً لقب «بطریرک شرق» دریافت نمود. در سنهٔ ۶۰۸ مسیحی مذهب زردشتی آزار و ایذاء نسطوریان را بدرجه‌ای رسانید که مدّت ۲۰ سال کرسی بطریرکیّت نسطوریان خالی ماند تا بالأخره یشو یابوس (Yesu-Yabus) نامی مجدداً بطریرک شرق گردید در مدّت بطریرکیّت او بود که خروج عرب و فتوحات ایشان در ایران شروع شد بطریرک از خلفای راشدین اجازه گرفت که نسطوریان در مقابل ادای جزیه در ادامه شعائر مذهب خود آزاد باشند. حضرت امیر بواسطهٔ اینکه میل داشت که این فرقهٔ نصاری که در بلاد اسلام سکنی دارند از هرگونه ارتباط و اتّصالی با مملکت بیزانس و کلیسای ارتودکس مجزّی باشد در زمان خلافت خود این امتیازات را برقرار خود باقی گذارد و بلکه تقویت نمود. در سنه ۷۶۲ مسیحی مرکز بطریرکیّت ببغداد انتقال داده شد. از این تاریخ تا قریب مدّت ۵ قرن نسطوریان در تحت حمایت دول اسلام بر حسب اختلاف ازمنه گاهی در رفاه و گاهی در شدّت زندگی نموده‌اند. در سنه ۶۵۶ هجری که هلاکو بغداد را تسخیر نمود بنسطوریان صدمهٔ بسیار وارد آمد. در حدود سنه ۸۰۳ هجری که امیر تیمور مجدداً بغداد را قتل و غارت کرد بی‌نهایت بدیشان تلفات و خسارت وارد گشت و اغلب بکوهستانهای کردستان فرار کردند و رونق کلیسا و مذهب هزار سالهٔ ایشان از کار افتاد و ضعف و ناخوش حالی ایشان استیلا یافت. در سنه ۹۶۰ بواسطهٔ یک انقسام مذهبی که بین آنها پدید آمد معروف بانقسام کلدانی ضعف ایشان شدیدتر گردید. منشأ این انقسام اختلافی بود که بین نسطوریان

" در خصوص تعیین بطریرک خود پدید آمد. یکی از فرقهای از آنها استقامت جست
و پاپ ژولیوس سوم یک جاثلیق کلدانی تعیین نمود و فرقهٔ مخالف که تقاضای پاپ را
قبول نکردند کلدانیان را مَغْلَبین (یعنی مغلوبین) مینامند.

امروزه نسطوریان در یک ناحیهای از خاک ایران و عثمانی مسکن دارند که حد
شرقی آن دریاچهٔ اورمیه است و از طرف مغرب تا کردستان پیش میرود و حد
جنوبی آن موصل و حد شمالی آن وان است. ایشان دو قسمتند یکی نسطوریهای
ایران که در جلگهٔ آذربایجان اقامت دارند و دیگر نسطوریهای عثمانی که عده
در سنجاق هکاری در ولایت وان متوطنند و نسطوریهای عثمانی نیز دو
نوعند یکی رعیت و دیگری عشیرت یعنی ایلات و در کوهها سکنی دارند و تقریباً
بکلی مستقل میباشند. نسطوریه هم یک ملت (Nation) مستقل و هم یک کلیسای
مجزی تشکیل میدهند و همه تابع بطریرک موروثی خود مارشیمون جاثلیق شرق
هستند که در کوچانی است [قریه ای است واقع در ارتفاع ۷۰۰۰ قدم در نزدیک شهر
جولمرک در کردستان] اقامت دارد میباشند. با وجود اینکه نسطوریه از قرن پنجم میلادی
باینطرف از سایر عالم عیسویت بکلی جدا افتادهاند باز در نهایت تشدد بزبان
و عادات قدیمهٔ خود متمسکند. کشیش ایشان قشه (قسیس) و زیر دست او شمشو (شماس)
نامیده میشود. بواسطهٔ غرابت و امتیاز این طایفه از سایر فرق عیسوی که در مدت ۱۳ - ۱۴ قرن
مستقل و از سایر عالم عیسوی جدا زندگی میکنند و با وجود این زبان و عادات و رسوم
خودرا هیچ از دست ندادهاند عیسویان غرب بدفعات چندین هیئت مأمورین
(Mission) بصفحات ایشان فرستادند که از قرار ذیل:

۱ - میسیون رُمَن کاتولیک در خاک عثمانی در موصل از قرن ۱۸ و در
ایران از سنهٔ ۱۲۵۰ هجری. عرض منفعت این میسیون تقریب رابطه بین آنهم
[آنهم با نسطوریهای کاتولیک بوده است موسوم به کلیسای کلدانی متحده و توسعهٔ دایرهٔ
این شعبه از نسطوریها است

(۱) شامات: بطریرکیّهٔ انطاکیّه (بطریرک در دمشق اقامت دارد) ۱۰۰۰۰ نفر - آرشوشیهٔ حلب ۸۰۰۰ نفر - صور ۲۰۰ نفر، اسقفیهٔ بعلبک ۵۰۰۰ بیروت وجبایل (جبیل؟) ۵۰۰۰ نفر، دبصری وحوران ۷۰۰۰، صیدا ۱۰۰۰۰ زحلو و فرزول (؟) ۶۰۰۰، فلسطین/ ~~[illegible]~~ اورشلیم (اسقفیّه) قیساریه دو فیلیپ ۳۰۰۰، عکّا ۶۰۰ فینیقیه. آرشوشیهٔ حمص و ابومه (؟) ۱۵۰۰،

در قاموس بزرگ هفت جلدی لاروس بعد از تفسیر ملکائیه بنحو ما فوق گوید: « پس چنانکه دیده میشود مدتی طویل نام ملکائیه را بر جمعی از عیسویان کلیسا ... اطلاق میکرده اند که با کلیسای رم (یعنی کلیسای کاتولیک) متحد شده بودند. و در وقت انفصال یونانیها ملکائیان کلیسای کاتولیک را رها کرده و با یونانیهای منفصله (شیسماتیک) فقط در بعضی فروع تفاوت دارند».

= و چنانکه دیده میشود این سه مأخذ با هم قدری اختلاف دارند و اظهر و اقرب بواقع دائرة المعارف انگلیسی بنظر میآید که گوید حالا جز ملکائیه باوامر پاپ اعتقاد دارند در صورتیکه از دو مأخذ دیگر (یعنی از دائرة المعارف فرانسوی و قاموس بزرگ لاروس) چنان برمیآید که فعلاً ملکائیه هیچ ارتباطی با کلیسای رم ندارند. دیگر اینکه جمع بین قولین باینطور کنیم که مقصود دائرة المعارف انگلیسی از اعتقاد داشتن ملکائیه باوامر پاپ آن قسمت از ملکائیه است که قبول دعوت تبلیغ کلیسای رم را کرده اند و مقصود ایراد در دائرة المعارف فرانسوی و لاروس و مقصد دو مأخذ دیگر ملکائیانی است که قبول دعوت و تبلیغ کلیسای رم را نکرده اند.

(۲) صاحب اقرب الموارد که خود از عیسویان لبنان است گوید « الملکیّة (بفتحتین) ایضاً طائفة من النصاری کنّیوا به لاتباعهم الملک الواحد ملک (بفتحتین) (۱) والعامّه تقول ملکی وملکیّة وتطلق ذلک غالباً علی اتباع الکنیسة البطرسیّة من الروم » انتهی. و این عبارت برای یک نفر مسلمان بی اطلاع از شعب و تفاصیل وجوه مذاهب عیسویان مثل راقم سطور بکلّی مجمل و مبهم است و هیچ مطلب صحیحی از آن فهمیده نمیشود. چه اولاً آن طائفه از نصاری کیستند و چهانها اند که اتباع کنیسه بطرسیه اند یا غیر آنها؟ و ثانیاً مقصود از اتباع کنیسهٔ بطرسیه چیست همان کاتولیکها است یا غیر آن؟ و ثالثاً مقصود از الروم چیست مقصود شهر رم است یا رومیان و بر فرض اخیر مراد از رومیان در اینجا کیان است؟ یونانیها یا ارتودوکس؟

## ابوشکور بلخی و ناصرخسرو در چند شعر و عقاید قدیم ایرانی

عبدالرحمن عمادی

مقاله دو صفحه ای ودقیق وجالب آقای فریمان معین آل داود در شماره سوم ازماه خرداد سال ۱۳۵۴ مجله یغما، درباره لغات انیسان وانبسان در یک بیت شعر ابوشکور بلخی، مرا که از دوستداران لغات کهن ایرانی هستم ودر رشته فرهنگ ولغات قدیم دیلمی تحقیق میکنم، برآن داشت تا درباره معنی روشن ورسای لغات بیت ابوشکور که هنوز حق مطلب درباره اش ادا نشده، ونیز درباره چند لغت از لغات ایرانی ومعانی آنها که با چند بیت شعر ابوشکور پیوند می یابند اشاره وار یادآوریهای زیر را بنمایم تا:
هم نمونه ای از بزرگی قدر وهنر واستادی آن شاعر باستان که یک دنیا معنی گسترده حکیمانه از جهان بینی مردم قدیم را در قالب تنگ وفشرده یک بیت شعر بیادگار گذارده است بدست داده باشم، وچند بیت دیگر از شعرهای حکیمانه اورا با شماری از واژه های ایرانی بشناسانم، وهم از حکیم ناصرخسرو با آوردن نمونه هائی از آثارش که با موضوع این گفتار مناسبت دارد، یاد کرده باشم:
یک بیت شعر ابوشکور بلخی این است:

من آنگاه سوگند انیسان خورم
کزین شهر من رخت برتر برم

چون دانشمند شادروان علی اکبر دهخدا لغت انیسان را انبسان پنداشته بوده، وچند تنی دیگر که بالغت سروکار داشته اند ازاو پیروی کرده بودند، آقای فریمان معین آل داود بجا وبحق یادآور شده است که انبسان اگرهم در معنی با انیسان یکسان باشد در یک بیت ابوشکور بلخی وزن آنرا بهم میزند وبآن نمیخورد وسپس جزء اول واژه انیسان را که انی باشد باگواه از فارسی میانه واوستا بمعنی: نیز ـ

همچنین ــ دیگر ــ مخالف گرفته انیسان را : دیگرسان ــ دیگر. دیگرگونه ــ بگونه دیگر ــ مخالف دانسته سرانجام آنرا از سببِ مهرِ باطله خورده ها در آورده است.

این دقت نثرنویسنده بی شک درست است. اما حق مطلب را ادا نمیکند . زیرا بیت ابوشکور این میشود که: من سوگند مخالف و بگونه دیگر میخورم که ازاین شهر من رخت فراتر و برتر ببرم. چه میخواهد بگوید ؟

آیا شاعر برای رخت سفر از این جهان بستن و بجهان دیگر رفتن، یا رخت از شهر خود بستن و بجای بهتر رفتن، نیاز به خوردن سوگند مخالف و سوگند بگونه دیگر داشته ؟

سوگند بگونهٔ دیگر خوردن یعنی چه ؟ آن سوگند بد یگر گونه با سوگند باینگونه چه فرق داشته ؟

شاعر از این شعر چه میخواسته ؟ آیا میخواسته سوگند مخالف و دروغ بخورد ؟ چرا ؟ مگر با سوگند مخالف میشود رخت به جای برتر برد ؟ و چراهای دیگر . . .

اگر این بیت را نزد اهل کتاب و شعر هم ببرید و این پرسشها را بکنید و او را باندیشیدن درباره اش وادارید ، بشیوه ای که رایج است خواهند گفت : بیت ابوشکور بیتی تنها وجدا افتاده از مطلبی است که آغاز وانجامش در دست نیست. وچون ابوشکور از شاعران زمان آغاز شعر پارسی بوده که هنوز فصاحت و بلاغت شعرای بعد را نداشت، نتوانسته منظور خود را خوب بیان کند . لاجرم این بیت شعرش نیز مانند خیلی از ابیات پراکنده دیگر او شده . چنانکه لغت مهجور انیسان را بکار برده وضمیر من را یکبار بر سر بیت و مصرع نخست، و بار دوم در میانه مصرع دوم بکار گرفته که شاعر توانا و پخته چنین نمیکند

من آنگاه سوگند انیسان خورم
کزین شهر من رخت برتر برم

---

همین گونه داوری را دربارهٔ بسیاری از واژه ها و نوشته های پیشینیان کرده و میکنند . . . . اما این ستمی است بزرگ دربارهٔ شاعری توانا و بیتی پرمعنا و حکیمانه از حکمت قدیم ایرانی .

برای نشان دادن ارزش بیت ابوشکور و دریافت معنی رسا از آن بهتر است از مصرع دوم آغاز کنم :

۱ـ شهرمن = SHAHRMAN یک واژهٔ کهن و ناشناخته است .

باید برای نخستین بار بگویم که شهرمن در مصرع دوم از بیت ابوشکوریک لغت مرکب است وبرخلاف ظاهر آن ، کلمهٔ من در دنبال شهر ضمیر اول شخص نیست .

شهرمن که تاکنون در هیچ فرهنگی نیامده یعنی چه ؟ شهرمن یعنی خاکدان تن وزندان جان که تجسم و مظهر مادی چهار آخشیج ونمونه گناه اهریمن است .

شهرمن : واژه ای که نگارنده پیدا کرده ام و اینک میشناسانم درست بر وزن ومعنی اهرمن است. شهرمن از دو لغت و دو جزء شهر و من است. در ادب فارسی لغاتی که باینصورت با شهر ترکیب یافته باشند کم نیستند . مانند : شهربانی =شهرنشین ، شهربان ـ شهردار ـ شهرپناه =دیوار وحصار دور شهر ولغات دیگر . . . .

لغتهائیکه با جزء من ترکیب یافته باشند نیز در فارسی نمونه دارند مانند : دشمن ـ اهرمن ـ وهمن =بهمن ـ ارمن ـ فریمن ـ گدمن :( بروزن خرمن . که آنرا هزوارش دانسته اند ومعانی فره ـ خوره ـ فرایزدی ـ رمزشهریاری ورزق وبهره وطالع دارد . ولی لغت مشترك هردوگروه از زبانها است وبحث جداگانه دارد ) .

دالمن بمعنی : عقاب که آنرا نیز هزوارش شمرده اند ولی آنهم مشترك وقدیم است. . . ولغات دیگر . . . .

چند لغت هست که بروشنی ما را به معنی شهرمن راهنمائی میکند .
در پهلوی دشمن را دُژ بَند گویند . یعنی : بجای جزء من که در اوستائی مینیو آمده و آنرا منش وسگال دانسته اند جزء بند آمده است. دژ بند یعنی : آنکه بند وقالب وکالبد وقید وتجسم مادی وعینیت بد وزشت دارد . اما دشمن یعنی : آنکه منش و سگال بد دارد .
در فارسی دو لغت هست که بمعنی : شهرمن نیزمیشود گرفت. یکی: شهربند است بمعنی : جسم وکالبد وقالب وپیکر تن [1] چنانکه نظامی گفته :

به سقراط گفتند کای هوشمند

چو بیرون رود جان بن شهربند

دوم لغت : شهرمند است.
این لغت در فرهنگ ناظم الاطباء بمعنی : آزمند وحریص [2] آمده که با معنی ومفهوم اهرمن وشهرمن وشهربند جور درمیآید . بنابراین بی هیچ شکی شهرمن بمعنی : کالبد وجسم وتن آدمی است که تجسم ومظهری از زندانی کردن جان در آن قالب بوده وآن گناه هم از اهرمن آخشیجان سرزده که این مطلب با داستان آفرینش در اساطیر کهن ایرانی وپیدا شدن تضاد وآمیزش کون وفساد در پایان هزاره ششم وآغاز هزاره هفتم هماهنگی دارد که شرح آنرا باید جداگانه در کتابها داد .
این بود معنی لغت شهرمن بروزن ومعنی اهرمن بمفهوم: خاکدان وقفس جان که تن آدمی باشد .

---

۱ــ لغت نامه دهخدا .
۲ــ در لغت نامه دهخدا چون پی بمعنی : شهرمند نبرده اند آنرا تصحیف وتحریف ( شرمنده ) خیال کرده اند .

ازراه عقاید نجومی قدیم که پایه ومایه بیشترعقاید کهن است نیز میتوان بدانجارسید که شهریور ربرخی ازمعانی خود درست همان معنی ومفهوم شهرمن رادارد :

ازمجموع معانی لغوی ونجومی شهریور برمیآید که درکتابهاآنرا : مظهربرج وماه ششم ازدوازده برج وماه سال ـ ایزد سرپرست فرمانروائی وشهریاری درزمین ومیان زندگان ایزدآتش وبـاروری وسرپرست هفت فلز : زر ـ سیم ـ مس ـ آهن ـ روی ـ سرب ـ قلع ( که کنایه ازهفت ستاره رونده آسمانی بوده‌اند ) ـ جایگاه برگزیده ودلخواهی درآسمان وزمین ـ مظهرکام وکامرانی وزناشوئی میشمرده اند[1]. اما شهریورچنانکه پس ازاین باجمال یاد میکنم معناهای بیشترداشته که بویژه درمفهوم دینی وفلسفی تجسم آدم وحوا بمعانی گسترده آن وجامع اضداد است.

ماه شهریورماه ایزدبانوی باروری ومادرپدیده هایعنی : زهره یا ناهید است که جفت برخی ازایزدان آسمانی وسرپرست خنیاگری بود[2]. وهمچنانکه درگاهنبارششم ازشش گاهنبارآفرینش ، انسان مانند انیسان بصورت جفت نرومادة پدیدآمد، ایزدبانوی شهریور نیزتجسم ومظهری اززایش آدمی وتجسد وقالب مادی نطق ونوا یعنی : موسیقی وسخن هم گمان میشد . ازاین رودرششمین برج از دوازده برج سال، وششمین ماه ازدوازده ماه سال ، برمزوکنایه از گاهنبارششم یعنی : آفرینش انسان، جفت نرومادة، ونواوسخن، معنی ومفهومی ازهمه اینها نهفته است.

---

[1]ـ به آثارالباقیه بیرونی ترجمه داناسرشت ص۲۵۱ والتفهیم ص۲۳۴ وفرهنگ ایران باستان پورداود ص۶۱ ـ ۶۲ ولغت نامه‌ها وتحفه المومنین حکیم مومن ص۳۱۶ نگاه کنید .

[2]ـ برای پی بردن به نقشها ومظاهراین ایزد بانوبه نوشته نگارند مبا عنوان ( درباره ریشه شناسی برخی ازنامهای جغرافیائی خوزستان ) درپیوست دوم ازجلد دوم کتاب دیارشهریاران تالیف احمد اقتداری چاپ انجمن آثارملی ۲۵۰۴ نگاه کنید .

در نجوم قدیم اگر آغاز سال وزمان ازبهار گرفته میشد برج ششم که برج سنبله بمعنی : خوشه بود، به ماه شهریورکنونی در تقویم ایرانی میخورد . این برج سنبله یا خوشه را قدما عذرا هم میگفتند . بیرونی آنرا جوان زن یا دوشیزه ناخواسته = دوشیزه با خوشه نامیده است[1]. یعنی : چیزی بمفهوم ومعنی : مریم باکره در آئین عیسوی .

شهروشهریورفارسی خشثر = XSHATHRA اوستائی وکشتر = kSHATRA ودائی است.

کشتر ودائی معانی چندی دارد که بدن وتن یکی ازآنها است.

کشتری ودائی نام ولقب ستی = SATI است. ستی که نام ایزد بانوئی است بمعنی : بانوی ارجمند ـ زن پارسا وباوفا ومقدسی است که در آئین هندی باستان خود را با جسد شوهرش میسوزاند ـ ونیز بمعنی : زمین خوشبوی است[2] .

در گاهشماری کهن دیلمی ، که آغاز سال ازهفته دوم نیمه نخست مرداد ماه تابستان است، پایان دومین هفته ازماه نخست زمستان ، آغاز ماه شئریر = SHERIR یا شهریوردیلمی است. این زمان : در برجهای جدی : بز ـ گل ـ ودلو = آبریزوماههای دی ـ بهمن ایرانی است. وبرجهای جدی ـ دلو درنجوم قدیم خانه ستاره زحل = کیوان بوده است. ازاین رو شئریر = شهریور دیلمی را با برجهای جدی ـ دلو وماههای زمستانی دی ـ بهمن وستاره کیوان یا زحل وصفاتی که قدما برای آنها برمیشمردند پیوند است. همین ماه شئریر دیلمی را در دیلم کاسه شور = KASA - SHUR هم میگویند . شهریوریا شئریریا کاسه شور دیلمی ازقدیم تاکنون درماه دی ـ بهمن

---

۱ـ التفهیم . بکوشش همائی

۲ـ اوپانیشاد یاسراکبر . بکوشش محمد رضا جلالی نائینی .

کنونی ایرانی د رزمستان جاد اشته ود ارد چون سال ثابت بهیزکی بود ه است برای آن گواهیهای فراوان هم د رد ست است که باید د رجای خود دید . برای نمونه تنها گواه زیررا یاد میکنم:

(( د رتفسیرپهلوی وندید اد ظاهرا ماه بهمن وشهریورباهم منطبق دانسته شده ))[1]. گفتگود راین باره زیاد است. اینجاهمینقدر یاد آوری میکنم که شتریریاکاسه د یلمی مظهروعلامت ونشانه وتجسمی از مظاهرفراوان ایزد بانوئی است که همسروجفت ایزدان قدیم ایرانی مانند بهرام ـ تیرـ کیوان ـ رام بوده، برجهان مادی وکره زمین شهریاری داشته، ومادرزاینده چیزهاوبویژه تجسم وتظاهرچهار آخشیج بوده است.

نام کاسه بکنایه ازستاره کیوان سرد سته هفت ستاره رونده وبرجهای بزـ دلو وماه دی وبهمن که ماههای دیو د رنزد برخی ازقد یمیان وماه خدا نزد برخی دیگرد انسته میشد د رگواه کهن زیرنیزبرجااست: نام هفتمین دیوارازهفت دیوارتودرتوی گنگ دژ، که سیاوش کیانی پسرکیکاوس بنشانه هفت ستاره رونده آسمانی ساخته بود، ومانند کاخ شاهان ماد د رهمدان هفت دیواره بود ، کاسگ ـ KÂSAG نام داشت[2].

د رفرهنگهای فارسی : کاسه بمعنی : فلك ـ آسمان ـ آفتاب ـ د نیا ـ زمین وکاسه سرنگون بمعنی : فلك وآسمان است. واین کاسه زمینی که بمعنی : طبل وکوس وبرآورنده نواوبانگ است، بانگ فلك و تقد یررا بیاد میآورد . وهمچنانکه ماه شهریورکه د رد یلمی ماه کاسه است ماه وبرج ششم ازدوازده برج وماه سال است، کاسه گرنیز د ر فرهنگهای فارسی بمعنی : (( خط ششم ازخطوط جام جهان نمای

---

۱ـ تقی زاده ـ بیست مقاله ـ ترجمه آرام صفحه ٦٥

۲ـ کیانیان ـ کریس تن سن ـ ترجمه دکترذبیح الله صفا صفحه ٢٤ او ١٢٥

جم)) وبمعنی )(( بانگ ونوائی درموسیقی ونام مخترع بانگ وآهنگ کاسه گر است)) ونوازنده کاسه یعنی : طبل وکوس نیزهست.
در این معانی لغوی کاسه بروشنی مفهوم کاسهٔ فلک تقدیرســـا زو آفرینش آدم ونطق ونوا وسرنوشت تلخ حیات نهفته است که براهل معنی پوشیده نیست. پس کالبد وپیکرآدم خاکی وکاسه سرش کـــه جایگاه اینهمه شوروشراست مظهروتجسمی است ازآباء یا پدران آسمانی که همان افلاک وهمه ستارگان باشند دراتحاد وپیوستگیشان با مادران یاامهات یاچهارآخشیج درقالب کاسه که همنشانهٔ جهان برین وهم علامت جهان فرودین و آمیزه ای است ازجان وتن وبانگ این کاسه رمزی است ازنوای نی نیستان آفرینش آغازین وخود کاســه گواهی است ازهمه اینها باهم وجدا جدا ازهم!
باین معانی ، اکنون این رباعی حکیم ودانشمند نامدارعمرخیـــام نیشابوری که ازبزرگان دانش نجوم نیزبوده رنگ وروی پرمایه خود را بهترنشان میدهد که گفته است:

آن کاسه‌گری که‌کاسهٔ سرهاکرد
درکاسه گری صنعت خود پیداکرد
برخوان وجود مانگون کاسه نهاد
وآن کاسه سرنگون پرازسوداکرد !

---

ــ غیرازکنایه نجومی وآفرینشی به کاسه‌گری کاسه‌گران آسمانی وآخشیجان کاسه گرزمینی ، ازحیث تاریخ واقعی کاسه‌گری وسفالسازی ونقش آن درتمدن انسانی هم شاید این یادآوری برای درك عمق بیشترمعنی دوبیتی حکیـــم خیام سودمند باشد که : نزد باستانشناسان ، سفالگری که‌برای نخستین‌بار درتاریخ ، درآبادیهای مختلف فلات ایران از: سگزآباد گرفته‌تا شـــوش وسیلك وفارس وزابل وکویرود امغان . . . پدید آمد وزمان آنرا ازهزاره هفتم پیش ازمسیح هم بالاتربرده اند ، آغازتاریخ تمدن بشری‌شناخته‌میشود .

این بیانِ فلسفی ورمزیِ عمیقی است در دو بیت شعر خیام که در آن کاسه زمین وکاسه سرانسان نمونهٔ وارونه ای است از کاسه فلک که پس ازآمیزشِ پدران یا : افلاك، وستارگان؛ با مادران یا مادرچهار آخشیج در ششمین یاآخرین مرحله ازمراحل آفرینش، انسان بصورت جفت متضاد ومونس نروماده با سری پرازسودا وکالبدی چون زندان جان از صنعت همان کاسه گری که هزاران مظهروشکل دارد، ساخته شده برای همیشه باراضداد را در تجسّد خود بدوش میکشد.
پس این خوان وجود وکاسه همان است که در بیت ابوشکوریکجا شهرمن ودرجای دیگر انیسان نام دارد. وپیکری است که جامع اضداد است. وجدائی ورهائی ازاین شهرمن وانیسان است که رخت برتوبردن بشمار میآید. یعنی شهرمن وانیسان همچون گشایش است وجدائی از آن بشیوه ای روحانی رهایش.
پس مصرع دوم ازبیت ابوشکورکه میگوید (( کزین شهرمن رخت برتر برم )) چنین میشود که : ازاین خاکدان وتنی که تجسم قفس جان، و جامع اضداد ومظهرگناه آغازین است رخت به سرای وجای برتر یا بهشت گمشده بربندم.

## انیسان

حال که معنی : شهرمن واژه کهن نوشناخته رابرای نخستین بار آوردم ومفهوم فلسفی وقدیمی مصرع دوم ازبیت ابوشکوررا بازگفتم مصرع نخست آنرا ببررسی میگذارم:
" من آنگاه سوگند انیسان خورم " . . . .
دراین مصرع دوچیزرا باید روشن کنم: یکی : انیسان ومعناهای آن دوم: سوگند انیسان خوردن که خود ترکیبِ لغویِ جداگانه، با مفهوم ومعنی خاص است.

اول : این انیسان مظهرمادی وتجسم عینی وزنده چهارآخشیج : آب ــ باد ــ آتش ــ خاک است که نامهای فراوان دارنــد واز میان آن نامها واژه های زیر، برای معانی ومفاهیم این یادداشت هاسودمندند . این واژه هااینهاهستند : چاربند ــ چارپیوند ــ چارعقاب ــ چهارزن ــ چهاررئیس ــ جهارخواهر ــ جهارپدر ــ چهارضد ــ چهاریار

این چارهادرهرچیزی ازچیزهاوبویژه درنرومادههستند . هــر نرومادهتجسم وتظاهری ازاین چاراست . این چارهم بند وپیوند واتحادند، وهم جدائی ومخالفت وتضاد . هم رئیس وسروروپهلوان وفرماندهوفرمانروا هستند، هم کارپذیروکارکن وکاربند، هم پــدران ونرانند، هم مادران وخواهران، هم شوهرانند، هم زنان . هــــم یارانند، هم دشمنان ، هم نکوکارانند، هم بدکاران و . . . الخ

دوم: انیسان : بمعنی : مظهرمادی وتجسّم کالبدی همه افــلاک و ستارگان آسمانی است که پدران دانسته میشدند وبامادران یعنی : آخشیجان پیوستند وازپیوستن آنها : جماد ــ نبات ــ حیــوان ــ انسان پدیدآمد .

سوم : انیسان بمعنی : مظهرمادی وتجسم عینی وزنده دوگوهرجدا ازهم یعنی : جان وتن است که جان، بزورد رقالب کالبد بصورت آدم نر وماده که دوگانه یگانه اند، ونماینده نوع خویش، ودربرد ارندهٔ پــدران آسمانی ومادران آخشیجان نیزهستند، خود خویش رامینمایانند .

برای درک فلسفه ای که ابوشکوردریک بیت شعرخود گنجانده وبگمانم اوراحکیم نیزباید گفت بجااست ازحکیم وشاعربلند پایه خراسان نامــر خسروکمک بگیرم تاپله ای ازقدربلند خرد وزابنمایانم .

" یکی گوهرآسمانیست مــردم
که ایزدبه بندی ببستش زمینی

وطن مرتراد رجهانِ برینست
توهرچند کامروزه درتیره طینی
جهانِ مهین رابه جان زیب وفرّی
اگرچه بدین تن،جهانِ کهینی
جهانِ برین وفرودین توئی خود
به تن : زین فرودین، بهجان: زان برینو [1]

در اصطلاح حکیم ناصرخسرو جهان مهین یا جهان برین یعنی عالم کبیرکه همه افلاك وستارگان رادربرمیگرفته وخود اوآنرادر زاد المسافرین [2] : برینان ودرکتاب خوان الاخوان [3] میانجیان و گاهی پدران یاآباء وکارکنان وفاعلین گفته است.

دربرابرجهانِ افلاك وستارگان ، جهان آخشیجان یا چهار عنصرآب وآتش وخاك وباد را جهان کهین وکارپذیران وامهات یامادران وجهان فرودین ومنفعلین آورده که انسان بصورت نرومادهء بس ازجماد ونبات وحیوان ، میوه نهائی وآئینه تمام نمای جهان برین وجهان فرودین بوده گوهرجانش درچارمیخ تن به چاربند حیات کشیده شده است [4].

---

١ـ دیوان شعر، صفحه٣٠٤      ٢ـ صفحه١٦٢
٣ـ صفحه ٦٥
٤ـ حکیم ناصرخسروگذشته ازاینکه اندیشه خود رادرآثارش درباره جهان کهین وجهان مهین جابجابازگوکرده است، کتابچه ای هم جداگانه بنام (( عالم کبیروعالم صغیر )) داردکه هنوز بچاپ نرسیده. امانسخه هائی خطی ازآنرادانشمندگوشاآقای ایرج افشار بصورت عکس ازاینجاوآنجابرای کتابخانه مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران فراهم آورده است که جویندگان میتوانند درآنجابیابندش.

همین اصطلاح جهان کهین وجهان مهین بهمین معنی : در کتابهای پهلوی مانند : دادات نسك وبندهش بصورت : گهانی گزرگ GEHANI - GUZURG وگهانی کودك GEHANI-KUDAK ودرهشت مقاله منسوب به ابقراط به یونانی :

MAKROS - KOSMOS و MIKROS - KOSMOS

آمده است[۱]

" بنا هداند ردید م یکی جهان بزرگ
قوام کرده بترکیب در، سکون ومدار
هیولیش : دو و، اعراض : سه و، جوهر : یك
ده ودو : قسمت و ارکانش : هفت و، اصل : چهار[۲] "

درایں دوبیت شعرحکیم کم مانند ،که مایه اش ازکهن ترین اسطوره آفرینش ونجومی ایران وهند باستان ومیاندورود= ( بین النهرین ) است آمده که سرآغاز آفرینش ازترکیب سکون ومدار (یعنی : حرکت) که درضد بوده اند ، جهان بزرگ راپدید آورد که قوام آن برشالوده دو: هیولی وسه عرض ویك جوهراست[۳] ودرباره پدیده های این جهان هستی ده ودو، یعنی : دوازده برج و دوازده ماه ودوازده صورت فلکی نقش سازنده : قسمت وتقدیرو بخت وسرنوشت وهفت ارکان یعنی : هفت ستاره رونده آسمانی در نجوم قدیم وچهاراصل یعنی : چهارآخشیج : آب وخاك وباد و آتش سازندگان همه پدیده هاازجماد وگیاه وجانوروجان وتن

---

۱ــ نگاه کنید به مآخذی که دکترمعین درحاشیه برهان قاطع در زیرلغت جهان کهین وجهان مهین یادکرده .

۲ــ دیوان شعرحکیم ناصرخسروص ۱۷۸ . ۳ــ هیولی وعرض وجوهر اصطلاحات فلسفی هستند که بویژه نزد اسماعیلیان که اهل تاویل بودند معنی خاصی هم داشتند که اینجاآنجایش بحث ندارد .

آدمیان رادارند . درجای دیگر ناصرخسرو نهاد همهٔ عالم ترکیب وچرخ افلاک وهفت ستاره ودوازده آسمان راکه هفت ایزد باستان بودند از همین چهار آخشیج شمرده میگوید :

نهاد عالم ترکیب وچرخ وهفت اختر
شدآفریده بترتیب از این چهار گهر
زآب روشن وازخاک تیره وآتش وباد
چهار گوهر وهرچهار ضد یکدیگر [1]

ونیز در دیوان شعر حکیم دیده میشود که گفته :

بنهفته بسحر گنج قارون | پیدا در تو دردو دانه گوهر
عالم جویکی رونده دریا | آدم همه از این دو برد کیفر
عالم همه زین دو گشت پیدا | سیاره : سفینه ، طبع : لنگر [2]

یا : ننگری کاین چهار زن هموار
همی از هفت شوی چون زاید [2]

یا : وین هرچهار خواهر زاینده
با بچگان بی عدد وبی مر [3]

وبازناصرخسرو گفته :

حکیمان این چنین گفتند با ما
که این چار امهاتند آنگه آبا
ازاین چار وازآن نُه ای برادر
بشد موجود سه فرزند دیگر

---

۱ــ دیوان شعر ص ۱۸۵ ۲ــ دیوان شعر ص ۱۸۰
۳ــ ناصرخسرو نقل از لغت نامه

معادن[1] پس: نبات آنگاه حیــوان
بهم بستند یکســرعهد وپیمــان[2]
که خون ماکه آن اصـــل حیاتست
یکی فرزند حیـوان ونبــات است. "

داستان پدیدآمدن انسان نخست ازدو آبشخورجداگانهٔ: حیوانی
درمظهرگاو، وگیاهی: درمظهربوته ریباس که مشی ومشیانه یعنی: آدم وحوای ایرانیان ازآنها پدیدآمدند، در اوستاوکتب پهلــوی و قدیمترین ومعتبرترین تاریخهای ما یاد شده اندکه نقل گواههائی ازآنهارشته سخن رابدرازا میکشاند برای نمونه تنها بآوردن جمله‌ای دراینباره ازحمزه اصفهانی ازکتاب سنی ملوك الارض والانبیــا[4] بسنده میکنم:

" درکتابی ازکتاب ایرانیان بنام ابستا نقلشده . . . نخستیــن جانداری که خداآفرید مردی وگاوی بودکه بی آمیزش نرومــاده بوجودآمدند . نام مرد: کیومرث (کیهومرث) ونام گاو: ابوداد[3] . . . مردسی سالبزیست. چون درگذشت ازصلبوی نطفه ای بیرون آمد و درزمین فرورفت وچهل سال دررحم زمین بماند . ازاین نطفه دو گیاه بشکل ریواس (ریباس) رویید . سپس ازجنس گیاه به جنس انســان تحول یافتند یکی: نرودیگری ماده . درقامت وصورت یکسان . ونــام ایشان مشــه ومشیانه . . . "[40]

١ــ معادن اصطلاحی است بمعنی: جمادات
٢ــ پیمان بستن دراینجا بمعنی: ناگزیربهم بسته شدن است.
٣ــ درمجمل التواریخ والقصص نشرمرحوم بهار ایوداد آمد صفحه ٢٢
٤ــ ترجمه آن بنام تاریخ پیامبران وشاهان مترجم دکترجعفرشعــار چاپ بنیاد فرهنگ صفحه ٦١ــ٦٢

ناصرخسروهمین جهان بینی رابزبان سنگین ترفلسفی درکتاب فلسفی ومعروف زادالمسافرین خود چنین آورده است .

" جسم جوهری است منفعل ونفس جوهری فاعل است . تابدان مشاکلت(۱) که بایکدیگر دارند اندرجوهریت ، بایکدیگربیامیزند و بدان مخالفت که میان ایشان است اندرصفت ، یک چیزنشوند ، وچون غرض ازآمیختن ایشان حاصل آید ازیکدیگرجدا شوند " ۲

گشایش ورهایش که نام کتابی ازکتابهای حکیم ناصرخسرواست کنایه به همین آمیختگی آغازین دو جسم ونفس مخالف وند در قالب یکدیگر یعنی : گشایش وسرانجام جدائی آن دو وازهم وآزادی یکی از دیگری ازتنگنای قالب خاکی یارهایش دارد که ابوشکورنیزبزبان دیگرنزدیک بیک قرن پیش ازحکیم ناصرخسروهمین مفهوم راباآنهمه معنی دریک بیت شعرگنجانده است .

حکیم ناصرخسرودرکتاب گشایش ورهایش خود دراین باره روشن تر سخن رانده وآورده است :

" نهاد عالم خود بتمامترحکمتی است ازجفت بودن چهارطبایعش هر یک بادیگری بیک روی موافق . وبدیگرروی جدابودن ازاو . چنانکه : آتش وباد بگرمی جفت اند وبتری وخشکی ازیکدیگرجدا . وباد وآب بتری جفت اند وبگرمی وسردی جدا . وآب باخاک بسردی جفت اند وبتری وخشکی جدا . وخاک باآتش بخشکی جفت اند و بسردی وگرمی جدا . تابدین جفتیها که میان هرد وبعض ازطبایع هست، عالم راست ایستاده است ، ویراکنده می نشود . وبدان مخالفت وجدائی که میان ایشان هست بایکدیگرجنگ همی کنند ونیامیزند و یکی نشوند . که اگرهمه یکی شدندی زایش عالم که نبات وحیوانست

---

۱ــ مشاکلت اصطلاحی است که خود حکیم آنرادرخوان الاخوان صفحه (۸ــ۲۰۵)همگوشگی ودرجای دیگرهمگوشگی آورده . یعنی : همجائی . ۲ــ حکیم ناصرخسروــ زادالمسافرین ص ۲۸۶

نبودی . چنانکه نه ازمرد تنها ونه اززن تنها فرزند نباشد . تادو تن نباشند که هردومرپکدیگرراببین روی موافق باشند وبدیگر روی مخالف . چنانک : مرد بازن ، برجنس موافق است وبروی قوت مخالف ازایشان فرزند میآید "[۱].

این است معنی واقعی انیسان اززبان حکیم مبارزخراسان که در جای دیگرگفته :

گفتم که مرمراگهرجسم بازگوی گفتاکه چارطبع بود جسم راگهر[۲]

ازمیان ابیات پراکندهٔ ابوشکورچند بیت دیگریافتم که میتواند معنی انیسان رابمفهوم فلسفی کهن آن بخوبی برساند : یکی ازآن بیت ها این است

تن وجان چوهرد وفروزآمدند
بیک جای هرد وپسغده شدند[۳]

تنها معنی که برای پسغده = PASOQDA درفرهنگهای فارسی آمده : بسیجیده و ساخته وآمادهٔ کارشده، است .

اما بسغده وپسغده معنی دقیق تری دارد : وآن این است : چیزفشرده وبزورجاداده شده درون قالب وظرف تنگ است .

بسفته ازفعل : بسفتن وسفتن وبسپوخته ازفعل بسپوختن درفارسی وریشه سغ = SOQ دردیلمی درافعال بچغانئن = BA-COQANEEN وبسغانئن = BA-SOQANEEN وسغدراسنئن = SOQDRASENEEN

بمعنی : بافشاروزورچیزی راکه جنس آن جداگانه است درمیان وبدرون چیزدیگرفروکردن وجادادن وانبوه وتوده ساختن . میتوان

۱ــ ناصرخسرو گشایش ورهایش ، ۲ــ لغت نامه صفحه ۴۳
۲ــ دیوان اشعارپراکنده قدیمترین شعرا ــ بکوشش ژیلبرلازار فرانسوی چاپ انستیتوایران وفرانسه صفحه ۹۶ بیت ۱۳۵ .

میتوان دید :

پسغده PASOQDA رامیتوان سپوخته ازمصـــدر سپوختن ، سپوزیدن نیزشمرد زیراجابجا شدن برخی ازحرف هادر پاره ای ازواژه ها نمونه دارد که آنرا قلب گویند . مانند : استخر= استرخ =استلخ ، نرخ =نخر ، بهر=برخ ، چسپیدن =چفسیـدن ، مزگ =مغزو . . .

واین بامعنی بیت ابوشکورجوردرمیآید که میگوید : جان وتن که دو گوهرند وآبشخورشان درجائی والا بوده بیت جای درتنگنای پیکــر بزورجاداده شده اند . واین گنجاندن جان درقالب تن مانـــند هم بستری. نرومادهٔ باصطلاح حکیم ناصرخسرو گشایش است کـــه آغازپیدائی وزایش وزندگی مادی است وجداشدن آن دوازهـــم، بشیوه ای روحانی همان است که آن حکیم آنرارهایش نامیـــده و شعرابوشکورنیزکه دهها سال پیش ازناصرخسرومیزیسته مفهومـــش همین است.

ابوشکوردربیت دیگری ازاشعارپراکنده اش گفته :

همه بازبسته بدین آسمان که برکرده بینی بسان گیان[۱]

یعنی : همه پدیده های بیشمارجهان هستی ازچهارآخشیج یـــا گیان پایه ومایه گرفته وباروبرداده وانبوه شده وهمه آنهاهم بـــه چهاربند آخشیجی وهم به آسمان یاجهان مهین بازبسته وپیوسته اند .

درواینجا گیان لغت کهنه دیگری بمعنی : چهارآخشیج وبرابربـــا انیسان است . انیسان بمعنی : ایزد کارسازنیزازقدیم میان مردمان شناخته بوده چنانکه : دریک شعرکهن دیلمی کهبرمزوکنایه ، درگفتگو با ایزد یا ایزدان فراخدستی وروزی دهی وبخت سازی و خواستـــه بخشی ، فراوانی درکشت وکاروداراِئی ، درخواست میشود ، سرانجام

---

۱ــ اشعارپراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان . ژیلبرلازارصـــ ۱۰۱

این بیت باز گو و نگار میشود :

انیسئن وونیسئن ANISÓN O VANISÓN

می بوشسه برسئن MĪ BAVAASA BARASÓN

یعنی : ای انیسان وای ونیسان مرا بدانچه خواسته وآرزوود لخواهم هست برسان . چون ÓN پسوند د روازه های دیلمی برابربا آن در پهلوی وفارسی است، انیسئن = انیسون وونیسون دیلمی در نوشتن فارسی انیسان وونیسان هستند . چنانکه پیش ازاین گفتم :

انیسان بمعنی : چهارآخشیج یا اخشیجان است که در نجوم و فلسفه قدیم مادر ومادران زاینده بودند وهمچنین میتوان ونیسان راپدران یاآباء شمرد که درجهان شناسی کهن ایرانی بمعنی همه افلاک وستارگان بودند وازپیوستگی آن پدران ومادران پدیده ها پدید آمدند ویابرعکس ونیسان راپدران وانیسان رامادران میتوان دانست که درهرد وصورت معنی ومقصود یکی است .

باید یادآوری کنم که درگفتگوی عامیانه مردم تهران الیسون و ولیسون وارسون = ARESŮN وورسون = VARESŮN

نیزبهمان معنی : انیسان وونیسان دیلمی است وچون بخواهند آرزوی فرارسیدن چیزدلخواهی رابکنند ، مانند کسانیکه دعابدرگاه ایزد مینمایند ، ورد خوانده میگویند ارسون وبرسون فلان چیزوبرسون .

درلرستان نیزالیسون نام وعنوانی است برای معبودی کهن بهمین مفاهیم که یاد شد .

ازآنچه که دربالا درباره معانی ( انیسان ) بگواه آوردم این لغت ... نی : آن کالبدآدمی است که قفس تنست وخاکدان زندان مانند گوهرجان است ومظهروتجسمی است ازدوجهان مهین وکهین ونشانه ای است ازهمیوغی دوفرازین وفرودین وآنکه کاسه گری شگرف بجائی رساند که کاسه ای زنده پدیدآورد که جامع اضداد است ویگانه ای است درگانه وپیمانه ای است پروتهی که دربر

دارنده اتجاد ومبارزه دوست ودشمن ودمسازوناسازوحقیقت و مجازوباهوده وبیهوده وکاهش وافزایش وراست ودروغ و ..... بوده مانند خود آفرینش باپوغ زندگی بهم بسته وپیوسته شده است.

## سوگند انیسان خوردن

باروشن شدن معناهای انیسان وشهرمن وواژه های کهن دیگری که باآنهاپیوند داشتند اینك باید دانست سوگند انیسان خوردن یعنی چه ؟

سوگند یاسوگندان یك گونه آزمایش ایزدی دشواربرای نشان دادن وشناختن بیگناه ازگناهکاروخوب ازبد بوده که ازدیرباز باراه ورسم و نامهاوآداب گوناگون وشگفت آورمیان همه مردم کهن پیشینه در سراسرجهان بکاربسته میشد . واکنون هم که آن آزمایشها ازمیان رفته اند وقانونها جای آن کارها راگرفته اند بازهم بازمانده هائی از آن کهنباوریها درگوشه وکنارسرزمینها میان مردم درافتاده ای که بیشتربعادات قدیم خوگرفته اند جسته گریخته دیده میشوند که این عادت به قسم خوردن که درایران وردزبان همگان است وبیش ازهر چیزدرگفتگوی وگفتگوی داد وستدها بچشم میخورند نمونه ای ازآن بشمار است. درلغت نامه معنی لغت سوگند راآزمایش آب گوگرد نوشته اند . که این جامه تنگ ونارسائی برای مفهوم بسیارگسترده وریشه دار این آزمایش کهنسال است. زیراآزمایشهای ایزدی برای بازشناخت نادرست ازدرستکاربسیاربوده اند . آزمایشهای با : آتش ــ آب سرد آب گرم وجوشان ــ سرب ومس وآهن وروی وزرگداخته ــ زهرها ــ ایستادگی درزیربارهای سنگین ــ ایستادگی درزیرصلیب ــ نبرد تن

بتن باجنگ افزارها ــ خورد ن خوراك ولقمه افسون شد مــ داروها و مايعات بدآثاركه آب گوگرد هم يكى ازانواع آن بوده است ــ آزمايش نبرد بامارونهنگ وجانوران ــ داغ كرد ن تن ودهها گونه آزمايش ديگر . . . تنها دركتاب پهلوى دينكرد براى آزمايش ايزدى درآئين زرد شتى سى وسه گونه آزمايش نام برده شده كه جزدوسه گونه آنها ازبقيه نام ونشانى نيست. دانشمند دركذشته پورداود دركتاب ويسپرد كه بخشى ازاوستا است در۲ صفحه گفتاربسيارسودمندى درباره همين سوگند وآزمايش ايزدى داردكه پرازآگاهيهاى پرمايه است[1] . چنانكه آقاى احمد اقتدارى دانشمند فارس شناس در سمينارخليج فارس يادآورى كردند دربرخى ازجاهاى لارستان هنوز يك گونه سوگند ازآتش گذشتن بكاربسته ميشود تاكسيكه بوى گناهى نسبت داده اند بتواند ازآزمايش روسفيد بدرآيد . آن چنين است كه بايد متهم دودست خود رادرزيرخاكستر داغ آتش بكند وپس از زمانى بيرون بياورد ونشان ندهد تااگرنسوخته بود بيگناه واگرسوخته بود بزهكاردانسته شود .

اگرسوگند بمعنى آزمايش ايزدى راباز هم گسترده ترودامنه دارتر بگيريم گذراندن آزمونهاى جهان ديگروروزبازپسين نيزدرشمارآن خواهد بود .

ازاين روسوگند ياسوگندان راشايد بشود چنين معنى كرد :

تن دردادن بآزمايش ايزدى بسيارد شواربراى بازشناخت نادرست ازدرستكاردرپيشگاه مردم ونمايندگان دين دادار .

اين كاربه پندارآن پيشينيانى كه بدان پاى بند بوده اند مانندكوره وبوته آزمايش سختى بوده كه سره ازآن آبديده وجوهرداربيرون آمدو ناسره مانند تفاله اى زشت هستى مى باخت.

چون ازمايه قديمترين عرفان ميانرود وهند وايرانى گرفته تاكنون حيات ، بمعنى : فلسفى وآفرينشى كهن آن ، به پندار برخى ازانديشمندان

نوعی تحمل رنج هم پیمانی ومشاکلت ِاضدادٔ مانند اتحاد ومبـــارزه انیسانٔ ویدوش کشیدن مرده ریگ گناه پدرومادرنخستین ٔیا میوه جهان کهین ومهین است که مرگ سقراط ٔآزمایش ایزدی یاسوگندی است برای رهایش از این چهاربند آخشیجانٔ وبازپیوست به جهان جان ! بهمانگونه که در آئین مانی ، مرگ ، آزاد شدن نوراز بند ماده این خاکدانٔ وبازگشت باصل خود دانسته میشد وبرای همین بود که روزمرگ اوراکه بـــم= BEMA بوده جشن وعید میگرفته اند ــ سوگند انیسان خوردن نیزبمعنی : گذراندن آزمایش دشوارایـــزدی برای پالایش روان وآزادیش اززندان خاکدان است.

سعدی گفته :

چارطبع مخالف سرکش چند روزی بوند باهم خش

چون یکی زین چهارشد غالب جان شیرین برآید ازقالب [۱]

نظامی گفته :

زخود بگذرکه بااین چارپیوند نشاید رُست ازاین هفت آهنین بند [۱]

برای پی بردن به عمق مفهوم سوگند انیسان خوردن که رگ وریشـــه بسیارکهن وفلسفی ودینی این ترکیب رادرآئینهای ایرانی اززمـــان ابوشکوربلخی تازمان اوستائی قدیم بالا میبرد به نمونه زیرمیتـــوان اندیشید :

دراوستائی لغت : فرشوکرتی = FRASHO - KERETI

ودرپهلوی فرشوکرد = FRASHO - KARD بمعنی : پاک شدن وپالایش جان وتن جاندااران پس ازرستاخیزوپس ازنبرد فرجامین میان سپاه اهریمن ولشکریزدان است که جهان هستی وجهانیانِ آن بـــرای همیشه درخوشبختی مینوی جاودان میمانند . کریس تن سن درکتـــاب ایران درزمان ساسانیان نوشته : بگمان ایرانیان زردشتی درقدیم ،

۱ـــ نقل ازلغت نامه دهخدا . هفت آهنین بندکنایه به هفت ستاره دارد .

پس ازآنکه درهزاره دوازدهم ازدوازده هزارسال عمرآفرینش جهان هستی ،آخرین رهائی بخش، سوشیانس، ازراه آب دریاچه ای پا بجهان می نهد ، جنگ فرجامین میان سپاه اهرمن ولشکراهورمزدا درمیگیرد . دلیران ودیوان داستانی درگذشته دوباره زنده میشوند وهمه مردگان برمیخیزند ودرنبرد شرکت میکنند . ستاره دنباله دار ( گوچیهر ) بزمین فروافتاده زمین راشعله ور ساخته همه چیزرادرگرما وآتش سوزان آب میکند . دراین آزمایش آتش سوزی کره خاکی ، همه نیکان پاك وپالوده ازکوره بدرآمده وهمه بدان نیست ونابود میشوند . دراین جدال اهریمن وسپاهیانش شکسته میشوند وبرای همیشه درتاریکی جاودان فرومیروند . کره زمین دشت وهموارشده ازکوهها وبلند یها پاك گردیده جهان پاك وپاکیزه گشته جهانیانی که بازمانده اند جاودانه به خوشی سره و ناب ابدی میپیوندند . این حالت رافرشگرد ودراوستا : فرشوکرتی FRASHO - KERETI گویند ." ۱

برای همین مفهوم کهن بوده که لغت فرشتتان درفرهنگها بمعنی: روحانیان آمده است.۲

درد پلهی همین ریشه پرژ= PAREZ وپرز=پرج = PAREJ

PAREZ درچندین فعل ولغت بمعنی : پالایش وتصفیه و پاك کردن سره ازناسره وخوب ازبد بکارمیرود .

## آیاابوشکورسخن‌سرائی حکیم بوده ؟

دریغاکه امروزازسخن سرای نامداری مانند ابوشکورکه شاید حکیم هم بوده اشعاری دردست نداریم . این چند بیتی هم که بنام اوهرجا

---

۱ــ ترجمه رشید یاسمی ص۹۳ــ۹۴ ۲ــ انجمن آرا ــ آنندراج ــ دهخدا .

مانده ازاین روبوده است که چون آن شاعربزرگ درشعرهایش لغات کهن واصیل ایرانی بکارمیبرده، فرهنگ نویسان برای نشان دادن معنی آن واژه هادرهرجا بیتی بریده ازآن گوینده گواه سخن خود کرده اند که ازآن بیتهای پراکنده درحدود ۲۰۰ بیت فراهم آمده است[۱]. بهمین جهت است که ربط هربیت باابیات پس وپیش ومطلب وموضوع پاره شده وهربیت جداوتک وتنها افتاده است. با اینهمه برخی ازاین تک بیتهایک دنیامعنی دارند که نمونه آن سه بیتی است که جداجدا پیشتریاد کردم واینک چند بیت دیگرازاوراکه با موضوع این گفتارپیوستگی می یابند درزیرمیاورم:

مرآدمی رازآدم گناه میراث است عجب مدارکه فرزند باپدر یارا ست

نه بهرام گوهرت نه اورمزد
فرزدی وجاوید نبود فرزد[۲]

ـــــــــ

هرکه باشد سپوزگاربد هر
نوش در کام اوبود چون زهر

---

۱ــ ژیلبرلازارفرانسوی بیش ازدویست بیت دیگرراکه گمان کرده ازابو شکوروازآفرین نامه اواست گردآوری کرده که چون بدرستی دانسته نیست ازابوشکورباشند آنهارادرشمارابیات ابوشکورنیاوردم.

۲ــ اورمزد وبهرام که نام دیگرشان مشتری ومریخ است دوستاره سعد و نحس ازهفت ستاره رونده آسمانی ودوایزد ازایزدان کهن ایرانی هستند. فرزد = FARAZD بمعنی بانبوه سبزه وگیاه کوتاه قد مانند سبزه وچمن مخملی است که درکنارجویبارها یاروی آبها میروید و همیشه سبزوتروتازه است دربرخی جاها زمستان وتابستان سبزاست. دراینجا تشبیه تودهای آدمی به فرزد بسیارپرمعنی وزیبااست وبا مفهوم آفرینش آدم وپیوندش باآب وسبزه کنایهای استادانه دارد.

در این بیت سپورگارد رست بهمان معنی پسغده است که ابوشکور بکاربرده وپیشتر دربالا معانی آنرا نشان دادم.

ـــــــــ

کجا گوهری چیره شد زین چهار یکی آخشیجش براو برگمار

مسئله من در دو بیتی که درزیر از ابوشکور نقل میکنم و آنند وراکه جدا افتاده بودند پهلوی هم گذارده ام، درحکمت قدیم اهمیت بسزائی داشته اند. چون همین پرسش راکه ابوشکور ریخته، بیت کرده ابوالهیثم جرجانی حکیم اسماعیلی در قصیده معما مانند فلسفی خود نیز آورده است. دو بیت ابوشکور این است:

تن من همی گویم وجان من
کذامم من، ار من نه جانم نه تن؟
چه بیند بدین اندرون ژرف بین
چه گوئی تو ای فیلسوف اندرین؟

ابوالهیثم جرجانی حکیمی اسماعیلی وکم وبیش همزمان با ابوشکور بوده. هشتاد وچند بیت شعر بصورت قصیده ای معما مانند درباره فلسفه و نجوم ومنطق وطب قدیم گفته وپرسیده بود که عمرش نرسید تا پاسخ آن آن پرسشها رابدهد. پس از مرگش شاگردش بنام محمد بن سرخ نیشابوری همان قصیده راشرح کرده کتابی ساخت بنام شرح قصیده ابوالهیثم جرجانی سالها پس از آن، یکی از فرمانروایان اسماعیلی در وسط ماوراء النهر، همان شعرها را برای حکیم ناصرخسرو فرستاد و درخواست کرد که معنی وتفسیر آن پرسشها را برایش بنویسد. آن فرمان روا، وحکیم ناصرخسرو گویا هردو از تفسیر حکیم نیشابوری آگاه نبوده اند. حکیم ناصرخسرو نیز همان قصیده را از دید گاه دو مکتب فلسفی یونانی و اسلامی از یکسو ومکتب فلسفی تاویل وتفسیر یده هاکه ویژه اسمعیلیان بود معنی وتفسیر کرده کتابی ساخت بنام جامع الحکمتین. این هردو کتاب بکوشش هنری کربن فرانسوی ومحمد معین بوسیله قسمت ایران

شناسی انستیتو ایران وفرانسه در تهران چاپ ونشرشده اند . از ابوالهیثم جرجانی تنها همین هشتاد وچند بیت شعربجا مانده که باآن اکنون در زمره حکیمان تاریخ ایران است. ازفحوای نوشته محمد بن سرح نیشابوری شاگرد ابوالهیثم برمیآید که سوال ابوشکور که در بالا آوردم اگرپیش ازسوال ابوالهیثم بشمرد رنیامده ورواج نیافته پس ازسوال ابوالهیثم نیزنبوده است[1] حتی ازنوشته سرح نیشابوری میتوان گمان بردکه سوال فلسفی ابوشکوربیشترزبانزد شده بود . ابوالهیثم سوال یک بیت ابوشکوررا درچهار بیت شعر خود چنین طرح کرده :

جهانیان همه خود رابه من مضاف کنند

ابرچه اوفتد این من ؟ بگوی وبیش مخار

تن است یاجان یاعقل یاروان که من است ؟

ویاچو(غلط شده اسپ) بود ومرد سوار

غلط شمرد کسی کوچنین گمانی برد

بساسوارکه بستن نداند اوشلوار

بساکساکه همی من شناسد اوخود را

بذره ای نگرایدکه برکشی بعیار[2]

دراهمیت این مسئله بزرگ حکمتی قدیم همین بس که حکیم نیشابوری آورده (( این سوالی است ژرف ومسئله ای است بزرگ . . . . اندرین سوال ماراخوفی بسیاربوده است. وبسیارکس راپرسیده ایم. . . . )) وسپس درردنظرحکمای عام وحشویان ومعتزلیان که گفته بودند من " نامی است همه راگردآورنده " به شعرابوشکوربعنوان گواه نظراستاد خود وتفسیرخویش اشاره کرده میگوید " چنانک ابوشکورگفته است:

تن من همی گوئم وجان من کدامم من ازمن نه جانم نه تن "

---

۱ـ به صفحات ۷۰، ۷۱، ۷۲ شرح قصیده ابوالهیثم نگاه کنید .

۲ـ این چهاربیت راازروی متن هردوکتاب جامع الحکمتین ص ۹۷ وشرح قصیده . . . برگزیدم (صفحه ۷۰ )

حکیم ناصرخسرونیزپس ازطرح سوال ابوالهیثم آورده: «این سوالی نکوست ومیان حکما اندر معنی هرجانوری، بخاصه مردم اختـــلاف است. . .» ۱

ازآنچه که دربالا آوردم بروشنی میتوان دریافت که اگرابوشکورتنها شاعربود ودرحکمت مقبولیتی نداشت ممکن نبود حکمای اسماعیلی که کمترکسی را دانشمند راستین دانسته وبسیارکم بنام ازکسی یـــاد میکرده اند، دربحثی بزرگ ازحکمت قدیم ازاویاد کنند . حکیـــــم نیشابوری یاد شده درشرح قصیده استاد خود تنها ازپنج شاعـر یاد میکند : شهید بلخی که براوخرده میگیرد ـ رودکی که اوراحکیـــم نمیداند . ابوطیب مصعبی ـ دقیقی ـ ابوشکور. بنابراین اگرگمان شود که ابوشکوردرحکمت نیزدستی داشته است بگواه آنچه که یـــاد کردیم ، گمان سست وبی پایه ای نیست. زیرامنوچهری دامغانــی شاعرچیره دست واستاد سخن سراابوشکوررا ازحکیمان خراســـان شمرده درشعری آورده است:

ازحکیمان خراسان کو: شهید ورودکی
بوشکوربلخی وبوالفتح بستی هکـــذی ۲

## آیا انیسان وشهـــرمن اصطلاح مانوی نبـــوده؟

ازآنچه که درباره معانی ومفاهیم گسترده فلسفی وعرفانی انیســـان و شهرمن آوردم ، این گمان بخاطرم رسیده که آیا انیسان وشهرمـــن اصطلاح دینی وفلسفی مانویان نبوده؟ استخوان بندی آئین مانـــی همان عقاید قدیم ایرانی بود که خراسانِ ابوشکورسده ها پیشتـــر از اوازمراکزنشرمانویت بشمارمیرفت . ابوشکوربلخی که تاسال ۳۳۶ هجری

---

۱ ـ جامع الحکمتین ص۹۷ تا ۱۰۶ وشرح قصیده. . .صفحه ۷۰ تا ۷۲

۲ ـ نقل ازلغت نامه دهخدا

ازونشان هست وزاد روزوزمان مرگش دانسته نیست[1] وجزابیاتی پراکنده اثری ازاوبیادگارنمانده کتابی بنام آفرین نامه داشته است. آیااین نام یادآورنسك آفرینان اوستاوآفرین سریاآفرینان مانی نیست ؟ازچند بیت شعری که ازابوشکوررااین گفتارآورده و تفسیرکردم وتکامل همان اندیشه رادرآثارحکیم دیگرخراسان، حکیم ناصرخسرونشان داده‌ام، باآنچه که دربارهٔ مانی گفته اند واز اسناد مانویان بدست آمده[2] نوعی خویشاوندی درمفاهیم چند بیت شعرابوشکوروپیکرشته ازگفته های نجومی وفلسفی ناصرخسروبچشم میخورند که باید هم درسرزمینی مانند خراسانِ آنزمان که بازمانده ای ازآثارعقاید قدیم بویژه مانوی درآن رگ وریشه داشته چنان خویشاوندیهائی راباز یافت.

بنابراین " سوگند انیسان خوردن " ، " رخت ازاین شهرمن ، برتر بردن " وازتنگنای قالب وقفس مادی بدرآمدن وآزادشدن وبسرای روشنائی جاوید شتافتن وبدان پیوستن بوده است.

---

[1]- درلغت نامه دهخدا تولد ابوشکورراسال ۳۰۰ هجری گمان کرده‌اند

[2]- برای آشنائی باعقاید(مانی) به کتاب مانی ودین او ازسید حسن تقی زاده وکتاب مانی وتعلیمات اونوشته : ویدن گرن سوئدی ترجمه : نزهت صفای اصفهانی ومنابعی که درآن کتابها آمده اند نگاه کنید .

# قضا وقدر ابن سینا

به کوشش محمد تقی دانش پژوه

شیخ رئیس ابن سینا را رساله ایست بنام رسالة فی القضاء والقدر که بسیار مغلق ودشوار و با عبارات پیچیده والفاظ غریب ناما نوس عربی است ودوبار یکی در لیدن ودیگری در قاهره بچاپ رسیده است.
ترجمه وشرح فارسی این رساله که در اینجا می بینیم گویا از ابوعبدالله عبدالواحد بن محمد جوزجانی درگذشتهٔ ٤٣٨ در همدان باشد همانکسی که ترجمه وشرح فارسی حیّ بن یقظان نیز باید از او باشد چنانکه سعید نفیسی در "پورسینا" (ص ٤١ و ١٢٦) دربارهٔ این یکی چنین نوشته است. اگرچه او در جای دیگر همین کتاب (ص ١٤٤ و ١٢٧) آنرا از ابن زیله پنداشته است با اینکه شرح ابن زیله به عربی است (فهرست دانشگاه ٦ : ٢٤٠٥)
آقای هنری کربین هم در " ابن سینا وتمثیل عرفانی " جلد دوم ص ١٥ گفته است که بایستی شرح فارسی حی بن یقظان از جوزجانی باشد . متن را ابن سینا در پایان محرم ٤٢٤ در راه اصفهان ساخته وترجمه وشرح گویا میان ٤٢٤ و ٤٣٨ بانجام رسیده باشد .
اگر ما سبک این دو ترجمه وشرح را با یکدیگر بسنجیم خواهیم دریافت که آند و از خامهٔ یك دانشمند باید تراوش کرده باشد چه در هردو متن کتاب بند به بند آمده وپس از هر بندی با عنوان "تفسیر" آن بند بفارسی برمیگردد با این فرق که در رسالهٔ قضا وقدر پس از هر بندی پس از عنوان " غریبه " لغتهای دشوار ونادر آن روشن میگردد . عنوان دوم در ترجمه وشرح حی بن یقظان " شرح " است که در آن آن بند شرح دقیق داده میشود ومترجم آن بند را در آن آنچنان روشن میسازد که ما نا از خود شیخ در درسها شنیده

است وبا چنین شرحی دیگر چیزی ناشکافته وسربسته ونهفته در هیچ بندی نمی ماند . این عنوان در رساله تفاوقد رسومین است.

ما با این دو ترجمه وتفسیر دو رسالهٔ مرموز ابن سینا با کمک شاگردش که باید همان جوزجانی باشد به رازهای نهفته اندیشهٔ او رشت می یابیم وبه روش تاویل فلسفی او آشنا میشویم وهمین خود از بهترین سودهای این رساله هااست. چه کتابهای شفا و نجات ومانند آنها برای عموم نوشته شده وآنچه که اندیشهٔ درونی ابن سینا را میرساند رساله های کوچك فلسفی او است مانند تعلیقات ومباحثات که جنبهٔ تفکر شخصی دارد ورساله های مرموز وتمثیلی اوست مانند حی بن یقظان وطیر وسلامان وابسال ( هنری کربین ۱ : ۷ دیباچه ) وهمچنین این رساله که مرموز بودن آن ازاین ترجمه وشرح بدست میآید به ویژه آنکه مترجم در پایان آن چنانکه خواهیم دید چنین گفته است" این سخنان است که در حضور حی بن یقظان رفت" .

در تصحیح این رساله دو نسخه در دست داشتم که در آنها دقت کردم وبا هم یکر سنجیدم ومتن چاپ شدهٔ جامع البدایع راهم میخواندم وازآن هم بهره میبردم اگرچه باآن دو اختلاف بسیاری داشته است. در این تصحیح ناگزیر بودم که متن و ترجمه ولغت نامهٔ هرسه را باهم بسنجم واین سنجش گرچه بسیار دشوار بود دریی بردن به کلمات وعبارات درست مراراه برخوبی بوده است با این همه اطمینان ندارم که درست ازعهده برآمده باشم به همین اندازه که شد بس کردم وآن را نشر نمودم.

عکس دو نسخه ازاین رساله در دست رس نگارنده بوده است:

۱ ــ نسخهٔ کپرولو ش ۱۵۸۹/۳۰ مورخ ۷۰۴، فیلم ش ۳ ــ ۴۶۲ دانشگاه.

۲ـ نسخهٔ احمد ثالث ش ۲٤/۱٥۸٤ ، فیلم ش ۱ ۰ ٥ ۳ دانشگاه ( فهرست مصنفات ابن سینا ازمهدوی ص ۱۹۷ ـ فهرست قنواتی ص ۲٤۹ که متن درآن وصف شده است ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ص ۷٦۰ ـ فهرست فیلمهای دانشگاه ص ٤۸٤ ) .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، والصلوة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله اجمعين .

الاصل: حاطكم الله جماعة الاخوان من الاسواء ، واسبغ عليكم جسائم الآلاء ، انه لما تيسرت لي عودتي من شلمى راكبا جدد اصفهان ، عرست ببعض القلاع المعقودة على الجادة .

غريبه: الحياطة : الحفظ ، الاسباغ : الاتمام ، الجسائم : العظام ، الآلاء : النعم ، واحدها " الى " على مثال " معا " وامعاء " .

شلمى : قلعة بقرب بروجرد ، الجدد : الطريق المستقيم . وفي الامثال : من ركب الجدد ، امن العثارة .

التعريس : نزول المسافر آخر الليل للاستراحة منزل قلعة اذ الم يكن مستوطنا " ، ليس هذا من القلعة التي هي صخرة تنقلع عن الجبل يصعب مراحها .

تفسيرش لفظا بلفظ : خواجه گويد رحمه الله : نگاه داراد شما را حق جل جلاله ، اى گروه برادران از بديها ، وتمام كناد بر شما نعمتهاى بزرگ . بدرستى كه در آن هنگام كه آسان شد مرا بازگشت از شلمى رونده براه اصفهان ، فرود آمدم آخر شبى منزلى ويرانكه بر آن شاهراه هست.

شرحش : مقصود خواجه ازاين رساله آنست كه ما را بياموزد كه مذهب حق در قضا وقدر كدام است ، ودر صناعت خطابت از اجزاء حكمت كه قبول بيشتر مردم معانى را بر قواعد آنست ما را آموخته است كه : هر كس كه شروع پيوندد در سخنى ( ١٨٦ ب ) بايد كه مقصود سخن در صدر خطبه به رمز تعبيه كند ، تا چون از آن سخن به صريح چيزى گويد ، اذهان حاضران از آن غافل نبوده باشد ، وبهتر قبول كند .

پس آغاز سخن به دعاء خير چنان كرد كه مذهب حق در قضا وقدر رو

درج فرمود ، آنجاکه گفت : خدای حافظ شما باد ای گـــروه برادران دین ومعنی ومقصود آفرینش، یعنی : هرکه خداوند اورا نگاه ندارد ، خود رانگاه نتواند داشت، وهرکه خدای تعالــی نعمت بروتمام نکند ، کس بروتمام نتواند کرد وبدین نعمت تمام ، حکمت خواهد مرمستعدان راکه برادر خواند ، چنانك جائــی دیگرگفت: وانما الخیرالکثیرالحکمة ، نعمتها اجل کل نعمــة". قال الله تعالی " ومن یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا " کثیرا ".

وهمچنین چون سخن قلعهٔ شلمی گفت که عضد الدوله فناخسرو رحمه الله بنابرسعایت جماعتی ازدشمنان حکمت خواجــه را فرموده بود که درآن قلعه مدتی بنشینند . گفت چون میسرشـد بازگشت من ازشلمی ، یعنی : کلیات اوضاع سببهای الهی کــه آنرا قضا" خوانند ، برموجب تیسرجزئیات امورکه ازآن به قـــدر عبارت کنند ، بیرون آمدن سهل کرد ، واگرنه ازآن سربودی (که) من بیرون نتوانستمی آمدن . تا ما بدانیم که مذهب حق آنسـت که درهشده هزارعالم هیچ حرکت وسکون وقلیل وکثیرالا به قضا"و قدرخدای عزوجل نیست. پس اشارت کردکه چون ازحادثــه اقامت درشلمی بگذشتم، اول چیزی ازوقایع بزرگ این حالــت، آن بودکه مراازعالم قدس این واردآمدکه (۸۷ ر) رساله قضــاو قدربرمضمون آن مشتمل است، تابدانیم که مردم درهرلحظهای درحالتی است که آن حالت منزلی است آن شخص رادرراه سلوك اوبه آخرت که لا بدآن شخص رابدان منزل گذشتن است، وآن حالت دیدنی .

<u>الاصل</u>فاذا انابرفیقی الذی شغفه الجد إلحبا "ونشأفیه اللـداد (۲۴۳ ب) طبعا "، وحسب انّ طریقه الی الحق من الخصـــام، والحرفة المسمّاة بالکلام مهیع ، وانّ سبیله الیه من المشاجــرة

والشغب فی المحاورة میثا ٔ .
غریبه : سغفه الحب ای اصاب سغافه ، وهوغلاف القلب. سعفه بالعین الغیرالمعجمه : احرق الحب قلبه ، وقیل امرضه . وقد شعف : ولع بکذا ، اولع ، لده یلد لدادا "، ای خصمه . المهیع: الطریف الواضح . المشاجره : المنازعه . المیثا ٔ : الا رض السهله ، وتمثیت الا رض، اذا امطرت فلانت.
تفسیرش : ناگاه دیدم همراه خویش راآنك دل اوگرفته است دوستی با زکاویدن درسخن ، وبا اوبهم بردستت مخاصمه کردن طبعا "و می پنداردکه راه اوبه حق درجنگ جستن . وآن پیشه که آنراکلام خوانند ، راه روشن است، وراه اوبآن ازجنگ وآشوب درسخن راندن راهی رفتنی ، یعنی : می پنداردکه مراد اوبه طریق مجادله برآید .
شرحش : خواجه درین موضع به هم راه نه مردم هم سفرمیخواهد ، باآنك اوراشاگردان فقیه پیشه ومتکلم بسیار بوده اند ، زیراکه در این سخنان توطئه آن میکندکه حالتی راازخواص اولیا ٔ که عبارت ازآن جزغیبت ازبشریت نتوان کرد ، آنك (۸۷ ب) صوفیان آنرا فنا ٔ میخوانند ، وحکما سکون قوی بدنی گویند ، تاآنچه ازعالم روحانی وارد شود بی منازعت خیالات مضبوط بماند ، وآن سخن پس ازین که قصهٔ حیّ بن یقظان گوید ، ظاهرشودکه اوبه حی یقظان عقل فعال خواهد ، چنانك دررسالهٔ حی یقظان شرح داده است. ودر صحبت رفیقان مجادل تشبح عقل فعال صورت نهند .
وشیخ پیشتر میگوید : هم درین رساله " لله من شبح شبه بحی بن یقظان ، و لا ابعدان یکونه ". بلکه بدین رفیق قوت نفس میخواهد آنك اوراقوت ظانه خوانند ، چه نفس راقوتها بسیاراست، چون عقل عملی وقوت ظانه ، وقوت عقل نظری وجزآن . ومشهورات بیشتر از

ترکیب قوت عقل عملی ، وقوت ظانه برخیزد ، وشرح این قوتها در علوم داده شده است. وخاصیت اوآنست که خواجه گفت که : جدال ونزاع نیك پندارد ، پس خواجه درین موضع بدایت این حالت شرح میدهد که اولش اندیشه بوده است در موضع شبهه جدلیان ، وبه آخر نورعقل به واسطهٔ عقل مکمل نفوس ناس عبارت است ازآن فریشته ای که الهامات حق افکند ، وراههاراست نماید ، بروتافته است، وخواجه حکایت هرد وخاطر درین رساله بتمامی میفرماید .

الاصل : فطارحنا الکلام، فجرّنا خوالجه الی امرالقدر ، ورفیقی کما تعرفونه ممّن یجافیه عن افعالنا ویبرزخ منه وبین اعمالنا ، و یقصرعلی ما نفعله ونذره علی اختیارمنّا ، لا یضرعروقه فی بقعةالقضاء ولا یستقیه من شربات القدر .

غریبه : (۱۸۸ر)

المطارحة فی الکلام: ان یتکلم اثنان ، کل واحد کلاماً آخرفی غیر ما یتکلم فیه صاحبه، مفاعلة من الطرح .

خلجه یخلجه : اذا جذبه. المجافاة: الابعاد . یبرزخ بینه، یعنی : یحجزه، ومنه البرزخ للحاجزبین شیئین .

تفسیرش: پس سخنان درافگندیم، ومارا بکشید کشندگان اوبکارقدر ویارمن چنانکه شما اورامی دانید ازآن کسانست که قدروا ازکارهای ما دورکند ، ومیان کرد ارما واومیانجی درآورد ، وهرچه کند ، یانکند برخواست ما بندد . . . . بنشاند بیخ کرد ارما درزمین فرماخد (۱۰؟) وآبش ندهد ، ازآب خود نهاده آفریدگار .

شرحش : مشهورست که درقوت ظانه در رسالهٔ قضاوقدرسخنان آن کسان که افعال خویش مقصوربه اختیاروایثارخود کنند وخویشتن را خالق افعال خویش شناسد مقبول تراست، واگرنه آنستی که قوت

عقل نظری به واسطهٔ مقدمات اولی ترکیب برهان قطعی کند، ونتیجهٔ ضروری ماراییاموزد که ما نتوانیم که کنیم الا آنچه نهاده است وتقدیر کرده، میل همه کس بدان مذهب بودی.

<u>الاصل</u>: وتأدّت محاورتنا به الی ضخب وهی الی مداراة رخیمة رجاءٍ ان ارفق بداية اواحط من غلوائه، فبیناشبح من بعید اجتهرته، وقلت للله من شبح شبه بحی بن یقظان، ولا بعد ان یکونه (٢٤٤ر).

<u>غریبه</u>: تأوی بناای وصلنا. المحاورة: المجاوبة. الضخب: الصیاح والجلبة، یقال ضخب بالکسرفهوضخبان. المداراة: الملاینة کلام رحیم رفیق. الغلواء: الغلوا. الشبح: الشخص، اجتهرته: ای رأیته عظیم المراة. وقیل اجتهرته: رأیته (١٨٨پ) جهرة، یعنی: وجهه الشبه. والشبه: المشابه للشیئ. حی بن یقظان کنایه عن العقل الفعال، یعنی: هوحی روحانی، وعلته یقظان علی احسن حالات الاحیاء.

<u>تفسیرش</u>: خواجه گوید: برسانید ماراسخن گفتن بایکدیگر. بدانکه اوبانك میداشت، ومن سخن نرم میگفتم بدان امید که برفق ونرمی دردا وبرد ارم، وکم کنم ازحد برون وغلوکردن او، درآن میان شخصی ازدور پیدا شد که مرا بزرگ نمود، وبا خود گفتم چه نیکوصورتیست و چه مانند به حی بن یقظان، ودورندارم که خود او بود.

<u>شرحش</u>: شك نیست که شبهات خیالی پیوسته به غلبه وتیزی کوشد تا طمانینت نفس زائل کند، ونفس عارفان به نرمی ازالت شبههٔ اوکند، ازوبا عقل همه جنگ است، وازعقل با اوهمه شفقت، وبسیار افتد که مردم پاك سیرت صافی مزاج راشبهتی خیالی درافتد، ودرعقل نفس مطلوب رابه برهان عقلی داند، ولکن شبهات خیال لذت یقین رابپوشد، چه لذت به واسطهٔ اطمینان بود، وشبهات نقیض معلوم نصرت دهد، وازروح مشاهده بازدارد. درین حال چون

نفس شریف بود ، بهجناب قدس منجذب شود ، وازآن جانب هیچ بخل نیست، یالذتی عظیم، یاوشوقی تمام، یاصورتی سخت خوب، یابه وجهی ازوجوه دیگراوراخلاص میسرشود ، وفریشتگان فیض فضل حق به واسطهٔ تضرع برحسب مزاج آن شخص بدو رسانید ، تاازمکاوحت های بدنی بازرهد ، ودرلذات قدسی منغمس شود . (۹۸ ار)هریك ازبندگان به حسب قبول خویش بیابند پغامبران راعلیهم السلام چنان روشن بودکه اوراآن صورت نبندد ، ودرآن شك وشبهت نباشد . ومثل این حالت اشارتست به حکایت ابراهیم علیه السلام: " اولم تومن ؟ قال بلی ، ولکن لیطمئن قلبی ". وهریك راازخلق درخوراوکه هیچ کس نباشدکه وقتی اوراد عائی مستجاب نشده باشد ، بداند اگراوغافل نباشد؛واین فصل سخت بزرگواراست پیش عاقلان ، وسخره نماید به نزدغافلان پس خواجه راقدس الله روحه بسیارازاین نوع بوده است. امادرین دوحالت روشن دیده است،که دردورسالت بازمیگوید : یکی حی بیقظان ، ویکی رسالهٔ قضاوقدر . وابلهان ازطلبهٔ علم پندارندکه او لغومینهد ، یاامرکسی دیگرمیگوید ، ونه چنانست، بلکه این وصف حالتی میکند . وشارح این معنی چنانست که تعبیرخوابی میگوید ، تامطابقت آن مرئی بامعلوم مبرهن ، محقق بازگوید ، تادرست شود که این خاطرراست بوده است. ازینجاگفت خواجه که عقل فعال مرامتشبّح شد ، وازینجا تابدان موضع که گفت درآخراین رساله : " فهذا ماجری وانا حاضر" یعنی :که اینجاسخن درحضورعقل فعال رفت که حی بن یقظان میخواند ، ولا شك این حضوربه غیبت غلبهٔ ادراك قوی بدنی تمام شود .

خدای تعالی ماراوجمله دوستان ماراازدانش حقیقی بهره دهاد ، وبه واردات قدسی کمال وبرخورداری ارزانی داراد ، یاازواصلان

(١٨٩پ) كناد ، يا ازسالكان ، يا ازمومنان ، ازمنكران ومستهزيان مكناد ، بمحمد وآله الطاهرين .

الاصل : ولعل الذى بيده ملكوت كل شيئ ان تمتعنى منه بلقاء شنى يعود جذعا بعد ثناء طال طوله ، وتمادت مدته . فان الغيب جونة للعجايب يفكها فاجوءمن قدر غير مرقوب عن عبر غير محسوبه . وكاين من بعيد قربه القدر اى قرب ، وقريب قذفه الى اعمق شعب غ بيه الثنى الذى يلقى ثنيتة ، ويكون ذلك فى الظلف والحافر فى السنة الثالثة . وفى المجمل الثنى من الشاة الذى دخل فى السنة الثانية ، وفى الخف فى السنة السادسة . الجذع قبل الثنى ، يقول منه لولد الشاة فى السنة الثانية ، ولولد البقر والحافر فى السنه الثالثة ، وللابل فى السنة الخامسة ، اجذع والجذع اسم له فى زمان ليس له سن ولا يسقط . كان حجة الحق ، يريد بقوله : (٢٤٤پ) لقاء شنى يعود جذعا لقاء من طال عهده به ، فيعود جديدا ، ويمكن انه يريد انه يفرح برويته ولقائه كفرح من رد الى صبا بعد كبرسنه . طال طوله ، يعنى غيبته . قذفه : رماه . الشعب : الصدع فى الجبل وغيره .

تفسيرش : وباشد آن كس كه پادشاهى او برهمه چيزرواست ، برخوردارى دهد مرا ازويد يدار پيرى كه جوان شود پس از دورى كه غيبت اودرازشده است ، ومدت وروزگارش دورگشته ، زيراكه غيب وپوشيده همچنانست كه جونهٔ عطاركه برانواع داروها بود ، غيب همچنان جونهٔ عجايب است ، وشگفتيهاى سرپوشيده سرش برگيرد ، ناگاه قدرىكه (١٩٠ر) توگوش بدان نداشته باشى ، وپيدا شود پندارهايىكه درحساب تونبوده باشد . اى بسا دوراكه اورانزديك گند نهادهٔ خداچه نزديك ، وبسا نزديكىكه دوركند ، وچه دور بيندارد به گوترين دره اى ازكوه .

شرحش: خواجه با رفیق مینماید که آن شخص که پدید آمد مراد رو انتفاع است، وتراد رآن د فاع. د رحساب قد رت ما هیچ د ونبود ، بلکه با تفاق افتاد ، واتفاق ازاسباب قد ریکی است، تا توهّد انسی که کارها ازجایی د یگرمیباشد ، " ویا تیك بالا خبار من لم تزوّد ".
ونیزپید ا میکند که د یرست که من مشتاق د یدار این شیخ بوده ام، واوراندیده ام الاّ اکنون که قضا بود .
مقد مه : اگرچه آنچه د رفصل پیشین گفته ام تحقیق آنست که این حالت است، اما برای د ومعنی ما این راامری نهیم ازحقیقت:
اول معنی آنست که آنچه حالت است خود خواجه روح الله رمسه میگوید ، ما معنی میگوییم پس ازین .
ود وم معنی آنکه عوام اگرکسی ازوارد ات قد سی خبری باز گوید ، ایشان منکرشوند ، وپند ارند که د عوی نبوت میکند ، واین ازجهل ایشانست که پیغامبرراند انند که چه مایه صفات بزرگوار باید تا کسی پیغامبررا بد اند ، فکیف پیغامبرشود . واگربه مجرد خاطرها راست باید آنکه کسی راازمغیبات چیزی روشن شود کسی شد ی ، کارد یگرگون بود ی .
پس بنابراین مقد مات ما شرح این رساله هم برآن گونه گوییم که د یگران شرح حی بن یقظان گفته اند ، اگرچه د رآن رسالت نمایش همهٔ (۹۰ پ) اصول علوم است، ود رین رساله نمایش مسالهٔ قضا و قد ر ، اول شرح برمنوال معهود گوییم:
خواجه د رین مقد مات که گذ شت، رمزفکرت وتعارض خواطرمیگوید که د رمسالهٔ قضا وقد رمی یافته ، وتا به آخرکه اوراحق روی نموده است د رمساله ، وچون حق به واسطهٔ فیض علوی توان د انست ازآن حالت د راول عبارت کرد که شیخ حی یقظان ازد وربدید م، زیراکه حق د ر مسالهٔ اول ضعیف نماید ، پس به تد ریج روشن شود ، وشبهات د فع کند .

الاصل : واعظم العبرالقدر ، وانت يااخي دفوع لما تلوه عليك من آياته بالراح ، افوف في وجهه ، لا تبسط له زبّة مابين حاجبيك مستبعد ان يكون القدر ذا سلطان مبسوط الاعلى عدد من الاسباب مضبوط . ومعتقد ان المعروف من افعالك ، والمنكر والجد من تشحطك واللعب والحق من اقوالك ، والباطل بمعزل من عصمة القدر ، ومحيد عن مجازه وجنبته عن مستنّه ، وخلاص من شركه ، ومضيف عن سهامه انماهي منك ولك عليك .

غريبه : الدفوع : مبالغة الدافع . الافوف : المكثّر من قوله : افّاله : ضجراً . الزبّة الفعلة من قولهم : زويت الشيء ، اى جمعته وقبضته . التشحّط : اضطراب المقتول في دمه . المستّن موضع الاستنان ، يقال : استن الفرس اى قمص القماص . هوان يرفع يديه ، ويطرحهما معاً ، ويعجن برجليه : يقال : عجنت الناقه اذا ضربت برجليها على الارض . ضاف السهم وصاف معجمه وغير معجمه ، اى مال عن الهدف .

تفسيرش : (( ١٩ ر ) وبزرگترين چيزها كه ازآن پند گيرند ، قدر است ، وتواى براد ربسروا زننده آني[1] كه من بتومى خوانم ازانتها ، اوبسرد ست ، اف كننده اى درروى اوبنگشايى اوراآن گره كه ميان دوابروى تست ، دورميداري كه قدررا قوت وزوربود فراخ وگشوده ، الا برچند عدد ازاسباب ( ٢٤٥ ر ) نگاه داشته ، واعتقاد ميداري كه پسند يده كرداروگفتار تووناپسند يده ، وجد از طپيدن توهزل ، وحق ازسخنان تووباطل ، دورست ازنگاهداشتن قدر ، رها گرديده از گذرگاه او ، وبه كناري ازراه او ، ورسته است ازدامش ، ودورافتاده ازنشانهٔ تيراو ، همگى كارتوازتوست ، ونيك وبدش تراوبرتوست .

---

١ــ هردونسخه : بسروازننده آني

شرحش: خواجه با یار خود میگوید: ترا بهیچ گونه اضافت چیزها به قدر خویش نمیآید، باز از آنچه در هیچ چیز دیدن صرت نیست که در رود رست بروی او یا زمینهی، یعنی که مجازی او که ترا پیش سر می آید انکار میکنی، وانکار براهین او را که برتو میخوانم میکنی، وجز وضع اسباب وچیزی چند نامضبوط حوالت به قضا* نهاد طالم میکنی. کارهای خویش از موافق رای ومخالف هوای خویش به خود اضافت میکنی.

الاصل: ولوکان لفّاً لیك عن حوش القدر لما ارصدت لوعد ثواب اووعید عقاب. هذا غایة ما استهدف لموقع فکیك، ووقف عنده خبب خاطرك، وسمح به رشح لددك، وغرست فیه رجاك لغدك.

غریبه: لفّ لفّه، ای ناسبه. قال الاعشی: وقد ملأت قیس زمن لف لفها. (۱۹۱ ب) الحوش: سوق الابل رجعها. یقول: حششت الصید احوشه، اذا جئته من حوالیه لتصرفه الی الحبالة. الارصاد الاعداد. یقول: ارصدت له ای: اعدت. الخبب: ضرب من العدو. والرشح: العرق، والترشیح: التربیة، یقال فلان یرشح للخلافة: ای یربی. اللدد: مایسقی الانسان من الدواء فی احد شقی وجهه وکذا اللدود، ومنه اخذ اللدد فی الخصومة.

تفسیرش: واگر کارهای ترا اضافت با توبه گرد آوردن قدر بودی نه بسه اختیار تو، ترا برراه وعدهٔ نیکی وهم عقوبت نشاندندی. اینست غایت آنچه نشانه تیراندیشهٔ تست، وبه نزد این شبهت ایستادن پوییدن خاطرت، وازجدال تواین قدر لالت می پالاید، ودرخت امید درین موضع کشته میوه نجات فردا را.

شرحش: خواجه این جایگه ابتدا* کرد به شرح شبههٔ جدلیان درین مساله که گفت: وتو اعتقاد می داری که اگر کارهای ترا قدر آفریده بودی، چرا ترا برآن که نیکست ثواب دادی ووعید بهاعقاب، که آن قوم این مذهب دارند شبهت ایشان اینست، گویند: حق

تعالی عادل استظلم نکند ، وچون گناه اوآفریند مارابرآن اگر عقوبت کند ، ظلم باشد .
واین شبهت ازآنجامی خیزد که کارحق برکارخلق قیاس میکنند .
وخواجه روح الله رمسه وقدس نفسه درین رسالت بیان کند که کاراوبه کارخلق نماند ، وهرچه کند تصرف درملك خویش باشد ، ظلم نبود وکس رابروچون وچرانرسد . قال الله تعالی : لا یسأل عما یفعل وهم یسألون . ( ۱۹۲ ر )
الاصل : وان صد قتنی فراستی فی هذا الآل المقبل ، استنعمته نصیرا" علیك ، وشرکا" فی استنقاذ كمماسوّل ، فلیأته صاحب لی تیلطّف بین یدیه لیتعّرف الیه . فلمّاوافاه ، الفاه من ابتغاه فاذا هوهو، واذانحن بدار الیه حییّناه ، و رفهناه قد رنقض الحشمة ومزج اسباب المباسطة .
غریبه : الآل : الشخص . سوّلت له نفسه امرا" ای زینّته . وافاه ، الفاه وجده . ابتغاه : طلبه . رفهناه : نفسناه . یقال : رفه عن غیرممکن ای نفس عنه . ورجل رافه وادع. نقض الحشمة : رفع الدهشة .
تفسیرش : واگرراست میگوید بامن آنچه به فراست ازین شخص میدانم که میآید ، اورانیکویاری دهی دانم برتوونیك انبازی در برهانیدن تواز آرایش شیطان شبهت، ترایاری ازآن من باید که برود که بپیش اوتلطف نماید تااورابشناسد . چون پیش اورفت، یافت آنرا که می جست آن اوبود ، ماهم آنگه به شتاب بپیش اورفتیم، سلام و تحیت کردیم، اوراچندان مهلت دادیم که شکوه وشرم بازرفت، وبایك دیگرگستاخ شدیم.
شرحش : خواجه میگوید باآن یارخویش گفتم یعنی باآن خاطرکه شبهتهاالقامیکرد : تااگراندیشه ای که مراست راست، واین فراست که من میکنم، یعنی : که تصرف مقدمات وترکیب برهان که روی نمود ( ۲٤٥ پ )که ازآن عبارت کرد به ظهورحی یقظان برخواست. من و

آن شخص آینده یعنی : فکرت عقلی وفیض طوی بهم بارشویم در انقاذ تو از تسویل شبهت. پس یاری راگفتم ، یعنی قوت (١٩٢ پ) مفکره راد رحرکت آورد م تا بدانست که این حدس که نوید آمد از جنبهٔ عالی است، واین دانش تازه یقینی است. چون نیك اندیشه کرد م، چنان بود که من دیده بودم، یعنی چون قوت مفکره حدس را باید دید ، وراست یافت ، به همه قوای بدنی منجذب شدیم به انقیاد حق سلام وتحیت راعبارت کرد از توجه به اموعقلی وآنچه گفت چون سلام کردیم چند ان صبرکردیم که حشمت بازرفت ، بدین[1] آن خواست که اول که خاطری راست درآید ، یك سخن بود ، اول آن مضبوط باید کرد همچنان کلی . پس چون کلی مضبوط گشت، آنگهی تفصیل شاید کرد وتفاریق د رلفظ وعبارت آورد ن . واین صنعتهایی بود که عالمان به تجربه دانند ، به سخن راست نشود.

الاصل : واخذ الحدیث فی شجونه ، فاقبل علی یقول : مالی اراك غیر العهد عهدته ، وغیرالالف عرفته ، اراك زمرالنشاط ذابل الورق ، مهصوص النقی ، معقول الاسلة ، رائب النفس ، واجم السّجيّة ، بعد عهد لی بك ضرمته تلهب ، ونبعا تموج ، واعصارا یعصب وشفرة هد اذة الغرب ، وجوادا غیرمکبوح الجماح . وکانما بلی غلیانك یفثؤ وعنود عرقك یرقؤ .

غریبه : قوله الشجو واحد شجون الاودیة ، وهی طرقها . العهد : الامان والموثق والذمة . الزمر : القلیل الشعر والقلیل المروّة . ویقال لکل شئ قلیل زمر . النقی : المخ . الاسلة : راس الرمح ، اراد به اللسان . راب الرجل : ای اختلط عقله . الواجم : الذی اشتد حزنه حتی امسك (١٩٣ پ) عن الکلام . الضرام من الحطب الملتهب سریعا . النبع : خروج الماء من عینه . الاعصار : ریح یرتفع الی السماء کانها عمود . العاصف : ریح یحمل العصف ، وهو حطام النبت.

---

١ــ د ونسخه : بدش

الشفره : السكين العظيم. الهد القطع بسرعة . غرب السيف وغيره : حده . الفثؤ ، يقال فثأت القدر ، سكنت غليانها ، وفثأت الرجل : سكنت غضبه بكلام اوغيره . والفثوء ما يفثى به الشئى عند العرق اذا سال ولم يرقأ العنود ، ترك المقصد وطعن عنداذ اكان يمنة ويسرة . والعنيد : المتحير . الرقوما يوضع على الجرح السايل فيمسكن .

تفسيرش : وسخن ازهرگونه رفت، روی فرامن کرد وگفت چه بود ست مراکه می بینم ترا نه چنان امین که بودی ، ونه آن دوست که من شناختم ، می بینم ترا اندك نشاط ، پژمریده ، برگ گداخته ، مغز استخوان درمانده به طبع ، ومن ترا دیدم آتشی درفشان ، وآبی روان ، وبادی سخت، وکاردی برنده ، واسبی تازی که بسربسا ززده نشود ، پنداری جوش ترا آبی بر زدند ، وتیزی ترا داروی برنهادند که خون بازنشاند ازرگ .

شرحش : درین حالت اشارت میکند بدانچه ازعالم قدس درخاطر من میگفتند که تراخاطر جوانی که تیز بود بر آن نمانده است، امثال این شبهات نگرفتی ، طبع وقاد توکندی چرا میکند ، واندیشه توصائب نمانده است. آتش جوانی نیست درین حالت. اشارت بدانست که مردم پیررا میکند ، اگرچه اصابت او بیش از آن جوان بود ، وخطا (٣٠٩ ب) درمعقولات کمتر ، لکن درجوانی زود ترتواند اندیشه را بپایان رسانیدن ، وشبهتها حل کردن ، که این دو فعل عقل را به واسطهٔ قوتهای بدنی بود ، وقوتهای بدنی درجوانی قوی تر بود ، اگرچه قوت عقلی وقت باشد که درپیری غالب تر بود. وپیوسته مردم جوان رااگر شبهتی روی نماید ، یا مصرشود یا زود بگشاید وبدان گشایش خرم شود ودر آخر عمر شبهت کم افتد واگربیفتد برگشاید[1] وهرگه که حل شود . جوانی وپیری با یاد آید وحالی شکستی دراند رون پدید آید که طبع وخاطر بدان حد نمانده باشد .

---

١ــ ٢ : حال

مقصود خواجه روّح الله رمسه درین فصل آنست که مارا بیاگاهاند که در جوانی جهد کنیم به تحصیل علم که باشد که به واسطهٔ قوای بدنی توان دانست که در پیری نتوانیم.

الاصل: فقلت کذلك للدهر ضروبا نات اخیاف، والمرء (٢٤٦ ر) فی تصاریفه، وانه لیکسوثم ینضوویخلع. والتغییر دید نه والتبدیل هجیراه. ولقد کنت علی بینةٌ من ثبوت القدر بقیاس معتبر، فتلفق الیه من التجارب مارفده وعضده. واذا شهد القیاس للحق، وشهدت التجربةُ للقیاس، تاکد الایمان، وعقدت النفس علی برده، واعرض الوهم عن همزالشبهةولمزها، ولم یمنحهما الاصغاء، ولم یؤلفهما البال، وانشزعنهما الذهن.

غریبه: قوله ضروبا نات اخیاف: ای تغییرات مختلفةٌ. خلع علیه خلعه ای وصله بها، وخلع ثوبه ای نزعه. وکذلك فضی ثوبه: ای نزعه. دیدنه وهجیراه، کلاهما دأبه وعادته. یقال: مازال (٩٤ ر) ذلك دیدنه وهجیراه ای عادته ودأبه. تلفق الیه: انضّم الیه. رفده وعضّده: ای اعانه. الهمزواللمز، هوالعبث. واصلهاالاشارة بالعین ونحوها. لم اوافهماالبال لم اجعلهما الف بالی، ای قلبی. انشزعنه: ارتفع من نشوزالمرأة علی زوجها، واصل النشزالمرتفع من الارض.

تفسیرش: گفتم روزگار چنین است. اوراگردشهای گوناگونست. در پوشاند جامه در مردم، وهم اوبرکشد، وخلعت دهد. پس چون بپوشنند، هم اوبرکند. عادت اوگردید نست وتغییر. ومن بودم برراستی سخن ازدرستی قدربه قیاسی صعب تر. وچندان تجارب بدین اعتقاد بپیوست که آن رایاری داد. وچون قیاس برهانی به تجارب زمانی بپیوندد، ایمان بدان دانش موکد گردد، واعتقاد کند نفس آن را، وخنکی یقین بیابد، ووهم راباا وهیچ پیش نشود، وگوش باهیچ شبهت نکند، وراه آن دردل ندهد، وذهن ازشبهات ترفع جوید.

شرحش : خواجه برد لخوش میکند کاهش قوتهای بد نی ، د رمعرض جواب میگوید تن مرد م تاثیرپذ یرست، وگرد ش افلاك موثر، ناچار هرچه کون پذ یرد فساد یابد ، وهرصورت که به ماده داده شود ، همان باز شده آید .

شعر :

کذ االزمان فمامن نعمه بطر    للعارفین ولا فی لقمة فشل

فماالاسی لهموم لا بقاء لها    ومالسروربنعمی سوف ینتقل

آری من خود به قیاسهای برهانی تصرف قدر د رنهاد بشرد انستم، ولکن قمع قوتهای بد نی د رعهد جوانی نتوانستم تا تجارب بدان عقاید پیوست، وطمانینت د لبدان ( ٤ ٩ ١ پ ) محصل[1] گشت. د رین فصل اشارت میکند به فواید پیری ، که اگرچه وهن وضعف لازم اوست، اجتماع تجارب رابطنت حصول همان زمانست تاحکمت آفرید گار د انسته شود که اوراد رهرچیزی سری است، د راطوار اد وار بی نهایت اسرارمدرج است. هرچه به رنج جوانی محصل شود ازمعانی ، د ر پیری واسطهٔ تجارب گرد د ، وبرخورد اری ابدی ازاجتماع هرد وامید وا بود .

شعر : ماساءنی الد هرمن شیء بلیت به

الا وقد سرنی عقبی تجاربه

<u>الاصل</u> : وهذ ارفیقی لقد اطاع نزعات الشیطان فی جحد القدر ، فهوزلوق عن القبضة لا تطلکه الحجة ، لقد عزی بشبهه ترین علی قلب من لم یعجم الخلیقة بناجذ الحکم ، واجتلی وجه الحق من وراء سجف صفیق ، فماباح له الطباع بسره ، ولا هش وجه الحق فی وجهه . وانما یضرب الله من عادات بریته امثالا " ، ویجری علیه من مذاهبهم احکاما " ، ولقد بردت عینه بکل برود ، فلفظه لفظ القذی ، وعرضت علیه کل آیة ، فتولی عنه برکن .

<u>غریبه</u> : قوله <u>نزع</u> الشیطان ای افسد واغوی . عزی بالشئ : اولع به . <u>الترین</u> الطبع والد نس . یقال : ران علی قلبه ذ نبه ای غلبه . <u>عجم</u>

---

[1] ـ الند حاصل .

العود اى امتحن صلابته : بناجذه : اى بسنه الذى بين الناب والاضراس . السجف : ستر الحجلة . الصفيق الصفاقة الصلابة مع الملاسة . اجتليت العروس اى نظرت اليها مجلوّة . باح بسرّه اى اظهره . الهشاشة : الارتياح : البريّة الخليقة . البرود والبريد، كحل يكتحل به لتبريد العين . لفظ الشئ من فمه اذ ارماه . القذى (١٩٥ ر) شئ يسير يقع فى العين . فتولى عنه بركن : اعرض عنه بجانب.

تفسيرش : این بارمن فرمان بردارشده است فریفتن دیوراد رانکار کردن قدر سخت خریده است (٢٤٦ پ) ازقبض حجت، بازجای نمیآید ، شیفته شد به شبهتی که زنگارافگند بردل ، آنکه آفریده ها رابدان دانش فرانگرفته باشد ، ودرروی حق ازپس پرده سخت نگرسته باشد . طبع چیزها سخن خویش باا ونگفته باشد ، ورروی حق درروی اونخندیده بود . قیاس کارخداتمثالهای عادات آفرید مها کند ، وازآنکه برمردم رود صفتها بروروادارد ، وچشم اوراپیمهداروهای چشم آزموده ازعلاج آن .

شرحش: صفت آن قوت میکند که شبهتها افگند ، دیوش فریفته است، یعنی : اندیشه هاکه نه ازعالم حقیقت است اورادرخطاافگنده است، تاقدرحق رامنکرشده ست، منقاد حق وحجت عقلی نمیشود ، از دست می خیزد ، یعنی : درقدرت بیان نیست که اوراحق تعلیم کند که قوت وهمی جزبرموافقت محسوسات ادراك نتواند کرد. وشبهتی که اوراافتاده است ازعالم اجسام است وامتحان حکمت اوراباطل کند ، چه جسم درعالم خفاء واختلاط است، وطبایع چیزها در اجسام مجرد نبود . ازپس پرده لوازم هیولائی بود ، وحق دراویا باطل آمیخته باشد . واگربه هزاردلیل عقل ذات واجب الوجود بداند ، درخیال وهم جزبه چیزی ازمثالهای محسوس متقررنگردد ، وافعال اوبرافعال ماقیاس داند کرد ، وچنان تواند دانست.

الاصل : وكان الذى نلته (١٩٥ پ) من لقائك عفواً امنية اطل

بها النفس فسناها مقلب الاحوال غير متصد . ولقد كان الاستصراخ اليك والانتصار بك من مثله ، واستدناء قطوفك وامتراء شطرك واستجراء لسانك ببيانك ، والاصاخة لنبيه موضحك من عزل الاغراض المعقود بتيسير انك ععائك ، وصه بقربك . واحسام الصنع باد نائك والادناء منك .

غريبه : قوله عفوا ، اعطيت فلانا " عفوا " : اى من غير مسألة . امنية الامنية ما يتمناه الرجل ويهواه . عللت الصبى : شغلته عن البكاء مناغاة ونحوه . التسنيه : التسهيل . الاستصراخ : الاستغاثة . القطوف مصدر قطفت العنب وغيره : اى جنيته . الامتراء : الاستدرار ، امترى الريح السحاب : اى استدره . الشطر كل خلفين من اخلاف الناقة وهى ضروعها خلف اعنى القادمين والآخرين . الاصاخة : الاستماع عن الشىء اكرمه .

تفسيرش: واينكه من بى طلب يافتم از يد ارتو آرزويى بود كه نفس را به چيزها مشغول ميكردم از طلب آن . وميسر گردانيد آنرا گردانيده حالها القائى بى انتظارها ، ويارى خواستن وفرياد طلبيدن به تو ، ونصرت جستن از تو از مانند اين بود . ونزديك كردن ميوه تو ، ودوشيدن يك صف پستان تو يعنى : جز تو جستن ، وروانى زبان تو خوشى به رحمتو ، وگوش باسخن توكردن ، تا پند شنويم از بزرگوار غرضها بود كه به تيسير حق تعالى بازبسته باشد كه ديدار تو نمايد ، وبه نزديكى تومنت نهد ، ونعمت بزرگوار كند به قرب تو ، ونزديكى از تو .

شرحش: خواجه قدس الله نفسه ٩٦ (ر) درين فصل تعريف بدان ميكند كه نفوس خيّر ، كه ايشان را توحد س وادراك معقولات باشد ، نمى ايشان به طبع سود مشتاق وارد ات[1] قدسى باشند ، ولذتى عظيم يابند از انقطاع علايق بدنى ، تا چون وقتى به حدس معنى بدانند بدان ادراك خود بلند شوند ، وبه ورود فيض فضل روحانى كه درهر حالتى اثرآن چيزى ديگر بوده تو دگريابند . مثالش چنان بود كه كسى گرسنه باشد ، مثلا " به غايت ، ونان او معشوق پيش گيرد ،

١ــ هردو نسخه : وارادت

هم به دفع گرسنگی خوش طبع شود وهم به دیدار معشوق شادان.

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد
چون دم عیسی در کالبدم جان آرد

وچون ناگاه پیدا شود خوشتر بود. میگوید خود در شبهت مانده بودم، از دست رفتن محتاج ازالت بودم، ونیز همیشه مشتاق دیدار تو باشم، ولکن جز تیسیر اسباب الهی دیدار تومیسر نشود. شرح حق می گرا روبر اهلیت واستعداد اتصال به عقل فعال.

الاصل: ولقد تیسر فانعم ببیان لعله یشحذ منه بصیرة غشیها کلول، ولبسها طبع، واستحوذ علیها هوی، ونارت عنها السکنیة، واستوحشت منها الهدایة، ونعله یجاهد فی الله مخلصا لا یلوی علی عصبیته. کلما اسفرله وجه من الحق لفتته[1] عنه، فان المجاهدین فیه حق الجهاد مهدیون منه سبیل الرشاد.

غریبه: قوله: التشحیذ (۲۴۷ر): التجدید. الطبع: الدنس. استحوذ: غلب، والنوار: النفور، نار: نفر. لوی براسه از االماله، لویت علیه: آثرت علیه.

تفسیرش: چون دیدار تومیسر شد، انعام فرما (۱۹۶پ) وبیانی بکن، مگر تیزشود ؛ ورا بینایی که کند شده است، وچرك برونشسته وغلبه کرده، هوا وآرزو برو، وآرام ازو برفته، وراه راست اورا ناخوش آمده، وممکن باشد که درراه خدا به اخلاص مجاهده نمیکند، چنانکه درو هیچ تعصب نباشد که چون حقی پیدا شود، آن عصبیت اورا ازآن بگرداند، زیرا که آن کسهاکه درراه حق تمام درآیند، راه راست یابند.

شرحش: درین فصل به دعوت نفس میخواهد از عقل به تسکین نایرهٔ شبهات وهم، وبه عصبیت ها[2] صفتهای وهم باز میگوید که از صفات اویکی آنست که درادراك چیزها اورا واسطه نه چنان بود که عقل راکه حد اوسط هرمساله اورا یکی باشد، بلکه وهم ازاینجا آنجا جهد وازآنجا بی ترتیب، وچیزی که به صد گونه نماید وهمه راست

---

۱ــ چاپی: لغتته، ا: لقیته، گ: لغیته
۲ــ هرد ونسخه: بعضها.

پندارد ، ونیزهرگزازعصبیت جسم وحس خالی نماندکه پیوسته چیزهای نامحسوس خواهدکه برمقتضی لوازم محسوسات بدانـد ، نه چنانکه قوت عقلی که چیزها راکه درهم آمیخته باشد ازهم بازکند تامعانی مجرد ادراک کند ، پس عقل مجاهد به اخلاص است ، ووهم باعصبیت آمیخته ، وآن عصبیت اورا ازادراک حقیقت اشیاء محروم کرده است ، واخلاص عقل اورابه هدایت رسانیده " والذین جاهدوافینا لنهدینهم سبلنا "

الاصل : اولعله بموعد من میقات مکتوب تتفتق فیها اکمام ذهنه ، ویمنع جامس فهمه ، ویرکد تیّار لجاجه . فان لکل اجل کتابا " وان ابتلائی باصدقائتعصبنی بهم ( ۹۷ ر ) المشاکة فی النوع والمصاقبة فی الوطن ، والمشارکة فی الحاجة ، وعوزالغنی عن التعاون والتعارض ، وکل ذلک لما یحرث الالفه ثم یزرع المحبة ، ثم یحصد الشفقه . والشفقة بیضه تتفقأ عن النصیحة ، والنصیحة لقمه قلما تساغ . وقد یغصّ بها من لو اساغها استهنأها ، فاذا عافها مستطعمها ، فمجها کان فتا فی عضد النشاط ، ورد ما " لباب الرجاء ، وغما " مضروبا " علی النفس لواضح اخفاقها فیما حاولت من اشفاقها . ولما اعضل من داء الصدیق کل الاعضال ، وأیاس من منظور الابلال ، حتی خلی له الطبیب سرب الشهوة ، ورفع عنه قلم الحمیة لاحد ، ما اراکنی ایها الشیخ کئیب النفس ، سلیب الانس ، وله اخوات بل امهات تدق عن العزالغبی ، وتجلی[1] عن المحتنک الابّی .

غریبه : قوله تتفتق : تتشق . الاکمام : الکفری وهی دعاء الطلع قبل ان تتشق یمیع بسیل . الجموس : الجمود . التیّار : الموج . الکتاب : الغرض والحکم والقدر . عصبت فخذ الناقه : شددتها النذر . المصاقبة : هی المراقبة . عوزالشئ اذالم یوجد . عافها ، عفت الطعام : کرهته . المجّ : رمی الشراب من الفم . فت عضد مبمعنی هورکنه . ردم لثلمة ای سدها . احنق الصاید اذارجع ولم یصطو . الابلال : البرء

---

1 - 1 : وتحل ، چاپی : وتجد ( = تحزن )

من العرض. السرب : الطريق ، يقال : خل سربه. الغرّ الرجل غير المجرّب. احتنك الرجل : استحكم . الابّي فعيل من الاباء يراد به الكامل .

تفسيرش : تا باشد که وقتی معین هست که دراو شکوفهٔ (١٩٧پ) ذهنش بگشاید ، وخاطر فسردهٔ اوروان شود ، وموج لجاجش کم گردد ، که هرچیزی راقدری وحکمی ووقتی هست، واین مبتلا شدن من بد وستانی که مرا با ایشان بسته است مانندگی حقیقت و همسایگی خانه وانبازی حاجت، وناگزیری یاری یکدیگر به تن ومال ، واین چیزها بیست که خوی کردن کارد که ازآن دوستی روید که دوستی شفقت بارآرد ، وشفقت ازنصیحت شکافد ، همچنانکه بیضه مرغ ازفرخ شکافد، وفرخ ازو بیرون آرد . ونصیحت لقمه[1] است که کم کسی راخوشگوار بوده باشد که درگلوی کسی گیرد که اگرفروبردی خوش گوارش آمدی . چون کراهت دارد ، وازدهن بیفگند ، آن نشاط ناصح شکسته شود ، ود راميد برآورده آيد ، ودلش غمگين شود به سبب آنکه صیدش فوت شود ، ودرد دوستش سخت گردد ، وازامید بهی نبرد تا طبیبش راه آرزوند هد ، وقلم ازاو برگیرد ، آن مبتلا شدن من به مثل آن حالت (٢٤٧پ) یکی است ازاسباب آنچه مرا توانی شیخ اند وهگین وبی آرام می یابی ، واین سخن رامانندهاست، بلکه اصول است که خواهران ومادران این اند که نادان ونا آزموده کار نتواند دانست، ومرد تمام وکامل هم بدان نرسد .

شرحش : درین فصل به سه اصل اشارت میکند :

یکی اصل قوت وهمی رادرهرمساله وقتی بود که چون مدتی باعقل باز کاود ، البته برهان عقلی زحمت کند ، وگردن ننهد خود ، پس ازآن مدت به دست چیزی باخود راست کند ، که هرگاه که این برهان عقلی نفس رادرآید ، قوت وهم چنانکه به اول زحمت دادی زحمت

---

١ــ ا : نشان

ندهد ، بلکه بدان مشغول شود تاجان مردم درتن است ،
(٩٨ ر) یعنی تانفس با بدن بهم است ازین بگذرد ، واین قدر کفایت است که وهم عقل را زحمت ندهد ، هرگونه که خواهی باد ، زیراکه اورا به تکلیف مقتضی ادراکات عقلی نتواند کرد که آن ازوصورت نبندد .

اصل دوم: پنداری که کسی خواجه رامیگوید ، چون توحقیقت حال میدانی گورفیقت بدان ترا ازآن چه ضرر .
درجواب این سخن بیان میکند الف طبیعی نفس ما زان بدن که مملکت اوست، وتکوّن از وجود او ازعلت انسان هرد وبهم بوده است به اتحاد نوع. وماتندگی آن میخواهد که نفس وبدن چون صورت وماده اند که نوع انسان ازهرد وموجود شود . وهمسایگی خانه راعبارت ازآن کرد که ازعالم کون آمد ، نه ازعالم ابداع. و احتیاج هرد وبهم ظاهرترازآنست که بیان باید کرد . وآن الف ومحبت که میان ایشان است وعشق جبلی ازینجا خاسته است ، وشفقت عقل برتن روشن است که همه به خیرفرماید ، اما تن آنرا نوش نتواند کرد تااودل شکسته شود ، وازوهم نگریزدش که کمال عقلی همه به واسطهٔ قوتهای بدنی حاصل شود ، خاصه دربد وحالت.
وآخرفصل که میگوید شیخ را ، یعنی عقل فعال راکه : مراتواند وهگیمن می بینی به سبب ناسازگاری این یارانست.

اصل سوم: که قلت نشاط من ، یعنی : کندی فکرت که درآخرعمرست، ضعف این قوتهاست چنانکه درفصل پیشین یادکرده آمد . ومیان نفس وبدن تعلقات وتاثیرات وتاثرات بسیاراست که آدمی کیفیت آن نتواند دانست. چه مناسب است لطافت مزاج روح راباشرف
(٩٨ پ) نفس ، وعادات وحرکات راباخلاق که درعلوم پیداشده است که نفس ازعالمی است روحانی ، وجسمانی نیست، و بدن جسمانی است، روحانی نیست، وانگهی میان ایشان جز زالف طبیعی تاثیرات

وتاثرات، است. این میخواهد به امهات واخوات این سخن و آنچه بدین ماند از معانی خفی .

الاصل : فقال لی هوّن علیك ، فان الملك لغیرك . ولقد علم ان خلق ماخلق ، وفلق مافلق ، ونظم الاسباب مانظم ، وخلط من الاضداد ماخلط ، وضرب من الاسالیب ماضرب ، ورافق بین الحارّ والقارّ ، والبلة والصلة ، مارافق وزاوج بین سكة من عقل كریه الاجفان غاربه الطمح ، قلیلة الاعوان ، وبین شهوة واقعه النجاة ، حاضرة القنص ، وغضب ذی تدراء بطوش وامل ، ذاهب فی سنین الامتداد ، لا علی مهل عابر لموقف الاجل یعجل ، وحرص اصم عن الذم ، اعمی عن العبرة مازاوج ان هدی وضلالا ، وان تقوی وانهماكا ، وان استقامة واودا ، وان عصیانا وطاعة وان انصافا [1] ولجاجة ، وان سعادة وشقاوة ، بل علم ای العدد بین الاغلب ، وای الحزبین الاقوی والاثور ، لا یخفی علیه خافیة .

غریبه : قوله الاسلوب : الفن . یوم قارّ ای بارد . البلة : الرطوبة . الصلة : الارض الیابسة ، مسكه من شنیء قلیل تمسكه . كری الرجل : ای نام ، وامرءه كریه : ای نائمة . النجاة الاصابة بالعین ، وفی الحدیث ردّ وانجاة السائل بلقمة : ای ردّ واشدة نظره الی طعامه بلقمة تدفعونها الیه ، یقال : السلطان ذو تدراء بضم التاء : ای ذو عدة (۱۹۹ ر) وقوة علی اعدائه عن نفسه . انهمك فی الشئی اذا اجدّ ولجّ . الاود : الاعوجاج . الاثور : افعل من قولهم ثار ثائرة : ای هاج غضبه .

تفسیرش : مراگفت این سخن بر دل نرم كن كه پادشاهی نه تراست ، دیگری راست ، یعنی : ملك تعالی . وآنكه پادشاهست دانست پیش از آفرینش آنچه آفرید ، وپیدا كرد آنچه (۲۴۸ ر) پیدا كرد . ودر هم پیوست اسباب آنچه د رپیوست ، ود رهم آمیخت اضداد آنچه آمیخت ، وراند گونها آنچه راند ، ود رهم بست گرم وسرد وتر وخشك

۱ــ چاپی : انصاتا

چنانکه بست ، وجفت کرد میان اندکی عقل خفته د ورنگرش کم یاران ، ومیان شهوتی تیزبین حاضرصید ، ومیان خشمی براسباب ساختهکارگیرنده ، ومیان امیدی درراه درازاروان به نرمی که به یك ساعت تاازآن سوی اجل برود ، وحرصی که ازنکوهش کوراز غیرت چنانك جفت گیرد . پیش ازاین همه صانع عالم دانابود که راه راست وکژبود ، وپرهیزگاری ومردم آزاری باشد ، وراستی و کژی بود ، وعصیان وطاعت کرده شود ، وبعضی لجاج کنند و بعضی انصاف دهند ، وبعضی نیکبخت وبعضی بد بخت باشند ، بلکه دانست که ازین اضداد کدامست که به عدد بیشتربود ، وکدام گروه قوت بیشتردارد وجوشان تربود . هیچ نهانی بروی پوشیده نیست.

شرحش : درین فصل بیان آن میکند که هرچه میرود درجهان نیك وبد راصانع یکی است، اضداد آفریده است به حکمت در آفرینش اوهمه نیکو، هیچ مجرد بد نیافریده است، لکن بدهاکه لازم خیرات است، همه (۹۹ پ)آفریدهٔ اوست برتبعیت خیرات، واواین همه دانسته، ونهاداونهاده است، وهیچ بروی پوشیده نیست.

الاصل : فجوزان بعض امره ، وینفذ حکمه ، ماصرفه عنه ذلك ، وکیف یصرف ولا وقفة، وکیف یوقف فاسلم واستمرمع المقدور . اذا تکرهن شیئا فکراهةلا تاخذ بیدك الی رؤب النفس ، وانحلال الازر، وجرح الصدر ، بل عند الاستنکاروالانکار ، وغیّربرفق وعظ بلطف ، فان العنف مصرفه عن المساعدة ، محرضة علی اللحاج ، وعلیك بالرحمة، وانها الاولی بسقیم الحوباء منها یستقیم الاعضاء ، فاذا رهقت امثالهم بعین الرحمة، والقیت علیهم الزحمة، بورك لك ولهم فیما تحلّهم.

غریبه : قوله الرؤب: التفرق . الحوباء : النفس . الازر: القوة .

الزحمة قريب من الرحمة، يقال وقعت عليه زحمته : اى محبته ولينه.
النحل ان يعطي الانسان شيئا" بلا استعواض.
تفسيرش: ميگويد : روا دار چنانك ملك تعالى فرمان ميراند وحكم
ميكند كه اورا از فرمان آفرينش بازند ارد بد يهاكه لازم است ، و
چون بازدارد ش ، ونيز بازنمايد وخود چون بازماند ، تسليم كن
وبا مقد ورېرو ، كه اگر برخيزى انكاركنى انكارتود ستگيرنيايد ، زرنجى
برافزايد برپراكنده خاطرى ، وكم قوتى ، بلكه با انكارواستنكار
بساز ، وبنرمى آنچه بگرد ان كه د رشتى برلجاج دارد ، واز فرمان
بازدارد ، وبركسانى كه د ريد يها اند رحمت كن كه رحمت بربيمار
د لان سزاوارتراست ازآنك بربيماران تن ، كه چون (٢٠٠ر) تو
امثال ايشان رابه چشم رحمش نگرش كنى ، ورافت نمايى ، تراو
ايشان رابركت بود د رين پند رايگان كه ميد هى .
اين فصل رابشرح حاجت نيست كه روشن است.
الاصل : وماكل يعصم عصمة يوسف حين راى برهان ربه ، وكانت
همت به وهمّ بها ، ولا عصمة ابسال حين نشأ اليه كهنور من حبى
شب سلاسله فارته وجهها . فاما انت ايها الكليم فقد ذهبت فى
امرالوعد المرقوب ، والوعيد المرهوب ، وانهما للكاسب د ون العديم ،
ومن يجرى مجرى المجبر ، وللكاد ح د ون المقسور ، ومن يجرى مجرى
المجرورمذ هبا" ، لوكان عقل المصلحة . والعامل يحج ربناكما يحجنا ،
ويقضى عليه كما يقضى علينا ، وكان لشئ تسميه عقلا" اوحكمة عليه
سلطان اباحة وحظر ، وكان جناب القد س عرضة لعذل اوعذر ، وكان
انشاؤه ماانشأ ع ، وابدأه ماابدأه ، وتصويره ماصوره ، وتقديره ماقدره ،
لغرض اجاب داعيه وابقى باغيه ، اولعله سامته فسام ، وسبب اقام
عزمه ، فقام .
غريبه : قوله : ابسال وسلامان . قصة ورمز للحكماء ، كما ان يوسف و
زليخا قصة مشهورة . ابسال من قولهم : ابسلته اى اسلمته للهلاك .

قوله تعالى : اولئك الذين ابسلوا بما كسبوا . الكهنور : العظيم من السحاب. نشأ السحاب اذا ارتفع. الحبو السحاب كالحمل ، قبل ان يطبق السماء . شبت النار : اى اوقدتها سلسلة البرق ما استطال منه في عرض (٢٤٨ پ) السحاب. العدبرمن يدبر امره من غيره . ابغتيت الشئ اذا جعلتك طالبا " له . وابتغيت الشئ اى اعنته عليه . سمته ، فسام (٢٠٠ پ) اى كلفته الامر فمرفيه .

تفسيرش : ونه همه كس را نگاهدارد ، چنانكه يوسف را آنگهى كه برهان حق ديد ، وزليخا انديشهٔ او داشت، واونيز انديشهٔ زليخا ، ونه چنانكه ابسال را نگهداشتند در آن وقت كه ابرى بزرگ برآمد كه نيمى آسمان پوشيده بود . آتشى از برقش روشنائى داد تا سلامان را بديد . اما تواى هم سخن مذهبى گرفته اى در كار وعد ووعيد اميد داشته واز آن ترسيده ، وميگويى كه آن هر دو كسى را بود كه كارى كنند ، نه آنك بر او كارى رود ونه آنك چون مجبر بود ورنج برنده را بود ، نه آنكه در كار كشيده شود . اين مذهب آنگه نيك بودى كه عقل مصلحت عادت برخداى ما حجت بودى ، چنانكه برما با بروفرمان دادى ، چنانكه برما فرمان ميدهد ، يا آن چيزكه توحكمت وعقل مى خوانى ، برخداش قدرت حلال وحرام كردن بودى ، تا حضرت خداد رعرضه وپيشگاه سلامت وعذر بودى ، تا آنچه آفريده است و پيدا كرده ونگاهداشته وتقديرفرموده از براى غرضى بودى كه اورا بر آن داشته بودى ، يا اورا يارى داده ، يا تكليف كرده .

شرحش : اول اين فصل تاكيد معنى فصل پيشين است، آنكه گفت چون همه به تقديرخداست، هركراد ررنجى وشبهتى يابى معذور دار كه نه همه كس را از جناب قدس به خصوص نظرى رسد ، چنانكه يوسف را عليه السلام از كار بد نگاهداشت، وآن قصه مشهورتر از آنست كه بشرح حاجت آيد ، يا چنانكه ابسال وسلامان را رسيد از جناب (٢٠١ ر) قدس.

واین قصه ایست حکما را به رمز، وماند بده ایم وتمام نشنیده، اما خواجه روح الله رمسه درکتاب تنبیهات میگوید : سلامان مثل تست، وابسال مثل درجهٔ تود رمعرفت اگراهل آنی ومشهوراست که این قصه ازآدم وحوا* کنند ، چون رمزی گیرند ، همان قصهٔ سلامان وابسال است. پس قصهٔ سلامان وابسال چنان باشد که بدو آفرینش نفوس انسانی راسلامان خوانند ، یعنی : به سلامت است " کل مولود یولد علی الفطرة" . ودرمیانه چون پیوند عالم گیرند ، ابری بود که اورابه سان ذات خویش آرد ، یعنی : نیمه ازوجود انفس که روحانیات است فراموش کند ، ونیمه زمینی ، یعنی : تن بماند. پس به فیض فضل حق ازمیان آن ابرمحسوسات به روشنائی برق معانی معقولات که استخراج افتد روی سلامان بازمی بیند ، یعنی : نفس عالم خویش بشناسد واین قصه چون یافته شود به شرحی بیش از این محتاج کند .

وپس ازین آنچ میگوید که اثارت شبهات ازبوده است، وسخن آنجا که گویند منطق الطیرحرکاتی بود که ازحالات نفس حیوانی پیدا شود ، ودلالت کند برآن . وچون به عالم مردم رسد ، لطیف ترشده باشد، تاالفاظی به تواطی برمعانی دلالت کند . وچون روحانی مجرد شود، ازفریشتگان باجان پاکان الهامی بود قوی که آنچه درنفس فریشته بود ، بدان الهام درآن نفس شریف ، وآن جان پاك پیدا شود ، تاحدی قوی بود ، چنانکه درین حالت خواجه رابوده است که الهام جواب آن شبهت داد . ( ۲۰۱ پ ) وآنچه گفت ایهاالکلیم تابدانی که نه رفیق خارجی میخواهد که رفیق خارجی راچنان باید گفت کو کلیم رابگوید که بافلان بگو، بلکه قوت وهمی خیالی میخواهد، وباقی سخن جواب شبهت که کارحق تعالی بکارخلق نماند ، وعقل مصلحت معیشت که مشهورات ازآن خیزد بروحجت نباشد ، وهیچ کاربرای غرضی نکند ، وکسی اورابرکاری ندارد ، وچون وچرادرآفرینش اونگنجد ، خود ظاهرست.

الاصل : كلا انه لا يسأل عما يفعل ، يعلم ذلك من يعلمه ممن رسخ في سواء العلم رسوخا ، وشرب منه ريا نميرا ، والقت اليه اسراره المقاليد القاء ، وجليت له سبحات الملكوت جلاء ، ثم انفق عليه كنوزا من عمره ، وذخائر من زمانه. وقد سئلت ارشادك ، ولمثله في مثلك مهلة ، وانت على حرف من مخالطتي لا يسع الريب ، ولا يسع نجز طلبتك ، وكشف هذا المعتاض عليك الا الريث بعد ان يناسبه (٢٤٩ ر) طبع ، ويساعده من الله صنع ، ويكون غير اسفار ذلك النهج قد بلغته ذلك المحط ، وشرحت صدره ، فلا تغرضه المجاهده في تلك السبيل ، ولا يغشي بصره ذلك السناء .

غريبه : قوله راسخ : اى ثابت . نمير ، ماء نميراى عذب ناجع . المقاليد : المفاتيح . سبحات ربنا اى جلالته ، ماخوذ من التسبيح ، وهو التنزيه من الاسواء . الحرف الناحية . لا يسع اى لا يطيق . الريث : الابطاء . جمل غير اسفار اى لا يزال يسافر عليها ، يستوى فيه المذكر والمؤنث ، والواحد والجمع . اغرضه : اى املهو اضجره . السناء : الضوء .

تفسيرش : نه چنانست كه (٢٠٢ ر) او را نتوان گفت كه چرا ميكنى ، در هرچه كند داند . اين سخن آنكس كه داند از آن كسها كه در علمها راست ثابت شده اند ، و از آن سيراب شده ، و ايشان را شده كليد هاى اسرار ، و روشن شده برايشان جلالت ملكوت روشنى تمام ، پس هزينه كرده باشند بر آن گنجها عمر و ذخيره هاى روزگار ، و از من در ميخواهد كه ترا راه راست نمايم ، و راست نمودن را در مثل تو مهلتى ببايد ، و تو بر جايى دورى از آميزش من كه درنك برنتابد ، و بى درنگ اين مقصود و حصول اين كار دشوار بر نيايد ، و درين راه گداخته باشى ، و نرسيده باشى بدان منزل ، و سينه فراخ كرده كه از مجاهده طول نشوى ، چشم ترا آن روشنائى تيره نكند .

شرحش : درين فصل به كثرت توافى اسباب كه در راه كمال علمى ناچارست از آن اشارت ميكند كه در تحصيل همهٔ مطالب مجرد

اتفاقات خوب، وسعادت بخت کفایت بود ، ودر تحصیل علم اولا " طبعی راست وخاطری وقاد ، واستادی مرشد ، واتفاقات خوب ازفراغت ، وامن وبسیار بکار باید ، ودر مدتی دراز محصل شود به عمر تمام حاجت آید ، وهرچه درعالم کاریست ازآن مانع باشد ، وبا این همه برخلاف مقتضی طبع. پس آن کس که درطلب آن مجد باشد ، ازآن شریف نفس ترنتواند بود که طاقت رنج دارد ، ودیدهٔ اوخیره نشود ، یعنی طاقت دانشهای حقیقی دارد ، وادراك آن تواند .

الاصل : فعدعن ذلك النهج (٢٠٢پ) الی نهج آخرمطالفته ، فان ذلك النهج باعلاقه ، معجور عن لحاقه ، لا یخرقه الا الخزیت المشیع والمهدی الموفق ، فی زمان مطول . فهلمّ بنا الی طریقة انزع الی طریقتك عرقا " ، وتحیل اخف کاهلك عنا " ، وسبیل ان لم ینقذك الی جری الحق ومعانة طرقك فیه طیفه وفأعلیك ظله ، فلنضرب الان فی ارض اخری ، هی اخری .

غریبه : قوله : العلق : النفس . خرقت الارض ای جنّسها . الخزیت : الدلیل الحاذق . المشیع : الشجاع، لیس هذا من مشیع السوداع . انزع الی طریقتك . الجری الساحة . المعان المنازل . ضرب فی الارض : ای سار .

تفسیرش : بگرد ازآن راه فراراهی دیگر ازآن که توباآن خوکرده ای ویراکه آن راه دریغ داشته است نیکوییهای اوازهرکس ، عاجز گردانیده ازدررسیدن او ، نتواند رفت برآن راه الا راهبری زیرك ، وراه نموده ای که توفیق حق بااویاربود به زمانی دورودراز . بیا تا ما به راهی مانند ه تربه راه تواصلش ، وباری سبکتربردوش تو ، راهی که اگربه سزاگاه ومنزلت حقت نرساند ، همه خیالی ازآن بتوبماند ، وهمه سایه ای برافگند به راهی دیگررویم که سزاوارترست.

شرحش : درین فصل بیان میکند قدررا با قوتهای بدنی ، چنانکه

لایق فهم ایشان بود ازاستقراء واعتبارومانندآن . میگوید آنچه گفتم که کسانی دانندکه درحق ثابت باشند،وبرآن راه رفته در قوت تونیستگای کلیم باگونه ای باتوگویم که به طریق تونزدیکتر بود ، یعنی محسوسات جزوی که طریق برهانی موفق تواند رفت.
(۲۰۳ر)راه شناس ، یعنی : عقل که کلیات ادراك کند باتو برطریق رویم که اگرچه حقیقت سرّقدربا تونگوید ، هم سایه های برافگند ، یعنی که قوتهای بدنی به مثل این تنبیهات ساکن تر شود ازآنکه به کلیات ، باآنچه حقیقت حال جزیه براهین نتوان دانست.

الاصل : واعلم ، ان جناب القدس منیع ان تطأه اقدام الاوهام ، واحکام الجبروت عجیبة وغیر هذه الاحکام ، وانّ خالقك لیس انما یفعل ویذرویقدم ویوخرلمثل ما تفعل له ، وتذروتقدم وتوخر ، وانك وان استحبت مقایسة صنیع رب العزة بصنیعنا ، اختلف اللفقان والوعید المطارة من ذکرالثواب والعقاب ، ویلزمك من کل شبهةمنها ترجوحقها وضلالة تتحری ازهاقها من کلفة التحسین والتقبیح والاعتذاروالتخلص من ربقة خالق الاستنکاراکثرمما یلزم حضمك القائل بالقدر . فان کنت تضرب لا فعالك من افعال الله امثالا ً ، وتحاذ یها بها قیاسا فاثبت لامثال نضرب لك.

وهجمت علیك شبه مدلهمة هی ارهی من شبکك [۲۴۹ ج ۳ المنار ، من الوعد]

غریبه : قوله اللفقان واللفق احد شقی الطحفة ، ویقال للقسمین المتساویین لکل واحد منهما لفق صاحبه . القد : القامة ، والقد ایضا ً سیرمن جلدغیرمدبوغ. التحری : الطلب. ازهق : اتلف. الربقة : خیط تکون کالقلادة فی العنق .

تفسیرش : وبدانکه جناب قدس عزیزاست، هرگزاقدام اوهام آنجا نرسد ، وکارعالم جبروت عجیب است، بدین احکام نماند ، وکار خدا به کارتونماند . وتواگر (۲۰۳پ) خواهی که قیاس صنع حق تعالی باصنع ماکنی ، هردوبهم نماند ، وهردورابالا متفاوت باشد ،

وشبهه های سیاه وتاریك ناگاه برتونشیند که ازآن شبهتهاکــــه ازوعد ووعید برخیزد . وازآشیانهٔ تواب وعقاب پرد باریکتر باشـــد ، ولازمت شود . ودرهرشبهتی کد امید داری که برخیزد ، وهـــر گراهی که طلب تلف آن کنی ازتکلیف تحسین وتقبیح واعتـــذار ، وبازرستن ازگردن بند گلوگیرانگاربیش ازآن که خصم ترالازم شود ، به حوالت چیزهابه قدروقضا . واگرتومثال کارحق باکارخویـــش میکنی ، وقیاس برابرمید اری ، گوش دارمثلی چند راکه زده شـــود . این فصل رابه شرح حاجت نیست.

الاصل : رجلان کل منهماسمت همّته الی عقد بینه فی بریة عطشـــ فل لا یغاث ولا یسیب فیهافجرمن ینبوع ، ولا تتحبط الیهامـــدّ صناتیّ ولا یبضّ ادیمهارشح ، وهی ملصةمسبعة لا یعتسفهاالا شـرط مغرّربنفسه ، وهی مع ذلك سهلیة اقصدجدد ا" الی فرض البحـــر ومراء فی التجر ، وبلاد الفلاح فی الکسب من غیرها ، وقد هجرت الی سبل وعرة حزون هضبات ومتون فی اهضام ، وبطون وعقاب کؤده و ثنایا محصورة ، وشغوب حرجة ، لا یکاد الرکوبة والحمولة تجوبهـــا الاعن انبتات . فقال کل منهماسانشید فهابنیة مکورة مسورة ذات مسایح وفرادیس ومحال ومساجد وحمامات ود ورقورفیها قیاطیـــن فیح ومخادع ( ٤ ٠ ٢ر )وآزاج واروقة ومصانف ومشاتی وانابیروجرن ، وابنثرفیها آبارا" واخرق قنیااستنزلهاالماء من ســو اعـــد الارض

استنزّ ازآءً واسترشحه من قضبها استرشاحا ، ثم اعنيه واسئلــه جداول فى حوايا الارض أراب سربا نها واود بها الى وجنات البراح واديا " غمرا " لمائه عباب اسقيه صفحات الارض وعروق الاشجــار والزروع، ويكون للمارة شربا " وطهورا " .

غريبه : قوله : بريّة اى صحراء . القّل : الارض التى لم تمطرولا نبات بها . غاث الله البلاد اى سقاها الغيث . سال الماء : اى جرى . فجرت الماء فانفجراى بجسته فأنبجس. التخبط هيهنا مــن الخبطة وهوالماء القليل ، اى سال قليلا " . الطصة : هى الارض ذات اللصوص . مسبعة : موضع السباع. الاعتساف : الاخذ على غيرالطريق . اشراط الناس: اراذلها . عزربنفسه اى حملهــا على الخطر . القصد الوسط بين الاسراف والتقتير . القرضة مثل المرفأ ، وهوالموضع الذى يقرب منه الغن من الساحل . الوعــر : الصعب . الحزن ماغلظ من الارض . الهضبة : الاكمةالطســاء قليله البنات . الهضم بالكسر : المطمئن من الارض ، البطــن الغايض من الارض . عقبة كؤد اى شاقة المصعد . الثينة : طريــق العقبة . الركوبه : مايركب. والحمولة مايحمل . الانبتات الانقطاع. الكورة: الصنع . ويقال : كارازادار . والتكويرجمع المتاع وشده . وقوله تعالى : يكوراليل على النهارفيه اى يجمع من هذا الى ذلك . المسلحه [1] : الثغروالمرقب. دارقوراء : واسعة . الفيح جمع الافيح وهوالواسع ايضا " . القياطين : المخادع ( ٤٠٢ ب ) بلغة اهــل مصر ، واحدها قيطون ، ومخدع بيت صغيريخزن فيه الشئ . الانابير جمع انبار ، واحد الانبارنبر ، والانابيرجمع جمع . الجريــن موضع التمرالذى يجفف فيه ، وهوشبه اجانة . السواعد : مجارى الماء

---

١ــ اززاينجابرميآيدكه درمتن بايد " مسالح " باشدنه " مسايح " كه درد ونسخه آمده ولى درچاپى همان " مسالح " است.

الى النهر . النز : ماء ينجلب من الارض . القصب مجارى الماء من العيون،حواياالارض : اراد بطونها . رأب اى اصلح ( ٢٥٠ ر ) . السريان جمع سرى وهوالنهرالصغير . وجنات : جمع وجين ، وهوالمعارض من الارض ينقاد ويرتفع قليلا " وهوغليظ . البراح : المشيع من الارض . العباب الموج .

تفسيرش : دومرد بودند همت هرد وبدان رفت كه بناكنند دربيابانى بى آب وبى نبات كه باران نبارد ، وآب چشمه بيرون نيايد ، وجوى ازجوى ره بدان ندارد ، وهيچ نم بدان زمين نرسد، وهيچكس آنجانگذرد ، وبااين همه جاى دزدان بود وماواى شيران كه هيچكس الا نادانى خطركنند ه برخود آنجانرسد ، وبااين همه هامون بود نزد يكتربه كنارهٔ دريا وبيرون آمدن بازرگان ، وبه شهرهاى كشت زارازد يگرجاها ، وراه نزد يكترراه ازآنجاافكنده بودند ازبسيارى آفتها ، به راهى دشوارتربركوه ودرهوناهمواركه هيچ مردم وچارپاآنجانرود ، الاكه منقطع شده باشد . هريك ازاين دومرد گفت من اينجابناكنم شهرى وسورش بكنم وشغرى بسازم با سلاحهاى فراوان وبستانهاى خوش ومحلها ومسجدها وگرمابها وسراهاى فراخ ، وخانهاى بزرگ وگنجينها وطاقها ( ٢٠٥ر ) ورواقها وخانهاى تابستانى وزمستانى وانبارها وجويها ، وچاهها بكنم ، وكاريزها بيارم، وآبها ازتراوهٔ زمين بدوشم، آنگهى بچشمها كنم ، وروان گردانم درجوها دراندرون زمين ، ورهگذرهاآبادان كنم، وبروى زمين برسانم جويهاكه موج ميزنند ، تاآب دهم ازآن زمين راوكشت زارها را ، وبيخ درختان را ، تارهگذريان هم بدان طهارت كنند وهم بازخورند . اين فصل توطئه معانى آينده است، شرح آنجاگفته آيد .

الاصل : وكل هذين غنى عن رادّة ترتدّ اليه مما زمع عليه ، ليس يبغى به عوضا من الاعلاق ، ولا يخشيه من الثناء اريحيّة وتنزّه ،

وتنزه ، ولا يحبوه الشكر بهجة ، ولا يذيقه الذكر لذة ، ولا يتغيّر منه بسبب ما يعقده حال راهنة الى حال طارقه ، واحدها ابن نجدة ما يول اليه عطه ، ولا يستقبه ضيعه ، يعلم علما " يقينا " لا يخدش جبينه ريب ، ولا يطعه في حرصه شك ، انه وان انتحى صلا حا " وتحرى نفعا " ، فلن ينفق في الغالب الذى هو اكثر حصيّ وامدّ مدة ، الا ضدّ ما اسرب اليه قصده ، وخلاف ما ولّى شطره رضاه ، وان استظهر على اهلها بكل مصقع يسبع الوعظ ويهدّ ، وزاجر يعزّى في التهدد بالوعد والوعيد ، ويقد ، وان عقدته ليكون زريبة من يستعرض القوافل ويخشى السبل ، ويسلب المارّة ، ويعيث في السبل الاخرى ، والمسكوكة يغد وامنها اليها ، ثم يروح الى مامنه منها ، وانها ليكون مصطبة للفجور ومسبأة للخمور ، ومظنة للفواحش ، وانه يسلم ( ٥٠٢ ب ) فيها العدد القل شاذ بعد شاذ ، وفذ بعد فذ .

غريبه : قوله : الرادة ، الغايده ، ازمع الامر وازمع عليه اى ثبت عزمه عليه . الاريحية والهزة متقاربان ، وهما الارتياح للندى . حباه اى اعطاه . الراهن : الثابت . الطارف : المستحدث من الاموال . فلان ابن نجدة هذا الامر ، اى عالم به متقن ، غب الامر : عاقبته ، الحوص ، الخياطة ، يقال طعن في حوصه ، اى خرق ما خاط . انتحى اى اعتمد و مال . حصى اى عددا . اسرب اليها اى وجه اليه . شطره : نحوه . خطيب مصقع : ذو نفى اللسان بليغ في خطابته ، ماخوذ من صقاع الديك . هدّ الرجل على ما لم يسم فاعله اذا اثنى عليه بالقوة ، والجلد : الغرى . والقد : القطع ، العقدة : موضع العقد يعنى به بناوه . الزريبة : الموضع الذى يكثر فيه السبع . استعرض الخارجي الناس اى قبلهم ولم يسأل عن مسلم وغيره . عاث : افسد . المصطبة : موضع اجتماع الغرباء ، قيل اصله من صب الخمر ، وهى لغة بغدادية . سباة الخمر اى اشتريتها للشرب . المظنة : موضع الشيء ومالفه الذى يظن فيه كونه . القل ، جمع قليل . الشاذ والعد : الفرد .

تفسیرش : وآن هرد ومرد رادرآن عمارت هیچ فایده نباشد ، ودر آن عزم عوضی نیکونیابد ، وهیچ حال اوبنگرد . ، وبه نیك گفتن خرم نشود ، وشکروثنا* اوراخوش بازنکند ، ویکی ازاین هرد و نیك داند دانستنی که شك درآن نباید وربیت نپذیرد که اگرچه اوقصد نیکی کند ومنفعت طلبد ، درغالب که عدد بیشترگیری نه چنان آید بلکه ضد مقصود پدید شود . ( ٢٠٦ر ) واگرهراستظهارکه در امکانست ( ٢٥٠پ ) وهربند که درجهان است ، هرخطیب وواعظ که صورت بندد ، باایشان کرده شود ، وهمهٔ زواجربرایشان خوانده آید که آن موضع جزجای ره زنان ومردم کشان نبودکه درجهان فسادکنندٔ بروزبیرون شوند وبه شب درآن موضع ایمن باشند ، و همیشه جای نافرجام کاری وسیگی[1] خواری بود ، وکارهای ناشایست باشد ، الا به نادروفرد کسی نباشد .

شرحش : درین فصل برطریق الزام جدلیانه برمنکرآن قدرمثالی می آرد بدان مردکه خواست که دربیابانی بی آب بناسازد . ارادت حق میخواهدکه درهیولی خالی ازصورت که هیچ صورت ندارد ، چندین صنع پدیدآکرد ازانواع معادن وحیوان ونبات ، ومقصود جملهٔ انسان . ودرآفرینش مردم چندین حکمت واحکام بدنی ونفسانی ازتشریح اعضا* وبیان قوتهای نفس بنهاد ، وچندین چشمهای معانی از فیض فضل برو روانه کرد . واورادرآن هیچ فایده ای نیست که حق تعالی منزه ازفوایدکه اورادرهیچ کارغرضی صورت نبندد نه ذات اوازآن فایده ای یابد ، بلکه چنانکه حکمت اقتضا* کند فرماید .

پس برطریق الزام ، این صنع رابه دوقسم بنهاد[2] : یکی آنکه میگوید یکی ازاین هرد وشخص که بناکردند دانابود به عاقبت آنچه پدید خواهد ( ٢٠٦پ ) آمد ، ویکی نادان که یاالزام کند اگردانا است ،

١ــ هرد ونسخه : سنگی ٢ــ ا : ننهاد ، گ بی نقطه است.

چنانکه درین فصل گفت، بدانچه درعالم کاینات شروفساد، و هتك وقتل وفتك وفساد بیشترست بعد ازحکمت وعدل ه برجد لی لازم شودکه کارحق رااگربه عقل خویش قیاس کنی، آن کس‌که این همه فساد نه اندکه پدید آید وکندهٔ براصل توظالم بود، واگر ناداں بود به عاقبت کارش، نادان خدای رانشاید. وبدین دو مرد این دو اعتبارمیخواهد، یکی درین فصل گفت، ویکی زبستر بگوید. وآنچه میگوید ره زنندهٔ بدش آن میخواهد که قوتهای هیولائی مانع سلوك راه آخرت است ومعاند، وهمه مستعدان را ازراه‌بازدارد، الااندکی، وقلیل ماهم. وبهرکلمه ای ازآن نوعی دیگرازموانع کمال نفوس میخواهد.

الاصل: واماالثانی فقد حسن الظن بعقبی ماجمعه، وخال ان ما سمت بطویته سسته، ولغت بنیته لغته من صلاح قدره وخیروهم الیه[1]، ومسونة حرد حردها، واهتمام شام نصله، واحسان ام صوبه، لما تیسر. ثم ان کلا" منهمالم یعرج الاعلی تنفیذ العشیة وتشییه البنیة علی الصورة المحکیةفصدق علم الاول، واخطأظن الثانی. فخبرنی أیها الکلیم، هداك الله، ه یفتی به امامك من المعانی التی تعرف بالعقول ذلك الذی سلمت بحکمه فی باب الجزاء علی القدر اذ ااستفتیته عن صنیعهما.

غریبه: قوله اجمع الامرای عزم علیه، واجمع علیه کذلك. خال: ظنّ. سمت بطوتیه ای قصد سجیته ونیته، والسمت الطریق. لغت، ای صرف، واللفت، النشق، وهم فی الشیء ای (۲۰۷ ر) ذهب وهمه الیه. وحرد حردها ای قصد. شام النصل، ای سلها، فوضع المطی علی المنزل، ای حبسها علیه.

تفسیرش: واماآن دوم گمان نیك بود به عاقبت آن کارکه برآن عزم

۱ـ چاپی: وخیرهم الله

داشت ، وگمان برد که آنچه نیت کردست از صلاحی که تقدیر کرد ، چون نیکی که وهم او بدان رفت، وباری دادنی که باآن میل داشت، واندیشه ای که شمشیراو برکشید ، واحسانی که قصد او کرد ، ازآنست که زود برآید ، وهرد و ازآن نیت بنگردند تابرآن صورت که گفتیم بنا کردند آنچه اولین دانست (راست) برآمد ، وآنچه دومین گمان برد خطا شد . خبرده مرا ، ای همهٔ سخن تاخود مفتی توچه فتوی دهد ازآن معانی که تومعقول خوانی ، آن مفتی که توحکم او درباب جزاء وقدر مسلم داشته ای یعنی : آن مقدمات وهمی که برآن بنا گفتی[1] نشاید که به قدر حق باشد ، ومن بدان گرفتار .

الاصل : فلعله ینحل ثانی الرجلین قبولا " للعذر ، ویعزوه الی حسن نیة عارضها دون تمام العمل ید حاجزة ، ولعله یشح علیه بتمهید عذرته ، ویغیض فی تانیبه والتبلیم به ، قابلا " له ماکان بك افتیاق الی عمل شاه وجه مغبته ، وعمت الفتنة بسببه ، وهلا فکرت ثم قضیت ونظرت ثم امضیت، ولم تفکرفو نفسك لا اکونن تادحا "زناد فتنه ، (۲۵۱ ر) او ماهدا " مهاد آفة اوعرضة لند م. واما الاول فتواه فیه جزم حتم، وهوانه المغموس فی مغاط العدل لا منفس له الی العدل . ثم ان کنت ایها الکلیم یضرب للاله امثالا " مما خلق ، وتجری علیه احکام الجمیل والقبیح ، والمحظور والمباح ، فای الرجلین (۲۰۷ پ) منهما تضرب له مثلا " وتشبهه به عطلا " . لا سیما اذا تذکرت رأیك ان الناجی زمرة زمرة ممن یهوی هواك ، ویأتی الحق من مأتاك . کم اجتمعت لم تشبع جوف قربة ، ولا سودت لمعة بقعة ، والاخرون مردون[2] عنده فی وهدة الهلاك . الیس فتواه ان الاول منهما هوالمثل تعالی الله .

---

۱ــ اوك : گفتی ، گویا : کنی   ۲ــ چاپی : مرد ود ون

غریبه: قوله، العذرة: اسم من العذر. عزاه: نسبه. الافتئاق الاحتیاج. شاه ای قبح. المغبة: العاقبة، التانیب: التعنیف واللوم. التبلیم: التقبیح. اللمعة، القطعة من النبت اذا اخذ في الیبس. المغاط موضع الغوطة فی الماء.

تفسیرش: میگوید باشدکه آن مرد ومین راقبول عذر ننهد، و نسبت کندش تا نیکونیتی[1] که د پیش آن آمده باشد دست مانسی، وباشدکه به عذر نیز بخل کند، ودر ملامت افزاید، وزشتیها گوید او را. گوید تراهیچ حاجت نبود که کاری کندکه روی عاقبتش زشت آید، وازآن فتنه ها خیزد، وچرا نیندیشیدی پیش از این کار، وباخود نگفتی نبایدکه من آتش فتنه افروزم[2]، یاجامهٔ آفت میگسترم تاپشیمان شوم.

واماآن مرد نخستین رابه فتوی ربشن مخطی داند، وگوید در ملامت غرقه است که هیچ عذر ننهاد. پس اگرتوانم سخن کار خدای را مثال میگویی، ونیز وحلال وحرام را به صفت این میکنی، تمام را ازین هرد ومثال آن گویی که یاد کرده شد. لاسیما که مذهب توآنست که بیشترخلق هالک اندالاندکی که بی هوا واعتقاد توانند، وبراه توبهٔ حق رسند که اگرهمه راگرد کني، دریک دیه گنجند[3]، ودریک بقعه گردآیند، وهرکه جزایشان (۸ ۲۰ ر) درنگونساری هلاک کند. فتوای اولا بدآن باشدکه الابه نادانی نبوده باشد همچنانکه مرد اول.

الاصل: تعالی الله عن ان یضرب له الامثال، ویفرض علیه الاحکام، اویکون فیما یقضیه غرض وارب وعلة وسبب، علا مکانه وجل شأنه،

---

۱ــ ا: بینی ۲ــ گ: افروزم، ا: فزودم ۳ــ ا: گنجد

وسفلت الا وهام عن كنهه ، وكل شيء هالك الا وجهه ، لا يسئل عما يفعل ، ولا يعلل ولا يشبه ولا يمثل . هذا اوالقدر من نية الرجـــل ، وعطه هذا القدر ، فكيف اذا كان هذا المظلم قد حشر على مـــن اسكنه عقده ، وجزم عليه ان يجزوه ، وتحلى وارد ة الفساد عنه ، من المرابطين عدة ديد نهم السعي بالغساد في البلاد والعبـــاد ، وخيب[1] من لم يضع صفوهم ، ومن لم يضلع ضلعهم ، وحرد عنهم و عاف شرعتهم بكل حيلة ووسيلة الى تضليله .

غريبــه : قوله التظليم النسبة الى الظلم . خذ له اى ساســـه . حلاه اى دفعه . المرابطون ، هم الملازمون لثغر العدو ، وصفـــا صفوه اى مال نحوه ، ضلع ضلعه اى مال ميله ، حرد يحرد اى تنحى عن ممن قومه .

تفسيرش : خداى تعالى بزرگتر از آنست كه براى او مثال توان گفت ، يا بروى چيزى واجب . . . كرد ، . . . آنچه . . . غرضى وحاجتى يا علتى وسببى بود ، از آن بلند جاى تر است كه وهم در ورسد ، وهرچه جزاوست هلاك شونده است ، از كار وچيز . . كا اونشايد پرسيـــد ، وعلت نشايد گفت ، ومانند و مثل نتوان گفت . اين مثال كه گفتــــم آنگهى راست بود كه نيت مرد در آن بناهم اين قدر بود كه كـــرد ، پس اگر آن ظالم خوانده بر آن كسان كه در اين شهر كه اينا كمهر ده (٨ . ٢ پ) است وبر ايشان واجب كرد . . . است . . . . وكار راستى دهند . وفساد از آن باز دارند ، جماعتى گرد از آن خصمان كه هميشه عادت ايشان سعى به فساد وخراب بلاد بود ، وآنكـــه هركه نه چون ايشان بود ، خوارش دارند ، وازو برگردند ودشمـــن دارند راه او . بهمه حيلت ووسيلت در گمراهى اوكوشند .

---

۱ــ چاپى : تجنيب    ۱ــ ازاينجا برميآيد كه عبارت پيش بايـــد "يخذوه" باشد در چاپى "يخدمه" آمده است.

شرحش : پس ازتنزیه حق تعالی درین فصل تاکید آن مثالهای سابق رااشارت میکند بدان که ملك تعالی باآنکه عالمی بی آنچه او رادرآن غرضی است آفریده است، ونفس انسانی (۲۵۱ پ) ساکن وسایس اوکرده وفرموده که عمارت رخنهٔ این عالم کند . این قوی بدنی که عبارت ازآن به وقت غلبت شیاطین است براپشان گماشته است، وطبیعت راکه همه بربد بها حمله کند ، وبه زشتیها خوانند ، وبه مضرّات عالم حقیقت راه نماید مستولی کرده که البته پند نشنود ، وازمقتضی خویش به فرمان عقل نگراید برین سایس گماشته ، تااو رااز مقصود آفرینش بازدارد ، ودرشروفساد افگند ، تاپید اشود درآخراین فصل که آنچه ازماآن چیزظلم باشد درآفرینش حق ظلم وبیداد نبود ، وکاراوبه کارما نماند .

الاصل : واقعد ایضاً بازائهم، وزعةً . فاما اولئك المرابطون فقد ملکهم من العضاء والرواء واللسن واللحن ، وخلابه المنطق ورشاقة الوحی ووقوع الاشارة ووشك القبول ، ماهوردء عظیم واداة عاقله وآله معینه . واماالوزعه فخاطه الشخوص خافیه النغم ، شاسعة المنادی (۲۰۹ ر) ناثمة الاشارات لا جنسة المناسبة ، واستیحاش العادة وبعد المسلحة ، ونزوح المقامه ، فلایکاد یؤبه لها ولا یتزوج بینات الخاطر منها الاانّ اتسنی من الاسباب والدواعی مایطیر الوسن عن عین المعتبر ، فیحدق الی الوزعة بحدیق متبسط، ویکشط الغشاوة عن قلبه فیتعکر تفکر معتبر ، وینفخ التوفیق فی خمده ذهنه فیعود وقده ، وفی فحمته فتعود جمرة . ویسلم مع ذلك عن معارضه نشء آخرمن اضداد المرابطین ، فحینئذ ربما رجیت سلامته .

غریبه : قوله الوازع هوالذی یتقدم الجند فیصلحه ، ویقدم ویوخر . واصله من وزع ای منع . الرواء المنظر . اللسن واللحن متقاربان ،

وهم الفصاحة وحسن القراءة والنغم . خلابه المنطق . خداع القول . شيء رشيق : حسن لطيف . الوحي : الاشارة ، وشك القبول سرعة القبول . الرد : العون والمعين . النزوج : البعد . لا يؤبه اى لا يبالى به . تسني اى تيسر . التحديق : شدة النظر . تبصر اى تفكر . الكشط : الكشف ، يقال كشطت الفرس اى كشفت الجل عن ظهره . النشأ جمع ناشئ ، وهو الحدث الذى جاوزحد الصغر .

تفسيرش : ودر برابر ايشان بنشاند جماعتى كه ايشان را ازاهل آن بنا منع كنند ، اما آن دشمنان راكارروايى دارد ، وازنيكوئى منظروزبان آورى ، وخوش آوازى ، ودلفريبى به سخن ولطافت اشارت ، وبجاافتادن رمز ، وقبول كردن دلها ازين نوع چيزها دادكه يارى عظيم ، وسرمايه اى كاركن ، وآلتى تمام بود . واما آن بازنندگان وياران راپوشيده شخص ناپيداسخن درجاى [1] آوازخفته اشارت آفريد ، ازآنكه درست پيوند ميان ايشان (٩٠٢ب) وآن جايگه ، وعادت ايشان مخالف اين عادت ، و درست شفروستكن شان ، كس ازيشان نترسد ، وگوش باايشان نكند ، الاكه ازتقريرسببى سخت بادا عيتى پديد آيدكه خواب از چشم پندگيرنده دوركند ، آنگهى بدين وزعة نگرد وبدين ياران نگرشى كند ، چنانكه ازسراندېشه نگرند ، وپوشش ازدل او برخيزد تابه عبرت نگرد ، وتوفيق درمى [2] كند در آتش مردهٔ طبع او ، تا زنده شود وافروخته ، يادرفحم اودمد ، تاآتش سوزنده گردد ، وبا اين همه ازنوپديد آمدن آن دشمنان خالى ماند ، آنگهى باشدكه اميد نجات وسلامت باشد .

---

١ــ گ : درحاى ، ا : درحا

٢ــ هردونسخه : ومشى

شرحش : درین فصل تعارض خواطر آدمی اشارت میکند که بعضی ملکی روحانی بود ، وبعضی شیطانی جسمانی . وخواطر ملکی کــــه " لمۀ " ملك گویند همیشه درنهاد آدمی پوشیده وسخت خفــــی و ناپید ابا شد ولمۀ شیطان سخت قوی وروشن وغالب وهمه کــس را معلوم وحق تعالی نهاد آدمی چون شهری آباد ان آفریــــده است. وخواطر شیطانی دشمن آن عمارت وخراب کنندۀ آن بنیاد ، وخواطر ملکی ممد آن مقصود ومعین آن غرض مطلوب . ودرین عالم قوی بدنی که منبع شیطان است غالب ومعدن او . وقوتهای ملکی ازعالمی دیگر ، یعنی ازعالم عقل ونفس ازاین جایگه دوراســــت . ازینجا گفت خواجه روح الله رمسه : " لبعد المناسبة " که مناسبت قوتهای (٢٥٢ر) جسمانی بااین عالم قوی است، وهمیشه نفــس منقاد آن . ومناسبت قوتهای عقلی ازین جهان دوروهردم ازآن بی خبر، (٢١٠ر) الا که ازتقدیرحق داعیۀ خلاف عادت نیایــــد ، وچیزی عجیب پیدا شود ، وتاآن خواطرپیدا آید ، ونفس د واعــی بجنباند ، وبااین همه قوتهای وهمی وخیالی ساکن باشد . آنگهی امید نجات وسلامت بود ، وهیهات که این همه جمع شود .

الاصل : واما [1] ان وازن الدواعی ایضا " من الصوارف ما یزنهم کتبوا به الی النادی الخبیث والجمع الاثیم ، والمستبنی تعن بان الیــــد للمرابطین ، ولمن یتألب معه علی الساکن المسکین . فان الساکــن المسکین مخلوب ماموره علیه مغلوب ، یصبوا الی اولئك العاثــــة المنجدین بمخببین ، وان الوزعة فی الفامر الغالب لا توصل اجنحتهم بموا زرین [2] .

غریبه : قوله لبّبوا ، لبّب الرجل اذا جمع ثیابه عند صوره ونحوه عنــد الخصومة . التألب ، التجمع . صبأ ای مال . عاث ای افســـــد . الانجاد : الاعانة . خبب ای خدع . الموازر ، الذی عمل عن صاحبه وزره ای ثقله .

---

١ـــ ا : وما این وازان ، گ : وما ان وازن ، چاپی : واما ان وازن .

٢ـــ ا : بمواد قدین ، گ : بمواقدین ، چاپی : بموازرین .

تفسیرش : میگوید پس اگرد عوی کہ ازآن یاری دهندگان برسد در برابرا وصوارف ازآن د شمنان رسیده باشد ، لاشك به چابکی بدان انجمن بزه ها وبد یها ود رخشی رود . وهرکه خبرجوید داند کــه دست د شمنان را بود براهل آن شهر ، زیراکه آن شهرنشینان زود فریفته شوند ، وبرایشان دوستی وآرزومندی غلبه دارد ، آن بسیار یاران فریبندگان ، وآن کسانی که درمقابلهٔ ایشانند درغالـــب ، وبیشتریاران ندارند که دستگیری کنند .

شرحش : این گفته شد الاآنکه مقصود ازاین سخنان تااینجایگه هم تقریرنا مناسبی آن دو مثال است بااحوال خلق .

الاصل : واعلم ( ١٠٢ پ ) انارالله قلبك ، وسن عزارز هنك انـــه لا تنهض فيك ارادة الا وقد تمثل قبلها في وهمك صورة شخصـــت بسببها منك همّه توجهت بك الى قبلة . وربماكان الذى ضرب يـــده الى منكب وهمك ، فهزه عقلاً رصينا اوظنا مستحوذا وتخيلاً لازما . وربمالم يكن كذلك ، بل كان سنحة غيرمضبوطة ونفثه فى روعك غيرواصبة ، وخلجه غيرمحصلة واخذه من الخواطرالضمحلة الى غايات نافـــرة بارادة خداج لا تتلقى منفوسها قوابل الذكر .

غريبــه : قوله سننت السكين اى حددته . الغرار : حد كل شئ . شخص بصره : اذا فتح عينيه وجعل لا يطرف . الرصين : المحكم الثابت . سنح راى فى كذا اى عرض . النفث : مثل النفخ . استحوذ عليه بمعنــى غلب . الروع : القلب والعقل . الواصب : الدائم . الاخذة الرقيــة ، كالسحرا وحرزه . الخداج : القاء الولد قبل تمام ايام الحمل . المنفوس : الولد مادام امه فى النفاس .

تفسیرش : وبدان خداروشن دارد دل تراوتیزکناد تیزنای خاطرکـــه : برنخیزد درتوهیچ خواستی الاکه بیش ازآن دروهم توصورتی بنشستـــه باشدکه اندیشهٔ توبدان سبب نارسیده بود تاتراروی به مقصـــودی آورده باشد ، وباشدکه آنچه دست به دوش وهم توزده باشــــد و جنبانیده ، عقلی محکم بود ، یاگمانی غالب ، یاتخیلی لازم . وباشدکه نه چنان بود ، بلکه درآمده بودکه مضبوط باشد ، یادمشی دردل توکـــه

بنماند ، یاجنبشی که ندانی ، یاافسونی ازخاطرکه ناپید اشودکه ترا برمقصودی دارد رسیده بااراد تی ناتمام ( ۱۱۲ر ) واوراقابله حفظ برنگیرد .

شرحش : عادت حکماد راثبات مطالب آنست که د رهرمساله ای که سخن گویند ، از د وطریق گویند :

اگرخصم راشبهتی بود ، شبهتهای اوراباطل کند ، وانگهی چون شبهتهابرداشته باشند ، ومحالی چند برنفس این مذهب لازم آورده ، خود صحت مذهب حق چون نقیض آن مذهب باطل بود ، د رست آید . یك طریق آن باشد .

طریق د وم آنچه براثبات مذهب حق دلیل گویند .

وخواجه رئیس روح الله رمسه د رین مساله که اثبات قدرمیکند ، اول برشبهات مخالفان سخن گفت ، واکنون برصحت مذهب خویش دلیل میگوید ، وبازمینماید که اگرفعل آدمی ( ۲۵۲پ ) فعلی ارادیست ، ارادت اورااسبابی هست که اونتواندکه د فع آن کند . پس چون کاری نهاده باشند ، اگرچه اوراد رمید ا• فعل که قدرت خوانند ، قوت ترك وفعل آن کارهرد وباشد . چون اسباب فعل را تیسیربود ، آن قوت به یك طرف خاص شود ، وارادت هریك طرف جزم گرد د . وقدرت وارادت چون هرد وتمام شود ، وازماع پدید آید ، آن کارواجب شود ، ومردم راقدرت قرابت ترك آن کارننماید .

وآن معانی حکمارامخمرومعلوم باشد ، اماعوام جملی د انند ، ولیکن چنین به تفصیل ندانند ، ود ربعضی صورتهاعوام هم د انند چنانکه بسیارباشدکه مردم عامی گوید : خشم برمن غالب شد ، نتوانستم که این کاررانکنم ، واگرنه ناکرد نی بود . واسباب آنکه مردم ازآنچه د ر قدرت اوستکه طرفی النقیض کند ، ( ۱۱۲پ ) به یك طرف گرد د ، ود یگرطرف د رآن حال مقد وراوننماید . بعضی د واعی عقلی ، وبعضی ظنی ، وبعضی خیالی ، وبعضی باشدکه به یادش نماند ، و بعضی فراموش کند . د رین فصل خواجه بدین معنی اشارت کرده است.

الاصل: واعمل مايكون هذه السنحات از اشيعها من العاد قاذعان، اوكانت من افنان سرح اللذة فوافاهاوِن الشهوة استيقاظ، اوكان من شررسعرالغضب فقادرها من السخط ايتجاج الى مطابقات من معانى اخرى فى سنحات اخرى. ربما اعيى عدها وآد التذكر احضارها. وهنالك اذ اومض من السنحات برق، فكانما اوقع ودق، فينهض اراده لابدة الارض كسلى نهضة الطلا الرائض ربيع. ولولا تلك المعارف المزعجة لجثم منها الواقع، ونام الواقف، ولوكان بدل ذلك الوميض ودق، وبدل ذلك البرق صقع.

غريبه: قوله السرح: شجرعظام طوال، واحدها سرحة. الفنن: الغصن. قادرا صار مقدورا معه. الايتجاج: الالتهاب. آدنى كذا: اثقلنى. الايماض: لمعان البرق. الودق: المطر. لبّد بالارض: اى لصق. الطلا: الولد من ذات الظلف. ريع من الروع، وهو الافراع. الجثوم تلبّد الطيربالارض.

تفسيرش: وآنگاه كاركننده ترباشد اين دواعى كه ازعادت انقيادى پيشش بازشود، ياازدرخت لذت باشد، واورابه امداد شهوت بيدار كند، ياازآتش سوزان خشم باشد، بس افروخته شدن بااوبهم باشد بامناسباتى دركارهاى ديگركه باشدكه مانده كند شمردن او، وگران باركند بازداشتن راحضوراودرآن وقت. چون پيداشود ازسوانح برقى، پندارى كه باران آمد، پس اراداتى بزمين بارد، وسپيدهٔ كاهل برخيزد، همچنانك آهوبره خفته ماندى، واگرايستاده بودى فرا خفتى، واگرخود بدن آن درفشيدنى (٢١٢ر) باران بودى، وبجاى آن برق صاعقه بودى.

شرحش: درين فصل اشارت ميكندكه عادات وطبايع رامناسباتست باواردات وسوانح باآن اندك سببى چون درمحل استعداد آن كارقوى باشد چنان بدندكارهاكه ازبسيارى اسباب پديدنيايد، چون استعداد كمترباشد نه بينى كه چند شخص درمعرض كارى آيند كسى سخنى سخت بگويدكه بهمه يك نسبت دارد، بعضى سخت تيز شوند وطيره گردند، وبعضى همچنان ساكن مانند به حسب استعداد وقوت قبول وضعف آن. وديگرمناسبتها بود چنانكه سخن بودكه مردم

حکیم ازآن سخت خشم گیرد ، ومردم خشمناك همچنان ساکت بود .
چنانکه اگرچه حلیم ترمردی متدین باشد ، واورابه فجوری نسبت کنند ، خشم گیرد ، وباشد که مردی غضوب ازآن حشم نگیرد به سبب آنچه درخاطراوآن کاروقعی ندارد ، ومانند این بسیاری دیگر .

الاصل : ومایذهب الیه من ان فعل العابث والنائم غیرموصول بغایه ولا مسند الی غرض ، ولا منزع الیه من طاری ببال ولا معقود وعلیه قصد وهم ،بلی ، ان العبث لفعل غیرموصول بغایة عقلیة ، اوغرض فکری ، انماله من لمعان التحیل مبدأ من غایاته منتهی . والنائم المنقوض الی السبات الغرق ایضاً هوفی سباته متوهم ، وبتوهمه خان نازع ، وبنزاعه متحرث ، وان کان نزاعاً غیرمخروط فی سلك رای قار اوظن (٣٥٢ر) معقود ، انما هوتلویح مدتازالمشبرمعلول المغزی . والنائم قد یحس بالاذی احساساً ماحمله من الاحساس محل التلویح من الفکر ، وان لم یکن علنا اوراسخاً مدکوراً . (٢١٢پ)

غریبه : المنقوش[1] : المجموع ، یقال : نقش المتاع ای جمع بعضها الی بعض . ومنه المنقاش . المنقوض من نقض البناء والحبل . الحنین الشوق وتوقان النفس ، وکذلك النزاع . لوح بالثوب ، لمع به .
المشبر الموضع الذی یضع فیه المرآة ، ویقال لمجلس الرجل ، مشبر .

تفسیرش : وآنچه اعتقاد میدارند که فعل بازی کننده هرزه کارو خفته پیوسته نیست بغایتی وباغرضی استناد ندارد ، وبا اونمی گریزند ازچیزی که بردل آید ، ونیست برآن بسته قصدی وهمی نچنانست .
آری ، عبث عقلی ندارد وغرض فکری نه ، اوراازپید اشدن تخیل ابتداء است ، وازغایت آن انتهاء ، وخفته نیزکه درخواب تمام غرق است ، اودرسبات هم توهمی کند ، وبدان توهم آرزومند شود ، وبدان آرزو حرکت کند ، واگرچه آرزوی اودررشتهٔ رای ثابت کشیده بود وگمان نیك نابستهٔ آن درنشدنی باشد ، گذرنده موضعش طول گرفته از مقصدش ، وخفته راحس درد بود چندانك نسبت اوباحس تمام نسبت تلویحی ونمایشی اندك بود باانديشه ، اگرچه پیدا وثابت نباشد .

شرحش : اگرچه درفهم کیفیت حرکات ارادی ازواردات عقلی وحسی داخل وخارج سخن باریك است ، ودرعلوم حقیقی توان دانست ،

١ــ چنین لفظی درمتن نیست گویانسخه بدل باشد .

اماانذکی بدان اشارت کرد . اکنون برآنجا اشکالی می آرد که تو همی گویی که هرکاری را حاملی بود وغرضی ، وماعبث را ، ودرخواب حرکت را هیچ مقصودنمیدانیم ، وجواب میدهد که مقصود عقلی ندارد ، اما خیالی دارد ، ونه همه افعال را مقصود (۳۱۲ر) عقلی بود که همه حیوانات حرکت به تخیل کنند که عقل ندارند ، ونه هرچه مقصودی درکاری اورا ازآن خبر نباید بود درمیانه اشارت میکند بدانچه مردم خفته هم باختیار کاری میکنند ، وتنبیه میکند بروجه دلیل آن که خفته را تخیلی ضعیف است ، اما بی تخیل نیست . وعابث را چنانکه کسی که به ریش بازی میکند ، هم مقصودی خیالی هست ، چنانک مثلاً تماسه گذاری ازچیزی که ازآن ملول است یا مشغول شدن ازکاری ناخوش ، وآنچه بدین ماند ، اگرثابت وروشن نیست تا درست شود که همه کارها برای غرضی بود .

الاصل: ثم ان باطن النائم يقظان ، وتوهمه عامل ، وغريزة التوقان فيه رصد . وانما نام عن عدوه الظاهرة دون ادواته الباطنة . وقوة الشوق من دخلة قواه وكامنة منه لا ينام عنها ولا تنام هي فيه ، وسنحاته تحرك من شوقه تحريكا منه ، وهومعضول مابين الشفرين مفتوح العين ، كانت السنحات الهام راى وايهام ظن ، اوكانت نزعة من خيال . والشوق شفيع الى قوة العزم ، وهي رمة السلطان على قوة الحركةفاذ اراودها الشوق بحد عزهافاسعفته بتحريك العضو ، واتمام الفعل ، واجمع من هذا ان كل فعل مصدره اية ارادة كانت فهوطاعة لشوق .

غريبه: قوله غريزه التوقان اى طبيعة الشوق . الرصد القوم الذين يرقبون . العدة ماعددته لحوادث الدهر . الدخلة باطن امرالرجل . الشفرالموضع [1] الذى ينبت عليه الهدب . الهمة كذا ، اى القى فى روعه . راودته عليه ، اى اردته . راودته عن نفسها منه ، اى طلبت طاعته .

---

۱ــ در ۱ " الذين . . . الموضع" نيست.

تفسیرش : وبدانکه (۲۱۳پ) اندرون خفته بیدارست، وتوهم او درکارست، وطبیعت آرزود راوبرراه، لکن ازسازهای ظاهرخفته است نه ازآلتهای درون، وقوت شوق ازدرونین قوتهای اوست، وازنهانی قدرتها ازآن خفته نباشد، وچیزهاکه دردرون آید شوق رانه جنباند، چنانك اوراجنبانید، واوگشاده دیده است، پلك چشم بازکرده پنداری که آن سفخات الهام رای است، یاگمانی تازه یاازخیالی برکندنی، وآرزوی شفیع‌بود به قوت[1] عزم، وقوت عزم پادشاهیست برقوت حرکت. چون شوق به حدکرد، قوت[1] حرکت برآید، حاجت اورواکند به جنبانیدن عضو، وتمام کردن فعل. وازین تمام ترآنست که هرکارکه باشد به سبب آن (۲۰۲پ) هرارادت که خواهی باذ؛ البته به طاعت شوقی تمام شود.

شرحش : درین‌فصل دومعنی راشرح میگوید :

یکی آنکه معنی خواب بطلان‌همه قوتهای نفس نیست، بلکه بعضی قوتهاکه به حرکت بدنی مانده شده است به واسطۀ خواب بیاساید تاقوت غاذیه کارخویش تمام کند، وقوت‌غاذیه وبسیاری قوتهادرحالت خواب بیدارتربود تابداننده که حرکت خفته هم بارادتی خفی وشوقی پوشیده است که این هردوازقولهای اندرونین است، وخواب و فترت رادرخواب بدان راه نیست.

ودوم معنی آنکه قوتهای نفس‌اگرچه همه بدومنسوب اند، لیکن دریك معنی بدونسبت دارند که اومبدأ همه است، ولیکن بعضی را بربعضی حکم است. ودرین معرض که مارابدان‌حاجت است هرگه که مردم راخیالی بسته شود، این‌خیال‌چون مبلّغ چیزی بود به پادشاه، چون‌خبربدورسد، (۲۱٤ر) شوق درذات اوپیدا شود. وقوت شوق خسیس‌است ازعزیمت چون شفیعی بود به عزم، نه چون حاکمی. وعزم وازماع شریفتراست ازقوت حرکت، چون حرکت ازوپیدا

---

۱ــ درا "عزم. . . قوت" نیست

شود ، اوحاکم بوده باشد برو. چون شوق بسیاری شفاعت کند. به عزم، حاجت اوراروا کند به جنبانیدن عضو، وتمام کردن فعـــل. مقصود ازین آنست که گفت که هرفعلی که ازمردم پیدا شود ، خواهی به ارادت عقلی ، وخواهی به ارادت ظنی ، یاخیالی ، آن فعل بــه واسطهٔ شوران شوقی باشد . والا ، کمیت عدد قوتها وکیفیت ترتیـــب درپاست بعضی مربعضی رادرمثل این رساله تمام نتوان گفت. و هم چنین هرچه علمی محض بود ، خود درکتب علوم گفته شده است.

الاصل: بل اعلم ان کل ارادة واختیار فمبتدأ مستأنف ، وکل مبتـــدأ ومستأنف فله سبب ، وکل ماله سبب فانه منبعث عنه من حیث هــــو بالفعل سبب ، ومن حیث هوسبب فهوموجب، ومالم یعقد عقـــدة الایجاب انحلت عنه مسکة السببیة ، وربما استرحض فی الباسه بـــزة الشرطیة. فالارادات منشئها أسباب مؤاخذة بالایجاب متزخـــر عن سبیلها التجویز، وهذه هی الدواعی اذا استطالت بسلطانهـــا علی الحواجر، وتوافت من کل مأتی[1] ، وتوحشت[2] الی قوة العزم من کل اوب، واخذته بین قوی حاد، وسوق داع لا ریثة فیهما ، ولا تعریج . خضعت لها رقاب الارادات صورا" الیها منقدة اعطالها .

غریبـــه: قوله مسکه السببیة: عقدتها . تزخزح ای تباعد . تحـــوشت: اجتمعت. الاوب : الناحیه. صورجمع اصوروهوالمائل. الرثیـــة: الابطاء. منقدة اعطالها ، ای حاضرة.

تفسیرش: بدانك هرارادتی وخواستی که باشد نوپیدا شود ، وهرچه نو پیدا شود (۲۱٤ پ) اوراسببی باشد ، وهرچه اوراسببی باشد آنگهـــی پدید شود که آن سبب به فعل باشد ، وتابغند ایجاب ندارد سبـــب نباشد ، باشد که جامهٔ شرطیت درپوشد . پس ارادتها پدیـــد آرنده سببهائی بود واجب کننده، وامکان راازود ورکننده. وایـــن

---

۱ـــ ا : مایاتی ، ك وج : مأتی

۲ـــ درنسخه : توحشت، ج : تحوشت، همین درست است به گواهـــی آنچه پس ازین میآید .

اسباب د واعی بود ، چون د رازشود وبرموانع غالب گرد د ، وازهمه روی د ست د رهم د هد ، وقوت عزم ازهمه سوی بااوجمع شود ، وهم کشنده شود ، وهم راننده بی د رنگ، وکژی ناکرد ن ارادت اورابه‌منزلت نائل شود ، وکارها به نقد بکند .

شرحش : د رین فصل برهان آن میگوید که هرحادث که پیدا شود اوراسببی بود ، وتاسبب موجب نشود ممکن‌واجب نگرد د ، وتاجانب وجودش برجانب عد م ترجیح نیابد موجود نشود واین قضیه کلی است د رهمه ممکنات حادث . ولیکن هرممکنی راسببی گونهٔ د یگربود ، بعضی طبعی ، بعضی قسری، بعضی اراد ی . و د رین موضع بیان سبب اراد ت میکند که فعل آد می‌اگرچه به اراد ت اوست،اراد ت اوبه اراد ت اونیست، والا متسلسل شد ی ، بلکه ازاد ت اوبه توافی اسباب وتأتی د واعی[1] بود ، وبه اجتماع د اعیه ورفع موانع ترد د ، تاازماع ازوپدید آید به ضرورت ، وفعل ضروری شود ، چنانک یاد کرد

الاصل : وکاین من خطة کنت خبیرا ًبآجلتها ، وقد یراعلی الدفع فی صد رعاجلتها فوقفت فی وجهها ، وکانما التقم (٤٥٢ر) ساقیک خدام القیود ، وضبط کفیك وثاق المکتوف . وکانما خد رلسانك (٥١٢ر) عن الاستصراخ : فلم تزجل ، ولم تقل ، ولم تفعل ، حتی لحقتك خطة فغطتك فی الورطة ، وکنت الرعب ملکك ، وامکان التقضی عنها ملکتهکالمنظرلها ، وهل ذلك الا من اسباب ابهما[2] القدر فی الصوارف عن ذلك د قیقة الاشباح ، جلیلة الاثار ، فلوته عن الذکرلونشد تها فی منوال الحفظ، قلت کسل ، اوظن حسن ، ولم یکونا وحد هما ، بل د واعم لهماخانك فیهماالفهم، ولم ینفتح د ونهما قفل الذکر .

---

١ــ هرد ونسخه : ود واعی ٢ــ ج : د بهما

غریبه : قوله الخدمة سیر شد فی رسغ البصر . الکتف : شد الرجل الیه الی خلف الکتاف ، وهوالحبل . الاستصراخ : التصویت نداء الرجل التباعد . والزجل المعجمة الرمی . یقال لعن الله اما زجلت به ، ومنه یقال للفظ الرجل فی الکلام زجل . اٰب بیده الی سیفه ای اهوی الیه لیستله فلوته خارجه . نشد الضالة : طلبها . الدواعم جمع الدعامة وهی عماد البیت .

تفسیرش : وبسا خصلتها که توعاقبت آن دانسته باشی ، ودفع او حالی توانسته ، وچون دربرابراوایستاده باشی ، پنداری که ساق ترا بندی نهاده باشند ، ودست ترا دربسته ، وزبان توکند شده باشد ازاستغاثت ، تادرنشوری ، وهیچ سخن نگویی ، وهیچ کارنکنی تا آن خصلت بتورسد ، وترادرآن کارافگنند ، ومرابازآنچ ترسیده باشی دریافته بود ، وبا آنچ توانستی که بکنی کرده باشی ، وآن نبود مباشد الا ازاسبابی که ازقضای خدا ترا ازارادت خویش بازداشته بود ، اسبابی که پدید اراندک بوده باشد ، وبه تأثیر (٢١٥ پ) بزرگ‌ها از [١] باز داشتن گریزنده ، اگرخواهی که درحفظ بازجویی ، گویی کاهلی بود ، یاگمان نیك ، واین هرد وتنها نبوده باشد ، بلکه دارنده آن هرد ورایاری داده باشد که ترافهم بدان نرسد ، وگشوده نشود از آن قفل حفظ تو .

شرحش : درین فصل اشارت میکند بدانچه ازجملهٔ دلایل آنچه قضاء غالب است برتدابیرمردم : یکی آنست که بسیاربود که مورد مرا ارادتی عقلی یاظنی بود که بنابرآن چنان خواهد که کاری کند ، وعزمی آن درست دارد ، وازنفاق دواعی دست درهم دهد که اورا ازآن خواست خویش بگرداند ، وبرآن نقیض ارادت حاصل شود ، ومثال اودرآن حال چنان بود که حیوانی که اورا ارادت علف خوردن باشد ، وازراه سوی چراگاه رفتن ، وسوار اولگام اوبگردانیده ، واورابه ارادتی که داعیهٔ اواز

١ـ در ١ "از" نیست.

بیرون بوده ازارادت ذاتی خویش بازگردانید ، شعر :

رأیی ورأی الکمیت مختلف  رأیی سیرورأیه العلف

وبیشترمردم سبب آنراضبط نتواند کرد ، وگوید کاهلی کردم ، ونه چنان بوده باشد ، بلکه دواعی وحوامل ازبیرون اورابرآن کار داشته بود ، وآن حوامل ازقضاء خدا بود نه ازخواست اوپیدا آمده ، درست گشت که قدربرتد بیرغالب است.

الاصل : فان نشط ناشط لمعارضتنابارادة الخالق جلت قدرته ، فلیعلم ان تحصیل ارادته لخطب اغضی لیلا " وانأی مغنی واغلی ثمنا " مما نحن فیه، ومن الذی[1] ساعد علی انهامن قبیل ارادتنا الا بالاسم، ومن الذی انعم بانها حادثة (٢١٦ر) عن العدم. وکیف کان فان الامورالتی یسلك الیها النهج المتضح ، ویسافرنحوها من جواد الطریق لا یضلل عنها بالخفیات التی الطرق الیها اوعر ، والاحاطة بها اعسر ، وما انصف من جعل الجهل بمجهول دلیلا " علی الجهل بمعلوم.

غریبه : قوله : اغضی اللیل ای اظلم، ویقال لیل غاضٍ، وقلما یقال مغضی. المغنی الموضع الذی کانوا فیه اهله . انعم له ای قال له نعم.

تفسیرش : اگرکسی رانشاط باشد که با ما برابری کند ، گوید که ارادت حق جلت قدرته مگرهمچنین است، باید که بداند که دانستن ارادت اوکاری است بزرگ که شب اوسیاه ترست، ومنزلگاه آن دورتر ، وبهای آن گرانترازین که ما درآنیم ، وکی مساعدت میکند برآنك آن از قبیلوماننده ارادت[2] ماست الا بنام، وکه میگوید که آن ارادت حادث است پس ازنیستی ، وهرچون که هست آن کارهاکه راه روشن بدان رود ازشاه راه بد وسفرکنند ، گم نشاید کرد به پوشیدگی (٢٥٤پ) ، بد وشوارتربود ، ودرآن رسیدن صعب تروانصاف نداده بود آنکه جهل مجهولی دلیل سازد به نادانستن معلومی.

---

١ـ درا " ساعد . . . الذی " نیست. ٢ـ هردونسخه : ازقبیل مانند وارادت.

شرحش : برآن سخن پیشین اشکالی می‌آرد برآن قاعده که گفت که : هرارادتی که تازه شود اوراسببی تازه باید به ارادت حق ، پس جواب میدهد بردووجه :
یکی آنچه میگوید آن ارادت وارادت ماد رنام بهم مانند نه درحقیقت زیراکه ارادت حق رامعنی سلبی است( ٢١٦پ )یعنی که صدور اشیا ٔ ازوباعلم بهم است، وهرچه چیزی ازوصادرشود ، واوبدان عالم باشد ، ودرذات اوکراهیتی نباشد ،آن چیزراارادت بود ، ومریدخوانند وارادت ماامری وجودی است که درذات ماپیدا شود ، و وجودی وسلبی جزکه بنام اشتراك ندارند ، ونیزارادت حق ازلی است، وسخن دراسباب است ، وازلی رابه سبب حدوث حاجت نیاید.
دوم آنکه میگوید این سخنان که مادراسباب ارادت ماگفتیم، برهانی است، وبرآن تقدیرکه ماراارادت حق نیکومعلوم نشود نادانستن ما درآن موضع ومساله زیان ندارد به دانستن این براهین ، وبه راه روشن برهان میخواهد ، وبه راه پوشیده شبهت .

الاصل : ولعل الذین ناجتهم الحکمة بالبیان انجتهم عن اخذه هذه المعارضة ، وعرفت الیهم الارادة الالهیة، تعریفاً نزهها عن ملامة هذه المناقضة . ولقدضل من خام عن مسابرة العقل فی کتم الحق تقیة ان یحط رحاله بطرح من الالف . وانما الراشد من انجزمع موضوع العقل ومرفوعه الی ای معرس اتفق . ومن استأثر صحابه رفقة لم ینص علی الرحلة، ومن تعرفت الیه الوجهة کان من الرفاق علی صرف .
غریبه : قوله : المناجاة : المحادثة سراً . الانجاء : التخلیص . الملامة : الموافقة . خام عنه ای جبن . الطرح : المکان البعید . النص: السیرالشدید . تعرفت ماعند فلان ، تطلبت وعلمت. وجه الرأی : نفس الرأی ، الوجهة الاسم منه ، والوجهة ( ٢١٧ر ) ایضاً مایولی الوجه نحوه .
تفسیرش: وباشد که آن کسان که دانش حقیقی باایشان رازگفته باشد ، ایشان راازگرفتگی این سخن معارضبرهانیده باشد ، وایشان را

آموخته که ارادت خدای تعالی چه بود ، آموختنی که پاك کرده باشد دانش را ازبد رفتن این مناقصه وگمراه بود آنکس که ازآزمایش عقل سرباززنند ، ودردانستن حق پوشیده ، ازترس آنکه ازخود کرده دورافتند . بلی راه راست آن کس برد که کشیده شود بازآنکه عقل می بنهد وبیاموزد وبازدارد بهرمنزلگاه که باشد وهرکه دوست دارد همراه رفیقان ، درراه تیزنتواند رفت ، وهرچه طلب جایی کند ، ازرفیقان ببرد وکناره گیرد

شرحش : درین فصل پس ازتحقیق فرق میان ارادت خلق وارادت حق ، بیان سالکان راه میکند که به اول آفرینش مستعدان حکمت از اعتدال مزاج چنان افتاده باشند که هیچ رای واعتقاد تقلیدی میل ندارند ، وراه راست ازآن یابند که هرچنانکه هدایت عقل بود بر آن راه روند نه چون عوام که تقلید درنهاد ایشان غالب بود ، خواهند که چیزی دانند ، اما ازعادات مالوف بیرون نتوانند رفتن . ولواتبع الحق اهواء هم لفسدت السموات والارض ، خواهند که حق رابرعادت واعتقاد خویش راست کنند ، نه اعتقاد خویش را برحق، واین غلبه قوت وهمی بود درنهاد ایشان که وهم تبع حس است ، هرچه نه بروفق حس بود قبول نکند، وبدین اشارت کرد که هرکه رفیقان رادوست دارد ، راه تیزبرود وراه راست ، یعنی معرفت حقایق موجودات (٢١٧پ) است وازرفیقان خیال ووهم وحس ببرد ، تابه دانش حقیقی رسد .

الاصل : فلنراجع ماغرقناعنه فی شجن منه ، فنقول تسمع ، هداك الله ، ان هذه الدواعی لایتناول النفوس کلها ببطش واحد ، وانما بینها وبین النفوس مناسبات شتی ، ولربما خشعت لعدةٍ منها نفس لا تتعجم لاضعافها قناة اخری کالمشرفی یعمل فی ضریبة . والسبب فی ذلك تفاوت النفوس فی السجایا والاخلاق والتربیه والعادات والفطانة والغباوة والهیابة فان الدواعی الدارحة من عش الشهوة لاتصبی المعسعس کما تصبی العز الشدخ ، والا تصبی الغرهاة کماالزیر ، ولا تصبی المتنسك کما تصبی المتهمك المتهتك .

غريبـــه : قوله : عجمت العود فانعجم ای امتحنته بالنواجذ ليعـــرف صلابته من خوره فظهر الاثرفيه . الضريبة : المضروب بالسيف . صلب ای متن . المشرفي : السيف المنسوب الى مشارف، وهى قرية مـــن قرى العرب . الهيابة : الجبن . د ر ، ای مشى . المعسعـــس ، الهرم . لرؤبة والرواية ماسرع ما تعسعا ومن عاد تهم القلب كالطبـــخ والبطيخ . تسعسع وتعسعس واحد ولا يكون التسعسع الا باضطراب مع الكبر . وفى حديث عمررضى الله عنه ، انه سافرفى عقب رمضان ، فقال : ان الشهرقد تسعسع ، فلوصمنا بقيته . الشدخ ، الشاب . الغرهاة ، الغروب عن النساء . الزير ، الذى (٨ ٢١ر) يحب مجالسة النساء . تهتك ای افتضح وانهمك اوغل فى القبائح .

تفسيرش : بازگرديم بازآنجاكه ازوفراگرديده ايم بگونهٔ ديگر ، وگوييم بشنو ، خداى تعالى تراراه راست دهاد ، كه اين داوعى همهٔ نفسها زايك گونه نگيرد ، وليكن ميان اوميان نفسها مناسبتراست گوناگـــون ، وباشد كه فرمان برد چند عدد راازآن داوعى يك نفس،كه چوب نيـــزهٔ ديگرى بسيارى مانندآن رانرمنشود ، همچون شمشيرمشرفى كه كارگـــر آيد دريك زخم گاه ، وبازجهد ازديگرى ، وبازوى يكى باشد ، بـــدان سبب كه سخت باشدآن جايگه كه ازوبازجهد ، وبخسد كفهٔ سختى اوو سبب درآن تفاوت نفسهاباشد درطبع واخلاق وخووپرورش وعـــادات وزيركى ونادانى وبددلى وجسورى . نه بينى كه آن داوعى كه ازآشيانهٔ شهوت خيزد ، آرزومند نكند پيربازمانده را ، چنانكه آرزومند كنـــد ناآزموده كارجوان را ، وآرزومند نكندآنراكه زنان رادوست نـــدارد ، چنانكه آرزومند كندآن راكه دوستشان دارد ، وهمچنين مرد پارســـارا نهچنان ازجابيرد كه مرد بى سامان كاررا .

الاصل : والدواعى التى تغشوابها اواذى الغضب ، لا تستهوى المبرود كما تستهوى المحرور ، ولا تشود المبتهج كما تشورالمبتئس ، ولا تستخف الطاعن فى ذنابة العمر ، كما تستخف من القى عصارة فى روق الشباب .

واعلم ان الاسباب موصولهٔ باسباب ، والدواعى مقابله بحواجزو لخيـــل الدهرركض فى مشوارطويل وحلبة مديدة ، ومصادمات اسباب تحـــرف

(٢١٨پ) عن مقاصد وجهات ، وربما وجهت صدمة الى اخرى ، وربما كانت الصدمة جلسة ، وربما كانت صرفة ، وربما كانت همزة تشد ، فخذ من هذا كله ان ارادتك موجبة ، وافعالك نتايج . واقرب ما يساعد عليه من هواك ، انها ان لم يكن موجبة ، فهي كالموجبة .

: غثي السيل يغثوا المرتع اى جمع بعضه الى بعض. الآذى : الموج . استهوا ما اى استهامه . التشوير : التخجيل . المبتهج : الفرح . المبتئس : الكاره الحزين . الذناب بكسر الذال عقب كل شئ . الروق ، اول الشباب . المشوار : المكان الذى يعرض الدواب للبيع . الحلبة خيل يجمع من كل اوب للسباق ، وقد تسمى ذلك الموضع حلبة . صدمه : ضربه بجسده . الهمز : شبه العصر ، يقال همزت الشئ في كفي . شد عضده اى قواه .

تفسيرش : وآن داعيها كه موج خشم برد ارد مرد م سرمزاج راچنان ازجا نبرد كه گرم مزاج را ، وخوش طبع راخجل نكند چنانكه اند وهگين راخجل كند ، وسبكسا رنگرد اند آنراكه د رآخرعمربود چنانكه سبكسار كند آنراكه د راول جوانى بود . وبد انكه اسباب پيوسته است به اسباب ود اعيها با زد اشته به مانعها . واسبان روزگا رد رتكند به موضع فروختن ود رميد انى د راز ، وبرهم افتا د ن سببها كه با زگرد اند ازمقصود ها وجهتها ، وباشد كه ازصدمه ازجانبى (٢٥٥پ) به جانبى افتد ، وباشد كه به صدمه برجا بماند ، وباشد كه بازپس فگند ، وباشد كه صدمه قوت د هد . پس ازين همه بگيركه ارادت توموجب است ، وفعل وعمل توازآن زايد ، ونزد يكترين چيزى كه به هواء تو د رآن مساعدت نمايند آنست كه اگرارادت توموجب نيست همچون موجب است . (٢١٩ر)

شرحش : خواجه روح الله رمسه د رين فصل پس ازتأكيد اختلاف تأثيراسباب به اختلاف وتفاوت مقاد يراستعداد محال چنانك ياد يم كه ازيك سبب د رمواضع مختلف احوال مختلف پيد اشود به حسب اختلاف استعدادات ، شروع ميكند د رتعذرد انستن مقادير اسباب ، وميگويد كه روزگاربد ان ماند كه اسبابى بسيار د رميد انى

مردم عاقل اگرچه مفردات اسباب داند ، چون درتعارض افتد ، به قوت بشری نتوان دانست که اثرکدام سبب غالب شود . چه اسباب متعارض است ، ووقت باشد که دو سبب متعارض بود متساوی قوت هرد وبدان ماندکه دو اسب درمیان بهم برآیند ، وهر دو برجای بمانند ، وباشد که سببی سخت قوی باشد ، بدان ماندکه اسبی بزرگ جثه اسبی ضعیف رابه صدمه بازپس اندازد ، وباشد که هرد وسبب مدد یکدیگر دهند تاکارقوی ترشود وحاصل این همه سخنان آنست که ارادت مردم موجب اسباب موضوع ربانی است ، وموجب افعال انسانی واسباب وجود بسیار ، وآدمی زاد ازضبط آن عاجز ، وچنانکه آید می باشد " یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید ، وماتشاؤن الا ان یشاء الله " .

الاصل : ولولا ان اسم الاجبار ینطبق علی معنی من الحمل المنکرة لقضیت علیک انک مجبر ، وان لم تکن مجبرا " فکمجبر ، ولا بعید فرق عند اعتداد عظمة الله جلت قدرته (٢١٩پ) بمادونه بین الشیء وماهومصلی سابقه ، وتالی عانقه ، وضیفن ضیفه ، وانما بین کفیهما ، کمین ، لاکثیرین[١] فکیف اذا کان النسب الح من هذا ، والسنة اجمع ، وکان الاعذار عن تسلیم المساواة الی المداناة ، وعن المجانسة الی المشابهة ، وعن فرض الارادة ، موجبة الی جعلها کالموجبة مواتاتا " لا التزاما " وتطوعا " لا استیجابا " . هذا .

غریبه : قوله المصلی هوتالی السابق من خیل . عنقت فرس فلان ای سبقت فنجت ، واعنقها صاحبها ای اعجلها وانجاها . الضیفن الذی یجیئ مع الضیف . العین هیهنا عین المیزان . السنة : الوجه صورته ، مضاه اذا کانت الصوره هیهنا اجمع ، والسنة الطریقة ایضا " . المواتاة : المرافقة .

تفسیرش : واگرنه آنستی که نام اکراه باخود میدارد ازجملتهای سخن منکر ، من حکم کردمی که تراهیچ اختیارنیست ومکرهی که اگر

١ــ ح : لاکثیربین ، اوگ : لاکثیرین

مکره نیستی ، همچون مکرهی وبسیارفرق نیست. وچون بازاندازی عظمت صانع رابهرچه جزاوست، میان چیزی وآنچه دوم پیشین آن باشد وازپی سابق اورود وفضولی مهمان بود ، ومیان کفهای چون تفاوت چشمه ترازوبود ، خاصه که ازاین کمترباشد ، وصورت نزد یکتر وپنداری که ازبرابری به نزد یکی، وازمثلی به مانندی ، وازآنچه ارادت راموجب خوانی بدانك چون موجب دانی ،مورود آمدن سازگاریست نه واجب وتطوع نه فرض ، سخن اینست.

شرحش : این فصل آنست که ازبهرآنك آدمی راقدرتی هست علی الجملة که بدان ممتازاست ازجمادات (٢٢٠ر) که بدان مستعد فعل است. چون ارادت بدان پیوند د ، فاعل اوباشد ، مگرنمیتوان خواند ولیکن چون فعلی بی ارادت نباشد ، وارادت به قدرت مردم نیست، به اسباب قضاء است، همچون مکره است . و چون به عظمت حق نگری ، وکثرت اسباب وجود آن قدراستعداد آدمی درمیانه کم شود که آن هم حق تعالی داده است. وتفاوت میان آنکه حق تعالی درحیوانی قضاء خویش داند ، ومیان آنك درجمادی که اینجاقدرت نیست، وآنجانه کمتربود ، ازتفاوت میان دوچیزکه درترازوبرابرکنند راست آید ، وترازواندك چشمه کند ، پس همه افعال چه اختیاری وچه اضطراری چون باقضاء حق نسبت کنی ، بهم نزدیك بود ، وفاعل همه به حقیقت وخالق جمله حق تعالی باشد ، وفرقی نباشد که بدان التفات کنند .

الاصل : ثم لا کثیرفرق بین ارهاق ماشکره من القدر ، وارهاق ما تثبته من الدواعی المسلطة علی الصوارف. فان کان المتهجم علی الخطیئة اذعانا" للقدر (٢٥٦ر) معذورا" ، فالمقود الیها بازمة الدواعی معذورا" ، وفی تخوم المعذوروان کان صنیعنا قیاسا" الصنیع ذوی الملکوت الاعلی ، فالکریم منالا تمهد عذرته فی مؤاخذة المعذورحقا" ، اومن له شنشنة منه ، فکیف اذاکاد ان یکونه . فهل تقضی علیه ، عزت قدرته ، فیما تنسبه الیه من الوعد والتخلید بهذه القضیة . فان تنزه جبروته عن التفتیش، فمن عزلك عن الارجاء جانبا" ، وسولك القول بالتخلید واجبا" .

غريبه : قوله الارهاق : تكليف مشقة . هجم على الشيء اى اتاه بغتة .
التخوم جمع تخمة ، وهو منتهى كل قرية . الشنشنة : الخلق والطبيعة .
الارجاء : التاخير ( ٢٢٠ پ ) والاهل .
تفسيرش : وبسيار فرق نيست ميان آنك توانگاه ميكنى كه به قدر
است معاصى مثلاً ومیان آنك گويى د واعى مسلط ميشود . با هوا و
شهوت عقل راكه مانع است ازآن ، منع بازميدارد . واگرآنك به قدر
گناه كنند معذ وراست آنك ازمة د واعى بكشندش هم معذ وربود يا
نزد يك به معذ وران . واگركارها مانند كاررب العزة بود ، پس چونست
كه كريم مردم رامعذ ورندارد كه معذ ورمواخذت كند ، يا آنكس راكه
طبع معذ وران دارد تابه حدى كه نزد يك بود كه خود معذ ورباشد ،
توحكم كنى برحق تعالى د رآنچه بد ونسبت كنى ازوعده وتخليد بر
قضيت معذ وران به كرم كه نيكست يانه . اگربزرگوارى اوراپاك دارى از
آنكه تفتيش كنى كه آن كه اوكند كرم هست يانه . بل كه هرچون كه
روادارى ، پس كه ترا ازمذهب مرجيان بركند ، تابرگناه اميد ببرى ،
وتاخيرعذاب روادارى ، والبته عذاب ابد برگناه معذ ورروادارى .
شرحش : اين فصل الزاميست جدايانه براهل مذهب مخالف حق
كه چون پيدا گشت كه ارادت به قضاء حق است ، چراشخص را
معذ ورنداری . ود رمذهب شما حكم كنى بروچون عذاب ابد ، وعذاب
ابد معذ وران برقاعدهٔ عقل شماظلم باشد .
الاصل : واعلم ان قولك بحسن التكليف اووجوبه متى عوير . عيني
انك ورجع فيه الى فتيا العقل عقلك ، كان لوكه لا تسيغها . ولاضربن
لك مثلاً من رجل ثالث حشره زمرة ، وجمع عصابة ، وقال لـ( ٢٢١ ر )
كل من اقل حصاة من هذه الحصى فيد شراشيه طردا من نضارو
هضبة من ياقوت وزبرجد ومن خالف جدعته وسملته ثم صلبته وقتلته .
وهورجل غنى عما سامه الزمرة وآدب اليه العصابة ، سواله انعم .
اوجرم لا يخوّله اجد هما اشفاء تخوّنه عنه الاخر ، لانه فى نفسه محول
كل شق نائل كل خير ، مردى بكل بهاء محيا بكل ثناء لا تكسبه الكلفة

مزية لووصفها خيرها ، ولا به خصاصة يسرها باقتبال ، ضيع واعتناق
معى بانعام اوغيره .
غريبه : قوله عوير من قولهم عايروا بين مكائلكم ، اى قابلوا بعضا
ببعض لتعرفوا مستقيمها من معوجها ، مفاعلة من المعيار . الكولة :
لضغة . الهضبة : الحبل المنبسط على وجه الارض . الجدع
يستعمل فى قطع اليد والانف والشفة . السمل فقوء العين
بالحديدة المحماة . آدب القوم اى دعاهم الى طعامه، وآدب
ذلك . خوله الله الشىء اى ملكه . الشف : الفضل والربح . فلان
تخوننى حقى اى نقصنى . الاقتبال استيناف الامر .
تفسيرش : وبدانكه گفتار توكه تكليف نيكويى است يا واجب است،
چون به ترازوى توعياركنى تا بازكردى بافتواى عقل ، آن عقل كه
تود ارى لقمه اى بود ناگوار . ومن براى توشلى زنم به ذكر مردى كه
گرد كرد جماعتى را ، وبهم آورد گروهى ، وگفت هركس كه سنگ ريزه اى
برد ارد ازين سنگ ريزه ها مقداريك بدست، اوراثواب دهم
كوهى ازياقوت وزبرجد . وهركه برنگيرد ، گوش ( ١٢٢ پ ) وبينى
ببرمش ، پس جشمش بركنم وبكشم وبياويزم . واومردى است كه
مستغنى است ازآنكه بدان جماعت فرمود ، وآن گرده را بازآن
خواند ، پيش اوهمه يكيست اگرنبخشد واگربازدارد ، يكى ازاين
هرد وبد وچيزى ببخشد ازسودمند يها كه آن ديگربازگاهاند ،
زيراكه اوراست همهٔ سودها ، ويافته است همهٔ نيكيها . روا، اوست
همهٔ آرايشها ، همهٔ ثناها برولايق است، ازآن تكليف كرد ن اورا
هيچ افزون نبود كه اگرنكند كم شود ، وهيچ خلل دربارهٔ اونبود كه
ازين كارتوبهترشود ( ٢٥٦ پ ) يا وجهى ديگر .
الاصل : ليس كالواحد منا ينعم لقضاء حق وجزاء اولليسان و
صدق وثناء يسرانه والمسرة ربح مفاد ، اولشيوع ذكروذيوع صيت
يشرفانه ، والشرف نعم اللباس ، اوالاتيان بالاجمل فى العقل ،
فيكون حاله وقداتى به احرمن حاله لوسوفه . لكن مثلناغنى

لا يؤتى اليه اتى بعده مجدٌ او لولا هلجزرعنه ، وراث د ونه ماينهيه ، ثم لا يوذ يه خلاف ماكلفه ولا يوسيه ، ولا ينكى بوجه من الوجوه فيه . بسواء اتت الجماعة امره طايعين ، اوصد واعنهاجمعين . ومع ذلك فقد اغرى بهم مكسلين ، وقد اصبحهم من المنشطين نضرا قريبا ممن بلونا سورتهم من المرابطين ، لا نجد تنشيطهم من الموضع ما نجد تكسيل الاخرين . وقبل ذلك كلّه فانك اذا حققت ، لم تجد الكلفة ( ۲۲۲ر ) تقوم ذلك الجزاء الا جماله تلك القلالةجهل من عسجد وهضب من ياقوت وزبرجد ولا غرامة تلك الاغفالة جدع وسمل يقضى على اثرهما صلب وقتل . ثم انه لقد وفى بما وعد .

غريبه : قوله امرّ اى افضل والمرّ الفضل . التسويف : التاخير ههنا ، والاصل من قولهم سوّفت فلانا امرى ، اى ملكته ذلك . الجزر القطع . راث اى ابطأ . ابهاه اى جعله ذا جمال وبهاء . الايسار : المداواة . نكاه اى جرحه . الجعالة بالكسر ما جعل للانسان من الشئ على شئ بعمل .

تفسيرش : نه چون يكى از ماكه نيكى كند تا حقى بگزارد ، وجزاء صنيعى كند تا نانى نيكو به كف آرد ، وثنايى شنود كه شاد شود . وشادى سود يست كه برآيد تا آوازهٔ خوب ونشر صيت كه اورا بزرگ كند . وبزرگى نيكو پوششى است . يا براى آنكه كارى بهتر كرده باشد به عقل كه حال او چون بكند بهتر از آن باشد كه نكند . وليكن در مثال ما از ين هيچ نبود ، بلكه مستغنى باشد ، هيچ چشمه را بد وآب نرسد كه اورا د رآن فايده بود ، كه اگر با زبهرد آن بزرگى وفايده اى بنمايد تا آن بهاء وجمال ازو بشود . وانگهى هيچ رنجى بد ونرسد ، اگر خلاف آنچه تكليف كرده است بباشد ، وهيچ ريشى به نشود ، به هيچ وجهى از وجوه د رواشرى نكند ، اگر آن جماعت فرمان ببرد ارى كنند به طوع واگر همه ازو برگردند . وبا اين همه برايشان گمارد جماعتى را كه ( ۲۲۲پ ) ايشانرا كاهلى آموزند ، ويا را يشان كند گروهى كه ايشانرا نشاط دهند ، از آنها كه پيشر از ين ياد كرديم كه از آن

مرابطان که یاری دادن ونشاطی کردن ایشان چندان اثر نکند که کاهلی آموختن اینها . وبیش ازاین همه بدانك ، اگر نیك بدانی به حقیقت آن تکلیف ورنج زاآن جزاء وسزانبود ، ومزد آن حرکت چندان نیاید که کسی سنك ریزه ای برگیرد ، گویی ازرز بستاند ، ویکی یاقوت وزبرجد ، وغرامت آن برند ارد ، آن همه پاره کردن وکشتن وآویختن نبود ، وانگهی هرچه بگویبکنند .

شرحش : این آنست که مذهب مخالفان راباطل میکند چه مذهب ایشان آنست که همه چیزهارا برقاعدهٔ تحسین وتقبیح عقلی تخریج کنند . وخواجه روح الله رمسه بازمینماید که آن استوار نیست، وبرآن اعتماد نشاید ، مذهب ایشان آنست که تکلیف حق بر حق واجب است که آن تکلیف پسندیدهٔ عقل است، وهرچه پسندیدهٔ عقل بود واجب باشد . بازمینماید که چون نیك اندیشه شود نه درعقل حقیقی بل که درآن عقل مصلحی نیزکه معتمد آن قوم است این تکلیف برین گونه محمود پسندیده نماند ، وآنرا به مثالی پیدا میکند که کسی بی فایده ای که بازوگرد کاری سهل به کسی فرماید ، وجزاء بزرگوار بدهد بیش ازحد وبرمخالفت عقوبتی خارج ازحصروعد فرماید کسی اورا درهیچ چیزفایده ای نبود . نه چون ما که کارما برای فوائد باشد . وانگهی بی سببی ازآن بازدارندگان (۲۲۳ر) بسیارترا زیاری دهندگان . ودرفصلهای پیشتر یاد کردیم که قوتهای طبیعی ووضع عالم کاینات مانع اند ازمقاصد عقلی و مددآن قوتهای روحانی اند ؟ وآن سنگ ریزه برداشتن یعنی عبادتهای بدنی کوههای یاقوت وزبرجد باقی بهشت نیرزد . وپیداشد که آن موضع برآن گونه که ایشان گویند به سفه وجهل به ازآن ماندکه به حکمت وخیر ، تابدانند که (۲۴۷ر) کارحق بهیچ وجه بکارخلق نماند .

الاصل : ولقد وفی بما وعد واوعد ، وقیل له مثلاً : اسمحت بما آتیت عفوا وصفحت عمن عاقبت تکرها ، فقال لقد لو قعت فی ذلك النظرو

اعمقت فكرا وارد ت ان ازيد من انعمت عليه غبطة ، وأضاعف لـــــه بهجة . فانه اذا ذكران الذى اذا صار اليه من النعم وناله مـن البلاء الجسيم كسب كسبه بسعى اجمله واثرا حمده وغناء ابـداه . هب نشاطه عن هجدة ، وقام طربه على ساقه وغشيشة اريحيّـــة يقابل الحسرة وجذل يقابل النعم . وكما لم اجد بدا من التحريض والتحريص بالوعد والتاميل ، لم اجد بدا من الترهيب والتحزيـــر بالوعد والتهديد . وان اخذ فيهما الى طوار المبالغة ، ثم الزمنى الدين بالصدق والنفور عن الخلف الوفاء بالامرين اثابة للاقلين جدا وهم الشمحاء بالطاعة ومعاقبة الاكثيرين جدا وهم الاشحـــة بها وكل علمته قبل ما كلفته اليس مفتيك الذى سميه عقلا وجعلتـــه اصلا يقول ليتك توقفت قليلا " وتاملت تاملا " ، ولم تحل مطا العجله ولم تحتذ نعل الاقدام .

غريبـــه : قوله عفوا يقال اعطيته عفوا اى بغير مسئلة . احمـــده : وجده محمودا ٣ الغناء النفع . هب : ( ٣ ٢ ٢ پ ) استيقظ . الطوار : ماكان ممتدا مع الدار من الفناء . حلّت فى ظهرد ابتى اى وثبـــت عليه . احتذى انتعل .

تفسيرش : پس آنچه گفته بود از وعدو وعيد وفا كرد ، اورا گفتند چـــرا آنچه به جزاء عمل مى دهى كه سنگ ريزه برگيرند خود بى عوض ندهى وازآن عقوبت نكنى ؟ گفت : من انديشه كردم وفكرت تمام بجــــاى آوردم خواستم كه زيادت كنم آنكس راكه نعمت دادم خورمــــــى مضاعف گردانم اوراد لخوشى كه چون اورا ياد آيد كه آن نعمت بدو رسيد . وآن بلاء سخت كه بروآيد كسى بود كه خود كرده بود وسعيى جميل كه بجاى آورد ، وآنراآن پسنديده ونفع آن پيدا شـــده ، نشاطش ازخواب بيدارشود ، وخرمى ازوبرخيزد ، وهزت طرب بدو رسد درمقابلت حسرت ودلخوشى درمقابلت پشيمانى . وهمچنانــك چاره اى نيست از دل دادن ودلبرگردانيدن به وعدها وامیـد وار كردن ، چاره اى نبود زترسانيدن وتهديد نمودن . وآنچه بـــه نهايت مبالغت برسانم/پس دين لازم كند كه وعده وفاكنم وازدروغ پرهيزكنم ، مهروفاء بايد كرد تاثواب دهم آن اندكى راكه طاعـــت داربودند ، وعقوبت كنم آن بسيارراكه طاعت دريغ داشته واين

همه دانستم، پس ازآن که تکلیف کردم. مفتی تودرین چه گوید آنکه اوراعقل خوانی، ودرهمهٔ کارها اوراصل دانی؟ گوید کاشکی توقف کردی اندکی واندیشه بجای آوردی وبربهشت بارگی شتاب [نه] نشستی وفعل فراپیش شدن نپوشیدی.

شرحش: درین فصل هم ازآن معتمد سخنهای مخالفان مذهب حق بازمی گوید تاجواب دهند اهل حق (٢٢٤ر) برایشان به طریق الزام گویند: چون صانع راغرضی نیست ومنزه است اگر مردم رادربهشت بیافریدی به بودی؟ ایشان جواب دهند که: کریم درلذات بیفزاید وشریف نفس رامنت ازلذات بازدارد پس حق به کرم اندك کاری فرمود تامردم بهشت کسب کرده اند نه منت. خواجه روح الله رمسه بازنمود که این جواب سخت سست است، وهم برقاعدهٔ عقل تو، زیراکه بیشترمردم درعذاب می افتند واندك درراحت ونیزخلاف وعید کرم بود چرانمی کند عفوگناه براصل تو و آن تمامت الزامها که کرد روشن میکند که این جواب نیك نیست و جهت آن معانی نیزکه پس فعل که می آید، چون ثواب برچیزی دهد که همچون هیچ است، وهمچنانك افسوس که هیچ مناسبت نیست درآن همچنان منت بجای بود وزیادت.

الاصل: فلعله کان یتیسیرلك ان تعتبرفیقول ماعسی ان تبلغ الغباوة من نائل هذا الثواب مبلغ ان تعتد بعمله عملا" یکون اجرته من الیاقوت جبلا"، وان یفترق الحال عنده بین افضال علیه بعرفی ابتداء" وایصاله الیه جزاء". فان افترق فیما[1] یحمل ان یشف لعین اعتداد ویحط کفه اعتبارا ویکون لقد عند قدر الامتنان بالجزاء المذکور (٢٥٧پ) والجایزة الموصوفة انتباه ان یکون لاخلاء النعمة بالنایل الذی اعظمته والنوفل الذی اجسمته عن هذا العلاوه فی تدقیق قدر المنة آثر وان کان قصرك هذا العلاوة تخویل مزید غبطة فهلا حبوته بعد لذلك (٢٢٤پ) نعمة

---

١ـ او ح وك: فیما

اخری واضخم منها حجما وانعم بالا واوزن عايدة وابعد من ان يكون فی واجباته الوعيد بالجدع والتسميل والصلب والتقتيـــل . والتصديق لذلك الوعيد الصبيرعند الخلاف فی ذلك الا مرالخطيرو قد علمت ان من سيبرح به وعيدك ويمضه سوط عذابك ويقضی عليك سخطك وتقده مكافاتك هم الجم الغفيروالدهم الكثيروالقبيـــل الا عد والسواد الاعمّ. فلقد بذرت الربيع . ويح صبد راا حصد ما شئت من وبال واربح ما شئت من حزان .

غريبــه : عرف ، الصرف المعروف . النّوفل انرجل الجسيم العطا ء والمراد ههنا العطاء الجزيل . اجسمه ای اعظمه . العلاوة مــا يحمل علی البعيربعد تمام الوقر . قصرك ان تفعل كذا ای غايتك . العدل : المثل المثل . ضرب مبرح ای مولم . امض الجــرح ای اوجع . وقّده اذ اضربه حتی اشرف علی الموت وفی القرآن الموقدة . الدهم الغفير الجمع الكثير .

تفسيرش : وباشد كه بتوانی دانست كه اعتبار كنی در نفس خويـــش و گويی نباشد در امكان كه نادانی آنكه ،آن ثواب می ستاند بـــدان حد رسد كه عمل خويش رامزد كوهی يا قوت پند ارد وتا[1] حال مفتـــرق شود پيش او ميان ابتداء عطا دادن وميان بنا برين ( ؟ )كار جـــزا ء دادن . واگرفرقی بود ، چندان نباشد كه در چشم نباشد كه در چشم اعتبارآيد ، يا در ترازو د رحساب گيرند ، يا اورا د ربرابر منـــت و جزاء كه ياد كرد يم قدری باشد يا خالی بودن نعمت را بدين عطاء بزرگ وبزرگوار موهبت ازين سرباری در كم شدن مقدار منت اثـــری باشد . واگرغايت تود رين سربارآنست كه زيادت عطاء كنی چـــرا خود مانندآن ديگر ( ٢٢٥ ر ) ببخشی ازنعمتهای ديگرپيـــش ازآن به مقدارونيكوترازآن به حالت وازآن بيشتربه فايده ودورتـــرازآن كه درآن تهديد گوش وبينی بريدن باشد وآويختن وكشتن وانگهی اين معانی به جمله بجای آوردن واين عذاب بزرگ برآن گنـــاه

ا ـــ درد ونسخه : با

اندك رسانيدن وخصوصا "كه تودانستی كه آنكس كه رنج وعيد تو بد ورسد ، ودرد تازيانه عذاب يابد، وخشم توبروكاركند ، والم ومكافات توببيند ، بيشترين مردم باشند وجماعت بسيارترين سواد اعظم . برين منوال تخم به اندك افگنده باشی ، دركشت زاری كه دروده شود ازوچنانكه خواهی وبال ، وبارآرد چند انكه خواهی زيان .

شرحش : اين فصل بجمله تقريرالزامات فصول پيشين است .

الاصل : فان كنت تضرب لله الامثال ، فهل موقع طاعتها فی هذه الدنيا عند ما نجازی به فی الاخری، الا دون موقع نقل الحصاة عند الجبلين ، بل دون دونه ، واهل موضعها من اعتداد[1] الله الغنی بها الا دون موضعه من اعتداد الرجل دون دونه . افتعرض الله الان لما عرضت له ذلك المفند من صنيعه الموبّخ على حويله المعبّث فی افعاله المسفّه فی زياله . لا تضرب لله الامثال ، ولا تجعله عرض الاوهام وحظ الظنون ومعقّد[2] القياس . ثم تأمّل ، واعلم : انه لوكان امرالله كامرك ، وصوابه كصوابك ، وجميله كجميلك ، وقبيحه كقبيحك ، لما خلق بالاشبال اعصل الانياب ، احجن البراثن ، لا يغذوه الغيث ( ٢٢٥ پ ) ولا يعثه الحب . انما يقيمه الانبض ، والنحض الغريض الذی لم تطفأ غريزته ، ولم تبرد حرارته ، ثم لا تبرده[3] اياه الا الفرس والوقص والبقروالبعج والرهزوالنهس، وقد آداه من الشدق الهرّيت والناب الصليب والكف اللطومة والارض الابوزة والصعب المدمج والعظام الصم والرقبة الغلباء والكاهل المشرف واللبان الرحب والجنب المجفروالاطل اللاحق والمتن الازل والزنة الالف . ادوات اشدد بها معاون على لحاق الشارد وجدل المجاهد وفرس القنص .

---

١ـ اوگ : اعتاد ، ح : اعتداد . ٢ـ ج : معتقد ، اوگ : مقعد ، ازنارسی برمیآيد كه " معقد " باشد . ٣ـ ج : ثم لا يطعم .

غريبه : قوله عرضت لفلان : اذا قلت قولا او انت تعنيه . المفند : المنسوب الى ضعف الراى . التوبيخ : الملامة الحويل المراد والمطلوب (٢٥٨ ر) . عبثه نسبه الى العبث ، وكذلك سفّهه اى نسبه الى السفه . الزيال والمزاولة : المحاولة والمعالجة . ابا الاشبال عنى به الاسد ، وشبل ولد الاسد ناب اعصل اى معوّج شديد صفر . احجن المخالب يعنى معوّجها البراثن كالمخالب من الطير للسباع . العشب : النبات الكثير . الانبض : اللحم النّى . النحض : اللحم المكتنز : الغريض الطوى . الفرس والوقص كلاهما دق العنق . البقر بقرب الشئ اذا وسعته . البعج : شق البطن . الوهز : الضرب تنتقل اليه . النهس اخذ اللحم بمقدم الانسان . آداه اعانه يقال آديت فلانا على الامراى اعنته . الشدق جانب الفم . الهريت الواقع الشدقين . الارض اسفل قوايم الدابه . ابزاى قفر الادماح الاحكام . رقبته غلباء اى غليظه . اللبان (٢٢٦ ر) ماجرى عليه اللبب من الصدر . واللبب موضع القلادة من الصدر . فرس مجفر اى عظم الوسط . الاطل الخاصرة . لحق اى ضمر . الازل الخفيف . الوركين . الزند مفصل طرف الزراع من الكف . الالف الضخم المكتنز . جدله اى القاه على الجدالة وهى الارض . الاقنص : الصيد .

تفسيرش : پس اگر تومثال مى آرى كار حق را بنگر تا موقع طاعت مادرين دربرابر آنچه ماراپاداش ميدهند از آن درقيامت نيست الاكم از آن سنگ ريزه بر داشتن وآن دكوه شدن ، بلكه كم ازكم . وببين تا خود موضع برداشتن آن درحساب بزرگوارى ملك تعالى كه غنى است از آن نيست الاكمتر از موضع آن درحساب مردم وكم ازكم . وببين تا حق تعالى را درمعرض آن آرى كه آن خرف گشته را آوردى درآن كار كه كرد ، آن ملامت رسيده رابرآن طلب كه بجاى آورد ، آن بازى كننده راكارخويش ، آن نادان را بازآنچه باآن گاويد . تعالى الله دربارهٔ حق مثال نشايد زد ، واو [را] درهيچ وهم نتواند آورد ، وهيچ

گمان بد ونرسد ، ودرعقد هیچ قیاس نیاید . پس تامل کن ، و بدان که : اگرکارخدا چون کارتوبودی ، وصواب اوبه صواب تو مانستی ، ونیکویی کارش همچون نیکویی کارتوبودی ، وزشتی [او] چون زشتی [تو] ؛ نیافریدی شیرژیان را دندانهای سخت پیچیده ، باپنجهٔ تیزخفته که گیانتواند خورد ، وازدانه ای زنده نماند . بقاء او ازگوشت خام بود گوشتی سخت وتازه که هنوزجان درو (٢٢٦ پ) بود ، وسرد نشده باشد . واین چنین گوشت خورده نشود الا ازشکارکردن ، وگردن شکستن واز هم دریدن ، وشکم شکافتن ، وبه پنجه دست زدن ، وبدان گرفتن ، وآنگهی بازی داده آن کاررابه دهنی فراخ ودندانهای سخت ودستی به قوت طپنجه زن وکف پای جهنده وپیها ورگهای سخت واستخوانهای استواروگردن ستبرودُم بلند وسینهٔ فراخ وپهلوی قوی میان باریك وبالای سرون سبك وكف دست سخت پیچیده . ودانی که این دست افزاریست که سخت یاری دهد برگرفتن گریخته وبرخاك افگندن بازکوشیده وشکارکردن نخجیران .

شرحش : این فصل بیان عنایت صانع است به انواع موجودات که هرچیزی که آفریده است همه راهرچه باید بداده است ، وحیوان رامعاش تمام کرده ، تاهرحیوانی که هست اگرجای اوآبست آلات سباحت داروکامل ، واگرجای اوزمین است آلت رفتاریافته است ، واگرحاجت دارد به پرید ن اسباب آن داده شده است ، تاهمه کار راست بود . واین معانی درکتب حیوان ازعلوم حقیقی مستوفی گفته شده است وماد رین نوشته علوم هیچ نمیگوئیم الاآن قدرکه به فهم آن معرفت ظاهراین رسالت قضاوقدرحاصل شود بس ، وتاکید آن مثال راکه مقصود ازآن ظهورمخالفت کارصانع است باکارمرد م . دراین صورت شیرراسخن گفت که آلات کشتن حیوانات وگرفتن نخجیران و هلاك کردن بهایم دارد . وصانع باآنك عنایت اوبه دیگرحیوانات هست اوراین آلات داده ، وباك نداشته که ایشانرابکشد .

وبدان ماندکه (٢٢٧ر) کسی دو خصم رادر مقابلهٔ (٢٥٨پ) یک دیگر افگند در حرب، وهردورا آلات وسلاح وادوات هزیمت وکرّ وفرّ بدهد وهرگز دام که غالب شود روا دارد. واین چنین کار در حق مرد مسفه بود، ودر باب فیض فضل حق دلیل بی نیازی وجود به کمال که همه ممکنات را جود تمام ببخشد تا بدانید کار به ترازوی عقل سخته نشود.

الاصل: ولما خلق العقاب العقنباة ذات مخالب عقف، ومنسر اشغی، وجناح افتخ، ومنکب شیح، وقوادم جثله، وخوافی مطارقة، ومناکب لبدة، وکلی وابا هرکتة، وشکیرا ثیث الی هامة قطحاء ومقلة غایره، وحدقة سحراء، وحوصلة مسجورة، وعنق اتلح وفخذ اعضل محطوط وساق محبوك مفتول. ماخلقها لاقطة لحب ولا قاصلة لعشب، ولا لاسة ولا حاسة، انما خلقها خارقة بارقة باتكة هاتكة فارية قاطة باتة، ماكاد بالعزیزالقدیر، عزت قدرته، عن ذلك رقة كرقتك اورقبة كرقبتك، ولا یراعی ما یراعیه فی مثله ماسمیته عقلا، اذا صدقت عنه روایة، ولم تؤثر عنه علی وفاو هواء. الان شهادة من كف الاذی واطفاء نار الهرج، بل جوزوامد نی سحكم ارق صراطا واشد تواری. شرمن ان تلحظه عین اسمیته عقلا وجعلته اماما.

غریبه: قوله العقنباة: العقاب ذات مخالب حداد. الاعقف: المعوج. المنسر لسباع الطیر کالمنقار لغیرها. یقال للعقاب شغواء لفضل منقارها الاعلی عن الاسفل لیس الشاغیة من الاسفال هی الزایدة (٢٢٧پ) کما یظن، بل التی تخالف نبتها نبته غیرها من الانسان. الفتح: اللین ورجل افتح اذا كان بین الفتح، وهو ان یکون عریض الكف والقدم من اللین. والعقاب فتخاء لانها اذا انحطت كسرت جناحها وغمزتها، وهذا لا یکون الا من اللین. رجل سیخ الذراعین: عریضهما. شجرة جثلة: كثیرة الورق. الطرق فی ریش الطایر ان یکون بعضها فوق بعض. یقول منه اطرق جناح الطایر علی افتعل ای التعت. اللبد: الشعر المتراكب بین كتفی الاسد.

الا باهرمن ريش الطاير: مايلي الكلي ، اولها القواد م ثم الخوافي ثم الا باهرثم الكلي . كثة اى لحية كثيرة كثيفة . الشكير : هو ماينبت حول الشجرة من اصلها وقد يقال للشعر الضعيف شكيرا . الاثيث : النبات الكثير الملتف . الافطح : العريض الراس . عين سجراء بينة السجراذا خالطت بياضها حمرة ، يقال سجرت التنور بمعنى احميته . الاتلع : الرجل الطويل العنق . الاعضل : الكثير العضل ، وقد عضل الرجل ، وكل لحم مكتنز في عصب فهو عضل . حارته محطوطة المتنين اى ممدوة مستوية . المحبوك : الشديد الخلق من الفرس وغيره . القصل : القطع . لست الدابه يلس لسا اذا انقت الكلاء بحجلتها . حست الحشيش اى قطعته الهتك : خرق الستر عما وراه . القد : الشق طولا . القد : القطع عرضا . الفرى : القطع ايضا . كاع عن الشيء يكيع ويكوع اى هاب وجبن . الرقة : الرحمة . الرقبة مصدر رقبت الشيئ رقبانا ورقوبا اذا ارصدته . آثرت الحديث آثره اى ذكرته عن غيرى . الهرج الفتنة والاختلاط . وقد فسر النبي عليه السلام في حديث الهرج (۲۲۸ر) بالقتل ، هرج يهرج .

تفسيرش — ونيافريدى عقاب تيزچنگال باچنگال كژشده ، ومنقار جفته متفاوت ، وپرنرم ودوش فراخ فربه ، وپرهاى پيشين باندمه(؟) وپرهاى ميانين برهم نهاده ، وسردوش بسيارموىمند گشته ، وپرهاى پسين بسيار ، باسرى پهن ، وچشمى درگود افتاده ، وديده سرخ وچينه دانى گرم ، وگردنى كشيده ، وساق پاى سخت پيچيده . نيافريده است اوراچنانكه دانه تواند چيد ، وگياه تواند بريد ، ونه نبات به لب تواند كند ، بلكه چنانش آفريدست كه بدرد ، وبشكافد وپاره كند وببرد ، وبشكند . بازنداشت خداوند عزوجل قدپررا ، عزت قدرته ، ازآن آفرينش دلسوزى چنانك دلسوز[ى] تو ، ونگاه داشتى چون نگاه داشت [تو] ، ورعايت نكرد آنچه تورعايت كنى درمثل آن بدان چيزكه عقل خوانى ، اگرروايت ازعقل راست

(٢٥٩ر) کنی بروفق مراد خویش به گواهی او وخبرند هی، که دست از رنج بازنرماید داشت، وآتش فتنه بنشاند. بل که آن همه روا داشت، وبداں حکم کرد که به راه باریك ترا زآنکه تو دانی وشری پوشیده ترازآن که توفهم کنی تابدیده آنچه توعقل خوانی یافته شود آن عقل که تواورا پیشرو ای خویش کرده ای.

شرحش: دراین فصل هم بیان آن میکند که آلت شرد رحیوانات شریرصانع حکیم آفریده است، وخصمان این مسئله خلاف نکنند که حیوانات راخلق جواهروصفات طبیعی جواهرممکن نباشد، وپیدا می کند درهیأت عقاب آنچه آلات کشتن (٢٢٨پ) جانوران است چون چنگال تیزومانندآن، وآنچه درآفرینش اونشانست بر طبیعت فساد، مانند عظم اعالی وسرخی چشم وتیزی مزاج معده وآنچ بدین ماند که درعلوم فراست پیدا شده است که مثل این هیات دلیل بود برشریری طبیعت آن جانورکه آن هیات دارد، تاعاقل بداند که آن حیوان که اورا این آلت دهند دانه نتواند خورد، وصید نتواند کرد. لابد که آفریدگارا وبدین فعل خیرو راضی بود، ودرآن عقل که خصوم اورا به حکم کرده اند مثل این کار شربود، نه لایق حکمت، وحق تعالی به اتفاق همه حکیمست. پس آنچه ایشاں عقل میخوانند درو ضع عالم معتمد نبود، بل که در عرف مصلحت بود.

الاصل: والیك عن الاعتذار بالاعواض الموجودة عن آلام البطون الموجوه والغرایب المفصولة والاعناق المفروسة، بعد زمان ینسی المضیض، ویزهق الترة ویغثأ الغیظ، ویسل السخیمة وینزع الضب ویکون فیه ماکان کأن لم یکن، وما فجع کان لم یفجع، وما اوجع کان لم یوجع، لا یصرف فیه بین التعویض الحباء وبین الابتداء والجزاء. فان المهل اذا طالت والاد وار اذا دارت والخطوب اذا تخللت انشت البدؤ، وبدأت الشئ ولوانهری منعم الانعام، ثم عزّاه الی انّه عوض عن شحه اولکمه اولطمة اوسبة اواهانة اورزیة

اوروعة اقناطا واخابة اوكشف فضيحة عهد بها خمسين سنة ماوقـــع موقع العوض . فكيف والمهلة اشد تراخيا وبعدا ، وبين حد يـــه حقوب طويل وهدة متطاد ية يعقبها نشور جد يد واستيناف ( ٢٢٩ ر ) امريجرى واد يه على الركو .

غريبه : قوله اليك عن كذا اى امسك عنه . موجوّه ، الوجاء : الضرب بالسكين . الفريصة : اللحم بين الجنب والكتف الذى لا يـــزال يرتعد من الدابه ، وجمعها فريص وفرايص ، فرصة اصبت فريصة وهو مقبل . الغضيض : وجع المصيبه ، وكذا الغضض والغضاضة . فثأ الغيظ : سكن غليانها . السل : نزع السيف وغيره . السخينة [1] الضغينـــة . الضب : الحقد ، اضب فلان على غل فى قلبه اى اضمره . فجعتـــة المصيبة اى اوجعته . الحباء . العطاء . البدو : اول الشـــىء انبرى له اى اعترض له . اللكمة : الضرب بجمع الكف . واللطمة ضرب باطن الراحة على الوجه . الرزية : المصيبة . عهدته بمكان كذا : لقيته . خفوت الخفت اسرار النطق . قال : اخاطب جهرا اذ لهن تخافت وشتان بين الجهر والمنطق الخفت الحقب الا جنـــاس ، حقب العام اذا احتبس مطره . والحقب الدهر . والحقبة ثمانـــون عاما . الركى الركية البير والركو جمع .

تفسير : ودست بدار ازعد . حواستن به ياد اثر اميد داشتـــه بر برابر شكمهاى شكافته ، وگوشتهاى پهلوا بهم دوركرده ، وگردنهاى شكستها . پس از وكارى كه درد مصيبت فراموش كند ، وكينه را از دل ببرد وحقد بنماند ، وبوده ونابوده برابر شود ، ودرا ونادرد يكســى گردد ، تا فرق نتوان كرد ميان عوض وعطا ، وميان ابتداء وجزاء . كه مهلت چون دراز شود ، ود ورها بگردد ، وكارهاى بزرگى درميان افتد ، ابتداء كار فراموش كند ، وآخرش اولپند ارد . واگركسى فرا پيش آيــد ( ٢٢٩ پ ) انعام كند ، وگويد اين عوض است از آن كه از سال پنجاه باز سر تو بشكستم ، يا مشتى بر تو زدم ، يا دشنامى بتو دادم ، يا خوارى بر تــو

---

[1] ـــ پيش درهرد ونسخه وج " السخيمة " آمده است .

کرد م، یا مصیبتی رسانید م ، یا ترس نومیدی یا خاکساری یا کشف فضیحت، پس پنجاه سال این انعام [نه] بجای عوض بیفتد ، چون باشد که مدت بیش ازین باشد و درتر ، ومیان هرد وکنارش خاموشی د رازوروزگار کشیده که ازبس آن زنده کردن تازه بود وباسرگرفتن کاری که جوی او (۲۵۹ پ) برسرچاه رود .

شرحش : چون پید اکرد که حق تعالی اسباب شرونفوس شریر آفریده است، وهمه رامد د داده ، تاد رجهان هلاك جانوران میکند ، د انست که خصوم د رمعرض جواب این سخن میگوید که: این همه پسندیده است که سبب د رجات وثواب آخرت خواهد بود ، وآن سخن رایاد کرد وباطل گردانید بد انچه پس ازمدت د رازومرگ و حیات تاکسی که چیزی بدهد د رمقابلهٔ بدی که فراموش شده باشد د رعقل هم عوض ننماید ، وبرآن قاعدهٔ تحلیمن وتقبیح وتخریج نتوان کرد ، وگیرم که ازبدها که بمردم رسد این عذرثواب بدین سستی بخواهند د رهلاك د یگرحیوانات که کشته میشوند ، چه عذر خواهند بهی طریق حق نه چنانست ، بلکه ازآن باریکترست که وضعی است حکمی که اقتضاء وجود میکند وهمهٔ ممکنات راوجود می بخشد ، وهرچه استعداد اوکاملترا ورامقدم میدارد ازفساد آنچه استعداد اوکم است د رمقابلهٔ آن که استعداد (۲۳۰ ر) قوی دارد باك نمی دارد وبهرچه د رعالم می رود محیط وراضی است . وبیان این معنی باریکترازآنست که اینجاگفته شود ، د رعلوم حقیقی پیدا شده است.

الاصل : کلّا انّه تعالی یثیب فضلا وابتداء لا اسقاط فرض واداء [۱] . لا فرض علیه ولا حق ، یعلم ذلك من رزق علمه وعرف حکمه هذا اولعلك تحلنی محلّ من یغفل عن نابغ من اهل طاعة عقلك . ربما نبغ فشام علی کلامی . من غمد ذلك العقل سیفا وارسل الیه من جعبته رشقا ،

---

۱ـ ج : اداء

وحاول نكث ماغزلته ، وفصل ماوصلته ، او [ تحلنی ] محل من يجهل ان على كلّ كلام كلاما ، وزقم كل قول قولا . وان الالسن لسن يفحمها الاغرارة بصدق اللداد شفاها وبالمحاقة وجاها . فان الاجراء فى الخلاء مبذول ، وكل فى البراح هاتف ، فلا تحلّنی هذا المحل . ولا يبعدن ان اكون اخبرهم بما على هذا الكلام بحسب عقلهم و ارماهم لغرايضه عن قوسهم ، واهداهم الى الروغان عنه ، والى عقل الشغزبية ومتّا شاه العرضنة والمحاربة والمجاهدة على قياد اصلهم ولعلى اجرالسانا واشفى بيانا واضحى نهارحجة واطمى بحرقريحة و امضى ذباب خصومة .

غريبه : نبغ النبت : اذا ظهر . شام السيف : اذا سله . الرشق وبالكسر : الوجه فى الرمى . فاذا رمى القوم باجمعهم فى جهة واحدة ، قالوا رمينا رشقا . والرشق الرمى . زقم : قال عن اعرابى لا والذى وجهى زقم بيته ، اى تجاهه وتلقاءه . افحمه اى اسكته . فى اللداد شدة الخصومة . حاقه من المحاقة اى خاصمه وادعى كل واحد منها الحق ، فاذا اغلبه فقد حقه . البراح الارض الواسع لا نبت عليها . هتفت الحمامة صاحت وصوتت . اخبرهم ( ٢٣٠ ب ) اعلمهم . الروغان الميل . راغ الثعلب وغيره . الشغزبية ضرب من الحيلة فى الصراع ، وهو ان تلوى رجله برجلك ، تقول شغزبية اشغربه ، باخذ به الشغزبية . العرضنى عدو فى اشتقاق . يقال اشتق فى عدوه كانه يميل فى احد شقيه . انشد شعر : قعد والعرضنى خيلهم حراجلا . الحراجل الجماعات . يقال رجل عرضن وامراه عرضنة ضخمة ذهبت عرضا سمنا . ولا يقال ناقة عرضنة . الزباب حد السيف . الطامى الممتلى .

تفسيرش : حقاكه نچنانست كه گفتند ، بلكه حق تعالى هرچه بخشد به فضل بود وابتداء ، نه گزاردن فرضى واداء حقى ، هيچ كس رابروهيچ واجب نشود ، وحق كسى براو ثابت نباشد . داند آنكس كه روزى يافته است علم حق ، وبدانسته حكمت او . سخن اينست .

ولیکن باشد که تومرادانی بدانجاکه کسی غافل باشد از هرسخنی که نوپدید آید ، ازمردمی که طاعت عقل تودارند[1] . که باشد که پیدا شوند ، وبهرسخن من تیغی ازنیام آن عقل برآرد ، ونوبتی تیراز آن جعبه برش اند ازد ، وقصد کند که ریسمان مرابازکند ، وآنچه من پیوسته ام بگسلد ، یامرابجای آنکسی فرانهی که نداند که برهر سخنی سخنی باشد وبرهرسخنی سخنی روی دارد ، وبداند که زبان راکوتاه نکند الا سخنی بسیارکه به صدق خصومت رویاروی بگویند و بایکدیگرحق دربرابربرانند ، زیراکه تنها رفتن همه کس رارواست ، وسخن همه درصحراء بلند تواند بود ، نی مرادرین محل میدان ، ود ورنباشد که من بهتر ( ۲۳۱ر ) دانم آنچه برین سخن است به حساب وبروفق عقل ایشان ، ومن تیرانداز ترباشم به مقتل این سخن ازکمان ایشان ، وراه به چاپلوسی ومیل کردن ازآن من بهتر برم ، وبه عقل کشتی گیرحیلت وهمراهی بریك نیمه رفتن وحرب ورویارو بررفتار اصل ایشان من بهترروم ، وباشد که مرازبان روان تر[2] بود ، وسخن شفاء دهنده تر ، وروزحجت مراروشن بود ، ودریای طبع من برتروتیزنای شمشیرمن روان تر .

شرحش : این سخن پس ازتحقیق آنکه برحق هیچکس راهیچ واجب نبود ، وآنچ این سخن رادرعلوم ثابت کرده اند ، آنست که میگوید : مرامپندار که سخن توبهترازیاران توندانم، زیراکه حکیم جدال بهتر ازهمهٔ مجادلان داند که راه تحقیق بی اتقان جملهٔ انواع علوم نباشد . وازعلوم حقیقی یکی تحقیق علوم جدلیان باشد ، ومعرفت صدق وکذب قضایاء ایشان . وعیب وهنرهمهٔ مساله هابرقاعدهٔ جدلیان هم حکیم بهتر داند که اوهمه اصول معین کرده باشد . و جدلی به طبع گوید ، وعلم معین به ترازوسخته باشد ، وطبعی گزاف ونامعتمد باشد ، ونیزپیدامیکند که درازناکشیدن این شبهات نه از آنست که ندانم که برهرسخنی سخنی توان گفت، بلکه ازآنست که چون به اصول سخنان اشارت کرده آید ، ووجه حل آن نموده شود ،

---

۱ــ ۱ : گزارند ، گ : دارند ۲ــ او ك : زبان وروان تر

هرکس که رویاروسخن گوید ، وحق ازمکمن خویش تالبد ، حیلت
اگرچه نیکو اند نکند ، ومنقاد حق شود . ( ۲۳۱پ ) .

الاصل : ولكن كل سعى من هذا النجار فى ذلك خائب ، وكل اضطراب فيه استيسار . وكل نوء منه مخطئ ، لان الفيصل [1] فى هذا الشجار مدى غير عقل هذا العقل والمعبر اليه من طريق غير هذا الطريق ، وفادزهره غير هذا العقار وأساه غير هذا اللطوخ ، وعيضته غير هذا الخمير . فان اسم العقل مشروك فيه . وما كل من استعار اسم العقل رشح لهذا الفصل ، وان كان كل منه متصديا ، وعليه متهافيا وبه متراثيا . وانما المقيت المهيمن عليه ماينوشه هذا الاسم واحدا اذ ادبره ، برّد الفؤاد وجلاء السكينة ، وجلا عنه الشدمة ، وانشده الضالة ، واقامه عن تردده ، واحلسه عن قيامه ومداراته ، الى ان يصرح محضه عن الزبدة غير مصبور [2] عليها ، الا من همم عليّه ، ونفوس آبية ، وقرايح ذكية ، وتوفيق حاضر وطبع مشاكل ، وزمان غير مشغول العرصة برحال غير حاطة الفكر وشايله النظر .

غريبه : النجار : الاصل . الاستيسار : الصيرورة اسيرا ، استأسر اى كن اسيرا . النوء : سقوط نجم من المنازل فى المغرب مع الفجر وطلوع رقيبه من المشرق ، وتقابله من ساعته فى كل ليلة الى ثلثة عشر يوما ، وهكذا كل نجم منها الى انقضاء السنة ماخلا الجبهة ، فان لها اربعة عشر يوما على وضعهم . وكانت العرب يضيف الامطار والرياح والحر والبرد الى الساقط منها فى سلطانه . وقال الاصمعى الى الطالع منها فى سلطانه ، فنقول مطرنا بنوء كذا ، والجمع انواء ونوءان مثل عبد و عبدان . الفيصل الحكم يحكم فى قضيه فيتفصله . الفادزهر : كلمة فارسية معناه الحافظ من السم ، وهو ( ۲۳۲ر ) حجر ترياقى الطبع . العقار : واحد العقاقير ، و هو مفردات الادوية . الاسأ ما يؤسى به الجرح اى يداو . اللطوخ مايلطخ به الشئ اى يطلى . العيض الشجر الكثير الملتف ، وكذلك الاصل . والمعيض المنبت . الخمر ما وارك من شئ يقال توارى الصيد منى فى خمر الوادى . الترشيح ان يرشح الام

---

١ــ ا : الفصيل ، گ وج : الفيصل ٢ــ گ : مصبور ، ا : مبصور ج : مضبور

ولدها باللبن القليل فيجعله فيه يشأ بعد شئ الى ان يقوى على المصّ . ومنه قولهم فلان رشح للوزارة اى يربى ويؤهل لهـــا .
التهافت : التساقط قطعة قطعة ، يقال تهافت الفراش فى النار اى تساقط . التهاوش : التجابن ، والهوش طرف من الجنـــــون .
المهيمن : الشاهد ، وقيل الغالب وقيل اصل المهيمن من قولهـــم آمن غيره ، واصله امن بهمزتين فهو آمن فلينت الهمزة الثانيـــة كراهة لا جتماعها ، فصارت " مايمن " ثم صيرت الا ولى ها ، كمـــا فعلوا فى قولهم اراق واهراق ، فصار مهيمن . المقيت قال الفـراء هو المقتدر كالذى يعطى كل رجل قوته . وقيل المقيت الحافــــظ للشئ والشاهد له . ناشه ينوشه : يقال للرجل اذ ابنا وال(؟) ليأخـــذ بلحيته وراسه . السدمة : والظلمة ركية[1] سدم يسدم اذ ااد فنت فى التراب ، وقيل السدمة الحزه . المدارة : المدافعة . صرّح الحـــق عن محضه اى انكشف ( ٢٦٠ پ ) . شال الميزان اى ارتفع احـــدى كفتيه .

تفسيرش : وليكن هرسعى كه ازين اصل بود ضايع است ، وهرطپيدن كه درين باب بود بسته شدن است ، وهرحكم كه برانواع اين ستاره كنى خطا آيد ، زيرا كه حكم درين خصومت غايت عقلى است نه ايـــن عقل ، وره بد و نه ازاين طريق است ، پاد زهر اونه اين داروســـت ، ومرهم ( ٢٣٢ پ ) نه اين طلا است ، وبيشهٔ اونه اين درختانست ، زيرا كه نام عقل به اشتراك است ، ونه هرنام كه عقل به عاريــــــت خواهد پرورده اين فصل شود ، واگرچه همه كس ازو گويد ، وبهـــر آن شيفته است ، وبد ونمايش كند . ليكن توانا برين كار ، وگواه اين قضيّت ازآن كه برنام عقل درهم آورند يكى است كه چون تدبيرا وكنـــد دل خنك شود ، به سكونت شيرين شود ، وازتاريكى بدرآيد ، وگم كــرده بازيابد ، وازترد دش راست كند ، وازاستادنش بنشاند ، ومدافعـت اوبازدارد ، تاآنكه كه حق صريح شود . برآن صبرنتوان كرد الا بـــه

---

١ــ ا : اللظمة ركية

همتی بزرگ ونفسی که ازخستها سرباززنند ، وطبعی زیرك ؛ وتوفیقی نقد ، وطبعی مناسب، وزمانی که بهیچ مشغول نباشد عرصهٔ او به نازکی فکرنهند ، ونظربراند ازد .

شرحش : این فصل آنست که می گوید اگرچه درمقام جدل سخن بسیارتوان گفت، وبحث بی اندازه باشد برهرسخنی به طریق جدل سخنها بیاید ، امادرآن هیچ فایده ای نباشد که رامبجایی نبرد ، وحق درآن روی نماید که آن عقل عرفی که درقواعد جدلیان حاکمست باعقل نظری حقیقی بنام برابرآید . والاعقل نظری چون برهان چیزی بدهد برد الیقین باخود دارد ، وراحتی بـا درون طالبان رساند ، وسکونتی پیدا شود ، ودیگرطلب مزید برآن ننماید . واین معنی علماء حق رایقین بود ، وجدلیان رااز روح یقین خیرغالب. (۲۳۲ر) لذت ایشان لذت غلبه بود ، ودانش رااین لذت ذاتی نیست که عرضی است، اما یقین آنراکه محصل شود ذاتی است، وراحتی است که هیچ حرکت درد وجهان در مقابلهٔ آن نیاید ، ولذت یقین ومشاهده جدلیانرانبود ، بلکه طالبان حق رابود لذاته . وطلب حق دشوارست بروصبرنتواند کرد الاکسی که به ترك همه لذت بگوید وجزشریف نفسی بزرگ همتی که طبعی زیرك ، به غایت دارد واندرون پاك بنهایت وشوقی غالب وفراغتی کلی وروزگاری درازدرذکرونظربسربرد بحق نرسد ، و دیگران همه درمقام جدل نمایند .

الاصل : فاماما تکلفه اوغیری علی قاعدة العقل السوقی ، فطلفق من قوی لا یمرالا علی عجز، ومن دررلا تمحص الا الی ارتجان . وربما خدعت نفس نفسها ، فاشبهت بتبیین[1] یکاد مخرنبق الندامة عنه ینبـاع . ومالم یؤطی[2] نفسها العشق لم یقبض الخیریده عن لسانها . فاذا افاغ فیه افاض ووجهه حافروقاحة ، اوافاس ووجهه فی قناع نومه ،

---

۱ــ ج : تلبیسا ، ا : سسن ، ك : ببیبین ، به قرینه تصحیح شد .

۲ــ ا : یؤتی ، گ وج : یوطئ

اوافانى وهوعلى اللسان متوكل ، وعلى اللفظ معوّل ، اوافاغ وهو مالوس الغريزه ، آذن للاوهام مغفل ولعمرى ان قرنه الذى يناطحه ، وخصمه الذى يقاوله ويطاوله ، اذ االزّه العقل السوقى الى مافى الوعد والوعيد على المقد ورالموروود ، وجد المحال ضنكا ، والقلادة خانقة والقيد حابسا ، والتخلص صعبا . لكنه اسوء حالا من قرنه ، واطلب للمهرب من خصمه وذلك اذ استرسلت عليه (٢٣٣ پ) بعض هذه الضوارى وعقلته بعض هذه الشرك ، وطفق يتقى بيد مرتعشة ، ويرتأى بعين عمشة ، وهويرتعص تحت لزع ماسه ويشيم رجوما من ظنه غيرشهب لعله يغاث منها غيثا اوغوثا . فاذ احبّرجوير ه ، وزوره ، واسداه ، والحمه ، كان قد رقرق آلا ، وقزّح خيالا ، ودفع وقتا ، ماا جدى جد اولا اغنى غناء ، وكيف وماهو بناسج برده ، ولا قادح زنده ، ولا بارى قوسه ، ولا حائس حيسه . قد عوزمفتاح رتاجه ، وسليطه سراجه ، وتقلّص عنه من الحق ظله ، ولم يبده طله ، اذ ليست وجهة الى قبلته ولا منجله فى حصده ، ولا دلا تهفى قليبه . انما يحرش ضبّا من غيرحجره ، ويغرف باجا من غيرقدره . فهوطالب ليل ، اوحالب طير ، وناتج عيرو قاذف بعطب ، اوداعس بسير .

غريبه : التلفيق احاديث ملفقة اى اكاذيب مزخرفة . قوّالحبك اى احكم فتله . الدرة كثرة اللبن وسيلانه ، والجمع درر (٢٦١ ر) . ارتجن الزبد اذ اطبخ ، ولم يصف وفسد . وارتجن على النوم امرهم اى اختلط . اشهب الرجل اذ االكثرمن الكلام فهب مشهب بفتح الهاء ولا يقال بكسرها . فلان مخرنبق اى مطرق ساكن ليثبت توطين النفس على الشيئ مثل التمهيد . وطوء الموضع يوطؤ وطأة اى صاد وطياد ووطأته انا بتوطية ولا يعقل توطئة . وفلان قد استوطأ المركب وجد طيّأ وشئ وطئ بين الوطأ والطيئة والطأة مثل الطعة ، فالهاء عوض عن الواووفيها قال الكميت ، شعر : اغشى المكاره احيانا يحملنى - (٢٣٤ ر) منه على طئة والدهرذ ونوب اى حال على النية .

افاض فى الحديث اى اندفع فيه ، وافاض الناس من عرفات الى منى

حفرا . والاصل فى حافر الفرس ثم كثر حتى قيل رجع فى حافرته اى فى الطريق الذى جآء منه كانه حفراى نقص ، فان حافر الفرس اخذ منه كانه يحضر الارض . ورجع الشيخ على حافرته اى هرم. وكل ذلك بعضه قريب من بعض ، ومعناه ههنا ووجه حافروقاحة متاكل . رجل نومه بضم النون ساكنة الواواى لا يوبه له . الالس : اختلاط العقل المس الرحل فهومالوس اى مدنون . رجل آذن يسمع مقال كل احد آذن منع آذ ننا شرا يست راس الدير . وتأذن فلان وآذن ايضا بمعنى اعلم . اذن وتأذن كما يقال اتقن وتيقن . لزه يلزه اى شده . ولززه كذلك ، ورجل ملزشد يد الخصومة . ضرى الكلب بالصيد ضراوة اى تعود وولع به ، واضراه صاحبه اى اغراه و طفق يفعل جعل يفعل يطفق طفقا ارهى صعد الربوة كانه يصعد موضعا عاليا يحفظ القوم من طروق العدو . ارتأى افتعل من الراى والتدبير . الارتعاص : الاضطراب ، ارتعصت الحية اذ اضربت فلوت بزنبها مثل تبصعيت ، يقال للحية اذا قتلت فلوت تبصبصت . حبر حسن تجير الخط والشعروغيره تحسينه . ما رجع الى حويراء ولا حويرة ولا محورة ولا حوارا اى مارد جوابا . والاستجازة الاستنطاق ( ٢٣٤ ب ) وكلمة فما احار الى جوابا . التزوير تحسين الكذب وتقويمه . رقرقت الماء اى حركته وترقوق الآل اى تلألأ . وكل شئ له تلالؤ فهو رقراق . الال السراب . وذكر فى كتاب الصحاح ان الآل هو الذى نراه اول النهار وآخره كانه يرفع الشخوص وليس هو السراب . قزحت القدر تقزيحا اذا طرحت فيها الابازير والافاويح ، واحد القزح وهو التابل . فلان قليل الجداء عنك اى قليل الغناء ممدودان . والغناء : البح الرتاج الباب المغلق ، وقيل الرتاج الباب العظيم ، وقيل هو باب مغلق عليه باب صغير . والمراد ههنا هو الاول . ارتجت الباب اغلقته السليط : الزيت عند عامة العرب ، وعند اهل اليمن دهن السمسم . تقلص انضم وانزوى ، وقلص فى معناه ، تقول قلصت شفته اى ارتفع ، وقلص الظل ايضا اذا انقص . السد لاى

واحده الدلاء. الحرش: تحريك الضب بحرشه از اصاده فهو حارش الضباب، وهوان يحرك يده علی جحرها ليظنه حية فيخرج ذنبه ليضربها، فياخذه. نتجت الناقة علی مالم يسم فاعله، ونتجها اهلها. العطب: القطن. الدعص الطعن والمداعس الرماح الصلبة.

تفسيرش — اما آنچه من به تکلف میگویم یا جزمن دیگری برقاعدهٔ عقل بازاری باهم آورده باشد ازبارهای ریسمانی که قوی ننماید الا برعاجزی وازشیرت بوده که آنرا اگرزبده وکره اوبگیری فاسد باشد ومختلط، وباشد که کسی (۲۳۵ ر) خود رابفریبد ودرازکشد سخن ببیانی که نزدیک آن بود که سرد رپیش افگنده پشیمانی ازو ازجابجهد، وبابن خود راعشوه ندهد، سگی ازبان اوبدست بند ارد[1]. وچون درآن سخن درورود رفتن اوبارویو باشد خراشیدهٔ بی شرمی، یاد ررفتن اودرروی بندی بود که بدان التفات نیفتند، یا دررفتن اورااعتماد برزبان نشد ومعول برلفظ، یادرآن شروع کنند واودیوانه شده باشد طبع، گوش باوهمها کرده باشد، وغافل شده. آری بجان سرخویشتنم که آن یاراوکه بااوبهم سروی زند، وخصم اوکه بااومیگوید، ودرازمیکشد، وچون بااوسخت برگیرد عقل بازاری درسخن وعد ووعید برمقد وربود و وحدچنان نتوان کرد چنان که گفته شدٔ موضع گردش برونیک شود، وگردن بند گلوگیر آید وبند سخت، وازآن بیرون آمدن دشوار. ولیکن اونیزازخصم بدحال تراست، ونرزنده ترازخصم. چون بروگشاده شود بعضی ازین شکاریان حریص برصید، ودرآویزد بعضی ازین دامها ودرایستد، ازآن پرهیز کند بدستی لرزنان، ونگه بانی کند به چشمی تنگ بینایی، واومضطرب بود درسوزش دارد آنچه بد ورسیده باشد وچشم دارد برجرمی که نه ستارهٔ روشن باشد ونماید درگمان اوکه ستاره است، گوید مگرفریاد رسی آمد باباران بارد. چون سخن وجواب بیاراید، ومزوراست

---

۱ـــ ۱: بند ارند

کند ، (۲۳۵پ) وتارصود بتند ،آب نباشد که سراب بود که در بیابان آب نماید ، وافزارد یك خیال درکرده باشد ، ودفعی کرده باشد وقت راکه هیچ دست نگیرد ، وسود ندارد . وچون سود دارد که اوبافندگی این جامه رانشاید ، ونه خورد ن این حلوا را . کلید این درنه اودارد ، وزیت این چراغ بدست اونیست ، وآتش این آتش زنه نداند زدن ، وتراشندهٔ این کمان اونیست ، وسایهٔ حق ازوپیچیده است ، ونم اوبدش نرسیده ، زیراکه روی او ازجانب اونیست ، وداس اوغلهٔ آن رانبرد وولواوازچاهش آب بر نیارد . سوسماری می انگیزد ازسوراخی که درونیست ، وخورد نی از آن دیك برمی آرد که نه درآن پخته اند ، برخطراست چنانکه آنکه به شب هیمه کند ، یاشیرمرغ دوشد ، یاگورخرنررابزایاند ، یاازپنبه بارتیراندازد ، یاپسپری پرازدوال تیره زند .

شرحش : این فصل آنست که چون پیدا کرد که طریق علوم حقیقی رانشانهای باطن سکونت نفس وبرواليقين ولذت آرامش است و راحت ازسلوك وآن به شرف نفس وفراغت حاصل شود ، واسباب بسیاربازآنچه درظاهرنیزمقدمات اونهچون مقدمات جدلی بود که آن یقین بود ، واین ظن ، چنانکه درعلوم یادکرده است ، درین موضع نشان جدال بازگفت که داعیهٔ اوغلبه ومراآت[1] بود ، درمقابلهٔ صدق که داعیهٔ حکمت است (۲۳۶ر) وتشویش درمقابلهٔ سکونت . وهرگزجدلی راجمعیت وراحت نفس نباشد ، واگرچه بسیاربگوید حالی راتزجیت وقت کرده باشد ، امادرون خویش متقاضی حق یابد وراحت که اثریقین است هرگزبه بیند . وچون درونش به علم جمع نباشد ، همیشه ازبیرون یاران وگواهان خواهد . بلی خصم راعاجزآرد ، ولیکن اونیزازخصم عاجزتربود . وچون سخنان حکمتی شنود ، وفهم نکند وبپیوسته سرگردانی برد ، وزیادتی می خواهد ، به عقل عرفی که دربازارها بکاراو[آید] ، اورابرای مصالح مردم آفریده اند نه ازبرای معرفت حق ، وهرگزاین کار

۱ ــ اوك : مرات

یعنی معرفت حق ازین عقل بنیاید ، ازو چیزی طلبد که وسع مردم جدلی را که اهل ظاهراند ، ومردم محقق را که اهل یقین و مشاهدت اند جز سالکان رافهم نکنند . وجدلیان بخندند و پندارند که چنانکه ایشانرا برد الیقین نیست علماء آخرت را هم نیست، وعلماء آخرت باحق باشند . وبدیشان التفات نکنند . و تمامت این فصل همه نشانها جدلیان است ، هرلفظی وجه ضلالتی ، نیکواندیشه کن تابدانی .

الاصل واعلم ان لکل درك تیسیرا ولوکفت الفطیرة والجد لکتب کل مایکتبه ابن مقلة ، والعب کل مایلعبه النابغ ، لربما فضلهما بعضهم جدا وجهدا وتسنی اسباب وکدا ، فراوغه التیسیرالی مضلّة ، وکانما حفسه عن شاؤ هما فخ ضبوط . واضرب من الکتاب ( ٢٣٦ پ ) واللعب مثلا لغیرهما من الاسباب ، وقف عنه جدث واعرف ، وما اصدق قوله کل میسرلما خلق له . فهذا ماجری ، وانا حاضروالله علی مایقال وکیل .

غریبه : قوله الکد : الشدة فی العمل والکسب، وکدته اتعبته . الدرك ( ٢٦٢ ر ) : الاسم من الادراك . المضلة ارض مضلة بفتح المیم والضاد ومضلة بفتح المیم وکسرالضاد یضل فیها الطریق .

تفسیرش : بدانك هرچیزی که یافته شود به اسباب تیسیرآن بود . واگربه فطرت وجد تنها تمام شدی ، همه کس خط چون ابن مقله نوشتی ، وشطرنج چون نابغ باختی . که بسیاربود که مردم در جد و جهد خط آموختن وشطرنج باختن بیش ازآن رنج برد که این دو شخص . وهمچنین اسباب بعضی بزرگتربود ازاسباب ورنج برد ن این هردو . وفراگرداند تیسیرش به راهی گم کنند ه . وپنداری که درتله ای آید افتد که سختش نگه دارد ازرسیدن بدان . وچنانکه درخط و شطرنج بدانستی درهمه چیزها بدان ، وآنجاکه ترانهاده اند می باش وحق می دان وراست دان چنانکه صاحب شرع گفت، علیه السلام: هرکس راآنچه نهاده اند برسد به خواری وسهلی وآسانی . این

سخنانست که درحضورحق بی مقطان رفت، وخدابرهرچه گویند و کنند وکیل وگواه.

<u>شرحش</u> : چون درفصلهای گذشته بیان بعضی اسباب کرده بود درین موضع اشارت کرد که بازآن اسباب که گفتیم تیسیربایداز حق تعالی، وتیسیراسبابی باشد خفی ازعلم بشری، بعضی ذاتی (۲۳۷ر) وبعضی اتفاقی، وبعضی شرط فعل مثل مکان وزمان که بی آن کارتمام نشود. تاعاقل داند که اگرخود ممکن شدی که اسباب رادانستی، وتحصیل توانستی، ازتیسیرچیزهاکه بی آن تمام نشود هم عاجزبودی. پس کارهم به قضاوقدربودی،

درین رساله بیان مذهب حق کرد اند رمسالهٔ قضاوقدربه حکایت ازحالت خود، وبعضی بگفت، وباخرآنچه درفهم ظاهراین <u>رساله</u> وحل رموزش بکارآید نگفتیم. چه برهان آن اینجاگفته نیاید، و بعضی مبتّرمانده. اماخصاییر این رساله نوشته شد به حکم اشارت آن عزیز، اعزّه الله تعالی، توقع است که چون مطالعه فرماید آنچه بدست اصلاح کند، وآنچه نیت باشد ازپس همّت خویش شناسد، مه دعاء خیرياد د.ر. د ر سد ؟ حوا ا .

تمت الرسالةبحمد الله ـ ی ر ـ توفیقه وصلی الله علی سیه ... وآله اجمعین.

ر قوبلت من نسخة مکتوبة ـو منه بعد رالوسع رالطاقة .

＊＊＊＊＊＊＊＊

## مجموعۀ چاپی اسناد عصر فتحعلی شاه

درمیان اوراق سید حسن تقی زاده اوراق ماشین شده ای از فهرست مندرجات یک مجموعه چاپی اسناد مربوط به تاریخ ایران دیده شد وبه ضمیمه آن عکس سه صفحه ازمتن اسناد هم همراه بود . این مجموعه ظاهراً درهند چاپ شده است وممکن است که چاپ اروپا (وین) هم باشد . من هنوزنسخه ای ازآنرا ندیده ام ونمی دانم که عنوان صحیح آن چیست . چون اطلاع یافتن علاقه مندان برمحتویات آن مجموعه مفید است به نقل و چاپ فهرست مذکوراقدام شد .

ایرج افشار

******

نامۀ فرمانفرمای هندوستان راجع بسفارت کپتن جان مالکم به فتحعلی شاه .

معرفی نامه کپتن جان مالکم ازطرف فرمانفرمای هندوستان .

فرمان دولتی بمأمورین عرض راه .

عهدنامۀ بسته شده میان حاج ابراهیم خان معتمد الدوله وکپتن جان مالکم.

فرمان دولتی برله انگلیسها وعلیه فرانسویها .

عهدنامه تجارتی میان جان مالکم وحاج ابراهیم خان معتمد الدوله

پاسخ نامه چراغ علی خان وزیرمملکت فارس.

رونوشت نامه عالی جناب حاج محمد حسن مجتهد بمرحوم حاج عبد الحمید پسرخود که درباره کپتن جان مالکم نوشته شده است.

رونوشت نامهٔ ایکه جعفرعلی خان* بنا بخواهش جان مالکم بحاج محمد حسن مجتهد نوشته.
رونوشت نامهٔ جعفرعلی خان ازطرف جان مالکم به چراغ علی خان.
رونوشت نامهٔ جعفرعلی خان ازطرف جان مالکم بحاج محمد حسن.
پاسخ نامهٔ مهدی علی خان ازجانب مالکم توسط جعفرعلی خان.
رونوشت نامهٔ جان مالکم به سید علی محمد وکیل مرحمت پناه تیپو سلطان.
رونوشت نامهٔ جعفرعلی خان ازطرف جان مالکم به سید علی محمد.
فرمان اعلیحضرت فتحعلی شاه بجان مالکم ومعرفی فتحعلی بیک برای مهمانداری.
نامهٔ حاج ابراهیم خان معتمد الدوله بجان مالکم.
نامهٔ فتحعلی بیک بوزی مهماندارجان مالکم.
نامهٔ میرزا محمد خان حاکم شیرازوضابط حومه پسرحاج ابراهیم خان معتمد الدوله بجان مالکم.
نامهٔ چراغ علی خان به کپتن جان مالکم.
نامهٔ جان مالکم به جناب چراغ علی خان وزیرمملکت فارس.
نامهٔ ازطرف جان مالکم که جعفرعلی خان به چراغ علی خان نوشته.
ثبت مقالات ومکالمات وپیغامات ازطرف محمد شریف خان برگشاطی مهماندارجان مالکم ومحمد مهدی مشهوربه آقا میرد رقصبه کازرون.
پاسخ جان مالکم توسط آقا میربه محمد شریف خان برگشاطی.
ایضاً پاسخ محمد شریف خان به جان مالکم.
نامهٔ جان مالکم به چراغ علی خان.

---

* گمان می‌کنم این جعفرعلی خان همان جعفرعلی خان نواب جد پدری مرحومین حسینقلی خان وعباسقلی خان نواب است.
(یادداشت تقی زاده)

نامه حاجی ابراهیم خان معتمد الدوله به آقا میرمنشی ایرانی ایلچی ومیرزا سید علی برادراوکه دراصفهان بآنها رسیده.
ایضاً نامهٔ حاج ابراهیم خان معتمد الدوله به آقا میرمنشی ایلچی.
رونوشت عریضهٔ کپتن جان مالکم به دربارفتحعلی شاه.
ایضاً عریضهٔ جان مالکم باعلیحضرت فتحعلی شاه.
ایضاً عریضهٔ به دربارشاهنشاهی.
رونوشت نامهٔ حاج محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان به کپتن جان مالکم.
ثبت تحف وهدایا وپیشکش وتکلف وانعام که جنرال جان مالکم در زمان سفارت ایران به هرکس داده.
ثبت بعضی نامه هاکه بعد ازرفتن حاجی خلیل ازطرف دولت ایران به سفارت هندوستان وکشته شدن اووتعیین مسترلوت ازطرف فرمانفرمای هندوستان برای عذرخواهی قتل مزبوروآمدن او به ایران وناخوشی اودربوشهروآمدن مسترسیمول منستی بالیوز سابق بصره بعوض مسترلوت به ایران.
نامهٔ چراغ علی خان ازشیرازبه مسترلوت دربوشهر.
ایضاً نامهٔ چراغ علی خان به مسترلوت.
نامهٔ امنای دولت ایران به مسترلوت.
نامهٔ امنای دولتی ایران به مسترسیمول منستی.
ایضاً نامهٔ دولتی به مسترسیمول منستی.
دیباچهٔ رساله ایکه ازجانب وزراء به مسترسیمول منستی نوشته شده.
نامهٔ مسترسیمول به امراء ووزراء دولت علیه ایران.
پاسخ وزراء به مسترسیمول منستی.
ایضاً نامهٔ وزراء به مسترسیمول منستی.
نامهٔ میرزا رضا قلی مشیرخاص به مسترسیمول منستی.

نامهٔ وزراء ایران به مسترسیمول منستی .
ایضاً نامهٔ وزراء به مسترسیمول منستی .
نامهٔ ای که مسترلوت ازبوشهربه امنای دولت نوشته .
نامهٔ حراغ علی خان وزیرمملکت فارس به مسترسیمول منستی .
ایضاً نامهٔ چراغ علی خان به مسترسیمول منستی .
نامهٔ امنای دولت علیه ایران به مسترسیمول منستی .
نامهٔ محمد حسین خان ضابط خشت به مسترسیمول منستی .
نامهٔ چراغ علی خان به مسترسیمول منستی .
نامهٔ میرزا رضا قلی به مسترسیمول منستی .
نامهٔ ایکه ازجانب اعلیحضرت فتحعلی شاه بپادشاه انگلتره نوشته وبتوسط مسترسیمول فرستاده .
نامه ایکه ازجانب عباس میرزا ولیعهد به ولیعهد انگلیس نوشته شده وتوسط مسترسیمول فرستاده .
فرمانی که ازدربارشاهنشاهی بافتخارمسترسیمول درباب فتح روسیه وتعیین مهماندارنوشته .
ایضاً نامه ازطرف دربار بافتخارمسترسیمول منستی .
مراسلهٔ مسیورسیل بالیوزطایفه فرانسه به شیخ الاسلام اصفهان ذیقعده ۱۲۱۸ .
نامه ایکه میرزا رضا قلی وزیردولت ایران درباب فتح روسیه به مسترسیمول نوشته .
ایضاً نامهٔ میرزا رضا قلی وزیردرباب محاربه روسیه به مسترسیمول نوشته .
نامه ایکه امناء دولت علیه درباب تعیین آقا باباخان مهماندار به مسترسیمول نوشته‌اند .
نامهٔ مسترسیمول منستی به میرزا رضا قلی وزیر .
نامهٔ مسترسیمول منستی به نصرالله خان قراگزلو .

نامهٔ مسترسیمول منستی به محمد نبی خان .
نامهٔ مسترسیمول منستی درباب خود به میرزا رضا قلی وزیر .
ایضاً نامهٔ مسترسیمول به جناب میرزا رضا قلی وزیر .
نامه ایکه حسب السفارش میرمهدی منشی علی خان مهماندار بپاشای بغداد نوشته .
نامهٔ محمد مهدی خان کلهر از کرمانشاه به مسترسیمول منستی .
تعزیت نامهٔ آقا میر به میرزا محمد حسن منشی .
پاسخ کاغذ یکه امنای دولت به مسترسیمول منستی نوشته اند .
نامهٔ محمد مهدی خان کلهر به مزلی که نایب مستر سیمول منستی میباشد نوشته .
نامهٔ محمد مهدی خان کلهر به کپتن مالکم بهادر نوشته وتوسط مزلی فرستاده .
ایضاً نامهٔ دیگر .
نامه ایکه مهدی خان به مستریچی انگلیس نوشته .
ثبت تحف وپیشکشی وهدایا وتکلف وتعارفاتیکه درزمان سفارت مسترسیمول منستی که برای عذرخواهی ازقتل حاج خلیل خان بایران آمده وهمراه آورده .
ثبت نوشتجاتیکه درسفارت دوم جنرال جان مالکم به ابوشهر آمد و مزلی را نایب مناب وقائم مقام خود نموده ومعاودت به هندوستان کرده .
رونوشت اظهارنامه ایکه جنرال جان مالکم بوزراء وامناء دولت نوشته .
پاسخ اظهارنامهٔ جنرال جان مالکم ازطرف میرزا محمد شفیع خان صدراعظم به بوشهررسیده وتوسط مسترمزلی ارسال شده است .
رونوشت عریضه جنرال جان مالکم به درباراعلیحضرت شاهنشاه فتحعلی شاه .

نامه جنرال جان مالکم به میرزا رضا قلی وزیر .
نامه جنرال جان مالکم با منا ٔ دولت علیه ایران .
نامه جنرال جان مالکم بقائم مقام دولت ایران میرزا بزرگ .
نامه ایلچی دولت انگلیس به نصرالله خان قراگزلو نایب الملکی فرمانفرمای فارس.
نامه جنرال جان مالکم ایلچی انگلیس به اسمعیل بگ غلام پیشخدمت خاصه شریفه شاهنشاهی .
پاسخ نامه نصرالله خان قراگزلو ازجانب ایلچی جان مالکم.
ایضا " نامه جان مالکم به نصرالله خان قراگزلو .
ایضا " نامه جان مالکم به نصرالله خان قراگزلو .
نامه جنرال جان مالکم بمحمد نبی خان ایلچی دولت ایران .
نامه جنرال جان مالکم به نایب الملکی فرمانفرمای فارس.
ایضا " نامه جنرال جان مالکم به نصرالله خان قراگزلو نایب الملکی مملکت فارس.
عریضه ازجانب ایلچی دولت انگلیس به شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس.
نامه جنرال جان مالکم به محمد نبی خان .
نامه جنرال جان مالکم به نایب الملکی نصرالله خان قراگزلو .
دیباچه وثیقه ایکه ازجانب جنرال جان مالکم به شیخ عبد الرسول خان حاکم بوشهر نوشته شده .
نامه جنرال جان مالکم به نایب الملکی نصرالله خان قراگزلو .
سفارشنامه نصرالله خان قراگزلو به شیخ عبد الرسول خان حاکم بوشهر درباب جنرال جان مالکم.
نامه اسمعیل بك به شیخ عبد الرسول حاکم بوشهر .
دستخطی که بافتخار شیخ عبد الرسول خان صادر شده .
عریضه ازجانب مستر اسمیت بالیوزبندرابوشهر به دربار اشرف فرمانفرمای مملکت فارس.

نامه مستر اسمیت بالیوزا بوشهر به نصرالله خان قراگزلو .
نامه بیزلی نایب ایلچی دولت انگلیس به محمد نبی خان .
عریضه مستر بیزلی نایب ایلچی به دربار فرمانفرمای فارس.
نامه مستر بیزلی نایب ایلچی به نایب الملکی نصرالله خان قراگزلو .
نامه مستر بیزلی نایب ایلچی به اسمعیل بك دامغانی غلام پیشخدمت خاصه شاهنشاهی .
نامه مستر بیزلی نایب ایلچی به نصرالله خان قراگزلو .
عریضه مستر بیزلی نایب ایلچی به میرزا شفیع خان صدراعظم .
نامه مستر بیزلی نایب ایلچی به آقا محمد حسن تاجرخویش حاج خلیل خان مقتول .
عریضه مستر بیزلی به دربار فرمانفرمای مملکت فارس.
ایضاً عریضه مستر بیزلی به دربار فرمانفرمای فارس.
ایضاً عریضه مستر بیزلی به دربار فرمانفرمای فارس.
نامه مستر بیزلی به اسمعیل بگ دامغانی غلام پیشخدمت خاصه شاهنشاهی .
نامه مستر بیزلی به نصرالله خان قراگزلو .
نامه مستر بیزلی به محمد نبی خان .
نامه مستر بیزلی به عبدالله خان پسر نصرالله خان قراگزلو .
نامه مستر بیزلی به سلیمان پاشا والی بغداد .
نامه نصرالله خان نایب الملکی فرمانفرمای فارس به جنرال جان مالکم.
نامه نصرالله خان قراگزلو به جنرال جان مالکم.
نامه نصرالله خان قراگزلو نایب الملك مملکت فارس به جنرال جان مالکم.
نامه نصرالله خان " " " " " " " مالکم.
نامه اسمعیل بگ دامغانی به جنرال جان مالکم.

نامه جناب میرزا شفیع خان صدراعظم به جان مالکم.
نامه حاجی محمد خلیل خان امین الدوله به جنرال جان مالکم.
نامه عبدالله خان پسر امین الدوله بیگلربیگی اصفهان به جان مالکم.
نامه محمد نبی خان به جنرال جان ملکم.
ثبت فرمان اعلیحضرت شاهنشاهی درباب تفویض امور سفرا و ایلچیان ممالک فرنگستان و روم وغیره به هریک ازشاهزادگان محول وامورسفارت هندوستان رابفرمانفرمای مملکت فارس.
رقم ازشاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بافتخار مستربیزلی.

" " " " "

نامه نصرالله خان قراگزلو به مستربیزلی.
نامه اسمعیل بیک دامغانی غلام پیشخدمت خاصه به مستربیزلی.
نامه محمد شریف خان قراگزلو به مستربیزلی.
نامه عبدالله خان قراگزلو به مستربیزلی.

" " " " "

" " " " "

ثبت فرمان ومراسلات که ازطرف اعلیحضرت شاهنشاهی بافتخار سرهرفرد جونس برونت سفیر دولت انگلیس در ایران صادر شده.
فرمانی که به خواهش سرهرفرد جونس برونت سفیر انگلستان ازطرف اعلیحضرت شاهنشاهی به فرمانفرمای هندوستان صادر شده است.
نامه ای که به خواهش سفیر انگلیس ازجانب نظام الدوله علیه العالیه حاجی محمد حسین خان به فرمانفرمای هندوستان نوشته شده.
نامه ای که به خواهش وجهت سرهرفرد جونس برونت ایلچی دولت انگلیس ازجانب میرزا شفیع خان صدراعظم درباب رضامندی از سفارت سفیر مشارالیه به وزیر مملکت انگلیس نوشته شده است.
نامه ای که درخصوص عزل ازسفارت سرهرفرد جونس برنت ازجانب فرمانفرمای هندوستان به دربار اشرف شاهنشاهی عرض شده است

نوشته ای که نظام الدوله درباب شکایت ازسفارت سرهرفرد جونس برونت بنایب الملکی نصرالله خان قراگزلونوشته وگله کرده است.
ایضا" شکایت وگله میرزاشفیع خان صدراعظم ازنصرالله خان قراگزلودرباب سرهرفرد جونس برونت سفیرانگلیس .
فرمانی که حسب الاستدعای سرهرفرد جونس بارونت درباب سفارش اوازدربارشاهنشاهی صادرشده است.
نامه ایکه ازطرف دولت شاهنشاهی به سرکارپادشاه انگلیس قلمی وباستصحاب میرزاابوالحسن خان تبلیغ یافته .
نامه نظام الدوله حاجی محمد حسین خان به سرهرفرد جونس بارونت ایلچی درباب معرفی میرزاابوالحسن خان برای مهمانداری .
نامه حاجی محمد حسین خان نظام الدوله به سرهرفرد جونس بارونت .
شکایت نامه میرزاسید علی برادرزن جعفرعلی خان ازمستربروس به مشارالیه .
نوشته ای که سرهرفرد جونس ازتهران پس ازورود آقامیربه بوشهر ازشیرازوبعلت بیماری اوفرستاده است .
ایضا" نامه سرهرفرد جونس بارونت به آقامیر .
سواد نامه ای که به جانب اشرف شاهنشاهی به ناپلئون پادشاه فرانسه قلمی شده است.
رونوشت نامه آقای الکساندرتورمسوف جنرال آن شف سواره بشاهزاده عباس میرزانایب السلطنه نوشته ۱۲ ج ۲ــ۱۲۲٤ .
رونوشت نامه الکساندرتورمسوف جنرال آن شف به قائم مقام دولت علیه ایران میرزابزرگ نوشته ــ (ایون ماه ۱۸۰۹) .
ثبت فتح نامه واخبارمملکت روم که برادرقیصربخواندگارمملکت روم نوشته .
اخبارمحاربه ومجادله رومیه باروسیه .
اخبارمحقق که ازروس درتاریخ ۲۳ ماه می رسیده .

رونوشت نامه میرسید علی برادرزن جعفرعلی خان که به نامبرده نوشته.

ثبت تحف وهدایائی که سرهرفرد جونس بارونت ازجانب پادشاه انگلیس برای اعلیحضرت فتحعلی شاه آورده.

ثبت نوشتجاتی که درثانی الحال عالیجاه، کپتن بیزلی که ازجانب فرمانفرمای هندوستان بعنوان وکالت ازدولت انگلستان معاودت ببوشهرنموده واظهاروکالت خود وتذکارمراجعت جنرال جان مالکم ازهندوستان بعنوان سفارت ایران وعزل سرهرفرد جونس بارونت ازسفارت ازجانب فرمانفرما.

عریضه مستربیزلی به دربارشاهزاده حسین علی میرزافرمانفرمای مملکت فارس.

نامه مستربیزلی به محمد نبی خان.

شرح ملفوفه که قلمی داشته.

عریضه مستربیزلی به میرزاشفیع خان صدراعظم.

نامه جنرال جان مالکم به سرکارمحمد نبی خان وزیر.

نامه کپتن بیزلی وکیل دولت انگلیس به میرزاشفیع خان صدراعظم.

نامه کپتن بیزلی به امین الدوله حاجی محمد حسین خان.

نامه کپتن بیزلی به محمد نبی خان وزیر.

ایضاً نامه کپتن بیزلی به محمد نبی خان وزیر.

ایضاً نامهٔ کپتن بیزلی به محمد نبی خان وزیر

شرح ملفوفهٔ نامه بالا.

رسیده ازجانب کپتن بیزلی وکیل دولت انگلیس به محمد نبی خان وزیرمملکت فارس.

نامه آقامیربیکی ازدوستانش.

نامه محمد جعفرخان حاکم بندربوشهربه محمد نبی خان وزیر.

نامه ایکه نظام الدوله حاجی محمد حسین خان به بیزلی وکیل دولت انگلیس نوشته.

ایضاً نامه نظام الدوله حاج محمد حسین خان به کپتن بیزلی.

نامه جناب صدراعظم میرزا شفیع خان به کپتن بیزلی .
نامه عبدالله خان پسر نایب الطلکی سابق فارس به کپتن بیزلی .
نامه حاج محمد حسین خان امین الدوله به کپتن بیزلی .
نامه آقا محمد حسن (خویش حاجی خلیل خان ملك التجار) به مستر بیزلی .
نامه محمد نبی خان وزیر به مستر بروس نایب بالیوز .
ثبت عرایض وخطوط ونوشتجاتیکه بعد از معاودت جنرال جان مالکم ازهندوستان ثانی الحال بعزم سفارت مملکت ایران ازجانب خود به دربار اعلیحضرت اشرف شاهنشاهی وامنای دولت علیه ایران و سرکار شاهزادگان قلمی واز جانب ایشان هم مرقوم شده .
ثبت عریضه جنرال جان مالکم بعد از ورود به بندرابوشهر بعنوان سفارت مملکت ایران به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی بمصحوب محمد حسین خان پسر مرحوم مهدی علی خان ارسال تهران نمود .
عریضه جنرال جان مالکم به دربار معدلت مدار شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس.
نامه جنرال جان مالکم به امین الدوله علیه عالیه حاجی محمد حسین خان .
ازجانب جنرال جان مالکم ایلچی بجانب خیریته جوانب صدراعظمُ ایران .
ازجانب جانب جنرال جان مالکم ایلچی انگلیس بنایب الطلکی فرمانفرمای فارس محمد نبی خان .
ازجانب جنرال جان مالکم به سایر امنای دولت ایران درتهران .
مراسله جنرال جان مالکم بخدمت صدراعظم میرزا شفیع .
ازجانب جنرال جان مالکم بجانب امین الدوله علیه عالیه حاجی محمد حسین خان .
اظهارنامه جنرال جان مالکم به وزراء وامرای دولت ایران .
فرمانی که ازدربار اعلیحضرت اشرف شاهنشاهی بافتخار جنرال جان مالکم شرف صدوریافته .

فرمان نواب اشرف والا بافتخار جنرال جان مالکم درباب تعیین محمد حسین خان قاجار از شیراز جهت مهمانداری .
رونوشت مراسله ایکه ازجانب شاهزاده حسین علی میرزا بافتخار جنرال جان مالکم صادر وارسال بوشهر شده .
رونوشت دستخطی که فتحعلی شاه بخط خود درباب حسن سلوك به حسین علی میرزا نوشته .
نامه محمد نبی خان وزیر درباب تعیین محمد حسن خان قاجار مهماندار .
پاسخ نامه محمد نبی خان وزیر از طرف جنرال جان مالکم .
ازجانب جنرال جان مالکم به والی دارالسلام بغداد ( صفر ۱۲۲۵ ) .
پاسخ نامه جنرال جان مالکم از طرف والی بغداد .
شرح ملفوف که در طی مراسله منطوی میشود .
مراسله جنرال جان مالکم به صدراعظم دولت ایران میرزا شفیع .
مراسله جنرال جان مالکم به امین الدوله حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی سابق اصفهان .
مراسله جنرال جان مالکم به عبدالله خان قراگزلو پسر نصرالله خان قراگزلو .
مراسله جنرال جان مالکم به جناب میرزا شفیع صدراعظم .
کیفیت مقالاتیکه فیمابین چاپار فرستاده جنرال جان مالکم ایلچی دولت انگلیس وسرهرفرد جونس برونت اتفاق افتاده وگفتگوهای خشونت آمیز سرهرفرد جونس با چاپار .
مقالاتیکه امنای دولت شاهنشاهی قبل از ورود جنرال جان مالکم باردوی همایونی ازجانب سرهرفرد جونس مذکور اظهار و جنرال بعد از اطلاع براین معنی اراده معاودت از ایران نمود .
پاسخی که جنرال جان مالکم بعوض سفارشات وپیغامات سرهرفرد جونس بنامه نگار محمد مهدی که حسب الامر ایلچی بجهت تقدیم خدمت ایشان باردوی همایون رفته بودم که در آنجا اظهار نمایم .

فرمانی که در منزل سن سن به شرفیابی جنرال جان مالکم صادر شده.
ازجانب میرزا شفیع صدراعظم به جنرال جان مالکم.
ازجانب قائم مقام دولت ایران به جنرال جان مالکم.
ازجانب محمد جعفرخان حاکم بوشهر به جنرال جان مالکم.
یادداشت وصورت قبضی که نظام الدوله جهت اشتورت فرستاده.
رونوشت فرمانی که فرمانفرمای هندوستان درباب عزل سرهرفرد جونس برونت باولیای دولت شاهنشاهی نوشته.
نامه عبدالله پاشا وزیربغداد که به قائم مقام دولت ایران بوسیله ایلچی سواد برداشته ونامه فرستاده شد.
کیفیت اوضاع واحوال اسمعیل بك که حسب السفارش جنرال جان مالکم تحقیق وثبت شد.
کیفیت اوضاع واحوال صدراعظم تحقیق وثبت شد.
کیفیت زراعت پتیته که بزبان هندی وفارسی مسمی به آلوی ولایت است (سیب زمینی).
تفسیر وثبت تحفه وهدایا وپیشکش وتکلف وسله وارمغان که درزمان سفارت جنرال جان مالکم در مرتبه ثالث بایران ازبندر ابوشهر الی چمن سلطانیه که بعزل دربار اعلیحضرت اشرف شاهنشاهی شده وهرکس داده سه وایه وجه نقد ومواجب ایتام وغیره که تفصیل آن در سررشته جات ودفاتر سرکاری ضبط است.
ثبت عرایض ونوشتجات وذرایع ورسیله جات که درزمان سفارت سرگوراوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس بعد ازورود به مملکت ایران بهرجا وهرکس قلمی سوای آنچه ایلچی به دستخط خود مرقوم داشته وثبت برخی نوشتجات که امنای دولت علیه سلطانی بها یلچی قلمی نموده اند.
ثبت عریضه ایکه سرگوراوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس قلمی وبتوسط واستصحاب حاج میرزا ابوالحسن خان که با او ازسفارت فرنگ معاودت وهمراهی نموده به دربار اشرف شاهنشاهی.

عریضه ازجانب ایلچی بزرگ به دربار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی .

ایضاً " عریضه ازجانب ایلچی بزرگ بدربار اشرف شاهنشاهی .

ایضاً " درتاریخ پنجم شعبان ازاصفهان معروض وارسال داشته .

عریضه ازجانب ایلچی به دربار اشرف شاهنشاهی .

" " " " " " "

عریضه ایلچی بزرگ ازتبریز به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی .

ایضاً " عریضه .

عرایضی که به دربار نواب والا نایب السلطنه معروض داشته .

ایضاً " " " " "

عریضه دیگر به دربار نواب والا نایب السلطنه .

" " " " " "

سه عریضه دیگر به ترتیب در ٢٦٣ — ٢٦٤

عریضه ایلچی بزرگ دولت انگلیس نایب السلطنه عباس میرزا .

عریضه ایلچی انگلیس به فرمانفرمای فارس شاهزاده حسینعلی میرزا .

مراسله سرگوراوزلی ایلچی بزرگ انگلیس بعد ازورود به اصفهان به صدراعظم میرزا شفیع.

ایضاً " عریضه دیگر به صدراعظم میرزاشفیع به تاریخ حمادی الاول ١٢٢٧ .

ایضاً " عریضه ازجانب ایلچی بزرگ به صدراعظم میرزا شفیع.

ثبت مراسله ایکه وزیردولت انگلیس بخط انگلیسی ازجانب خود به صدراعظم میرزاشفیع نوشته وبعد ازورود ایلچی به ایران خط موسوله رادرتهران به زبان فارسی ترجمه نموده، ٤ محرم ١٢٢٧

عریضه ایلچی بزرگ به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی .

نامه ایلچی بزرگ انگلیس سرگوراوزلی به میرزابزرگ قائم مقام دولت ایران .

عریضه ایلچی بزرگ به دربارشاهزاده حسینعلی میرزافرمانفرمای فارس.

ایضا " عریضه ایلچی بزرگ به دربارشاهزاده حسینعلی میــــــرزا فرمانفرمای فارس.
مراسلهٔ سرگوراوزلی ایلچی بزرگ به صدراعظم میرزاشفیع.
نامهٔ سرگوراوزلی به محمد زکی خان سرکرده طایفه نوری که ازجملـــه خواص ومقربان دربارشاهزاده حسین علی میرزافرمانفرمای فـــارس میباشد.
نوشته ازجانب سرگوراوزلی برونت ایلچی بزرگ انگلیس بحکام وضباط ونایبان عرض راه شیرازالی دارالسلام بغداد درباب کپتن لاکـــت انگلیس.
نامهٔ ایلچی بزرگ به حاجی محمد حسین خان امین الدوله.
مراسلهٔ سرگوراوزلی برونت ایلچی انگلیس به امین پاشا.
حکم ارزنته الروم وبمصحوب سرویلیام اوزلی برادرایلچی بابعضـــــی تحف وهدایا.
شرح ملفوفه ( ترکی ).
نامه ازجانب سرگوراوزلی بارونت ایلچی بزرگ انگلیس به والی بغداد.
نامهٔ سرگوراوزلی به صدراعظم میرزاشفیع.
نامهٔ سرگوراوزلی ایلچی بزرگ به والی بغداد.
مراسلهٔ سرگوراوزلی به محمد نبی خان وزیرشاهزاده فرمانفرمای فارس.
مراسلهٔ سرگوراوزلی به صدراعظم ووزیربزرگ دولت ایران میرزاشفیع.
مراسلهٔ سرگوراوزلی به عبداله آقامتسلم سابق ام البلاد بصره.
مراسلهٔ سرگوراوزلی ایلچی انگلیس به میرزابزرگ قائم مقام ( ۴ ۱محرم ۱۲۲۵).
مراسلهٔ سرگوراوزلی به میرزابزرگ قائم مقام دولت ایران.

" " " " "

" " " " "

" " " " "

مراسلهٔ سرگوراوزلی ایلچی بزرگ به آقامحمدکاظم اصفهانی متخلص به واله.

مراسلهٔ ایلچی بزرگ به وزیرشاهزاده زنجان .
مراسلهٔ سرگوراوزلی به محمد جعفرخان حاکم ودریابیگی بندرابوشهر.
مراسلهٔ ایلچی بزرگ بامین الدوله ایران .
مراسلهٔ ایکه صدراعظم دولت علیه ایران میرزاشفیع به لارد ولزلی وزیربیرونجات دولت انگلیس نوشته .
مراسله میرزاشفیع صدراعظم به کرسی نشینان کمپنی دولت انگلیس و هند .
فرمان وسند خرج ازدربار اشرف پادشاهی درباب یکصد وهشتاد هزارتومان وجه امدادی دولت انگلیس.
فرمان پادشاهی درباب وجه امدادی .
نامه اعلیحضرت فتحعلی شاه به ولیعهد دولت انگلیس.
نامه ایکه ازطرف اعلیحضرت فتحعلی شاه به کمپنی دولت انگلیس نوشته شده .
نامه ایکه ازجانب اعلیحضرت فتحعلی شاه به لارد ولزلی وزیر بیرونجات دولت انگلیس نوشته وباستصحاب سرویلیم اوزلی برادر ایلچی بزرگ فرستاده .
نامه ایکه حرم محترم فتحعلی شاه بحرم پادشاه انگلیس نوشته .
نامهٔ نایب السلطنه عباس میرزابه‌پادشاه انگلیس .
نامهٔ نایب السلطنه عباس میرزابه ولیعهد انگلیس.
نامهٔ نایب السلطنه عباس میرزابه کمپنی انگلیس وظهرنامه راهم مهر کرده .
نامهٔ نایب السلطنه عباس میرزابه جنرال جان مالکم.
فرمان اعطاء نشان به سرگوراوزلی برنت ایلچی بزرگ انگلیس.
نامهٔ فتحعلی شاه به پادشاه انگلیس.
نامهٔ اعلیحضرت فتحعلی شاه به شاهزاده ولیعهد انگلیس ومهر علیحده درحروف نامه گذارده .
فرمان اعلیحضرت فتحعلی شاه به فرمانفرمای هندوستان .
فرمان اعطای نشان توسط سراوراوزلی برای جنرال‌جان مالکم سفیر سابق انگلیس .

نامه دختر فتحعلی شاه به دختر پادشاه انگلیس توسط سرگوراوزلی .
نامه حرم فتحعلی شاه به ملکه انگلیس توسط سرگوراوزلی .
سواد عهدنامه گلستان باروسیه که بواسطه سرگوراوزلی تحمیل دولت ایران شده .
نوشته ای که پس از بستن عهدنامه وکلای روسیه بخط روسی نوشته‌اند .
فرمان اعلیحضرت فتحعلی شاه درباب وکالت ونیابت میرزاابوالحسن خان درباب مصالحه فیمابین ایران وروسیه .
نامه میرزاابوالحسن خان که بخط خود بسردار روس داده (درچمن اوجان) .
عهدنامه فی مابین دولت ایران وانگلیس توسط میرزاشفیع صدراعظم حاجی محمدحسین خان امین الدوله وسرگوراوزلی بسته شده (۲۹ صفر ۱۲۲۷) .
نامه سرگوراوزلی بحاجی محمدحسین خان امین الدوله .
نامه سرگوراوزلی به محمدنبی خان وزیرفرمانفرمای فارس .
فرمان پادشاهی به فرمانفرمای فارس درباب خسارت گماشته ایلچی .
مراسلهٔ صدراعظم میرزاشفیع سرگوراوزلی .
رونوشت نامه ایکه حسن خان فیلی درباب کلبعلی خان فیلی قاتل فرکیان به بالیوزبغداد نوشته واوهم رونوشت برای ایلچی فرستاده .
نامه حاجی محمدحسین خان امین الدوله به سرگوراوزلی .
نامه میرزاشفیع خان صدراعظم به سرگوراوزلی .
مراسله حاجی میرزاسید حسن وزیروحاکم سابق قزوین به سرگوراوزلی .
نامه میرزاابوالقاسم وزیربه سرکارنایب السلطنه عباس میرزا به سرگوراوزلی .
اخباری که سرگوراوزلی برای اعلیحضرت شاهنشاهی وعباس میرزا فرستاده .
مراسله ایکه بندگان سردارکثیرالاقتدار حسین خان ازایروان آذربایجان به سرگوراوزلی نوشته .
نامهٔ حاجی محمدحسین خان نظام الدوله به ایلچی بزرگ .

شرح ملفوفه .
رونوشت فرمان شاهنشاهی توسط ایلچی بزرگ برای کشیشان مملکت انگلیس نوشته اند .
فرمان شاهنشاهی بافتخار ایلچی بزرگ انگلیس.
فرمان منصب ملك التجاری محمد علی خان شوشتری که در بندر بمبئی متوقف است توسط ایلچی بزرگ صادر وارسال شده .
عریضه سرگوراوزلی به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی .
عریضه ایلچی بزرگ که ازتفلیس به دربارشاهنشاهی فرستاده .
رقعه ایکه ایلچی بزرگ در تفلیس به آقابیک دربندی که در یلماج سردار روسی است درباب عابدبیگ قلمی داشته .
تعهد نامه ایکه سرگوراوزلی برونت در حین معاودت به فرنگ درباب نیابت مسترموریه وتوقف او در ایران داده .
عریضه ایکه فتحعلی خان پسر محمد ایت الله خان رشتی که حال از جانب نواب نایب السلطنه حاکم تبریز است به امپراطورروسیه قلمی و توسط ایلچی بزرگ دولت انگلیس فرستاده .
عریضه ایلچی بزرگ ازهمدان به دربار اشرف نواب شاهزاده محمد علی میرزا .
عریضه سرگوراوزلی به اعلیحضرت شاهنشاهی .
مراسله سرگوراوزلی به میرزابزرگ قائم مقام ایران .
مراسله سرگوراوزلی به صدراعظم میرزا محمد شفیع.
شرح ملفوفه .
ترجمه نامه ولیعهد انگلیس به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی .
ازجانب ایلچی بزرگ به صدراعظم وقائم مقام.
عریضه سرگوراوزلی به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی .
ازجانب ایلچی بزرگ به صدراعظم میرزا محمد شفیع .
اخباری که سردار روسیه ازتفلیس جهت ایلچی بزرگ فرستاده و ایلچی هم ازتبریزطی عریضه ای به دارالخلافه به دربارشاهنشاهی فرستاده .

نوشته ایکه سردار روسیه بعد از وقوع مصالحه وعهد نامه دستخط ومهر نموده وبامنای دولت ایران داده .
رقعه میرزا محمد شفیع صدر اعظم به ایلچی بزرگ انگلیس.
مراسله ایلحی بزرگ انگلیس به صدر اعظم میرزا شفیع .
ملفوفه که در جوف رسیله محمد جعفرخان حاکم ود ریابگی از بندر ابوشهر به سرگوراوزلی ایلچی بزرگ انگلیس به دار الخلافه تهران فرستاده شده .
وقایع اتفاقیه فی مابین قطاع الطریق ومستربرون انگلیسی در حوالی کاروانسرای سرچم نزدیك قاپلانکوه تبریز اتفاق افتاده .
عریضه از جانب ایلچی انگلیس به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی .
ایضاً " " " " " " "
مشروحات وشقوقی که باستصواب ومصلحت ایلچی دولت انگلیس نواب اشرف اقدس نایب السلطنه که معمول شود .
فرمانی که به افتخار نظام الدوله از دربار شاهنشاهی به اصفهان رسید ونظام الدوله سواد واصل فرمان رابه جهت استحضار ایلچی نزد اوفرستاد .
رقعه ایکه برحسب اشاره ایلچی آقا میرا زطرف خود به قائم مقام دولت نوشته .
پاسخ رقعه آقا میرا زطرف قائم مقام .
ایضاً " نامه آقا میربه دستور ایلچی به قائم مقام .
پاسخ نامه آقا میرا زطرف قائم مقام .
ثبت مضمون فرمان اعلیحضرت برای مامورین منازل ارزراه .
ثبت حجتی که ایلچی انگلیس به اولیاء دولت اعلیحضرت شاهنشاهی نموده .
رباعی که میرزا کوچك شیرازی در خصوص کتاب تذکره مسمی وآتشکده به محمد نبی خان وزیرفارس جهت ایلچی فرستاده وگفته .
رقعه میرزا اسمعیل مستوفی نواب نایب السلطنه به آقا میر .
اسامی شاهزادگان وروزتولد ایشان که برحسب شماره ایلچی دولت انگلیس ازروی زایچه طالع مولود شان ثبت شده .

ثبت تحف وهدایا وارمغان وپیشکش که ایلچی بزرگ انگلیس سرگور اوزلی برونت در زمان ورود به مملکت ایران وعبوراز سرحد به اعلیحضرت شاهنشاهی وشاهزادگان وامراء ووزراء وغیره وآنچه ازجانب شاهنشاهی به طریق یادبود برای پادشاه انگلیس وولیعهد وامراء ووزراء به وسیله ایلچی داده وگرفته شده است.
نامه والی بغداد به سرگوراوزلی ایلچی بزرگ.
عریضه سرگوراوزلی به نایب السلطنه بهیه ایران عباس میرزا.
نامه صدراعظم میرزاشفیع به خط خود برای سرگوراوزلی.
ثبت طغوفجات ونوشتجات امنای دولت ایران به آقامیرمنشی ایرانی ایلچی نوشته وبرحسب اشاره ایلچی آقامیرازقول خود پاسخ داده است.
پاسخ طغوفه میرزاابوالقاسم وزیرنایب السلطنه به آقامیر.
پاسخ آقامیرکه میرزاابوالقاسم وزیرنوشته.
رقعه میرزااسمعیل مستوفی نواب نایب السلطنه به آقامیر.
رقعه میرزاابوالقاسم وزیرنایب السلطنه به آقامیر.
رقعه ای که برحسب سفارش ایلچی انگلیس آقامیربه قائم مقام نوشته.
پاسخی که درضمن همان رقعه قائم مقام به خط خود به آقامیرنوشته.
نامه میرزاابوالقاسم وزیرنایب السلطنه به آقامیر.
پاسخ آقامیربه دستورایلچی به میرزاابوالقاسم وزیر.
پاسخ نامه آقامیرازطرف میرزاابوالقاسم وزیردرضمن همان نامه.
رقعه میرزاابوالقاسم وزیربه آقامیردرباب عیدی.
رقعه میرزاابوالقاسم وزیربه آقامیر.
رقعه ایکه قائم مقام دولت علیه ایران میرزابزرگ درباب استقبال ایلچی به حاجی میرزاابوالحسن خان شیرازی ایلچی ایران نوشته است.
نامه آقامیربنابدستورایلچی برای قائم مقام.
پاسخ نامه درضمن همان نامه نوشته وارسال داشته اند.
نامه قائم مقام به آقامیر.
پاسخ نامه آقامیردرضمن همان نامه.

نامه قائم مقام به آقامیربه خط خود .
رقعه میرزاابوالقاسم وزیربه آقامیر .
ایضا" نامه میرزاابوالقاسم وزیربه آقامیر .
رقعه میرزاابوالقاسم وزیرنایب السلطنه به آقامیر .
ایضا" رقعه دیگر .
ثبت بعضی نوشتجات وعهدنامه ومقالات که بعدازروانه شدن سرگوراوزلی برونت ایلچی بزرگ انگلیس ازمملکت ایران به ممالک فرنگ که امرسفارت ایران محول وموکول به مسترموریه که ازدولت انگلیس درزمان سفارت سرگوراوزلی نایب مناب بوده وبعدازآن مستر الس ازطرف دولت انگلیس ماموربه سفارت ایران وبعدازورود به ایروان ازقراردستورالعمل واحکام مسترموریه والس به رفاقت واتفاق متوجه تقدیم امورسفارت شدند وازایروان روانه دربارشاهنشاه گردیدند .
ثبت نوشته ای که درحین حرکت ازتهران بامنای ایران داده .
رقعه ایکه ازجانب مسترموریه ایلچی انگلیس میرزاابوالحسن خان شیرازی که ماموربه سفارت پطرزبورگ شده ودرایروان وارد وایلچی از منزل کناگیریک فرسخی ایروان (هفتم شعبان)
پاسخ میرزاابوالحسن خان به مسترموریه .
فرمان پادشاهی بافتخارایلچی بتوسط میرزاابوالحسن خان درمنزل کناگیر .
فرمان پادشاهی بافتخارمسترموریه ایلچی انگلیس .
ثبت رقم ازطرف نواب نایب السلطنه عباس میرزابافتخارمسترموریه .
نامه قائم مقام به مسترموریه .
مراسله نواب نایب السلطنه بافتخارمسترموریه که توسط کربلائی حسین خان که بجهت مهمانداری مسترموریه ازتبریزبه ایروان آمده (۱۷ شعبان ۱۲۲۹) .
مراسله ازجانب نواب اشرف نایب السلطنه درباب شرفیابی مسترموریه .

نامه قائم مقام میرزابزرگ به مسترموریه .
مراسله سبحان قلیخان نایب ایروان به مسترموریه .
عریضه خواجه اراطون مسیحی صندوقدار ایلچی بزرگ به مسترموریه .
نامه ازطرف نایب السلطنه به مسترموریه .
شرح ملفوفه .
نامه میرزابزرگ قائم مقام به مسترموریه .
پاسخ نامه ایکه مسترموریه ومسترالس ایلچیان انگلیس نوشته بودند
ازطرف سردارحسین خان (۱۳رمضان ۱۲۲۵) .
رقم نایب السلطنه باقتخارمسترموریه .
مراسله قائم مقام به مسترموریه .
نوشته قائم مقام میرزابزرگ به آقامیر .
مراسله ایکه میرزاابوالقاسم وزیرنایب السلطنه پسرقائم مقام به مسترموریه نوشته (صوفیان) .
مراسله نواب نایب السلطنه به مسترموریه .
ثبت رقم که نواب نایب السلطنه درباب معلمین باقتخارصدراعظم مرقوم داشته اند .
عریضه مسترموریه به دربارنایب السلطنه .
ذریعه که مسترموریه به قائم مقام نوشته .
عریضه ایلچی به قائم مقام درپاسخ رقعه ایکه ازجانب میرزا ابوالحسن خان رسیده است.
ترجمه عریضه ایکه ایلچی بزرگ دولت انگلیس که دردربارقیصری متوقف است ازجانب خود به دولت ایران وتوسط تاتاررسیده (۲۵جولای) .
نامه ایلچی انگلیس که متوقف دربارقیصری است ازدارالخلافه اسلامبول به صدراعظم دولت ایران میرزاشفیع نوشته .
نامه مسترموریه به قائم مقام میرزابزرگ (۱۲شعبان) .
خلاصه عریضه مسترموریه به اولیاء دولت اشرف شاهنشاهی (۲۴شعبان) .

مراسله مسترموریه به صدراعظم میرزاشفیع (۲۴ شعبان).
ایضاً مراسله مسترموریه به صدراعظم (غره رمضان).
مراسله ایکه ازجانب ایلچیان مسترموریه وهنری الس به سردار ایروان حسین خان نوشته شده (دهم رمضان).
نامه مسترموریه به سردار ایروان که ازجانب اشرف شاهنشاهی ماموربه توقف درآن نواحی است.
نامه مسترموریه به قائم مقام میرزابزرگ.
نامه ایکه آقامیربرحسب اشاره مسترموریه به قائم مقام نوشته.
مراسله مسترموریه به صدراعظم میرزاشفیع (۲۷ شوال = ۱۲ اکتبر).
نامه مسترموریه به قائم مقام (۲۷ شوال).
مراسله مسترموریه به والی محال ارزنته الروم قلمی شده (۲۸ شوال = ۱۳ آگست).
مراسله مسترموریه به والی محال ارس بمصحوب تاتار ارسال شده (مطابق مراسله پاشای قارص).
مراسله ایکه حسین خان سردار ایروان به مسترالس نوشته (۱۴ رمضان).
مراسله نایب السلطنه به مسترالس (۱۸ رمضان = سوم سپتامبر).
مراسله میرزاابوالقاسم به مسترالس.
نامه قائم مقام به مسترالس ازمنزل صوفیان (۶ شوال).
نامه صدراعظم میرزاشفیع به مسترالس درمنزل صوفیان.
مراسله نایب السلطنه بافتخارمسترالس درمنزل صوفیان (۶ شوال = ۲۱ اکتبر).
مراسله مسترالس به صدراعظم میرزاشفیع (۲۷ شوال ۱۲۲۷).
ایضاً مراسله مسترالس به صدراعظم.
نامه مسترالس به قائم مقام میرزابزرگ (۲۷ شوال).
ثبت نامه ایکه به خط سرگوراوزلی برونت ایلچی انگلیس به امنای دولت ایران بجهت حجت ودستاویزبه ایلچیان انگلیس مسترموریه وهنری الس نموده اند.

ثبت عریضه ثانی .
ثبت عریضه ثالث .
ثبت عریضه رابع .
طغوفه ایکه سرگوراوزلی به خط خود به حضرت قائم مقام دولت علیه ایران نوشته .
نامه ولیعهد دولت انگلیس که ازجانب خود به پادشاه مملکت ایران وبتوسط هنری الس ایلچی انگلیس که بسفارت بچاپاری ازراه‌اسلامبول رسیده .
ثبت مختارنامه مسترالس ایلچی انگلیس که به دستخط ولیعهد انگلیس ومهرپادشاهی صادرشده است.
ترجمه نامه ولیعهد انگلیس به پادشاه مملکت ایران فتحعلی شاه در باب سفارت مسترموریه .
اظهارنامه ایکه امنای دولت ایران میرزا محمد شفیع صدراعظم و میرزا بزرگ نایب الوزراء وقائم مقام دولت ایران ومیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله به ایلچیان انگلیس جمزموریه وهنری الس نوشته اند .
مطالبی که ایلچیان دولت انگلیس جمزموریه وهنری الس ازجانب خود بامنای دولت ایران اظهارنموده (درزمان ورود خود به تهران ذیحجه ۱۲۲۹) .
پاسخی که ایلچیان پس ازجواب اظهارنامه اولیاء دولت ایران نوشته اند .
پاسخ نامه پادشاه انگلتره ازجانب پادشاه مملکت ایران به مصحوب مسترالس ارسال شد .
شرح طغوفه نامه شاهنشاهی .
نوشته امنای دولت ایران به ایلچیان دولت انگلیس مسترموریه و مسترالس.
پاسخ ایلچیان بامنای دولت ایران .
پاسخ عریضه مسترالس از دربار اشرف نایب السلطنه (۱۱ ذیقعده) .
نامه میرزا ابوالقاسم وزیربه مسترالس.

ثبت دستورالعملی که امنای دولت ایران به هنری الس داده بمهر صدراعظم.
ثبت نامه صدراعظم میرزاشفیع به وزیرانگلتره که مصحوب الس فرستاده (١٦ ذیحجه ١٢٢٩).
جواب رقعه مسترالس ازطرف صدراعظم میرزاشفیع.
فرمانی که بافتخارحکام ونایبان عرض راه ازدارالخلافه تهران الی سرحد مملکت روم درباب مسترالس نوشته اند.
نوشته ایکه مسترالس ومسترموریه بامنای دولت نوشته اند.
ثبت عهدنامه ایکه بتوسط مسترموریه ومسترالس باامنای دولت ایران بسته‌شده.
رقعه صدراعظم درباب فرمان نشان برای مسترموریه به آقامیر.
ثبت فرمان نشان جهت مسترالس.
ثبت نوشتجات وملفوفجات که باشاره ایلچیان آقامیربامنای دولت ایران نوشته.
نامه قائم مقام به آقامیر.
نامه ایکه آقامیربه سفارش ایلچیان به صدراعظم عرض وپاسخ در ظهرهمان قلمی شده صدراعظم بخط خود به مسترموریه نوشته‌اند.
نوشته آقامیربه صدراعظم وپاسخ صدراعظم درهمان ورقه.
نامه آقامیربه میرزاعبدالوهاب خان معتمدالدوله به سفارش ایلچی وپاسخ درهمان ورقه.
رقعه ایکه به سفارش ایلچیان آقامیرازقول خود به صدراعظم نوشته و پاسخ صدراعظم درهمان ورقه.
نامه دیگرآقامیربه دستورایلچیان به صدراعظم وپاسخ صدراعظم در همان ورقه.
صدراعظم به آقامیرنوشته.
پاسخ آقامیربه صدراعظم وپاسخ صدراعظم بهمین نامه درهمین ورقه.
رقعه مسترموریه به صدراعظم.
آقامیربه دستورایلچیان به صدراعظم عریضه نوشته وپاسخ درهمان ورقه.

نامه دیگرآقامیربه صدراعظم وپاسخ صدراعظم.
رقعه صدراعظم به خط خود به آقامیر ( دودفعه ) .
نامه آقامیربه دستورایلچیان به میرزاابوالقاسم وزیروپاسخ آن
نامه قائم مقام دولت ایران میرزابزرگ .

*******
*****
***
*

بسم الله الرحمن الرحیم

ثبت بعضی از امور و ارقام معاهده و سلاطین و فرمانفرمایان و مکاتبات و مراسلات و رقعجاتی که فیمابین سفرا و ایلچیان ممالک انگلیس و هندوستان و ایران صانهما الله عن الحدثان و امنای دولت ایشان بتوسط اتمام ابلاغ و تبلیغ یافته که اقل السادات محمد مهدی مشهور به آقا میرزا در زمان سفارت سفرای دولت علیه انگلیس بمملکت ایران با ایشان همراهی نموده و متوجه خدمات سرکاری و تحریر خطوط و رسایل ایشان بوده و نوشتجاتی که از دولت علیه ایران و غیره بسفرای مذکور مرقوم و قلمی شده بقدر آنچه اقل السادات مستحضر و ثبت آن را ضبط نموده که بجهة دوام ثبت و استحضار ایشان و تحریر گشته که آن را در این صحیفه ثبت نماید که بجهة اشخاصی که متوجه خدمات و تحریر رسایل سفرای معتمدین دولت علیه باشند صعوبت و زحمت نباشد

ثبت نوشتجات زمان سفارت کپتن جان ملکم که بتاریخ سنه ۱۲۱۵ از مملکت هندوستان وارد ایران و از جانب گورنر جنرال لارد ارل مارکنش فرمانفرمای هندوستان بایلچیگری مأمور و باعث فتح باب دوستی فیمابین دولت انگلیس و ایران شد

ثبت نامه که فرمانفرمای سابق هندوستان در باب سفارت کپتن جان ملکم بدربار اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت فتحعلی شاه پادشاه مملکت ایران خلد الله ملکه و ادام سلطنته قلمی نموده است

ستایش و ستایش بی آلایش بارگاه سلطان حقیقی را میسزد که مملکتش مصون از صدمه زوال و سلطنتش مأمون از لطمه اشغال و مدبری که انتظام عالم و نظام بنی آدم به بستیاری پادشاهان عدالت پیشه و پایمردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته و مقدر کرده که رابطه محبت و ضابطه مودت سلطنت ائتلاف و التیام و وحدت امتزاج و استیناس سور افراد کاینات و انواع مکونات انداخته و بعد بر ضمایر ارباب بصایر که مقتبس از انوار و لایت و متجلی از اشعه حکمت و درایت اند ظاهر و محتجب نیست که در عالم ایجاد و تکوین چیزی بر محبت فایق نیست و هیچ امری چون مودت لایق نه چه مدار اصلاح سلسله کاینات و فلاح سررشته موجودات بر توددد و تألف است پس در میان اقوام و ریاستهائیکه محض و مورد افضال بی نهایات لا انتهای حضرت واهب المواهب اند و از سپاس آنها که بحلل هر گونه صفات عالیه صوری و معنوی آراسته و پیراسته بوده اند بذریعه آن نعمای عدیم البدل اوضاع یزدانی همواره ممالک محروسه خود را از زیب و رونق و سرسبزی بخشند و همت والا نهمت خود را از محض دور از دیاد و فارغ بالی و خیر و خوبی خلایق مصروف داشته اند همه صفات عالیه بخشیده و جناب ایزدی را در انهدام مکاره ظلم و بدعت و حفظ و حراست جان و مال عامه سکنه و رعایا و سایر خلایق و برایا که بدایع و ودایع ازلی و شرایف امانات لم یزلی اند صرف نموده ریاست خود را با رونق و رعایا را

[illegible]

[illegible] تا بهمه را خواهند شنید نخند و ما فکری مخصوص نمایم تا ببیند که اول مستر روس صاحب عذر می آورد [illegible]

که قبض مهر جعفرعلیخان چیا بد باشد بعد از آنکه قبض را مهر کند و مم که در دو بیانه ساعت بود کرده روانه انگلیس

نموده و ن عذر برات را رد نمود و مطلقاً جوابی نفرمود و بدین جهت اطلاع عرض شد باقی ایام کام

[illegible] و هر های که [illegible] بجهت سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی [illegible] و ارسال [illegible]

نگین انگشتر الماس که از دست خود بجهت سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی فلک شان مصحوب [illegible] را به ارسال داشته

قوطی مرصع مکلل بالماس که تصویر حضرت فلک رفعت اشرف پادشاه مملکت انگلستان بر روی آن است

قوطی سنگ که شبیه سنگ و عمارات عالیه پادشاه والاجاه انگلستان را از عاج تراشیده و [illegible]

قوطی سنگ فیروزه که در وسط سر قوطی کلمهای که کشیده اند مجموع با سنگ ترکیب و نصب نموده اند

قوطی که از چوب جهاز لارد نلسن امیر بحر انگلستان که در وقت فتح ترافالگار که موازی هشت و سه جهاز

جنگی و توپی که از طایفه فرانسه و اسپانیول گرفته شده دعوای مزبوره را در حین [illegible] یافته اند [illegible] از عاج

ثبت نوشتجاتی که در [illegible] ارسال [illegible] است [illegible] که از جانب [illegible] مملکت هندوستان [illegible]

وکالت [illegible] و اظهار وکالت [illegible]

تعلیقۀ سفارت ایران [illegible]

عریضه که [illegible] مبارک [illegible] مملکت [illegible]

عرضه داشت غلامان [illegible] خاک پای مبارک اقدس والا [illegible] امیدواری و [illegible]

و افتخار و سرافرازی تارک عبودیت و خاک پای [illegible] و عرض [illegible] شکوه سپهر اقتدار عالم پناه

و با رعایای [illegible] در مدت [illegible] عنوان ناصیه امارت و سلطنت کبری و برق [illegible]

خلافت عظمی [illegible] و بسالت [illegible] و جلالت [illegible] و مروت [illegible]

مظهر [illegible] انوار فراست و فرزانگی سرآرای انجمن کشورگشایی زینت افزای [illegible]

[illegible] که [illegible] که پیوسته [illegible] مخالفت [illegible]

[illegible] که بوسایل شایسته [illegible] مقصود که عبارت از [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] غلام [illegible] سرافرازی حاصل [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] که از جانب حضرت [illegible] سرکار [illegible]

کامیاب [illegible] مملکت هندوستان [illegible] وکالت سفارت ایران [illegible] آرزوی [illegible]

و [illegible] نواب [illegible] اقدس والا [illegible] مبارکه [illegible]

از بابت [illegible] پیشکش سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی و نواب نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]

بابت سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه [illegible]

نواب اشرف نایب السلطنه [illegible]

[illegible]

شاهزاده محمد علی میرزا که حسب الامر [illegible] ارسال [illegible] شده

[illegible]

حاجی محمد حسین خان امین الدوله که [illegible] نظام الدوله [illegible]

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله که در اصفهان [illegible] داده

میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله منشی الممالک [illegible]

[illegible]

سواد وقفنامه

وتقسیم نامه آب سنگشاه است

که بسعی واهتمام هیئت نمایندگان موقوف علیهم بدقت تمام

تنظیم گردیده است

در دار الخلافه طهران بطبع

رسیده

۱۳۰۶

[illegible]

صحیح است

(۱)

محل مهر مرحوم ناصرالدین شاه

هو العزیز شأنه

آنکه منظور نظر همایون و مکنون رای معدلت مقرون ما شاهنشاه است
رسوم احسان و خیرات و اضافه آثار مثوبات و مبرات است سحاب مکرمت
و نوال ملوکانه چندانکه بر ساحت آمال انام در فیضان آید و عیون مرحمت
و افضال خسروانه بر اقطاع امید خلایق بیشتر آنچه در جریان باشد بحکم
تأسی بر صفات خاصان عتبه قدس خداوندی آن خیر کثیر را در نظر همت شاهانه
اندک و یسیر پنداریم و ناچیز و حقیر شماریم و باز نظر همت بر آن گماریم
که باحسان اکمل و اتم و انعام اجل و اهم قلوب ناس استمالت کنیم و تفضلات
ذات اقدس همایون را بپایه کمال رسانیم اگرچه اوقات فرخنده سمات
و ساعات میمنت آیات همایون را منظور بر ادای تکلیف الهی و ازای شکر

نعم ما ستنماهی در اصلاح احوال انام و عباد و انجاح آمال مکنونه عمّا
و بلاد عموماً و ساکنین دار الخلافه ابد مدّت خصوصاً مصروف میفرمائیم
در رفاه و راحت آنها را که ودایع حضرت آفریدگارند معتقدیم بر
همه کار رسیده‌ایم اما از آنجا که مضمون لا اسراف فی الخیر مثابه بر لاخیر
فی الاسراف دارد اما مطمح نظر اقدس همایون نیست نمیخواهیم که در اعمال نیک عرصه
همت ما تنگ باشد و در هیچ مرحله درنگ نماید و چون اغلب معاش
و آداب دین مسلمین منوط بکفایت آب و اینوسیله بهترین اسباب
وصول ثوابست و قنوات قدیمه دار الخلافه با کثرت و فراوانی
هر یک از آنها نظر بتزاید نفوس ناس و تضاعف آبادی و اساس
و احداث مساجد و مدارس و حمامات و عمارات جدیده و بساتین
چنانکه باید کفایت برای رفع حوائج مسلمین خاصه اهالی محلاتی که
از منابع قنوات و مجاری میاه قدری دور دست افتاده اند

نداشت لهذا در این آوان خجسته نشان قنات جدید مسمّی بناصریه
دولتخانه را بحکم جدید همایون خسروانی بجانب غربی دار الخلافه
احداث و اجری شده و بحمد الله تعالی آبش بحد کثرت و وفور رسید
بود محض آسایش و رفاه مردم بموجب همین فرمان واجب الاذعان
همایون بعد از گردش عمارات مبارکه پادشاهی بدینموجب وقف
مساجد و مدارس و حمامات و محلات شهر فرمودیم که از بابت هفت
شبانه روز آب قنات مزبوره که عبارت از چهارده طاق باشد دو
شبانه روز بمسجد و مدرسه جدید البنا که باهتمام جناب فضایل
نصاب شیخ المشایخ العظام قدوة العلما الکرام مجتهد الزمان شیخ
عبد الحسین سلمه الله تعالی تمام رسیده و حمام جدید البنیان
جناب فخامت نصاب مخدومزاده خاص دولت جاوید قرار مقرب
دربار گردون مدار شخص دویم دولت علیه نظام الملک میرزا کاظمخان

واقعه در آن حوالی و باقی بیوتات از اغنیا و فقرا از مسلمین ساکنین آن محله که موسوم بمحله بازار و گذر ملک آباد و عباس آباد است بتولیت و امانت شیخ سابق الالقاب و بعد از ایشان بتولیت هر یک از اعلم علمای عصر که در محله مزبوره ساکن باشند و تقسیم و توزیع عادلانه ایشان جاری شود و یک شبانه روز دیگر مسجد جامع و بیوتات اغنیا و فقرا واقعه در حوالی آن و خانه مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک و سایر بیوتات مسلمین آنگذر که مسمی بکوچه غریبان است بتولیت جناب فضایل و فواضل نصاب عمدة العلماء العظام شیخ رضا و بعد از ایشان بتولیت عالیجناب فضایل نصاب شیخ محمد معروف بآقا بزرگ برادر زاده ایشان و همچنین کسی از علمای عصر که امامت مسجد جامع با او باشد بالعداله تقسیم و جاری گردد و یکشبانه روز بتوسط و تولیت جناب فضایل و کمالات اکتساب عمدة العلماء العظام

حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالی بگذر موسوم بهفت تن و بعد از ایشان
بتولیت اعلم علمای وقت که در آن گذر ساکن و پیشوای دین مسلمین باشد فراخور
حال و ضرورت مردم تقسیم عادلانه شود و یک شبانه روز دیگر هم
بتوسط و تولیت جناب فضایل نصاب عمدة العلماء الاعلام فخر السادات
الکرام آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و استحضار مقرب الخاقان
حاجی علیخان حاجب الدوله بمساجد و خانه های مسلمین محله سنگلج عموماً
و خانه مقرب الخاقان خصوصاً جاری شود و بعد از ایشان اختیار و تولیت
با اعلم و اتقی علمای عصر که ساکن محله مزبوره بوده باشد دو شبانه روز
باقی از هفت شبانه روز مخصوص خانهای سکنه ارک مبارکه
سلطانی و باغات مبارکه پادشاهی و مریضخانه دولتی باشد و بحکم
اعلیحضرت سلطان عصر و صوابدید پیشکاران دربار پادشاهی باهالی
ارک و مریضخانه و باغات دولتی واقعه در خارج شهر تقسیم شود

نظر براینکه مقصود از این عمل ثواب و کار با صواب انتفاع عموم خلق
و استمرار مثوبات و خیرات است که الی لا بد بعون الله تعالی عاید روزگار
فرخنده آثار همایون ما شود صیغه صحیحه شرعیه ملیه اسلامیه مشتمله علی
کافه شرایط در محضر شرع شریف نبوی علیه و آله الصلوة والسلام جاری بتفصیلات
مقرره مشروحه جاری و واقع گردید و تولیت کل را بر عهده اعلیحضرت سلطان
عصر قرار دادیم و آب قنات مزبوره را سوای مصارف مقرره مشروحه
از زراعات و باغات و اراضی بطور تحریم ابدی شرعی بکلی ممنوع
فرمودیم و مقرر میداریم که دولت عهد و اخلاف خجسته اوصاف سلسله
جلیله سلطنت عظمی و سلاطین با تمکین عهود مستقبله که بخواست خداوند
یگانه رتق و فتق جهانداری بقبضه اقتدارشان قرار خواهد گرفت
این احسان را بدیر اشرایط و تفصیلات مقرره مستدام و خود را در حضرت
قدس خداوندی و نزد خلایق رو سفید و نیکنام دارند و اجرای

اثر ابدی هیچ تحریف و تغییر بعنوان لعنت بود بعهدهٔ خود واجب و لازم
و باعث رضات الهی و خوشنودی حضرت رسالت پناهی صلعم شمارند
و از تبعات خلاف آن در دنیا و اخری احتراز و اجتناب نمایند
مقرر آنکه علمای اعلام و فضلای ذوی العزه والاحترام و اساطین
دین مبین و ناشرین آثار شرع حضرت سید المرسلین علیه و آله الف التحیه
الی یوم الدین و حکام و عمال و کلانتر و کدخدایان دار الخلافه طهران
از شرح فرمان واجب الاذعان همایون شروح و نسخ جداگانه مطابقاً
للاصل بر داشته در خانوادهٔ خود ضبط و صیانت نمایند که خود و
اخلاف آتیه از طبقات علمای اعلام و حکام و عمال و کدخدایان سعادت
فرجام خلفاً بعد سلف الی ماشاء الله تعالی برجوع بشروح مضبوطه
مزبوره نموده بمقتضای آن معمول و مرتب دارند تا انشاء الله تعالی دست
تصاریف از تحریف آن مدی الدهور کوتاه آید و مردم در آسایش

ورفاه باشند المقرر عالیجاهان رفیع‌جایگاهان مجدت و نجدت
همراهان فخامت و مناعت اکتساهان مقربو الخاقان مستوفیان عظام
و کتاب سعادت اکتساب خیریت فرجام عطارد ارقام دفترخانهٔ مبارکه
شرح فرمان مهرلمعان همایون را در دفاتر خود مفصلاً و مشروحاً ثبت و ضبط
نموده از شایبهٔ تغییر و تبدیل مصون و محروس داشته در عهده شناسند

حرر فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۲

## صورت تعیین‌نامهٔ تقسیم آب شاه با امضاء علما و معاریف عصر

چون سرکار اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت قضا مهابت فریدون حشمت گردون صولت
افراسیاب صلابت جمشید سطوت دارا دربان ملایک پاسبان اسکندر شأن مشتری
خدم ستاره حشم کیخسرو شیم شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه عدالت گستر السلطان بن السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان البرین و خاقان البحرین ناصرالدین شاه
قاجار ادام الله عمره و خلد الله ملکه و سلطنته یکرشته قنات موسومه بقنات ناصریه
از قرار عشرات جهرلعان مبارک بجهت آسایش اهل دارالخلافه طهران صانها الله تعالی
عن الحدثان وقف بر مساجد و حمام و محلات و خانهای سکنه شهر فرموده اند و از
قرار تفصیل هر یک از محلات و مساجد و خانهای شهر آب برده و مشروب شده و بدوام

---

شب شنبه و روز شنبه عمارات مبارکه و سکنه
ارک سلطانی شب پنجشنبه و روز سه‌شنبه باغ شاه
و قورخانه و جبه‌خانه مبارکه

---

شب یکشنبه و روز یکشنبه مسجد و مدرسه جناب
شریعتمدار مجتهد الزمانی شیخ عبدالحسین سلمه الله
و حمام نظام‌الملک و گذر لکک آباد
محل مهر ( یا مهر )

شب سه شنبه و روز پنجشنبه محمد عباس‌آباد و توابع آن مهر (الداعی الی الله ابن محمد ...)

شب دوشنبه و روز دوشنبه خانه جناب فخر المجتهدین حاجی ملا علی کنی سلمه الله و گذر هفت تن مهر (المحتاج الی الله الغنی علی)

شب چهارشنبه و روز چهارشنبه جناب شیخ الاسلام سلطان العلماء شیخ رضا سلمه الله و جناب جلالتمآب رکن الدوله و سکنه کوچه غریبان مهر (یا شیخ الرضا ...)

شب جمعه و روز جمعه جناب آقای قدوة المحققین و زبدة الفقهاء و المجتهدین آقا سید صادق طباطبائی و خانه عالیجاه حاجی علی خان و محله سنگلج مهر (آقای سید صادق طباطبائی)

دولت ابدمدت قاهره نمایند بنا علیهذا عالیجاه حاجی آقاجان نایب فراشخانه مبارکه از قرار فرمان لازم الاذعان مبارک میراب و متصدی سیاق آب قنات مزبور و محلات دارالخلافه طهران میباشد مطابق فرمان جهان مطاع مبارک گردش هفت شبانه و روز را نوشته بارش نفیدان محلات شبانه و روز آنرا از قرار فرمان مبارک و وقفنامه صحیحه شرعیه باسم و رسم معین و مشخص نموده هر یک از اهل محلات دارالخلافه روز و شب نوبت و تقسیم آب خود را دانسته اهل هر گذر و محله و محلات دارالخلافه هنگام نوبت خود تقسیم آب برده خانه‌های خود را

(۱۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم ... شرب نموده در کمال آسودگی مشغول دعاگوئی دوام دولت گردون

صولت قاهره باشند و افراط و تفریطی در تقسیم بردن آب بهم نرسد.

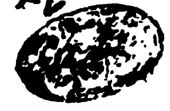
امید چنان است که علما، اعلام و فقهای ذوی المجد و الاحترام دارالخلافه آن

ذریعه را رجوع بفرمان مبارک و وقفنامه نموده چنانچه خلافی ندارد بمهر شریف

خود مزین فرمایند که هر یک از اهل محله یکی از این نسخها نگاه داشته از اقرار

آب ببرند تحریراً فی دوازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۶

محل مهر (جده آجان)



(اظهار حواشی)

از قراریکه در متن مرقوم گردیده است ... 
باید ... دارالخلافه از قرار تفصیل ... 
محل مهر (جده ...)

مضمون تقسیم آب صحیح است 
محل مهر (حسن)

بالمطلع ... قرار ... ناصریه ... 
مطابق فرمان ... 
محل مهر (مرتضی الحسینی)

بالمطلع بندگان ... از قرار تفصیل ... 
آب مزبور معین و مشخص گردید ... 
محل مهر (یا رفیع الدرجات)

... 
خانه ... دولت ... 
روز آب ... سلطان ... 
... ربیع الاول ۱۲۷۶ محل مهر (جده ...)

از قرار شرح ... 
... 
محل مهر (عبدالغفور الحسینی)

# صورت مستخرجه

## از تقسیم نامه آب شاه در ایام هفته

شب شنبه روز شنبه) مکینه ارک و عمارات دولتی ارک) — از این شب شنبه سهمیه نصرالدین و قورخانه یکصد حق آبه داده شده از سهم عمارات سلطنتی بموجب فرمان

شب یکشنبه روز یکشنبه) مسجد و مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین
و حمام نظام الملک و کهنه هشت آباد

شب دوشنبه روز دوشنبه) گذر هفت تن و خانه حاجی ملاعلی

شب سه شنبه) محله عباس آباد و توابع آن

روز سه شنبه) باغ شاهی و قورخانه و جبه خانه مبارکه

شب چهارشنبه روز چهارشنبه) مسجد جامع و بیوتات حوالی آن و خانه های فرخ خان امین الدوله و بیوتات
کهنه کوچه خرسان

شب پنجشنبه) محله کوچه خرسان بموجب فرمان علیحده از سهم عمارات سلطنتی

روز پنجشنبه) محله عباس آباد

شب جمعه روز جمعه: محله سنگلج و خانه حاج علیخان

## تقسیم آب قنات مهرگرد در ایام هفته

شب شنبه محله عودلاجان



روز شنبه — خانه آقای مستوفی الممالک

شب یکشنبه - کوچه باغ ایلچی - روز یکشنبه - خانهای متفرقه و تکیه مغبت تن

شب دوشنبه روز دوشنبه - محله عودلاجان

شب سه شنبه — محله عودلاجان

روز سه شنبه — عباس آباد و کوچه حمام چال و خانه زنبورکچی باشی

شب چهارشنبه - محله عودلاجان

روز چهارشنبه — محله عودلاجان

شب پنجشنبه — محله عودلاجان

روز پنجشنبه — محله عباس آباد

شب جمعه — محله کوچه غریبان

روز جمعه — خانه حسام السلطنه و گذر قورخانه

(کتبه العبد میرزا حسن زرین خط)

در مطبعه استاد طبع سلیمان خان حاج عبدالکریم
- ۱۳۰۶ -
بطبع رسید

## وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ

چون از جمله خیرات مهمه و از زمره مبرات مستمره آب است که اساس زندگی
هر موجودی منوط و مربوط بوجود اوست و قنات شاه که بهترین آبهای مرکز و
نفع آن عمومی و پنجچال طهران و توابع آن از شرب مینماید و چندی بواسطه عدم کفایت
سلاطین سابقه و بی توجهی آنها برفاهیت ملت قنات مزبور خراب و
موقوف علیهم پنجچال فوق العاده در التهاب و زحمت بودند لذا در عهد دولت
و شوکت ابد مدت جاوید سلطنت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناهی
سلطان رضا شاه پهلوی ایده الله تعالی سلطنته و حسن نیت و کفایت
یگانه پادشاه غیور هواخواه ملت تعمیر و تنقیه قنات مزبور بزیور طبع آراسته
شد که تمام موقوف علیهم حقوق حقه خود را دانسته از پیشگاه اقدس همایونی
خلد الله تعالی ملکه و سلطانه احقاق حقوق حقه خود را نموده و بدعاگوئی
دوام دولت قاهره مشتغل شدند

فی سنه ۱۳۴۷

# مکتوب

# مسیو شوستر خزانه دار کل ایران

## بعنوان روزنامه طایمس

راجع بمناسبات دولت ایران

با دولتین روس و انگلیس

۲۱ اکتبر ۱۹۱۱ مطابق ۲۷ شوال ۱۳۲۹

شاید کسی سؤال کند که این فرصت چه فرقی با دوره‌های سابق آن در ایران دارد. جواب این است که مملکت

در ایران یک مرحله ترقی [illegible] کرده و پیشرفت کرده، حکومت مشروطه ایران که تا [illegible] دوره قاجاری ظلم و تعدی

و بیداد و خودسری یک حکومت قوی مرکزی است که ترتیبات قوانین خود را در تمام نقاط مملکت مجری داشته بلکه هم خود را [illegible]

و در یک مملکت متمدن [illegible] در جلوگیری از بیداد و چنین حکومتی مراقبت دارد، و در یک رفورم سیاسی اصل انتخاب که تشکیلات [illegible]

میخواهد منتخب خود را [illegible] در جریان است تا دیگر حکم دولت را [illegible] نفوذ خود در آن برده، بلکه مملکت را یک [illegible]

ملک میدانند همیشه کوشش می‌کنند [illegible] صحیح [illegible] بر آن [illegible] است که هیچ وقت رعایت [illegible]

امکانات وضع ایران [illegible] موجود است. این امکانات [illegible] خود [illegible] چندین سال [illegible]

[illegible] حسب [illegible]. اگر این امکانات [illegible] خارجه و [illegible] و دول [illegible]

[illegible] که پیوسته [illegible] ایران [illegible] خراب است. اگر [illegible] برای [illegible]

[illegible] بیشتر [illegible] شود. و اگر [illegible] (یعنی [illegible] نفوذ) [illegible]

اگر [illegible] دولت متمول خارجه [illegible] برابر قیمت [illegible] نمود. اگر [illegible]

[illegible] دولت ایران [illegible] دولت [illegible]

که [illegible] خود را [illegible] برای [illegible] باشند و اگر هم [illegible] است [illegible]

باشند [illegible] نباشد که دولت یک [illegible] صحیح خواهد کرد. در این [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد. هر چند [illegible] قیمت [illegible]

هر چند که [illegible] وقت [illegible] داده باشد [illegible] کنیم.

حقایق [illegible] در این [illegible] است [illegible] اطلاع [illegible] آنچه

ذکر شد [illegible] نیست و هر کس در صحت آن شک داشته باشد [illegible] آن [illegible] است که [illegible]

وضع [illegible] ثابت نمود.

[illegible] که [illegible] اطلاعات فوق [illegible] که [illegible] حرکت

[illegible] (... ریال) خورده [illegible] است [illegible]

این نوشته که به داب ژلاتین است

از میان اوراق سید حسن تقی زاده به دست

آمد و چاپ آن را برای مطالعهٔ علاقمندان

مفید دانستم.

ایرج افشار

est-il diminué de 1,000,000, depuis ces trois dernieres années, à cause de l'improduction de la soie au Guilan.

La soie est, en Perse, un très-grand produit, nous oserons même dire qu'elle en est le plus riche. Ce qui permet à ses comptoirs d'approvisionner les marchés européens.

On peut comprendre, par cette note, qu'il y a, pour le Chah Nasir-ed-Din, beaucoup de choses à améliorer dans son pays.

ALI SUAVI,
50, avenue Wagram, Paris.

PARIS. — IMP. VICTOR GOUPY, RUE GARANCIÈRE, 5.

encore les dépenses qui sont de 700,000, liv. sterl. pour l'armée ; 300,000 pour les apanages, les traitements des ministres et des employés du gouvernement ; 100,000 pour les pensions des prêtres et des Seyids ; et 200,000 pour les dépenses extraordinaires. Le reste de cet argent, avec les cadeaux donnes par les officiers qui perçoivent des appointements, est reversé sur les dépenses particulières du Chah, pour l'usage de l'armée et pour d'autres encore.

L'armée est, nominalement, de 105,000 hommes ; mais nous doutons qu'un tiers seulement, se trouve sous les armes. La réserve est, pour la plupart, désarmée et vouée à l'agriculture. Mais elle peut être sur pied à chaque instant. Elle passe pour recevoir une demi-solde... disons qu'elle la reçoit rarement. Chaque grade militaire se vend. Le soldat porte l'ancien mousquet acheté à Paris pour environ 25 francs ; ainsi que celui d'Angleterre, acheté il y a vingt ans. Toutefois, Téhéran renferme quelques fabriques d'armes.

On peut supposer, dans toute la Perse, une centaine de canons montés et en état de servir, Ce sont de vieilles pièces de petit calibre, de 3 à 6 kilog.

Les officiers sont ignorants et incapables ; tandis que les soldats sont dépeints comme obéissants, sobres, intelligents et infatigables. M. Thompson a vu plusieurs régiments faire des marches de 24 milles sans prendre de repos ; d'autres, faire 36 milles dans un désert de sable, sans une goutte d'eau et sous les feux d'un soleil implacable, avec 102 degrés (Fahrenheit.)

Le commerce de la Perse, avec l'extérieur, peut être évalué à 4,000,000 de liv. sterl., dont 2,500,000 pour l'importation et 1,500,000 pour l'exportation. Encore, ce dernier effectif

duc de cette superficie est entièrement déserte et la population est, partout, si peu nombreuse, qu'elle fournit à peine sept personnes par mille carrée. Tabriz peut avoir, à peu près, 110,000 habitants; Téhéran, 85,000; Mech'hed, 70,000; Isfahan, 60,000. En admettant 1,000,000, pour les villes et 1,700,000 pour les tribus turques, les tribus leks, les Kurdes et les Arabes qui sont répandus dans le pays, et 1,700,000 pour le reste des habitants, je crois qu'on aura, de la sorte, une appréciation à peu près certaine de la population entière dont le total serait fixé à 4,400,000 habitants. Si ce chiffre dépasse de quelque peu le chiffre réel, ce n'est pas la peine de s'en occuper.

On dit que le trésor royal de la Perse renferme 1,500,000 liv. sterl. en or; 500,000 en mobilier et vaisselle d'or, appartenant à la couronne. Les bijoux de la couronne sont évalués à 2,000,000 de liv. sterl. Ce qui fait, en tout, une somme de 4,000,000, de livr. sterl. soit cent millions de francs; ou 20 kerours de tomans.

Les plus fameux bijoux de la couronne, sont : le *Derïa-i-Nour*, qui pèse 178 carats, et vaut environ 500,000 tomans, ou 200,000 livr. sterl.; le *Taj Mehel*, pesant 112 carats et le diamant anglais, pesant 93 caracts, ce dernier donné à Fet'h-Ali Chah, par Georges IV.

Le gouvernement persan n'a pas de dettes. Les 200,000 liv. sterl. restant de l'indemnité due à la Russie, pour la guerre de 1828, ont été acquittées par l'empereur, il y a douze ans.

Le revenu qu'on a demandé aux provinces, en l'année 1868, a été de 4,912,500 tomans ou 1,965,000 liv. sterl. La recette de la Perse, si mince qu'elle est, dépasse

Nasir-ed-Din, fils de Mouhammed-Chah, monta sur le trône le 23 octobre 1848, à l'âge de dix-huit ans.

Sa mère est fille de l'Emir Kasim du Kovan-Lo des Katchar. Elle mourut le 2 juin 1873.

Le Chah a fondé, jusqu'à ce jour, beaucoup d'établissements utiles et de bienfaisance.

Ami des lettres, protecteur des sciences, passionnement curieux pour tout ce qui est étranger à son pays, il fixera, nous en sommes convaincu, une ère nouvelle dans les destinées de la Perse qui, naguère, accueillit avec joie et espoir la jeune royauté de Nasir-ed-Din et, aujourd'hui, se repose entièrement sur sa raison virile, sa haute sagesse et ses capacités sociales et politiques.

## NOTES STATISTIQUES.

Monsieur Ronal Thompson, secrétaire de la légation britannique à Téhéran, dit dans son rapport au Ministre des affaires étrangères, que la population et les ressources de la Perse ont été évaluées à un chiffre exagéré. La Perse a une étendue de 700 milles du nord au sud; et 700 milles de l'est à l'ouest; sa surface est de 648,000 milles carrées. Mais une immense éten-

Agha-Mouhammed marcha alors avec son armee contre les fils d'Ali. Il les fit prisonniers et monta sur le trône. C'est ici que finissent les Zendiyeh, et que commence la dynastie royale des Katchars.

Le 21 Thil-Hijjeh 1211 (1796), Agha Mouhammed fut tué dans la forteresse de Chochi, par son valet de chambre nommé Sadic. Il avait cinquante-six ans.

Sadic, après avoir tué son maître, se mit à la tête d'une partie de l'armée, pour usurper le trône. Mais Fat'h-Ali qui se trouvait à Chiraz, en apprenant la mort de son oncle, marcha contre Sadic et le vainquit entre Kazvine et Teheran. Fat'h-Ali monta sur le trône en 1797 et c'est sous son règne que commencèrent les relations des puissances étrangères avec la dynastie Katchar.

Fat'h-Ali éleva beaucoup de mosquées, fonda des écoles, des Tekiehs et des cuisines pour les pauvres. Il mourut à Isfahan en 1834, âgé de soixante-cinq ans. Il avait épousé une fille noble de Dev-lou. Et, par cette alliance, il avait relié les deux branches des Katchars, ennemis jusqu'alors.

Abbas Mirza, aïeul de Nasir-ed-Din, le Chah actuel, était né de ce mariage. Il était prince héréditaire, mais il est mort le 24 octobre 1833.

C'est donc son fils Mouhammed-Chah qui, le 12 safer 1250 (1834), fut désigné par Fat'h-Ali Chah, pour lui succéder. Et il monta sur le trône le 7 Rejdeb.

Mouhammed-Chah fut bon administrateur, bon calligraphe et excellent peintre. Il mourut le 4 septembre 1848, à l'âge de quarante et un ans, au onzième mois lunaire. C'est lui qui a bâti le Kasr-djedid (nouveau château), qui est une fort belle imitation du remarquable château de *Sebukteguin*. Il a aussi élevé le palais *Sehl-abad*, mais il mourut avant l'achèvement de ce monument. Ce palais est en ruines, aujourd'hui, malgré les énormes dépenses qu'il avait nécessitées.

la Perse demandait à se soumettre à la Turquie. Mais malgré les députations de Tabriz et celles du prince prétendant, le Sultan ne jugea pas nécessaire de renoncer à son ancienne alliance avec la Perse.

Mouhammed-Hasan profita donc de ces troubles et reparut tout-à-coup. Il conquit Isfahan, ainsi que d'autres villes. Mais comme Yokary-Bach des Katchar était contre lui, il échoua et fut tué par Ali-Bey, un de ses officiers, en 1758. Sa tête repose dans le cimetière d'Abd-el-Azym.

Mouhammed-Hasan laissa neuf enfants, parmi lesquels nous mentionnons tout particulièrement Agha-Mouhammed et Huseïn-Kouli ; ce dernier est le trisaïeul du Chah actuel.

Les troubles de la Perse s'apaisèrent, lorsque Kérim-Khan fut sur le trône. La femme de celui-ci, étant la tante d'Agha-Mouhammed, Kerim le garda auprès de lui comme un conseiller intime ; et il donna le gouvernement de Damgan à Huseïn-Kouly.

Mais il n'est sortes de tentatives que ne fit ce dernier pour s'affranchir du joug de Kérim, qui se contenta de le tuer sans demander aucune revanche à Mouhammed, qu'il garda auprès de lui comme auparavant.

En 1779, Kérim tomba gravement malade ; et lorsqu'il fut à toute extrêmité, sa femme, du Harim où elle était avec lui, envoya cette nouvelle à Agha, qui sortit alors de la ville, sous un prétexte de chasse. Il avait son plan.

Lors donc qu'il vit fermées les portes de la capitale, il comprit que Kérim était mort. Et il courut à Kachan où se trouvait le trésor royal. Là il saisit toutes les richesses qu'il trouva ; et, de plus, 15,000 tomans avec lesquels il se dirigea sur Vramin, pour se placer à la tête des Katchar.

Mais, d'un autre côté, Ali-Murad Khan recevait les insignes de la royauté. Il succédait à Kérim comme Chah de Perse.

Cet Ali-Murad mourut en 1783.

Les dignitaires du royaume appartiennent à Yokary-Bach et aux Dev-Lo.

Les Ker-Lo de Yokary-Bach sont méprisés et traînent une vie misérable.

Le premier des Katchar qui vint à Astrabade fut nommé Chah-Kouly. Il épousa une fille noble et il en eut deux enfants : Fet'h-Ali et Fadhl-Ali.

Jusqu'à ce jour, tous les descendants de Fet'h-Ali ont pris le titre de sultans ou princes. Et tous les descendants de Fadhl-Ali ont pris le titre de *Khans*.

Fet'h-Ali devint chef des Katchar.

Lorsque les Afgans eurent envahi la Perse, Fet'h-Ali fut appelé par le Chah-Huseïn, pour l'assister; et Fat'h-Ali arriva à Isfahan à la tête de 1,000 cavaliers. Mais, Molla-Bachy et Hakim-Bachy favoris du Chah, effrayèrent celui-ci en accusant Fat'h-Ali d'ambitionner le trône. Alors, le chah, en offrant un sabre à Fat'h-Ali, le remercia de ses services et le congédia. Ce sabre, jusqu'à présent, a été conservé dans le trésor royal : et on le regarde comme sacré. C'est le fameux CHIMCHIR-DJIHAN-KUCHA (*sabre ouvrant le monde*).

Plus tard, Fat'h-Ali accompagna le Chah Tahmasb dans son expédition à Khorasan. Mais, de nouvelles insinuations de la part de Nadir Chah, décidèrent Tahmasb à tuer Fat'h-Ali, le 14 safer 1139 (1726). Il avait alors quarante-deux ans. Il fut enterré à Mech'hed, dans le cimetière de Khodja-Rebi. Il a laissé un fils nommé Mouhammed-Hasan.

Jusqu'à la mort de Nadir-Chah, le jeune Mouhammed se tint caché.

Disons en passant qu'après la mort de Nadir-Chah, la Perse fut livrée à toutes les horreurs de l'anarchie et fut la proie de sept prétendants qui se disputèrent ses dépouilles.

Au milieu de ces désastres, l'histoire peut nous montrer que

écoles modernes et que l'on appelle de l'Europe, comme le Chah va le faire, des hommes savants et distingués pour les diriger.

Maintenant, nous dirons quelques mots de la dynastie des Katchars, et nous verrons comment ils ont usurpé le pouvoir. Puis, nous finirons en donnant quelques notes statistiques sur l'état actuel de la Perse.

## KATCHAR

De l'an 652, à l'an 1783, ou dans l'espace de 1131 ans, il a passé dans l'Iran 38 dynasties et 380 princes ! La plupart de ces princes étaient des *Turcs*. La dynastie actuelle des *Katchar* est la 39ᵉ.

Les Katchar sont une tribu des Turkmans établie, à la fin du XVIᵉ siècle, dans le Mazenderan. Cette tribu se divise en deux branches : ACHAGHY-BACH (*Basse-Tête*), YOKARY-BACH (*Haute-Tête*).

ACHAGHY-BACH se divise en six familles :

1° Kovan-Lo ; 2° Izzeddin-Lo ; 3° Cham-Beïati ; 4° Kara-Mursel-Lo ; 5° Ziad-Lo ; 6° Dach-Lo.

YOKARY-BACH se divise aussi en six familles :

1° Dev-Lo ; 2° Kiak-Lo ; 3° Khazinédar-Lo ; 4° Sipan-Lo ; 5° Kuhné-Lo ; 6° Ker-Lo.

La famille régnante appartient à la branche d'Achaghy-Bach et aux Kovan-Lo.

Autrefois, le Chah envoyait des étudiants à Paris. Mais, dès que l'ambassadeur de Russie lui eut dit : « Vos étudiants que vous envoyez en France, en reviendront avec des opinions anti-religieuses et anti-monarchistes, » il rappela les étudiants et n'en envoya plus.

Cette parole de l'ambassadeur russe, n'était peut-être pas sans fondement. Combien d'étudiants étrangers, en retournant dans leurs pays, ont soulevé, au nom de la science, des idées d'athéïsme !

Ils disent : la science juge.... la science affirme.... la science nie.... la science prouve....

Ces pauvres jeunes gens n'ont pas encore assez étudié pour distinguer entre l'hypothèse et la science. A l'audition de quelques hypothèses des lettrés français, ils ont cru entendre la science des savants. Ces jeunes Turcs, ces jeunes Persans ont traîné chez eux, jusqu'à ce jour, une vie misérable sans pouvoir se rendre utiles à leurs pays.

Mais le cheikh Rifaa, un étudiant d'Égypte à Paris, en retournant chez lui, a prouvé qu'un enfant de l'Orient qui SAIT VOULOIR, PEUT devenir un homme d'un mérite éminent. Rifaa a rempli les bibliothèques de ses œuvres laborieuses et savantes, de ses utiles et précieuses traductions.

D'où vient cette différence entre les étudiants tels que Rifaa et ceux ci-dessus mentionnés ?

Certes la différence est grande, car Rifaa et ses semblables sont sortis savants de leur pays et sont venus en Europe chercher et acquérir ce degré de perfection qu'on ne trouve que là ; tandis que les autres ne sont que des écoliers ignorants, partis de chez eux sans boussole et que le vent perfide des *hypothèses de la science moderne* a égarés complétement dans le grand Paris, où l'erreur et la vérité se livrent un combat perpétuel.

Si donc l'étranger envoie ses enfants à Paris, que ceux-ci soient érudits au départ ; ou mieux, qu'on établisse au pays des

tout avec son grand vizir, homme infatigable, il a commencé à réformer les finances et l'armée. Toutefois les sérieuses difficultés qui se sont dressées devant lui, comme la mort des vers-à-soie depuis 1865, la grande disette qui a causé une si forte émigration des Persans dans la Turquie et dans l'Inde, tout cela réuni, a causé quelque retard à l'accomplissement des nobles desseins du Chah.

Le 25 juillet 1872, le Chah signa à Téhéran, avec le baron Julius de Reuter, un traité mémorable dont l'exécution peut avoir une grande influence sur les destinées de l'Asie centrale. Ce traité autorise le baron de Reuter, ainsi que ses associés et ses représentants, à construire un chemin de fer entre la mer Caspienne et le golfe Persique, et tout autre chemin de fer ou tramways qu'il lui plaira d'établir. La durée de la concession est de 70 ans.

Comme garantie de cette concession le Chah a exigé le dépôt d'une somme de 40,000 livres sterling à la banque d'Angleterre. Après les chemins de fer, le traité s'occupe des mines, des forêts et des canaux. En ce qui concerne les mines, à l'exception de l'or, de l'argent, des pierres précieuses, toute mine située sur le domaine de l'État, est donnée en toute propriété au concessionnaire, pour être exploitée par lui avec exemption de tout droit fiscal, à la seule condition qu'il abandonnera au trésor royal 15 0/0 des revenus nets.

Voilà donc Nasir-ed-Din réformateur est sorti de sa capitale pour visiter l'Europe. Sans doute, il va faire une étude approfondie, non pas sur les choses de pompe et de luxe. mais sur les institutions modernes qui méritent d'être reproduites dans son pays.

Et je crois bien que nous verrons incessamment des mémoires écrits par lui sur ce grand et utile voyage.

On parle maintenant, à Paris, d'un choix de quarante professeurs français qui seront dirigés sur la Perse.

charmes et d'entrain. Et j'ai admiré son aptitude toute particulière pour glisser, dans son style, des mots techniques français.

On voit par là que le Chah est habile dans cette langue. On ne saurait d'ailleurs en douter, puisque dès l'âge de quatorze ans, il eut auprès de lui un savant précepteur français.

Ici, nous devons faire, en passant, une remarque importante, c'est que les ouvrages de Nasir-ed-Din sont écrits dans le style d'un humble auteur ; et que ce modeste langage est celui de tous les souverains orientaux qui se sont succédé depuis la fondation de l'Islam.

On croit communément, en Europe, que les princes d'Orient emploient un style pompeux et orgueilleux qu'on a soi-disant traduit et qu'on s'efforce encore de reproduire avec des nuances Dariques. Cette opinion a été indubitablement puisée à la source de quelque mauvais poétereau, ou de quelque cunéiforme antique, et ne doit plus avoir cours aujourd'hui que parmi les ignorants. Convenons qu'il serait ridicule de tirer de l'antiquité des titres pompeux, pour les appliquer aux actes cérémonieux ou officiels du Chah de Perse.

Nasir-ed-Din, depuis 1860, s'occupa à transformer son armée par l'introduction de la discipline et des méthodes européennes. Et il s'appliqua surtout à favoriser, dans ses États, les institutions modernes : c'est ainsi qu'en janvier 1861, il inaugurait la première ligne de télégraphe électrique; en 1871, il changeait l'ancien système de l'administration en constituant un Conseil de législation, un Conseil d'exécution, une Cour d'assises, un Conseil d'instruction judiciaire.

Depuis qu'il a nommé Huseïn Mirza son grand vizir, il a organisé un Cabinet à l'européenne. Avec ce Cabinet, mais sur-

successivement du Khan de Khiva, de Salar, et de l'Imam de Mascate.

Et si, pendant plusieurs années, l'influence russe et l'influence anglaise s'exercèrent dans son pays, à l'exclusion de l'influence française, si il conclut avec la Russie un traité qui parut une menace contre la Turquie et les puissances occidentales, cela ne dura pas longtemps; et la paix qui fut générale, en prévint les suites.

Depuis 1855, les relations amicales qui survinrent avec la France, ne firent, par la suite, que s'étendre. Il en fut de même par la bonne amitié établie avec l'Angleterre, en 1857.

Quant à la conduite des ministres du Chah, dans la question actuelle du Khiva, et celle de la frontière avec la Turquie, espérons qu'elle se changera en une bonne politique.

Nasir-ed-Din pénétré de l'esprit de réforme, s'attacha d'abord à opérer, dans l'administration de son royaume, des améliorations qui furent, le plus souvent, compromises ou presque aussitôt entravées par des révolutions de palais.

Mu par ces grandes idées de progrès qui agissent aujourd'hui si puissamment sur les cœurs généreux, il en a secondé la marche bienfaisante, exerçant par lui-même une active surveillance sur toutes les innovations qui regénéraient son empire, et visitant tour à tour les parties de la Perse qui étaient accessibles à ces grandes choses.

De sa main royale, Nasir-ed-Din a rédigé des mémoires, tenant compte de toutes les impressions que lui ont suggérées ses voyages.

On ne doute pas de l'effet que va produire, sur le peuple, cette grande et belle excursion que vient d'entreprendre le Chah, dont les efforts infatigables tendent, plus que jamais, à l'amélioration de son cher et beau pays.

J'ai lu et relu son voyage au Mazenderan écrit par lui-même dans la langue persanne et dans un style élevé, plein de

Nasir-ed-Din est un habile administrateur, un profond politique, un homme de science et de lettres.

Quiconque a étudié la situation désastreuse et anarchique de la Perse, à l'époque de l'avénement au trône de Nasir-ed-Din, ne pourra faire autrement que d'admirer l'habileté, l'énergie que ce prince de dix-huit ans déploya pour vaincre toutes les difficultés qui se dressaient sur son passage.

Ainsi, d'un côté, il eut à discipliner deux millions de Turcs, d'Arabes et de Kurdes turbulents et insubordonnés. De l'autre, il y avait Riza-Kouly-Khan qui conduisait les révoltés Kurdes ; Hadji-Mirza-Agha-Zadeh qui ourdissait une autre révolte ; et Mouhammed-Ali-Khan qui se plaçait à la tête des Bahhtiares pour usurper le trône.

Il y avait encore un autre prince nommé Dja'afer-Kouly qui coopérait grandement à ce désordre, dont il combla la mesure en cherchant à faire valoir ses prétentions au trône.

Toutes ces ambitions insatiables, toutes ces révoltes, tout ce bruit, tous ces murmures avaient entièrement bouleversé le Béloudjistan, le Sistan, le Loristan et l'Irak.

C'est donc sur un sol volcanique et que tant de secousses menaçaient d'effondrer, que ce prince de dix-huit ans vint poser un pied sûr et hardi.

Et si l'on songe à tous les obstacles qui s'opposaient a sa tranquillité, on demeure émerveillé en voyant comment il en triompha. Et l'on ne saura que rendre justice à son courage, à sa prudence, à sa tactique habile.

Mais si Nasir-ed-Din sut vaincre les obstacles à l'intérieur, il sut également s'en rendre maître à l'extérieur. Il triompha

# NASIR-ED-DIN[1] CHAH[2]

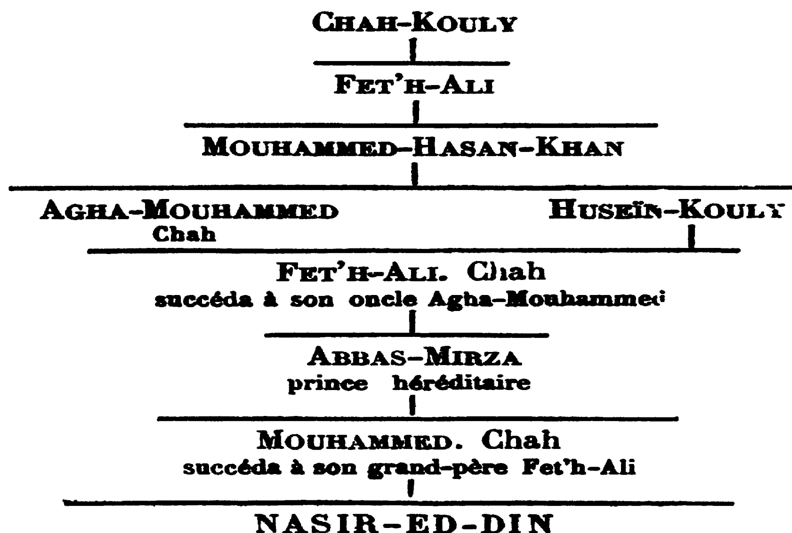
---

Le Sultan Abd-el-Aziz vint à Paris ; nombre de fois, le Khedive d'Égypte vint à Paris ; voici qu'aujourd'hui un troisième souverain turc vient à Paris.

C'est le Chah NASIR-ED-DIN.

Ces trois souverains turcs sont nés la même année (1830).

---




---

(1) *Nasir-ed-din*, est un nom composé de trois mots arabes : *Nasir* signifie aide ; *ed*, article ; *din*, religion ou islam, c'est-à-dire aide de la religion.

(2) Le mot *chah* signifie haut ou chef, et était autrefois un titre des rois ajouté à leurs noms ; cette mode de titre fut instituée chez eux en l'an 1500.

*Chahinchah*, chef des chefs, roi des rois, était le titre des vieux *Sasanides*. C'est un titre défendu par l'Islamisme.

# NASIR-ED-DIN

## CHAH D'IRAN

---

**Prix : 50 centimes**

---

PARIS

EN VENTE CHEZ HEYMANN

15, rue du Croissant

ET CHEZ TOUS LES LIBRAIRES

# فرهنگ ایران زمین

# ۲۴

## فهرست مندرجات



### قسمت اسناد



### قسمت خارجی



**از خوانندگان ارجمند عذر می‌خواهیم که این شماره صفحه شماری مسلسل ندارد**

# FARHANG - e IRĀN ZAMĪN

*( Revue Trimestrielle des Etudes Iranologiques )*

**Redacteur en chef : Iraj Afshar**

***

**Fondateurs**

Mohammad_Taqi Danesh_Pajuh

Dr. Manutchehr Sotudeh

Mostafa Moqarrabi

Dr. Abbas Zaryab ( Khoï )
Iraj Afshar

**Prix : 1200 Rl·**

Adresse

P. O. Box 66_1642

Niyavaran, Tehen, IRAN

Tel. 283254

*Vol. XXIV Fas. 1-4*



# FARHANG - e IRAN ZAMIN

**F. I. Z.**

*( Revue Trimestrielle des Etudes Iranologiques )*

*1979*

ظفر احسن، اے جمیل جالبی، پروفیسر تاج احمد فاروقی، ڈاکٹر ابوالحسن صدیقی، پروفیسر شہید آزاد کاظمی، سید بدرالحسن رضوی، سید محمد باقر رضوی ایڈووکیٹ، پروفیسر انور معظم، پروفیسر سید ن چند انجم، محمد نسیم، سید عابد علی قریشی، ممتاز حسین، عثمان شیخ ایڈیٹر قومی آواز، قاضی عبدالغفار ایڈیٹر پیام۔

تاجروں میں نواب ... تجمل حسین، صدیقی صلاح الدین تیر بخش حاجی عید ... بین محمد تاجر کاظم بدر علی احمد تیلی، رضا آفندی، حبیب مراد آبادی، فاروق حمید پوری، جمیل اختر آبادی، ... غنی تھامی، سند علی، وہاب عزیز حقی، رشید احمد متین، رامپوری، آبادی تجمل حسین سلطان پوری شفیق احمدی۔

مذہبی شخصیتوں میں حیدر آباد کے علماء و مشائخ میں سے علاوہ خواجہ حسن ثانی نظامی سجادہ نشین حضرت نظام الدین اولیاء اور حضرت سید محمد محمد حسینی سجادہ نشین روضہ بندہ نواز گلبرگہ سے عقیدت مندانہ تعلقات تھے۔

آپ کو ادارہ ادبیات اردو کی جانب سے منعقدہ جلسہ میں مرحوم ڈاکٹر زور نے کلیہ کی نیز حلقوں و غیر سرکاری اداروں سے آپ کی علمی و ادبی و صحافتی خدمات کے اعتراف میں درج ذیل اعزازات و ایوارڈ ملے۔ مثلاً غالب ایوارڈ، نیشنل احمد یگانہ ایوارڈ، آل انڈیا میونسپل ایڈیٹرس ایوارڈ، آل انڈیا نیوز پیپر ایڈیٹرس کانفرنس ایوارڈ وغیرہ۔

۱۲؍نومبر ۱۹۹۲ء ۱۸ جمادی الاول بروز جمعرات صبح ۴ بجے وقت آیا جو ہر کسی کو آتا ہے باوجود اس کے ایک کی ... مگر قدرت کا فیصلہ غالب آیا۔ محترم عابد علی خاں صاحب عارضہ قلب رحلت کر گئے۔ انا للہ۔ سورج کی روشنی کی طرح ریڈیو اور ٹی وی سے وفات کی خبر عام ہوگئی اب یا تھا کہ سیاسی سماجی ادبی علمی دینی شخصیتوں اور عوام کا تانتا بندھ گیا۔ جلوس جنازہ ۵ بجے شام مسجد باغ عامہ قدیم پہنچی نماز جنازہ مولانا فرید الدین حسینی کی امامت میں ہزاروں افراد نے پڑھی بعد نماز مغرب آخرت منزل رو برو خطہ صالحین نامپلی میں

تدفین ہوئی۔ بعد تدفین حضرت سید شاہ محمد محمد الحسینی سجادہ نشین روضہ حضرت خواجہ بندہ نواز قبلہ نے دعائے مغفرت کی۔ مذکورہ صدر افراد میں کوئی ایسا نہ تھا جو حیات ہو اور تعزیت نہ کیا ہو اخباروں کی سرخیاں آپ کے غم میں سیاہ ہوئی ادیبوں نے آپ کی موت پر مضامین لکھے شاعروں نے مرثیے کہے۔ دوستوں نے تعزیتی جلسے کئے اب آپ کے بعد آپ کے لائق صاحبزادے زاہد علی خان صاحب نے سیاست کی ادارت سنبھالی آپ کے دور میں سیاست قومی وقار کا رنگ لئے ہوئے حیدرآباد کے علاوہ ملک سے بھی نکلتا اخبار ہے پر بھی دیکھا جانے لگا۔ اس اخبار کی خصوصیت یہ ہے کہ اس میں تعمیری اور اقدار روشن خیالات میں ما یافتہ آمیزی کی ہے۔ انگریزی اور ملی مفادات سے ساتھ قومی مفادات کا تحفظ پیش نظر ہوتا ہے۔ خدا کرے اس کی اس خصوصیت میں مزید نکھار آئے۔ آمین

